بهار جنبش زنان

(بیست سال کار علنی)

گشایش کتاب/ ۳

بهار جنبش زنان

(۲۰سال کار علنی)

نوشین احمدی خراسانی

تابستان ۱۳۹۱

بهار جنبش زنان

روایتِ اشک‌ها و لبخندها

نوشین احمدی خراسانی

ویراستار : جواد موسوی خوزستانی

وبلاگ شخصی نویسنده:

www.noushinahmadi.wordpress.com

قطع کتاب و تعداد صفحات : رقعی ۳۷۴ صفحه

نوبت چاپ: چاپ اول

سال چاپ: شهریور ۱۳۹۱

ناشر : مولف

فهرست مطالب

گشایش کتاب..... ۷

فصل اول : «بادها خبر از تغییر فصل می‌دهند»

- شروع دوباره حرکت‌های زنان در سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰..... ۱۶
- رشد چشمگیر محفل‌های زنانه در ایران..... ۲۲
- گسترش ادبیات فمینیستی از طریق مطبوعات، انتشارات و آثار مکتوب زنانه..... ۴۱
- فعالیت زنان در ساختار حاکمیت..... ۴۹

فصل دوم : تسخیر جامعه مدنی توسط زنان: دریچه‌ای برای شکل‌دهی به آینده

- جنب و جوش جامعه مدنی زنان از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶..... ۶۷
- ایجاد انجمن‌هایی توسط زنان اما نه با محوریت «حقوق زنان»..... ۶۸
- آغاز مبارزات حقوقی برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در دهه ۱۳۷۰..... ۷۲
- حرکت‌های تاثیرگذار زنان در جامعه مدنی طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲..... ۷۹
- جمع زنان ناشر: اولین گردهمایی زنان از طیف‌های گوناگون..... ۷۹
- اولین مراسم علنی روز جهانی زن، پس از تثبیت جمهوری اسلامی..... ۹۷
- اولین مطالبه عمومی جنبش معاصر زنان: کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان..... ۱۰۸
- «خشونت علیه زنان»، محور مهم دیگری از فعالیت‌های جنبش زنان..... ۱۲۸
- اولین «کمپین» جنبش زنان: «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس».... ۱۳۳
- نطفه‌بندی تجمع‌های مسالمت‌آمیز : روشی برای عمومی‌کردن مسئله زنان..... ۱۴۰

فصل سوم : جنبش زنان بر سکوی پرش

- شکل‌گیری «جمع هم‌اندیشی گروه‌ها و فعالان جنبش زنان»..... ۱۵۱
- موانع و دست‌اندازهای پیش روی جمع هم‌اندیشی زنان..... ۱۶۰
- یک دستگیری، چندین خط و خط‌کشی..... ۱۶۷
- جمع هم‌اندیشی زنان در سال ۱۳۸۴..... ۱۷۱

- زمینه‌های عملی توافق برای برگزاری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴**..... ۱۷۸
- مشکلات جمع هم‌اندیشی پس از برگزاری تجمع **۲۲** خرداد..... ۱۹۳

فصل چهارم : فصلی تازه در تاریخ معاصر جنبش زنان
- از شکل‌گیری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** تا کمپین یک‌میلیون امضاء..... ۲۰۶
- تولد کمپین یک میلیون امضاء:پیش به‌سوی تغییر برای برابری..... ۲۲۸
- چالش‌های درونی کمپین یک میلیون امضاء..... ۲۳۵
- تلاش برای شکستن بن‌بست‌های ساختاری کمپین..... ۲۴۱
- دوره‌های مختلف کمپین: اوج‌گیری در سطح، گفتمان‌سازی در عمق..... ۲۵۳

فصل پنجم : حرکت متحد زنان: همبستگی کم سابقه
- ماجرای لایحه حمایت از خانواده در سال **۱۳۸۶**..... ۲۶۱
- اعتراض‌ها به لایحه حمایت از خانواده از سوی زنان درون حاکمیت..... ۲۶۶
- اعتراض گروه‌های مختلف جنبش زنان..... ۲۷۲
- ائتلاف بزرگ جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده در سال **۱۳۸۷**..... ۲۷۶
- نقطه ضعف ائتلاف: تشتت در ارائه اصلاحات پیشنهادی..... ۲۹۷
- برخی از ویژگی‌های ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه خانواده..... ۳۰۸

فصل ششم : جنبش زنان در کمین فرصت‌ها و شکار ثانیه‌ها
- جنبش زنان و دوره‌های مختلف انتخاباتی..... ۳۱۵
- انتخابات مجلس پنجم: رأی بالای یک زن و غافلگیری پدرسالاران..... ۳۱۸
- انتخابات ریاست جمهوری سال **۱۳۷۶**: زنان نتیجه را با حضورشان رقم زدند.. ۳۲۲
- اولین نتخابات شوراهای شهر و روستا: گسترش مشارکت عمومی زنان..... ۳۲۵
- انتخابات مجلس ششم: حضور زنانی از جنس دیگر..... ۳۲۸
- انتخابات مجلس هفتم: حضوری کم رمق در فضای سرد انتخاباتی..... ۳۳۵
- انتخابات ریاست جمهوری **۱۳۸۴**: آغازی برای استفاده از فضای انتخابات..... ۳۴۰
- شکل‌گیری همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات..... ۳۴۹
- پایان سخن..... ۳۷۱

گشایش کتاب

بازگویی خاطره‌ها و نوشتن از تجربه‌های تلخ و شیرین و انگشت‌گذاردن بر نقاط ضعف و قوت حرکت‌های دسته‌جمعی جنبش زنان که سبب امید و آرزوهای بسیار شده - و البته زخم‌هایی گزنده را نیز بر قلب تو و دیگران نشانده - مثل راه رفتن بر لبه تیغ است. چراکه نمی‌دانی فردا که می‌آید آیا به‌مانند امروز، باز هم نیاز به بازگویی و نوشتن از جزییات حوادثی که بر تو و یاران و عزیزانات رفته را خواهی داشت و آیا دوست داری که نقاط ضعف جنبشی را که با آن زندگی کرده‌ای و هویت و هستی گرفته‌ای، به معرض داوری عموم و در دسترس «بدخواهان» این جنبش، قرار بدهی؟

طی نزدیک به بیست سال فعالیت در جنبش زنان کشورم با پوست و گوشت لمس کرده‌ام که جنبش‌های اجتماعی سرزمین‌ام ـ به‌خصوص جنبش زنان ـ از کمبود تاریخ مکتوب و نبود روایت‌های متنوع تاریخی، رنج می‌برند. از گذشته‌ها و تاریخ مبارزات و تلاش‌های دسته‌جمعی زنان ایران البته مکتوبات گران‌بهایی به جای مانده ولی نه آن اندازه که بتواند امروزمان را غنی سازد.

در عرصه‌های دیگر فعالیت‌های مدنی، فرهنگی و سیاسی ایرانیان نیز چنین کمبود جبران‌ناپذیری احساس می‌شود. این کمبود به حدی دردناک است که برای نمونه «شاهرخ مسکوب» در مقدمه کتابش که در سال **۱۳۸۲** منتشر کرد می‌نویسد: «به علل تاریخی، فرهنگی، رازداری و آبروداری، احساس ناایمنی و

تقیه، نبود آزادی و ترس از فردای نامعلوم و ای بسا موجبات دیگر، در میان ما ایرانیان، آن‌ها که می‌بایست و می‌توانستند، کمتر گفته‌اند و نوشته‌اند و تجربه شخصی، اجتماعی و سیاسی خود را به دیگران منتقل کرده‌اند. تازه چند سالی است که پاره‌ای از سازمان‌ها و کسانی از اهل سیاست و قلم، به این مهم می‌پردازند، وگرنه [نسل] ما... بی‌بهره از تجربه پیشینیان، در کارزار سیاست افتادند. پس از ما نیز همین شد.»[۱]

و اما، در مکتوبات اندک‌شمار به ارث رسیده از تجربه‌ها و مبارزات زنان، متأسفانه از انبوه ابتکارها، ریزه‌کاری‌ها، و به‌کارگیری ظرافت‌های زنانه برای عبور از مخاطرات، به خصوص از پیچ و خم مبارزه‌ی روزمره زنانِ پیش‌کسوت ایرانی واقعاً اثر زیادی برجای نمانده و شاید همین دلیل، کافی باشد که امروز بخواهم بنویسم و تلاش صادقانه یاران و کنش‌گران جنبش زنان کشورم را مکتوب نمایم.

عمل کردن و سپس روایت کردن آن ـ و از این طریق «تدوین تجربه‌ها» برای انتقال به کنش‌گران تازه‌نفس ـ در جنبش‌های فمینیستی جهان و در فضای فرهنگی کشورهای پیشرفته و دموکراتیک، فرآیندی جا افتاده و مرسوم است حتا به یک سنت فرهنگی تبدیل شده است ولی متأسفانه در سامان جمعی و فرهنگی جامعه ما، به دیده برخی از هموطنان، هنوز عملی غیرعادی و فضل‌فروشانه تلقی می‌شود.

و اما، در کتاب حاضر تلاش کردم تا با عبور از این برداشت‌های مرسوم و قضاوت‌های سنتی و بازدارنده، و به اعتبار تعهد اخلاقی‌ام، روایت و برداشت شخصی‌ام را از «سال‌های بهاری جنبش زنان ایران» و بستری که ظهور چنین خیز بلندی را سبب گردید برای اطلاع هموطنان‌ام ارائه کنم. در کنار این برداشت سعی کرده‌ام گزارشی از رویدادها، دیدگاه‌ها و گاه روایت‌های

---

۱ – شاهرخ مسکوب، «کتاب مرتضی کیوان»، نشر نادر، تهران ۱۳۸۲

خصوصی‌تر از حوادثی که در این جنبش رخ نمود را نیز بازگویم. تمام تلاش‌ام را به‌کار گرفته‌ام تا در بازتاب وقایع عمومی جنبش‌مان، «راوی» بمانم و کمتر قضاوت کنم هرچند به دلیل نزدیکی و ممارست و درگیر بودن تمام‌وقتِ نگارنده با این وقایع، قضاوت نکردن کاری بس دشوار می‌نماید به‌خصوص که سرگذشت ما در جنبش زنان با حوادث تلخ، دل‌شکستگی‌ها، فضاهای اضطراب‌آور، جریحه‌دار شدن عواطف شخصی، و صدالبته دل‌گرمی‌های فراوان نیز همراه بوده است.

در این کتاب حرکت‌های تأثیرگذار جنبش زنان تا سال ۱۳۸۸ مورد بررسی قرار گرفته است چرا که به نظر می‌رسد رخدادهای پس انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و ظهور و افول جنبش سبز در میانه‌ی سال‌های ۱۳۸۸ - ۱۳۹۰، و نیز گسترش فضاهای امنیتی، افزایش تنش‌های بین‌المللی و در نتیجه، تحریم‌های نفس‌گیر اقتصادی و شاید از همه مهم‌تر خطر جنگ در منطقه‌ی پُرآشوب‌مان، و[....]، در مجموع دوره‌ای متفاوت از دو دهه اخیر را برای کل جامعه ایران رقم زده است که بی‌تردید مستلزم تحلیلی ویژه و جداگانه است. به خصوص که در این دوره‌ی تب‌آلود، تنش‌های داخلی و چالش‌های بین‌المللی سبب شده که امروز جامعه‌ی ما در شرایط کاملاً متفاوتی قرار بگیرد. زیرا اگر در سال‌های دهه ۱۳۷۰ از محفل‌های زنانه آغاز کردیم و به‌تدریج در تشکل‌های خود، قدم به قدم، جامعه مدنی زنان را شکل دادیم تا بالاخره در سال ۱۳۸۸ از «خود» فراتر رفته و به تأثیرگذاری بر گفتمان سیاسی کشور به نفع حقوق زنان هموطن‌مان دست یافتیم، شاید به این دلیل بود که جامعه‌ی ما در آن زمان، جنگ و انقلاب را *«پشت سر خود»* داشت و از آن گذر کرده بود، اما امروز با توجه به افزایش تهدیدهای بین‌المللی، شرایط پرآشوب منطقه و بحران‌های داخلی، به نظر می آید، جنگ و انقلاب را *«پیش روی خود»* دارد و این همان تغییر فاز اساسی است که جامعه امروز ما را با جامعه دهه ۱۳۷۰ متفاوت می‌کند. همه این‌ها سبب شده است که در کتاب

حاضر به «دوران بهاری جنبش زنان» که تا سال ۱۳۸۸ ادامه داشت بپردازم و از «دوره خزان زده»ی کنونی جنبش زنان، پرهیز کنم، تا بعدها با گذشت زمان، بتوان با دقت و وسواس بیشتر در مورد آن‌چه که در این دوره بر جنبش زنان رفته، تأمل و بازنگری کرد.

هنگام نگارش این کتاب در حد بضاعت تلاش کرده‌ام که نقاط عطف حرکت‌های جنبش زنان را مورد بازخوانی قرار دهم و موارد ضعف و قوت آن را از منظر تجربه‌های شخصی‌ام مکتوب نمایم. گفتن ندارد که در این کتاب، نگاه‌ام بر کنش‌ها و حرکت‌هایی متمرکز بوده که در آن‌ها حضور و نقش داشته‌ام. بنابراین نمی‌تواند تصویری کاملاً جامع از آن‌چه طی بیست سال گذشته بر جنبش زنان ایران رفته است ارائه نماید اما شاید بتواند در کنار مکتوبات دیگر فعالان، پازل «دوران بهاری جنبش زنان» را در قاب تصویری نه‌چندان فریبنده، به نمایش بگذارد.

به این اعتبار، مطالب کتاب در دو بخش اصلی تدوین شده است. بخش نخست که شامل دو فصل (فصل‌های اول و دوم) است بیانگر چگونگی ظهور و شکل‌گیری دوباره‌ی جنبش زنان (پس از انقلاب ۵۷) و بسترسازی برای ایجاد «جامعه مدنی زنان» است. این دوره پس از خاتمه جنگ ۸ ساله‌ی ایران و عراق (یعنی از اوایل دهه ۷۰) آغاز و تا سال ۱۳۸۲ ادامه می‌یابد. در همین دوره است که زنان برجسته ایرانی در طیف‌های مختلف فکری و حوزه‌های گوناگون، تلاش بی‌سابقه‌ای را برای ارتقای آگاهی عمومی نسبت به حقوق برابر زنان، آغاز می‌کنند. این تلاش‌ها و بسترسازی‌ها حداقل یک دهه به طول انجامید و طی آن، پاره‌ای از سنت‌های نوین مبارزات مدنی ـ و خشونت‌پرهیز ـ در جنبش زنان به‌تدریج و آجر به آجر چیده شد. از فعالیت‌های تاثیرگذار این دوره، می‌توان به شکل‌گیری و تولد «جمع زنان ناشر» در سال ۱۳۷۶ و نیز مدل قابل اتکای «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» هم اشاره کرد.

حضور و عملکرد «جمع زنان ناشر» بدین جهت حرکت مهمی در آن دوره

محسوب می‌شود که این جمع، موفق شد در مسیر دشوار عبور از مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی در میان زنان، نخستین گام را بردارد و فراتر از یک تشکل صنفی، بر جنبش مدنی زنان ایران تأثیرگذار باشد. تا پیش از فعالیت جمع زنان ناشر، موانع ایدئولوژیک که به نوعی در میان گروه‌ها و طیف‌ها گوناگون زنان بازتولید می‌شد هنوز غیرقابل عبور جلوه می‌کرد ولی حرکت‌های مدنی - صنفی «جمع زنان ناشر» حداقل در یکی دو سال آغاز به‌کار این جمع، بالاخره سبب شد که امکان شکل‌گیری بذرهای همبستگی و حرکت‌های مشترک برابری‌خواهانه میان زنان از طیف‌های مختلف فکری، فراهم آید.

و اما، بخش دوم کتاب شامل چهار فصل است و دوران اوج و شکوفایی جنبش زنان را بین سال‌های **۱۳۸۲** تا **۱۳۸۸** به نمایش می‌گذارد. در این فصل‌های چهارگانه، به بررسی «چهار نوع ائتلاف» میان نیروهای گوناگون فکری درون جنبش زنان یعنی : «جمع هم‌اندیشی زنان»، «کمپین یک میلیون امضاء»، «ائتلاف علیه لایحه خانواده» و «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» پرداخته‌ام که البته هر کدام در فصلی مجزا تحریر شده است. اگر در دوره قبل، «جمع زنان ناشر» از نقاط کانونی و چشمگیر اتصال ارزش‌های مشترک زنانه بود اما در دوره بعد «جمع هم‌اندیشی زنان» در سال **۱۳۸۲**، به مثابه نقطه عطفی تاثیرگذار در تاریخ معاصر فعالیت‌های حق‌خواهانه‌ی زنان به‌شمار می‌رود که شروع تحولاتی ژرف در بینش و عمل اجتماعی زنان برابری‌خواه و به‌خصوص حرکت‌هایی بدعت‌گذار در شیوه‌های نوین ائتلافی میان گروه‌های فعال زنان ایران را رقم زد. در واقع جمع هم‌اندیشی زنان توانست جنبش مستقل زنان را بر ستون‌هایی پاگرفته از تشکل‌های زنان آن زمان، استوار سازد و به جای ارزش‌گذاری بر «تفاوت میان زنان»، بر «تفاوت میان زنان با دیگر گروه‌های سیاسی‌ایدئولوژیک» تأکید گذارد؛ و از این رهگذر، ارزش‌های مشترک زنانه را برای شکل‌دادن به جنبشی متکثر اما مستقل

در ایران، به‌وجود آورد.

پس از کسب تجربه‌های عملی و چندوجهی «جمع هم‌اندیشی زنان»، ما شاهد ظهور سه ائتلاف بزرگ و تأثیرگذار هستیم که گسترده‌ترین و ماندگارترین آن «کمپین یک میلیون امضاء»، و پخته‌ترین و بلوغ‌یافته‌ترین آن نیز «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» بود. در حقیقت، مجموعه‌ی این چهار ائتلاف تاثیرگذار سبب شد که جنبش زنان، از جنبشی «برای زنان» فراتر رود و به جنبشی مؤثر در روند گذار به دموکراسی ارتقاء یابد و توسط نیروهای گوناگون اجتماعی و سیاسی به رسمیت شناخته شود.

اگر تا قبل از سال **۱۳۸۲**، در افکار عمومی جامعه‌ی روشنفکری ایران، جنبش زنان، جنبشی بود که برای رسیدن به خواسته‌هایش، می‌بایست از سوی جامعه به آن کمک می‌شد، پس از آن اما به‌تدریج به مثابه جنبشی در افکار عمومی شناخته شد که می‌تواند در حد بضاعت‌اش، برای رسیدن ایران به یکی از مهم‌ترین خواسته‌هایش (دموکراسی)، به جامعه یاری رساند. این تغییر فاز اساسی در نگرش جامعه نسبت به جنبش زنان، عمدتاً بدین خاطر بود که این جنبش قبل از دیگر جنبش‌های نوین اجتماعی در ایران، توانست یکی از شاخصه‌های مهم دموکراسی و سکولاریسم یعنی «تبعیض‌زدایی» را به زندگی روزمره جامعه زنان گره بزند و با عبور موفقیت‌آمیز از مرزهای صوری و جعل‌شده‌ی ایدئولوژیک، سیاسی ، مذهبی و... ، حرکت‌های دسته‌جمعی خود را با رویکردی «عملگرایانه» و «موقعیتی»، پیش ببرد.

همان‌طورکه در متن کتاب ملاحظه خواهید کرد سعی کرده‌ام به‌طور موجز و مختصر به بیان تجربه‌های تلخ و شیرین جنبش مستقل زنان بپردازم. زیرا به دفعات دیده و تجربه کرده‌ایم که حرکت‌ها و تاکتیک‌های متنوع این جنبش، هر بار و در هر مقطعی، پاره‌ای از نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک را متأسفانه به واکنش و موضع‌گیری وا داشته است: هنگامی که این جنبش برای گسترش

گفتمان «حقوق برابر» از مکانیزم‌های بین‌المللی و فشار جامعه بین‌المللی زنان بهره برده، مورد انتقاد برخی از زنان اصلاح‌طلب درون حاکمیت و نیز بی‌مهری برخی از نیروهای ملی‌مذهبی و یا چپ‌های «ضدغرب»، قرار گرفته و به چالش کشیده شده است؛ هنگامی که با نیروهای اصلاح‌طلب درون حاکمیت همگام شده تا از طریق هم‌افزایی ـ یا لابی و مذاکره شفاف و علنی ــ منافع زنان را در پارلمان و نهادهای مشابه پیگیری کند مورد انتقاد برخی از نیروهای رادیکال (چه چپ افراطی و چه راست افراطی) قرارگرفته است؛ هنگامی که از روش‌های بسیج مردمی برای اعتراض‌های خیابانی بهره برده (از جمله برگزاری تجمع اعتراضی در میدان هفتم تیر تهران)، توسط بخشی از نیروهای اصلاح‌طلب و دیگر نیروهایی که صرفاً به تغییر از بالا (ساختار سیاسی) باور داشتند مورد نقد و چالش قرار گرفته است. همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که نهضت بیداری زنان ایران در طول دو دهه‌ی اخیر موفق شده که با عبور از خط و مرزهای ایدئولوژیک‌سیاسی، از انواع روش‌های بی‌خشونت و مدنی بهره ببرد، با صبوری بر گفتمان و رویکرد خشونت‌پرهیز خود مقاومت ورزد، و افتان و خیزان به مسیر پُرسنگلاخ اما مستقل‌اش ادامه دهد و همچنان پذیرای حضور رنگارنگ زنان از طیف‌های مختلف فکری باشد.

تجربه‌های دو دهه اخیر نشان داده است که این نهضت برابری‌خواه در نظریه و عمل اجتماعی، جنبشی مدنی و خشونت‌پرهیز باقی مانده است و از این زاویه: هم با روش اصلاح‌طلبان حکومتی که حداقل در طول آن دوره، تغییرات اجتماعی را صرفاً در چارچوب اصلاح ساختار سیاسی دنبال می‌کردند، و هم با روش انقلابی نیروهای رادیکال (چه راست و چه چپ) که تغییرات اجتماعی را صرفاً در چارچوب تغییر حاکمیت می‌فهمیدند، فاصله‌ی معین و عقلایی خود را حفظ کند. هر چند در مقاطع مختلف از همکاری با همه‌ی این نیروها برای پیشبرد منافع زنان بهره گرفت و تلاش کرد به جای «حذف» یا تخطئه‌ی آنها (خودی و غیرخودی کردن)، بخش قابل ملاحظه‌ای از این نیروهای سیاسی را

حول «حقوق زنان» به توافق و اجماع برساند و گفتمان فمینیستی را از درون این نگرش‌های سیاسی، تقویت کند و در افکار عمومی بگستراند.

در واقع روش مدنی و بی‌خشونت جنبش زنان، روش و منشی بوده که تغییرات را به‌طور هم‌زمان (هم در ساخت حاکمیت و هم در درون جامعه مدنی) دنبال کرده و نشان داده است که در این راه از انبوه تهمت‌ها و برچسب‌ها نیز واهمه‌ای نداشته که مثلا گاه «انقلابی» تعبیر شود و یا به صفت «محافظه‌کار» و «مصالحه‌گر» معرفی گردد چرا که برآیند تلاش‌های متنوع گروه‌های مختلف جنبش زنان طی دو دهه، بیانگر تثبیت روش‌های مستقل و مدنی در بافت و نسوج جنبش اجتماعی زنان است. خوشبختانه این روش‌های مدنی و استقلال‌خواهانه به‌تدریج از سوی دیگر جنبش‌های اجتماعی ایران، کم و بیش مورد پذیرش قرار گرفته است.

تاریخ معاصر کشورمان نیز نشان می‌دهد که نهضت حق‌طلبانه زنان بیش و کم (در حد ظرفیت تجربی‌اش) توانایی استفاده از سازوکارهای موجود بین‌المللی و بهره‌وری از پیوندهایش با خواهران خود در سراسر دنیا را داشته است. اما ظرافت کار در این‌جاست که متناسب با موقعیت خاص جامعه خود ـ با نگاهی محلی و موقعیتی، عمل می‌کند. یعنی نگرش جهانی‌اش را با رویکردهای محلی، تلفیق کرده است. جنبش مستقل زنان در میانه‌ی قطب‌بندی جعلی «غربی/ اسلامی» (برساخته‌ی برخی دولت‌مردانِ جهان امروز)، اگر که گاه «غرب‌زده» و گاه «اسلامی» تلقی شده، اما به‌ندرتَ مسیر خود را گم کرده است. زیرا طی سال‌ها مبارزات مدنی خود نشان داده که می‌تواند برای پیشبرد منافع زنان (آن هم در کشوری که فرهنگ پدرسالار، از صدر تا ذیل آن را فراگرفته است) هم به سازوکارها و گفتمان‌های جهان‌شمول ــ که متأسفانه از سوی برخی، «فمینیسم غربی» و همدستی با دولت‌های غربی خوانده می‌شود ـ نیاز دارد، و هم به راه‌کارها و گفتمان‌های محلی که از سوی برخی دیگر، «فمینیسم اسلامی» و همدستی با حکومت اسلامی تعبیر می‌شود.

اما نکته حائز اهمیت، این است که جنبش زنان به‌مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی، اشتباهات بسیاری هم داشته و فرصت‌های زیادی را هم از دست داده است (در کتاب به پاره‌ای از آنها اشاره شده است)؛ در هر بخشی از این غفلت-ها و ندانم‌کاری‌ها، هر کدام از ما فعالان جنبش زنان به سهم خود، مسئولیتی در قبال آن داریم. با این وجود اما برآیند کلی آن‌چه در جنبش زنان در این دو دهه – از ورای اشتباهات و بی‌تجربگی‌های ما – ظهور کرده، نشان می‌دهد که این جنبش با حضور طیف‌های رنگین‌کمانی و گروه‌های متنوع سازنده‌اش، آن‌قدر بالغ و باتجربه شده است که هیچ روش مسالمت‌آمیزی را «تقدیس» یا «تخطئه» نکند بلکه بسته به «شرایط» و «موقعیت»، روش‌های گوناگون و متنوعی را به‌کار بندد. همین مجموعه‌ی رنگارنگ از روش‌ها، ابزارها و گفتمان‌هاست که «استقلال» این جنبش را تضمین کرده و روش مدنی و مسالمت‌آمیزش را در میانه‌ی دو قطبی «اصلاح‌طلبی/ انقلابی‌گری» به نمایش گذارده است؛ در عین حال نیز همراه با دیگر جنبش‌های اجتماعی نوین، روش کم‌بنیه‌ی «مدنی» در ایران را در حد بضاعت خود، فربه ساخته است.

اکنون نیز نیروهای جنبش زنان در این دوران پُرابهام گذار، با توجه به تغییر فاز و شرایط کلی جامعه (شرایطی متأثر از خاورمیانه‌ی آشوب‌زده و افزایش تنش‌های ایران با جامعه بین‌المللی و نیز تحت تأثیر وضعیت بحران‌زده‌ی داخلی)، به‌مانند دیگر جنبش‌ها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی، درحال تجدید آرایش و برساختن گفتمان‌هایی متناسب با شرایط تغییریافته‌اند. این نیروها همچنین در حال بازتعریف نسبت‌های‌شان با شرایط مبهم و ابر اندود ناشی از این فاز جدید، برای تثبیت جایگاه زنان در «فردا»ی ایران‌اند... و فردا:

«باران که بارید
هر جویباری
چندان که گنجای دارد پُر می‌کند پیمانه‌اش را»

نوشین احمدی خراسانی، تهران، تابستان ۱۳۹۱

فصل اول

«بادها خبر از تغییر فصل می‌دهند»

شروع دوباره حرکت‌های زنان در سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰

بیش از دو دهه از فراروییدن نخستین جوانه‌های شکل‌گیری دوباره‌ی جنبش زنان می‌گذرد. یعنی از زمانی که کشور ما، پس از انقلاب و جنگی ۸ ساله، بالاخره آرام گرفت و این ثبات و آرامش نسبی، جامعه را به فکر شکل‌دادن به آینده‌اش وا داشت. آغاز «اندیشیدن به آینده» و ساختن ویرانه‌های باقیمانده از توفان‌های سهمگین و خشونت‌بار که از سر گذرانده بود همانا آغاز نضج گرفتن دوباره‌ی جنبش زنان نیز بود و البته هم‌زمان بود با آغاز جوانی من.

کودکی ۸-۹ ساله بودم که انقلاب اتفاق افتاد و از آن انقلاب، تنها چیزهایی که به یاد دارم لگدهای پیروزمندانه برادر بزرگم بود بر در زرد رنگ و کهنه‌ی دبستان «نوردانش» که سر کوچه‌مان بود و من و خواهرم در آن‌جا درس می‌خواندیم. برادر بزرگترم به همراه چند تن از دوستانش آمده بودند که مدرسه ما را هم تعطیل کنند. چند روز قبل از آن، وقتی برادرم تعریف می‌کرد که مدرسه راهنمایی‌شان را با شلوغ‌بازی تعطیل کرده‌اند من هم هیجان‌زده از او خواسته بودم کاری کند تا مدرسه ما هم تعطیل شود. به یاد دارم که معلم‌ها و مدیر مدرسه چقدر ترسیده بودند ولی من می‌دانستم که برادرم و دوستانش هستند که با مشت و لگد به در مدرسه می‌کوبند. شیطنت‌های بچگانه برادرم

تنها چیزهایی بود که از انقلاب به یاد دارم و البته در میان این شیطنت‌ها بود که یک روز هم مثل صدها هزار خانواده معمولی دیگر، اسلحه‌ای نیز سر از خانه‌مان در آورد و برادر ۱۴ ساله‌ام مانند بسیاری از نوجوانان آن روزگار ـ که انقلاب را بازی هیجان‌انگیزی می‌دانستند ـ در میان آن هیاهویی که به پاسگاه‌ها حمله شده بود، صاحب «غنیمتی جنگی» شده بود و آن تفنگ را به خانه آورده بود. صحنه‌ای از آن بعدازظهر به یادم مانده که او اسلحه «ژ – سه» را بالای سرش گرفته بود و من که خواهر یک ساله‌ام را بغل گرفته بودم به همراه خواهر کوچک‌تر و دو برادر دیگرم، به گرد برادر بزرگتر اسلحه به‌دست، می‌چرخیدیم، هلهله می‌کردیم و گاه از فرط هیجان و خوشحالی جیغ و فریادمان گوش فلک را کر می‌کرد.

پس از این ماجراهای کودکانه، چکمه‌های پاشنه بلند و شیک مادرم، نشانه دیگری برای من از دوران انقلاب بود. در واقع تصویر مادرم در آن چکمه‌های شیک و آلامد که تازه خریده بود تا با آن به همراه همگی خانواده به استقبال امام خمینی برویم، در کنار تصاویر برادر نوجوانم، از معدود تصویرهای به یادمانده از دوران پُر تب و تاب انقلاب برای من است. انقلابی که تأثیرات‌اش بر زندگی خانوادگی‌ام، البته بسیار گسترده‌تر از این یکی دو خاطره بود. خانواده ما هم مانند میلیون‌ها خانواده‌ی عادی که از مفهوم انقلاب و مبارزه سیاسی و اجتماعی آگاهی چندانی نداشتند، بدون آن که بدانند در جامعه واقعاً چه می‌گذرد، زندگی‌شان در انقلاب زیر و رو شد.

اصولاً در هر تحول بزرگ اجتماعی ، زندگانی بسیاری از مردم زیر و زبر می‌شود اما آن‌چه در تیترهای خبری مطبوعات و گزارش‌های تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد معمولاً زندگی افراد و شخصیت‌های پُر آوازه و گروه‌های سیاسی است. درحالی که تحولات بزرگ و انقلاب‌ها، از قضا بیشترین تأثیر را بر زندگی میلیون‌ها خانواده‌ای می‌گذارد که اساساً در پیدایش این تحولات نقش زیادی نداشته‌اند. خانواده ما هم یکی از همین میلیون‌ها خانواده ایرانی بود

که بدون آن که از سیاست و انقلاب چیزی بدانند و یا وارد آن شده باشند، انقلاب، زندگی‌شان را دگرگون کرد. اولین ضربه‌ی انقلاب ـ بدون آن که به عنوان کودکی ۸-۹ ساله بتوانم به عمق و ریشه‌هایش پی ببرم ــ وقتی بر زندگی‌مان هوار شد که پدرم را یک شبه پس از انقلاب، به سیاق همه ادارات دولتی دیگر، از پست ریاست کنار گذاشتند و یک شبه، کارمند معمولی شد و رییس او پسربچه‌ای ۱۸ ساله شد که با «انقلاب آمده بود». اداره‌ای که پدرم در آن کار می‌کرد نه سیاسی بود و نه شغل پدرم سیاسی بود، او مهندس تأسیسات بود و طبیعتاً در بخش فنی کار می‌کرد و برای دستیابی به این شغل، سال‌ها در ایران و خارج از کشور درس خوانده بود، ولی انقلاب که آمد در همه جا یک‌باره تمامی ادارات و مؤسسات با «انقلابیون» جوان ۱۸ -۲۰ ساله روبرو شدند که یک شبه بدون این که چیزی از حوزه کار و تخصص موردنظر بدانند، به «ریاست بخش‌های تخصصی» پرتاب شده بودند و در نتیجه، بقیه که تخصصی در زمینه کارشان داشتند ناگهان به کارمندانی معمولی تنزل یافتند.

برای کسانی همچون پدرم که از کار سیاست سر در نمی‌آورد طبعاً چنین بی‌ثباتی و تحول زیر و زبرکننده‌ای در زندگی کوچک‌اش قابل درک نبود. ضربه روحی ناشی از همین جا به جایی‌ها و بی‌منطقی‌های حاکم بر انقلاب‌ها برای کسانی که از آن دورند و منطق خشن آن را نمی‌شناسند به‌راستی غیرقابل هضم و پذیرش است. زیرا نمی‌توانند درک کنند چرا جوانی که هیچ تخصصی ندارد ناگهان یک شبه ره صدساله می‌پیماید و تا این درجه، ارتقاء شغلی می‌یابد. ارتقای مقام و منزلتی که شاغلان و کارمندان معمولی همچون پدرم، تمام عمر مفیدشان را صرف آن کرده بودند و همه دلخوشی و امیدشان در زندگی شغلی، به همین ارتقاء بسیار بطئی و پلکانی، از نیم درجه به یک درجه و بالاتر، بستگی داشت. آری انواع و اقسام تنش‌های تب‌آور ناشی از انقلاب، صدها هزار خانواده را دچار آسیب می‌کرد، و همین تنش‌های ناگهانی بود که سرانجام سبب شد، پدرم نیز ـ لابد مانند خیلی‌های دیگر ـ دچار بحران‌های

روحی و عصبی شود. بیماری روحی پدر باعث شد که سرانجام او را از کار اخراج کنند و به‌رغم مدرک تحصیلی و تخصصی که داشت ولی به خاطر بیماری روحی‌اش نتواند زندگی شش بچه را به راحتی بچرخاند. هر چند بعد از چند سال پیگیری مادر و ارائه مدارک پزشکی مبنی بر بیماری پدر، بالاخره توانستیم از حقوق بازنشستگی اندکی بهره ببریم و به این ترتیب زندگی خانوادگی ۸ نفره ما که در آن، مادر خانه‌دار بود و رفاه نسبی که بر اثر «درس خواندن همیشگی» پدر (و از این رو ارتقاء تدریجی در شغل‌اش) به دست آورده بودیم به ناگهان با توفان انقلاب فرو ریخت و بعد هم با شروع جنگ، مشکلات معشیتی همه مردم از جمله خانواده‌ی ما نیز بسیار تشدید شد.

جنگ و انقلاب معمولاً همزاد هم هستند. گاه، اول جنگ رخ می‌دهد و در بطن خود خشونت انقلاب را می‌پروراند و گاه این انقلاب است که بستر ظهور جنگ و خونریزی می‌شود حالا می‌خواهد این جنگ داخلی باشد یا خارجی. مردم ایران اما ابتدا، وقوع انقلاب را تجربه کردند و بعد جنگی که به همراه آن آمد. ارمغان جنگ ۸ ساله برای خانواده‌ی ما، چیزی نبود جز وخامت حال پدر، کمبود فزاینده امکانات زندگی روزمره، و سرگردانی برادران فراری از جنگ، که باید در خانه می‌نشستند و چون به خدمت سربازی و شرکت در جنگ، نرفته بودند طبعاً نمی‌توانستند کار و شغلی داشته باشند. به همین دلیل من به‌رغم آن که سومین فرزند خانواده بودم اما به خاطر همین شرایط ویژه خانوادگی، اولین فرزند خانواده بودم‌که شاغل شدم. البته از ارمغان‌های دیگر جنگ برای من، آشنایی با «جواد»، همسرم، بود که جنگ، خانواده آن‌ها را از خوزستان به تهران پرتاب کرده بود. اگر خانواده ما با آمدن انقلاب، رفاه نسبی‌اش را از دست داده بود خانواده همسرم با وقوع جنگ همه چیزشان را باخته بودند و این درد مشترک بی‌پناهی، ما را به خانه‌ای درکنار یکدیگر کشانده بود.

وقتی کتاب مصور «مرجان ساتراپی» را می‌خواندم انگار سرگذشت نوجوانی خودم را در دوران جنگ مرور می‌کردم، چرا که مرجان نیز درست

هم سن و سال من است و با همان ماجراهای معمول آن دوره در زندگی‌اش روبرو شده. یعنی با همان کاست‌ویدئوهای قاچاقی مایکل جکسون، مبارزه برای پوشیدن شلواری پاچه تنگ در مدرسه، یا داستان معلم‌های «امور تربیتی» که ما را به عضویت و همکاری با بسیج مدرسه، هدایت می‌کردند و... به یاد دارم که اولین تحلیل‌ها و درک سیاسی‌ام را در همین بسیج مدرسه آموختم. البته مرجان ساتراپی با ورود به دوران جوانی‌اش تجربه‌ای متفاوت را از سرگذرانده است زیرا خانواده‌اش با وجود امکانات مالی، بالاخره موفق می‌شوند مرجان را به کشور دیگری بفرستند و بنابراین توانسته است که راه‌های ارتقاء موقعیت فردی را در دوران جوانی تجربه کند درحالی که من پس از اتمام جنگ، وقتی به‌تدریج حجله‌های شهدای جنگ سر کوچه‌مان کمتر و کمتر شد همراه با جامعه نابسامان، ناگزیر شدم که به جای ارتقاء موقعیت فردی (که پُر از موانع متعدد بود)، به ارتقاء وضعیت اجتماعی که در آن قرار داشتم مشغول شوم. همان زمان‌ها بود که من نیز با آغاز جوانی‌ام ـ همپای جامعه زنان کشورم ـ با قلبی سرشار از امید به آینده‌ای که قرار بود در سرزمین‌مان برای خود بسازیم، آغاز کردم و از قضا این آینده به طرز شگفت‌انگیزی با جنبش زنان کشورم پیوند خورد.

همان زمان به‌رغم آن که بهترین نمرات‌ام در رشته «زمین‌شناسی» بود اما متوجه شدم که ورود زنان به برخی از رشته‌ها از جمله زمین‌شناسی ممنوع است. به ناچار رشته‌ای دیگر را برگزیدم. پس از ورود به دانشگاه متوجه شدم یکی از مقررات دانشگاه آن است که دانشجویان دختر و پسر اجازه ندارند با هم حرف بزنند حتا اگر می‌خواستند درباره جزوه‌ی کلاس یا سئوالی درسی بپرسند باید «مسئول دختران» با «مسئولان پسران» در این مورد صحبت می‌کرد. گرچه عملاً، چنین مقرراتی در کنار گوشه‌ی حیاط‌های درندشت دانشگاه‌ها نقض می‌شد. همه‌ی این محدودیت‌ها عمدتاً از طریق «انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها» اعمال می‌شد، این درحالی بود که وقتی سال‌ها بعد در جنبش زنان

با همین انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها برای برپایی فعالیت‌هایی به نفع حقوق زنان همکاری می‌کردم، از این همه تغییر در این نهادها واقعاً شگفت‌زده می‌شدم... باری، سال تحصیل‌ام در دانشگاه را زیر بمباران هوایی تهران گذراندم، درحالی که خانواده برای در امان ماندن از بمباران‌ها برای یک سال از تهران به شمال کشور، کوچ کرده بودند.

اگر در آن دوره مرجان ساتراپی در آن طرف مرز، شروع به یافتن جهان‌هایی متفاوت کرد، من هم نوشتن در مطبوعات را آغاز کردم و اولین نوشته‌هایم در سال فروردین سال **۱۳۷۰** در «کتاب توسعه» منتشر شد. «کتاب توسعه»، در میانه‌ی سال‌های **۱۳۶۹** تا **۱۳۷۴** در قالب فصلنامه منتشر می‌شد که توسط همسرم، جواد موسوی خوزستانی سردبیری و اداره می‌شد. من نیز با جواد برای انتشار آن، همکاری می‌کردم. کتاب توسعه در سال **۱۳۷۴** پس از چاپ دهمین شماره، توقیف و از ادامه کار بازماند (هرچند بعدها در دوران روی کار آمدن اصلاح‌طلبان، دوباره از سر گرفته شد که پس از انتشار چهار شماره باز هم دچار توقیف شد). در خلال فعالیت‌های مختصر مطبوعاتی‌ام، با «نسرین ستوده» (که او نیز با ماهنامه «دریچه گفتگو» همکاری می‌کرد) آشنا شدم. طبعاً دوستی و صمیمیت‌مان با توجه به دغدغه‌های مشترک‌مان در حوزه زنان، در زمان اندکی، عمیق شد. من و نسرین آن زمان از بحث‌هایی که حول تحولات سیاسی «کلان» در مطالب کتاب توسعه و دریچه گفتگو پیگیری می‌شد فاصله می‌گرفتیم. با این حال سعی‌مان این بود که رویکرد این دو نشریه را هرچه بیشتر به سمت مسایل زنان سوق دهیم. در آن روزها، دلمشغولی‌هایم در رابطه با مسئله زنان عمدتاً به شکل مقاله در محفل‌های زنانه امکان بروز می‌یافت و یا به‌ندرت در برخی از مجله‌های فارسی‌زبان زنانه خارج از کشور (و گاه با نام مستعار) منتشر می‌شد، تا این که در سال **۱۳۷۴** ابتدا در نشریه «جامعه سالم» به سردبیری «فیروز گوران» و بعد هم در نشریات دیگر به شکل پیوسته و جدی‌تری انتشار مقالات‌ام را پیگیری کردم. در همان زمان سرک کشیدن در

بعضی از محفل‌های زنانه و شناختن آن‌چه در این‌جا و آن‌جا در میان جمع‌هایی که به دنبال راه‌هایی برای ساختن جامعه و دستیابی به «هوای آزاد» برای تنفس بودند را تجربه می‌کردم: از محفل‌ها و جمع‌هایی که در رابطه با بزرگداشت یاد و خاطره‌ی جان‌باختگان خاوران برگزار می‌شد، تا جلساتی که ملی – مذهبی‌ها (همچون جلساتی در خانه مینو مرتاضی و همسرش دکتر حبیب‌الله پیمان، و نیز فعالیت‌های ناپیوسته‌ی مطبوعاتی با مجله «ایران فردا» و مهندس سحابی، سعید مدنی، هدی صابر، رضا علیجانی و تقی رحمانی) برای بررسی مسایل روز برگزار می‌کردند.

بعد از آن نیز که انواع گوناگون محفل‌های زنان رشد می‌کرد من نیز در تعدادی از آن‌ها و نشست‌هایی که برگزار می‌کردند مشارکت داشتم و گاه خانه‌ام محل برگزاری این سخنرانی‌ها و جلسات در رابطه با زنان بود. این نشست‌ها با موضوعات متنوع و بهانه‌های گوناگونی در میان زنان برگزاری می‌شد از : کتاب‌خوانی، و دیدن و تفسیر فیلم، گرفته تا جمع‌هایی که به مناسبت سالروز انقلاب مشروطیت و بزرگداشت «قمرالملوک وزیری» و روز جهانی زن (۸ مارس)، یا به مناسبت اسفندگان و مهرگان و... برگزار می‌شد. سپس ادامه فعالیت در محفل‌هایی که به‌تدریج شکل می‌گرفتند و دغدغه‌های فمینیستی، محور آن‌ها می‌شد. همین محفل‌های فمینیستی بودند که برای مدتی مرا حسابی درگیر خود کرد. به‌تدریج نقطه اشتراک اکثر این محفل‌ها، برگزاری مراسم ۸ مارس (روز جهانی زن) شد و به این ترتیب تا مدتی هر سال، کار ما شده بود که در روز جهانی زن (۱۷ اسفند/ ۸ مارس)، از این محفل به آن محفل برویم، و یا بعدتر، مراسم مشترک بینامحفلی برای ۸ مارس برگزار کنیم.

رشد چشمگیر محفل‌های زنانه در ایران

اغلب «محفل‌های زنانه»ای که در آن دوره با آن‌ها آشنا می‌شدم را زنانی با دیدگاه‌های مختلف (ملی‌گرا، چپ‌گرا یا ملی مذهبی) یا زنانی که پیشتر

هوادار احزاب سیاسی‌انقلابی بودند، شکل می‌دادند که در حقیقت بازماندگان دوران سرکوب دهه ۱۳۶۰ نیز محسوب می‌شدند. بازماندگانی که از زندان و یا مهاجرت، جسته بودند و به بازاندیشی در گذشته‌ی خود رسیده بودند. البته در این محفل‌ها، زنانی از نسل جدیدتر ـ که چنین گذشته‌ای را تجربه نکرده بودند ـ نیز حضور داشتند از جمله خود من که در واقع از نسل انقلابی نبودم.

رویکرد برخی از این محفل‌ها، با توجه به بافت فکریشان (بافت فکری دهه ۶۰) رویکردی غالباً سیاسی و انقلابی و هنوز به‌شدت آرمانشهری بود از همین رو در میان این بخش از زنان با توجه به تجربه‌های تلخ خشونت‌ها و سرکوب‌های دهه ۱۳۶۰، وحشت از حضور در «عرصه عمومی» به نوعی نهادینه شده بود. در نتیجه، عمده‌ی فعالیت این دسته از محفل‌های زنانه به برگزاری ۸ مارس «درون خانه‌ها» خلاصه می‌شد و در طول سال نیز جلسات ماهانه، محور بحث جلسات هر محفل، با توجه به ترکیب افراد حاضر در جلسه، می‌توانست فرق کند: از نقد و بررسی فیلم، و داستان‌خوانی و نقد داستان، و شاهنامه‌خوانی و حافظ‌خوانی گرفته تا بحث در مورد اخبار و مسایل و دیدگاه‌های فمینیستی و نظایر این موضوعات. من خودم در محفلی بودم که عمدتاً مسایل نظری و تئوریک در مورد گفتمان‌های فمینیستی در آن مطرح می‌شد. هم‌چنین مقالاتی که در خارج از کشور توسط زنان فمینیست ایرانی به چاپ می‌رسید نیز بین ما دست به دست می‌گردید و در مورد محتوای آن نوشته‌ها تبادل نظر می‌کردیم. گاهی هم مقالات فمینیستی توسط کسانی که زبان می‌دانستند ترجمه و در جمع توزیع و خوانده می‌شد.

در آن زمان که در تلاش برای همکاری در مطبوعات بودم، محفل‌های زنانه، مخاطب‌های اندک‌شماری را در اختیارمان قرار می‌داد تا مطالب‌مان را ـ در نبود امکان انتشار گسترده ــ با این مخاطبان انگشت‌شمار، به اشتراک بگذرایم. مطالبی از این دست را معمولاً در مراسمی که به مناسبت‌هایی همچون: «روز جهانی زن» (۸ مارس)، یا در مراسم سالگرد خاموشی

قمرالملوک وزیری، و یا فروغ فرخزاد برگزار می‌کردیم، می‌خواندیم. دراین گونه مراسم معمولاً افراد از محفل‌های دیگر نیز دعوت می‌شدند. به هر میزان که فضای سیاسی کشور بازتر می‌شد طبعاً برگزاری جلسات سخنرانی برای زنانی که در مورد حقوق و مسایل زنان در مطبوعات کار می‌کردند نیز گسترش می‌یافت و معمولاً زنان پیشکسوت همچون مهرانگیز کار، شیرین عبادی، منصوره اتحادیه و... سخنرانان شناخته‌تر این برنامه‌ها و نشست‌های خانگی بودند.

البته در همان دوره، زنانی از جریان‌های ملی‌گرا (همچون پروانه فروهر، گیتی پورفاضل، عفت صفاکیش، و...)، نیز فعال بودند. این طیف از زنان معمولاً به جای برگزاری مراسم ۸ مارس، مراسم «روز ۵ اسفند» (روز زن در ایران باستان) را برگزار می‌کردند؛ و نیز به جای سالمرگ قمرالملوک وزیری، سالگرد پیروزی انقلاب مشروطه را پاس می‌داشتند و من نیز گاه در مراسم آن‌ها شرکت می‌کردم و از تجربه‌هاشان می‌آموختم.

زنان از طیف گروه‌های ملی - مذهبی (همچون اعظم طالقانی، نسرین ستوده، مینو مرتاضی لنگرودی، پروین بختیارنژاد، ناهید توسلی، فاطمه فرهنگ‌خواه، و...) هم فعال بودند و جمع‌ها و مناسبت‌های خاص خود را داشتند. هر چند بخشی از آن‌ها مثل فاطمه فرهنگ‌خواه یا اعظم طالقانی به شکل منسجم و رسمی‌تری در حوزه مسایل زنان فعالیت می‌کردند به‌طوری که اعظم طالقانی از همان سال‌های اولیه پس از انقلاب «جامعه زنان انقلاب اسلامی» را تأسیس کرده بود و نشریه «پیام هاجر» را (که در سال‌های بعد پروین بختیارنژاد نقش مؤثری در ارتقاء کیفیت مطالب و تداوم انتشار آن داشت) منتشر می‌کرد.

همان زمان نیز زنانی که به آرمان‌های مشروطیت و برابری حقوق زن و مرد وفادار مانده بودند و دستاوردهای حقوق برابر زنان در فضای پیش از انقلاب (دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی) را نیز مردود نمی‌دانستند حول

شخصیت‌های پیشکسوتی مانند «مهرانگیز منوچهریان» گرد هم می‌آمدند. این زنان نیز محفل‌های خود را داشتند و مراسم متعددی در رابطه با زنان و برای ارتقای آگاهی تاریخی و حقوقی آنان، برگزاری می‌کردند. اصلی‌ترین و فعال‌ترین محفل این طیف، در منزل خود خانم منوچهریان که همه‌ی عمر برای احقاق حقوق زنان تلاش کرده بود، برگزار می‌شد.

به تدریج در اکثر محفل‌های گوناگون زنان، برگزاری مراسم روز جهانی زن (۸ مارس/ ۱۷ اسفند) جای خود را می‌گشود و آرام، آرام حق اهلیت کسب می‌کرد و به عنوان یکی از نقاط اشتراک این محفل‌ها (که اتفاقاً از طیف‌های مختلف فکری هم بودند) پذیرفته می‌شد. اما تعمیم و گسترش برگزاری مراسم روز جهانی زن، که از طرف سازمان ملل متحد نیز به عنوان یک مناسب بین‌المللی پذیرفته شده بود، نباید این تصور را پیش آورد که همه‌ی محفل‌هایی که مراسم این روز تاریخی را برگزار می‌کردند لزوماً دارای عقاید مشترک و یکدست بودند. در حقیقت بحث ایجاد و گسترش محفل‌های زنانه (در فضای بسته‌ی آن روزگار)، برخلاف تفسیری که معمولاً مطرح می‌شود، تنها متعلق به زنان با دیدگاه‌های چپ نبود بلکه زنان متعلق به همه نیروهای اجتماعی و مشرب‌های گوناگون فکری ـ که در سال ۱۳۶۰ به نوعی سرکوب و منزوی شده بودند ـ با ایجاد و شکل‌دهی به محفل‌های زنانه خاص خود، حرکت جدیدشان را آغاز کرده بودند و این روز جهانی را پاس می‌داشتند.

اما تفاوت نگرش و قضاوت میان محفل‌هایی که رویکردهای چپ افراطی و رادیکال داشتند با محافل زنانه از طیف‌های فکری دیگر (حتا نسبت به گرایش‌های معتدل چپ)، در آن بود که با باز شدن فضای جامعه، بقیه طیف‌های زنان به‌طور طبیعی تلاش کردند به شکل رسمی‌تری فعالیت‌شان را ادامه دهند و با استفاده از فرصت تاریخی به دست آمده، در «عرصه عمومی» هم فعال شوند، از این رو بر خلاف رفتار بعضی از فعالان چپ رادیکال، بر

استمرار و حفظ «محافل زنانه خود»، پافشاری (و نظریه‌پردازی) نکردند بلکه به‌طور طبیعی و قابل فهم، آن شکل از «فعالیت محفلی و محدود» را، بخشی از دوران گذار در زندگی اجتماعی خود ـ آن هم از سر ناگزیری ـ تلقی می‌کردند.

درحالی که برخی دیگر با جوسازی، تلاش کردند «محافل زنانه» را به عنوان «پایگاه و نهادی» علیه انجمن‌های رسمی‌تر زنان قرار دهند. یعنی علیه انجمن‌هایی که با استفاده از فرصت تاریخی به‌دست آمده و گسترش فعالیت‌های خود، سعی در گرفتن مجوز داشتند. در واقع با ایجاد جو تقابل و اتهام‌زنی سعی داشتند براهمیت «رویکرد محفلی»، به عنوان تنها روش «مستقل ماندن» و «غیرحکومتی تلقی شدن»، تأکید گذارند و چنین رویکردی را حتا «تقدیس» کنند.

با این حال، در محفل‌های زنان با دیدگاه‌های چپ نیز، گروه‌ها و گرایش‌های مختلف وجود داشت و گاه خط‌کشی سیاسی و درگیری‌های ایدئولوژیک و بیناگروهی که از دوران انقلاب به ارث رسیده بود در میان این محفل‌ها نیز عمل می‌کرد. برای نمونه زنانی که به حزب توده علاقه‌مند بودند محفل‌های خاص خود را ـ و اغلب، مستقل از دیگر نیروهای چپ ـ داشتند، و از آن‌جا که حزب توده در رابطه با حقوق برابر زنان، در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ کار کرده بود و تجارب بسیاری داشت طبعاً انتقال این میراث به نسل جوان‌تر زنان، یکی از مضامین فعالیت‌های این محفل‌ها محسوب می‌شد.[۱] زنان

---

۱ – برای نمونه حزب توده در دوران نخست وزیری دکتر مصدق برای استقرار حقوق برابر زنان به خصوص برای تصویب حق رأی زنان در آن دوره تلاش بسیار زیادی کرده بود و حتا دست به ابتکار جالبی زده بود: «جمع‌آوری امضاء» از مردم برای پشتیبانی از تصویب حق رأی زنان در مجلس، که تا آن موقع در جنبش زنان چنین کاری، بی‌سابقه بود. گفتنی است که فعالان حزب توده در کمتر از یک هفته، نزدیک به ۷۰ هزار امضا از مردم ــ که نسبت به جمعیت آن زمان، رقم زیادی است ــ جمع‌آوری کرده بودند این مسئله از این زاویه جالب است که حتا ما در کمپین یک میلیون امضا در عرض یک هفته که نه، حتا در عرض چندین

چپ متمایل به گرایش «خط سه» که خودشان را به نسبت دیگر گرایش‌های چپ، رادیکال‌تر می‌دانستند، و هم‌چنین زنانی که به سازمان فداییان اکثریت، و یا به اقلیت، نزدیک بودند نیز هرکدام محفل‌های جداگانه و گاه با خط و مرزهای ایدئولوژیکی خاص خودشان را داشتند. اما کسانی همچون من که نسلی به‌حساب می‌آمدیم که از درگیری‌های احزاب سیاسی راست و چپ در زمان انقلاب خبری نداشتیم، به دور از این خط‌کشی‌های سیاسی می‌توانستیم راحت‌تر در میان محفل‌های مختلف فکری، حرکت کنیم.

در آن زمان به نظرم می‌آمد مشکل برخی از نیروهای نوگرا – از جمله برخی گرایش‌های چپ - در ایران عمدتاً این است که توجه‌شان به درون جامعه و مسایل «محلی»، بسیارکمرنگ و فرعی است، در نتیجه گفتمان و فضای فکری خود را عمدتاً در بستر بیرونی (و در میان چالش‌های موجود در دموکراسی‌های غربی) می‌یافتند و کم‌تر در فضای داخلی جامعه ایران سیر می‌کردند. از همین رو برخی از فمینیست‌های ایرانی (که از دل رویکردهای افراطی چپ در این محفل‌ها سر بیرون آوردند) گفتمان فمینیستی خود را نیز صرفاً در بستر جهانی و تحت تأثیر چالش‌ها و اولویت‌های جنبش‌های فمینیستی زنان چپ اروپا، سامان می‌دادند. شاید به همین دلیل هم بود که برخی از این گرایش‌ها به جای کنکاش و شناسایی چالش‌های دموکراسی در جامعه خود، به چالش‌های اساسی که در کشورهای غربی و دموکراسی‌های آن دیار وجود داشت سرگرم بودند و بر همین اساس نظرات‌شان‌را تبیین می‌کردند. این درحالی است که چالش‌های دموکراسی از جامعه‌ای به جامعه دیگر و در زمان‌های تاریخی مختلف، ممکن است متفاوت باشد؛ شناسایی درست و به موقع چالش‌ها و شکاف‌های محلی (حال با ابزار و نگاه چپ یا راست و...) از

ماه هم نتوانستیم از پس این کار برآییم...» (از مقاله *«پیروزی جنبش زنان در تولید گفتمان تازه نفس»*، مراجعه کنید به وبلاگ نگارنده: http://noushinahmadi.wordpress.com)

سوی یک نیروی سیاسی یا اجتماعی است که سبب می‌شود آن نیرو بتواند در جامعه خود تأثیرگذار باشد، پایگاه مردمی کسب کند و به تبع آن نیز در بازشناسی «متحدان خود» در جامعه، موفق باشد. به همین قیاس، چالش‌های فمینیستی هم در هر جامعه‌ای معمولاً با توجه به مختصات زمانی و مکانی آن جامعه تعیین می‌شود. از این رو نمی‌توان آن چالش‌ها و راه‌حل‌های‌شان را از جامعه‌ای برداشت و به جامعه دیگر تزریق کرد.

بی‌شک بهره بردن از دیدگاه‌ها و تئوری‌های جهانی و تعیین نسبت خود با جنبش‌های جهانی زنان، به غنا و اعتلای حرکت‌های صلح‌آمیز فعالان برابری‌خواه در داخل کشور کمک می‌کند اما کپی‌برداری از «چالش‌های خاص فمینیستی جامعه‌ای دیگر» و انتقال مکانیکی آن به جامعه خود، می‌تواند به روند دست‌یابی جنبش زنان به خواسته‌هایش واقعاً ضربه بزند. برای نمونه پاره‌ای از فعالان رادیکال جنبش زنان، در طول دوره‌های گذشته – و متأسفانه امروز هم – نتوانسته‌اند گفتمان واقع‌بینانه و کارآمدی را در رابطه با «**حق کار و اشتغال زنان**» در ایران (که از قضا خود را متولی چنین خواستی در جنبش زنان نیز می‌دانند) پایه‌ریزی کنند. در زمان رضاشاه پهلوی و نیز در خلال سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، بخشی از زنان چپ‌گرا، با دنباله‌روی از احزاب سیاسی‌ایدئولوژیک، به جای طرح شعار راهبردی «ایجاد اشتغال برای زنان» و نقد مقاومت‌های گسترده‌ای که فرهنگ پدرسالار بر سر راه ورود زنان به بازار کار ایجاد کرده بود متأسفانه شعار ناهمخوان با موقعیت زنان ایران (یعنی «دستمزد برابر»!؟!) را مطرح می‌کردند. در شرایط آن روز ایران که اکثر زنان حتا اجازه خروج از منزل را نداشتند و فقط تعداد اندکی از زنان توانسته بودند سر کار بروند، گرته‌برداری از شعار فمینیست‌ها در کشورهای صنعتی (که حاصل چالش فمینیستی و محلی آنان در جامعه‌ی پیشرفته‌ی خودشان بود)، و طرح آن شعارها در یک جامعه‌ی غیرصنعتی مثل ایران، ناخواسته به تحکیم قدرت پدرسالاران کشور، کمک کردند.

در سال‌های بعد نیز بار دیگر اشتباه مشابه‌ای را تکرار کردند و به جای سردادن شعار عاجل «رفع انبوه موانع در راه اشتغال زنان»، عمدتاً به مسئله « استثمار زنان در کارخانه‌ها» می‌پرداختند. جالب است که حتا امروز هم برخی از زنان اصلاح‌طلب درون حکومت و نیز برخی فعالان چپِ افراطی در جنبش زنان، به جای طرح «خواسته حق کار و اشتغال زنان» و هم‌چنین «اعتراض سیستماتیک به معضل بیکاری زنان»، باز هم بر شعارهای پراکنده از قبیل: «دستمزد برابر» و یا نقد جسته و گریخته به «دورکاری» یا کم‌کاری، یا تأکید بر ارزش‌گذاری بر خانه‌داری و احراز آن به عنوان زنان شاغل «در آمارها»، تمرکز می‌کنند!

واقعیت این است که در طول یکصدسال مبارزات حق‌خواهانه‌ی زنان در ایران ـ به جز دوره‌هایی کوتاه و استثنایی ـ هیچ‌گاه شاهد برخوردی روشمند و واقع‌نگر در مورد «حق کار و اشتغال زنان» نبوده‌ایم. ای بسا یکی از دلایل عمده‌ی ناکامی‌های مداوم جنبش فمینیستی زنان در این حوزه، ناشی از همین باشد که برخی از زنان جزم‌اندیش و افراط گرا (که به هر دلیل خود را چپ و آوانگارد معرفی می‌کنند) چالش‌های فمینیستی پیش روی جوامع پیشرفته‌ی صنعتی را بدون آن که نیازی به همخوان‌کردن آن با شرایط زنان جامعه‌مان احساس کنند، بی‌وقفه تکرار می‌کنند. متأسفانه سنت مرسوم و مسلط (گرته‌برداری از گفتمان‌های بین‌المللی) همواره به عنوان یکی از معضلات تاریخی در گذار جامعه ما به سوی دموکراسی عمل کرده است. این سنت همچون بسیاری دیگر از سنت‌های بازدارنده، به برخی از زنان فعال در جنبش فمینیستی کشورمان نیز سرایت کرده است.[1] جالب است که برخی از همین فعالان زن، (نفی‌گرایان)، تا همین اواخر، هر نوع گرایش «محلی» و «بومی» را

۱- در زمستان سال ۱۳۷۷، در مقاله‌ای در مجله «جامعه سالم»، جنبش زنان را به سه رویکرد «نفی‌گرا»، «ثبات‌گرا» و «اصلاح‌گرا» تقسیم‌بندی کرده بودم که در رویکرد «نفی گرا»، به نگرش بخشی از نیروهای چپ سنتی و افراطی، که در آن دوره بر پاره‌ای از محفل‌های زنانه در داخل کشور حاکم بود پرداخته‌ام. [این مقاله در وبلاگ نگارنده موجود است: http://noushinahmadi.wordpress.com]

عمدتاً با گرایش «اسلامی» همسان قلمداد می‌کردند در نتیجه، هر نوع رنگ و بوی محلی را با زدن برچسب اسلامی، کاملاً نفی می‌کردند. حاصل این رویکرد نفی‌گرایانه چیزی نبود به جز این که خودشان را از ساختن پایگاه‌های مردمی در میان زنان جامعه، هرچه بیشتر محروم می‌کردند.

فاصله‌گرفتن از برچسب فمینیسم: در آن زمان همچنان که برخی از زنان هنرمند تلاش می‌کردند هویت «فمینیستی» را از خود و آثارشان دور کنند، برخی از زنان اصلاح‌طلب و برخی از زنان ملی–مذهبی نیز فمینیسم را یک اندیشه «غیربومی» و «وارداتی از غرب» قلمداد می‌کردند و آن‌را نفی و تحقیر می‌کردند. این درحالی بود که برای زنان هنرمند اجتناب از هویت فمینیستی می‌توانست به نوعی کارکرد داشته باشد (یعنی از طرد آنان در بافت مردانه جامعه هنرمندان جلوگیری کند)[1]، ولی برای نیروهای اجتماعی همچون زنان ملی–مذهبی که دغدغه‌ی حقوق زنان داشتند، چنین موضع‌گیری در برابر فمینیسم کارکرد منفی داشت. چرا که «فمینیسم» از همان ابتدا، فارغ از برداشتِ درست یا غلط از آن (حتا از سوی مخالفان‌اش)، همواره در پیوند با خواسته‌های زنان قرار داشته و عنصری هم‌بسته با حرکت‌های حق‌خواهانه‌ی زنان بوده است. از همین رو نفی فمینیسم از سوی برخی از این زنان اسلام‌گرا، سبب می‌شد عملاً نتوانند در حرکت‌ها و گفتمان‌سازی درونی جنبش زنان جایگاه خود را تثبیت کنند. زیرا آنان نیز با نفی فمینیسم در واقع خود را از موقعیت و امتیاز برخورداری از هویتی مستقل ــ مستقل از همتایان مردشان ــ محروم می‌ساختند. این درحالی بود که این گروه از زنان، اتفاقاً از همان ابتدا

---

۱ – هر چند بعدها در سال‌های دهه ۱۳۸۰، با افزایش حضور و نقش زنان در جامعه هنری، و طرح مسایل مربوط به حقوق برابر در افکار عمومی، بافت جامعه هنرمندان به‌تدریج تغییر کرد. از طرفی جنبش فمینیستی نیز جایگاه و اعتبار بیشتری یافته بود، در نتیجه زنان هنرمند نیز توانستند بدون ترس از هویت فمینیستی و یا زنانه خود، در این جامعه مانور بدهند.

در حرکت‌های عدالت‌طلبانه‌ی جنبش زنان حضوری فعال داشتند. با این وجود اما به نظر می‌رسید که در آن دوره (سال‌های دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰) متأسفانه در میان برخی از نیروهای ملی– مذهبی، به دلیل وجود رویکرد ناسیونالیستی (ملی‌گرایی)، نه در پیوند با جهان بلکه گاه در تضاد با جهان – به‌ویژه با «جهان غرب» – و هرآن‌چه رنگ و نشانی از آن داشت بازشناسی و تعریف می‌شد. چه بسا همین تضاد در کانون فکری چنین رویکردی از ناسیونالیسم، برخی از زنان متعلق به این طیف و نیز برخی از زنان اصلاح‌طلب را به‌سوی تضاد با اندیشه‌ی فمینیستی (به عنوان اندیشه‌ای «غیربومی» و غربی) سوق می‌داد.

به گمان من، بازتولید چنین تضادی با غرب در اغلب گرایش‌های ملی‌گرایانه در ایران معاصر، ریشه در اتفاقات ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت که همچنان جان سختی می‌کرد. چرا که وقتی به تفکر و تحلیل زنانی همچون «صدیقه دولت‌آبادی» و انجمن‌های زنان در دوران مشروطه نگاه کنیم(مثل «جمعیت نسوان وطن‌خواه» که رویکردهای ملی و وطن‌پرستانه قوی در آن‌ها وجود داشت) می‌بینیم که چنین واکنش خصمانه‌ای در برابر مدرنیته‌ی فرهنگی و دستاوردهای تمدنی غرب به عنوان هسته اصلی تفکر ملی‌گرایانه‌شان ــ و به تبع آن در پراتیک اجتماعی‌شان ـ وجود ندارد یا بسیار کمرنگ است.

از آوردن این بحث‌ها و نمونه‌ها می‌خواهم نتیجه بگیرم که نه «ملی‌گرایی» منافاتی با استفاده ما زنان از دستاوردهای فکری، فرهنگی غرب داشت، و نه «جهان‌گرایی» نهفته در اندیشه چپ مارکسیستی، می‌توانست تضادی ماهوی با اتخاذ سیاست‌های محلی و بومی متناسب به شرایط ایران در جنبش زنان داشته باشد. خوشبختانه در سال‌های بعد از دهه ۱۳۶۰یعنی از نیمه دهه ۱۳۷۰، همه ما در جنبش زنان از طیف‌های گوناگون، به‌تدریج همراه با یکدیگر، به نوعی آموختیم که اتخاذ سیاست‌ها و رویکردهای جهانی و محلی، لزوماً روش‌هایی جایگزین و در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه تلفیق آن‌هاست که می‌تواند جنبش زنان را در بافت بغرنج و پدرسالار جامعه‌ی ایران به جلو براند.

در هر صورت در آن زمان، من شانس آن را داشتم که با محفل‌های گوناگون زنان با گرایش‌های متنوع فکری‌شان آشنا شوم و از هر کدام از آن‌ها بیاموزم و بتوانم وطن‌دوستی و ملی‌گرایی خود را با رویکرد «جهان وطنی»ام تطبیق دهم؛ و نه تنها خود را یک زن ایرانی بدانم بلکه بتوانم خودم را در پیوند با «شهروندی جهانی» و احساس همبستگی با خواهرانم در سراسر جهان ببینم. به این ترتیب همان‌طور که با گرایش‌ها و رویکردهای فمینیسم جهانی از طریق خواندن متون خارجی فمینیستی آشنا می‌شدم، اما به خاطر پژوهش و تدوین «سالنمای زنان» و نیز «پروژه تاریخ شفاهی با زنان پیشکسوت» توانستم با بسیاری از زنان ایرانی و تاریخچه تلاش‌های‌شان آشنا شوم از جمله با یکی از شخصیت‌های با سابقه و پُرنفوذ جنبش زنان ایران ـ خانم «مهرانگیز منوچهریان» ـ (که آگاهی از میراث عظیم مبارزات زنان ایران در پیش انقلاب را برایم به ارمغان آورده بود)[1]، مجموعه این‌ها مرا به تعمق و جستجوی راهی برای گسترش مبارزات محلی بدون نفی تجربه‌های جهانی ترغیب می‌کرد. صدالبته که فعالیت‌های مطبوعاتی و مشارکت در تشکل‌هایی همچون انجمن «حمایت از حقوق کودکان» نیز باعث می‌شد که از گرایش‌ها و نگرش‌هایی متفاوت (و چه بسا «محلی‌تر») آگاهی به دست آوردم بنابراین به دنبال تلفیقی از رویکرد جهانی فمینیستی با نیازهای محلی‌مان می‌گشتم که بعدها توانستم این رویکرد را در نوشته‌هایم با اصطلاحاتی همچون «فمینیسم موقعیتی» یا «فمینیسم عمل‌گرا» معنا بخشم.

خوشبختانه همین فرصت مغتنم آشنایی‌ام با آراء گوناگون و طیف‌های متنوع فکری، بعدها در انتشار نشریه «جنس دوم» به من کمک کرد که دیدگاه‌های مختلف زنانی را که در خارج از حاکمیت بودند (زنانی که برخی‌شان به

۱- حاصل آشنایی و مراوده‌ام با مهرانگیز منوچهریان، و آن‌چه از ایشان آموختم کتابی شد با عنوان *«سناتور، فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان در بستر مبارزات حقوقی زنان»* که با همکاری پروین اردلان، نوشتم و چاپ اول آن، توسط نشرتوسعه، به سال ۱۳۸۲ منتشر شد.

نوعی از نظام سیاسی ضربه خورده بودند) فارغ از این که چه ایدئولوژی و مشرب فکری دارند، در این نشریه، بازتاب دهم. از همین‌رو بود که به‌تدریج نشریه «جنس دوم» در میان محفل‌های زنان با دیدگاه‌های مختلف، جای خود را باز کرد و به عنوان نماینده زنان حاشیه‌ی قدرت (غیرحکومتی)، شناخته شد. در حقیقت «جنس دوم» نماینده زنانی بود که در منازعات سیاسی از حاکمیت ضربه خورده بودند و در حاشیه قدرت قرار گرفته بودند و نمی‌توانستند در نشریات رسمی‌تر آن زمان، حضور داشته باشند که این شامل زنان فمینیست خارج از کشور هم می‌شد.

نقش فمینیست‌های ایرانی خارج از کشور: واقعیت این بود که زنان از گروه-های سیاسی گوناگون، با زور و خشونت‌های اوایل انقلاب، بدون آن که فرصتی برای تحلیل و بازشناسی موقعیت‌شان در «ایران بعد از انقلاب» داشته باشند به دو نیمه تقسیم شدند: نیمه‌ای در داخل کشور ماند و نیمه‌ی بزرگتر به خارج از کشور مهاجرت کرد. با این حال اما ارتباط عاطفی و ارگانیک میان این دو پاره، همچنان برقرار مانده بود بنابراین، تأثیرگرفتن و تأثیرگذاشتن این دو بخش بر روی یکدیگر، امری طبیعی بود. گاه تأثیر نیروهای داخل کشور بر نیمه بیرون، پُر رنگ‌تر می‌شد و گاه بالعکس. البته تأثیر و نفوذ افکار زنان خارج از کشور به خصوص تا نیمه دهه ۱۳۷۰ بر زنان داخل، بسیار پُر رنگ و نیرومندتر بود. زیرا آن نیمه‌ی دیگر در فضای دموکراتیک آمریکا و اروپا، با مباحث فمینیستی آشنا شده بود و بنابراین، می‌توانست با فراخ بال بیشتری به تحلیل و دریافت افکار جدید ـ و انتقال آن به داخل کشور ـ بپردازد. همه‌ی این‌ها سبب می‌شد که در محفل‌هایی که به‌ویژه فمینیستی‌تر بودند، مقالات و تولیدات فکری زنان ایرانی خارج از کشور که گرایش فمینیستی پیدا کرده بودند الهام‌بخش و راهنمای عمل باشد.

مقالات تئوریک فمینیستی که در خارج از کشور منتشر می‌شد به‌ویژه

مقالاتی که در نشریه «نیمه دیگر» به چاپ می‌رسید بین ما زنان داخل کشور، دست به دست می‌چرخید. (مطالب نشریه «نیمه دیگر» معمولاً به قلم: پروین پایدار، نیره توحیدی، افسانه نجم آبادی، شهلا حائری، فرزانه میلانی، ناهید یگانه، اِما دلخانیان، شهرزاد مجاب، حورا یاوری، شهران طبری، مهناز افخمی، هاله افشار، ژانت آفاری«پیرنظر»، و... نوشته می‌شد.) پس از آن نیز نشریه «آوای زن» (به سردبیری شعله ایرانی) در خارج کشور چاپ و منتشر می‌شد که نسخه‌هایی از این نشریه نیز به داخل کشور می‌رسید. از طرف دیگر «کنفرانس پژوهش‌های زنان ایران» به مدیریت «گلناز امین» که به‌صورت سالیانه در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا برگزار می‌شد (و همچنان برگزار می‌شود) و بحث‌های راهبردی که توسط برخی از فمینیست‌های ایرانی در این کنفرانس مطرح می‌شد سبب‌ساز تولید گفتمان‌های فمینیستی در رابطه با زنان ایران بود،... همگی این فعالیت‌های فرهنگی که به‌صورت داوطلبانه توسط زنان فمینیست ایرانی در خارج کشور صورت می‌گرفت برای ما منبع الهام و دستمایه کار فمینیستی و برابری‌خواهانه در داخل کشور بود.

شاید به خاطر همین نقش ارتباطی و تأثیری که این زنان اندیشه‌ورز خارج از کشور بر محفل‌های زنان داخل کشور داشتند (محفل‌هایی که ما ــ نسل جدید جنبش زنان ـ در بستر آن می‌بالیدیم)، در مجموع باعث گردید که من هم متقابلاً نشریه «جنس دوم» را به نوعی پایگاهی برای تقویت این ارتباط ، قرار بدهم تا زنان پژوهش‌گر و صاحب قلم در خارج از کشور نیز صدایی پُرطنین و قابل دریافت از سوی مخاطبان داخل کشور، در این نشریه بیابند. بعدها هم که «مرکز فرهنگی زنان» توانست به نهادی پایدار و تاثیرگذار تبدیل شود، پیشنهادی برای برگزاری کنفرانس پژوهش‌ها «در کشور تاجیکستان» را با اعضای مرکزفرهنگی در میان گذاشتم و با توجه به استقبال بقیه اعضای مرکز، آن پیشنهاد را برای مدیر کنفرانس «گلناز امین» فرستادیم. در واقع ارتباط دو سویه‌تر و برابرتر با منبعی که زمانی الهام بخش ما بود، هدفی بود که در ارائه

این پیشنهاد دنبال می‌کردم. البته همان زمان با این که دوران اصلاحات بود اما باز هم می‌دانستیم که برگزاری چنین کنفرانسی در داخل ایران، امکان‌پذیر نیست ولی به نظر می‌آمد که اگر این کنفرانس از دایره کشورهای اروپایی و آمریکا فراتر رود و در کشوری نزدیک‌تر به ایران (مانند تاجیکستان یا ترکیه) برگزار گردد شاید بتواند ارتباط تنگاتنگ و وسیع‌تری میان فعالان جنبش زنان در خارج با ما که در داخل کشور فعالیت می‌کردیم برقرار سازد. کشور تاجیکستان را نیز برای آن پیشنهاد دادم که تصور می‌کردم از این طریق می‌شود جنبش زنان در «کشورهای فارسی زبان» را نیز به همدیگر نزدیک‌تر ساخت و دردهای مشترک‌مان را با هم فریاد کنیم. از همین رو بود که در طرح پیشنهادی، درگیر ساختن هر چه وسیع‌تر گروه‌های زنان در افغانستان و تاجیکستان را نیز مطرح ساختیم.

از جمله کسانی که در آن روزها از این پیشنهاد استقبال کرد «گیسو جهانگیری» بود که در آن زمان با او ارتباط داشتم. او نیز تقبل مسئولیت کرد که گروه‌های زنان افغان و تاجیک را پیدا کند که همراه با ما (در مرکز فرهنگی زنان) بتوانیم برنامه سال آینده‌ی کنفرانس پژوهش‌های زنان ایران را در تاجیکستان برگزار کنیم. البته این پیشنهاد از سوی پاره‌ای از زنان رادیکال ایرانی ساکن اروپا، استقبال نشد و جالب بود که شایعاتی مبنی بر این که در تاجیکستان عوامل حکومت ایران می‌توانند زنانی را که از کشورهای اروپا و آمریکا برای شرکت در کنفرانس می‌آیند هدف خشونت قرار بدهند نیز به سرعت گسترش پیدا کرد. تسری این شایعات، طبعاً ترس و حساسیت‌ها را برانگیخت و در نهایت، جلوی عملی شدن این ایده را گرفت. آن زمان در تعجب بودم که چطور برخی از همین زنان رادیکال خارج از کشور آن همه «دلاوری» را از ما در داخل کشور انتظار دارند ولی حتا حاضر به پذیرش ریسک حضور در کشوری ظاهراً «نامطمئن» برای ایجاد ارتباط عمیق‌تر میان زنان داخل و کشور نشدند. البته گردانندگان اصلی کنفرانس پژوهش‌های زنان

ایران از جمله خود گلناز امین از این طرح استقبال کرد ولی اجرایی شدن آن، کاری به غایت سخت و دشوار بود و با توجه به آن همه شایعات و ترس‌خوردگی‌ها، طبعاً برگزارکنندگان را نیز برای اجرایی کردن‌اش، نهایتاً به بن بست کشاند.

این روایت را از آن رو مطرح کردم تا بگویم که ارتباط جنبش زنان داخل و خارج از کشور، چه‌طور از درون محفل‌های زنانه آغاز و به نشریه «جنس دوم» و سپس در «مرکز فرهنگی زنان»، و برخی دیگر از انجمن‌ها، برقرار و رواج یافته بود. هر چند در میان کنش‌گران جنبش زنان خارج از کشور (همچون ما در داخل کشور)، گرایش‌ها و رویکردهای متفاوتی نسبت به احقاق حقوق زنان وجود داشت: برخی کاملاً به اصلاحات از بالا و از طریق چالش-های درون حاکمیت امید بسته بودند و هر حرکتی هم در جامعه مدنی زنان در هماهنگی با روندهای جاری درون حاکمیت نبود، برایش ارزش و اعتباری قائل نبودند. افراد معتقد به این گرایش، وقتی هم به ایران می‌آمدند حتی‌الامکان سعی داشتند با نیروهای مستقل و مدنی جنبش زنان ـ از جمله با مرکزفرهنگی زنان ـ به هیچ رو تماسی نگیرند و تمرکزشان را بر ارتباط با زنانی قرار دهند که یا درون حاکمیت بودند یا زنانی که با زنان حکومتی، ارتباط ارگانیک داشتند.

در مقابل این افراد، برخی از فعالان زن در خارج از کشور ، نه تنها هیچ اعتبار و ارزشی برای تغییر و تحولات در میان زنان نزدیک و وابسته به جناح-های حاکمیت قائل نبودند بلکه این رویکرد را به شدت تخطئه می‌کردند و هر حرکتی هم در جامعه مدنی زنان در داخل کشور، بویی از همسویی با تحولات اصلاح‌طلبانه از خود بروز می‌داد بلافاصله مورد انواع تهمت و هتک‌حرمت و تخطئه قرار می‌دادند. و بالاخره نیروی سوم (اعتدالیون) در جنبش زنان خارج از کشور ـ که بین این دو سر طیف قرار داشت ـ آن دسته از فمینیست‌های ایرانی را شامل می‌شد که نه تنها برای تحولات در ساختار حاکمیت به نفع حقوق زنان، اهمیت می‌دادند بلکه تلاش می‌کردند که با حمایت از حرکت‌های

ایجادشده در جامعه مدنی زنـان نیـز آن‌هـا را هـم تقویـت و بـارور سـازند. ایـن نیروی میانه در خارج کشور طی فرآیندی ده ساله، موفق شد کـه در بسترسـازی برای ظهور همگرایی‌ها، ائتلاف‌ها و اتحاد نیروهای مختلف جنـبش زنـان درون ایران، نقش مثبتی ایفا کند.

طبعاً ما در «مرکز فرهنگی زنان» و گروه‌های همسـو (کـه عمـدتاً در پهنـه‌ی جامعه مدنی فعالیت می‌کردیم)، در آن دوره، طبعاً مـی‌توانسـتیم بـا زنـان گـروه سوم (اعتدالیون) همکاری داشته باشیم، درحـالی کـه نـه گـروه اول (کـه صـرفاً تحول در ساختار حاکمیت را در مرکز توجـه خـود داشـتند)، و نـه دسـته دوم ، (که اساساً مشروعیتی برای کار اصلاح‌گرایانـه و مـدنی و در چـارچوب قـوانین موجود قائل نبودند) هیچ‌کدام به‌زعـم مـا، بـا واقعیـات پیچیـده‌ی درون کشـور، همخوانی و تطابق نداشتند.

بیرون از دایره‌ی این سه گـرایش فمینیسـتی در خـارج از کشـور، امـا بودنـد زنانی که ارتباط مسـتقیمی هـم بـا جنـبش زنـان در داخـل کشـور نداشـتند و در نتیجه، تأثیر اندکی بر جامعه مدنی زنان می‌گذارنـد بـا ایـن حـال، حرکـت‌هـا و فعالیت‌های جمعی و یا انفرادی‌شان به‌طور غیر مستقیم بر مسـئله اصـلاح حقـوق زنان در داخل ایران (به خصوص در ساختار سیاسـی) تـأثیر مـی‌گذاشـت. بـرای نمونه حضور نمادین و برجسته‌ی زنان و ارتقـای جایگـاه سیاسـی آنـان (حتـا در سطح رهبری) در یکی از مهم‌ترین جریان‌های مذهبی‌سیاسی ایران مثل سـازمان مجاهدین خلق ـ که رقیـب دیرینـه جمهـوری اسـلامی هـم بـود ـ بـی‌شـک بـر رویکرد زنان درون حاکمیت (زنان نسل اول و دوم جمهوری اسـلامی) تـأثیری جدی و محرک داشت و آنان را به جنب و جوش بیشتر، به نفع زنـان و تعـدیل تبعیض‌های حقوقی، ناگزیر می‌کرد. هم‌چنین حرکت‌هـای زنـانی کـه در مـورد مسایلی همچون «توقف سنگسار»، و یا «اعدام‌های سیاسی دهـه ۱۳۶۰» فعالیـت می‌کردند ـ هر چند که گاه همراه با نفی و تخطئـه فعالیـت‌هـای مـدنی مـا زنـان داخل کشور، انجام می‌گرفت ـ اما در سطح بین‌المللی، زنان درون حاکمیـت را

که بخشاً به دنبال ترمیم چهره جمهوری اسلامی در دنیا بودند، به چالش و تکاپوی بیشتر، سوق می‌داد.

طُرفه این که در آن سال‌های بسترسازی و گذار (سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶)، نقش و تأثیر گفتمان‌سازی فمینیستی (عمدتاً سکولار) از سوی آن دسته از زنان فمینیست خارج از کشور که عمدتاً دانشگاهی و معتدل بودند بر رشد و استحکام جامعه مدنی زنان داخل کشور، بسیار پُر رنگ بود. در داخل کشور نیز زنانی همچون مهرانگیزکار، شیرین عبادی، شهلا لاهیجی، منصوره اتحادیه، شهلا اعزازی، و نیز موقعیت ویژه‌ی سیمین بهبهانی در مقام زنی مستقل در عرصه ادب و هنر با ابعادی اجتماعی (که مورد احترام همه دیدگاه‌های فکری بود) تکیه‌گاهی محکم و الهام‌بخش برای شکل‌گیری و مشروعیت جنبش مستقل زنان در داخل کشور محسوب می‌شدند. به یاد دارم که در آن دوران، مهرانگیزکار، یکی از سخنران‌های اصلی و همیشگی بسیاری از محافل زنانه بود. انرژی و توانی که او برای تولید آثار وکتاب‌های فمینیستی و انتشار مقالات آگاهی‌بخش، صرف می‌کرد واقعاً قابل ستایش بود. خانم کار، این مباحث را به میان افکار عمومی زنان، نشر می‌داد و بدین وسیله، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری و قوام دوباره‌ی جنبش زنان در ایرانِ بعد از انقلاب را داوطلبانه بر عهده‌گرفته بود. مقالات مهرانگیزکار (به‌ویژه در مجله زنان)، فضای مناسبی برای نسل ما ـ که به‌تدریج نهادها و بسترهای جنبش زنان را شکل می‌دادیم ـ ایجاد کرده بود. همکاری مهرانگیزکار با مجله زنان (به عنوان زنی سکولار خارج از حاکمیت) و نیز کتاب‌هایش که توسط «انتشارات روشنگران» به چاپ می‌رسید (و تحقیقات مشترک‌اش با شهلا لاهیجی) هم‌چنین حضور در مراسم گوناگون برای سخنرانی در دفاع از حقوق زنان، (به‌ویژه در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶)، بسیار تأثیرگذار بود. هر چند به دلیل همین نقش مهم و اثرگذارش بود که او با انواع و اقسام فشارها روبرو شد و این فشارها که طی سال‌های متمادی ادامه داشت، در نهایت ایشان را به مهاجرت از

کشور سوق داد.

در این دوره به همراه این چهره‌های تاثیرگذار، زنانی همچون بنفشه حجازی، ژاله شادی طلب، فاطمه قاسم زاده، سهیلا شهشهانی، مهرانگیز کراچی، هما زنجانی‌زاده، و... از جمله چهره‌های مهم دیگری بودند که (حتا پیش از ۱۳۷۶ که اندک نشریات مستقل وجود داشت) توانستند به شکل‌گیری و مشروعیت گفتمانی به نفع زنان در جامعه، کمک فراوان کنند. انتشار آثار و تحقیقات این گروه از زنان پژوهش‌گر در به رسمیت شناخته شدن «مسئله زن» در افکار عمومی روشن‌فکران جامعه، نقش بسیار مثبتی ایفا کرد.

اگر به سخنرانان اولین سمینار مشارکت اجتماعی زنان که در اوایل سال ۱۳۷۲ برگزار شد نگاهی بیاندازیم به خوبی می‌توانیم به زنان تاثیرگذار آن سال‌ها (که در حوزه زنان، کار و پژوهش می‌کردند و از نخبگان خارج از حاکمیت محسوب می‌شدند) پی ببریم. در این سمینار که توسط دولت برگزار شده بود و نشانه‌ای از آغاز توجه بخشی از حاکمیت به مسئله زنان بود، درکنار زنانی که مسئولیت دولتی داشتند همچون شهلا حبیبی (مشاور رییس جمهور در امور زنان)، و حضور مردانی همچون حسین مهرپور، (حقوقدان)، سید محمد هاشمی، سید محمد خامنه‌ای (فقیه و حقوق‌دان)، غلامرضا طالقانی، حسین سیف‌زاده، ابراهیم رزاقی (اقتصاد دان)، حسین بشیریه (استاد علوم سیاسی)، هم‌چنین اساتید زن از دانشگاه الزهرا همچون فاطمه راکعی، دکتر افشاری و فاطمه علایی رحمانی در این همایش، اما شخصیت‌های تأثیرگذار جنبش زنان همچون: شیرین عبادی، مهرانگیز کار، منصوره اتحادیه، ژاله شادی‌طلب، هما زنجانی‌زاده نیز به سخنرانی پرداختند. در این سمینار، هم‌چنین زنانی از جمله: فریده شایگان، فرشته شاه‌حسینی (جامعه شناس)، شهیندخت خوارزمی (مترجم)، دکتر جارالله‌ی (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه)، نسرین مصفا، فرشته بصراوی (محقق جهاد دانشگاهی)، شکوه نوابی نژاد (استاد دانشگاه تربیت معلم) نیز سخنرانی کردند (مجله زنان، اردیبهشت ۱۳۷۳). در هر صورت

منظور آن است که از همین سال‌ها که ما در محفل‌های زنانه، به سهم خود مشغول پرورش دادن مسایل زنان بودیم و یا تلاش می‌کردیم جایی در مطبوعات در مورد مسایل زنان بیابیم، این زنان و مردان برابری‌خواه، در آن سال‌ها پیشتاز طرح مسایل زنان در ابعاد علمی و آکادمیک بودند و تلاش‌های علمی و فرهنگی‌شان منابع و مراجع مهمی برای ما به عنوان بخش سکولار جامعه زنان، محسوب می‌شد.

در این میان زنان کارگردان سینما همچون «رخشان بنی‌اعتماد» آثار تأثیرگذار خود را (با محوریت زنان) از همان سال‌های **۱۳۶۶** آغاز کرده بود و به فیلم‌هایی با تمرکز بر زندگی شخصیت‌های زنانه (زن‌محور) همچون: «نرگس» (سال **۱۳۷۰**) و «روسری آبی» (**۱۳۷۳**) و.. رسیده بود. زنان کارگردان دیگری همچون تهمینه میلانی، پوران درخشنده، و... نیز مجموعه‌های جذاب، تأمل‌برانگیز و پُرمخاطب را در حوزه زنان و برای ارتقاء هویت فردی و اجتماعی آنان در بخش سینمایی کشورمان تولید می‌کردند که تأثیر انکارناپذیری بر افکار عمومی و مردسالار جامعه داشت.

در همین زمان‌ها بود که زنان برجسته‌ای همچون «فرزانه طاهری»، «گلی امامی»، «روشنک داریوش»، و... با ترجمه‌های ماندگارشان، افکار و نگرش زن ایرانی را در این حوزه به جایگاهی بالاتر ارتقاء می‌دادند و در کنار زنان قصه‌نویس همچون گلی ترقی، شهرنوش پارسی‌پور، زویا پیرزاد، منیرو روانی‌پور، و... توانستند «مدلی آوانگارد از زنی فرهنگی در حوزه کتاب و اندیشه»، برای دختران جوان کشور به نمایش گذارند.[1]

---

۱ - از اواسط دهه ۷۰ تا ۸۰ خورشیدی، فهرست داستان‌های پرفروش ایرانی در سیطره نویسندگان زن بود و تعداد زنانی که رمان منتشر کرده بودند به **۳۷۰** نویسنده رسید. حتا انتشار رمان «بامداد خمار» نوشته فاطمه [فتانه] حاج سید جوادی، در سال **۱۳۷۷**، تاثیر زیادی داشت و مجادلات بسیاری را برانگیخت و به نوعی ادبیات عامه‌پسند که مخاطبان آن عمدتاً زن بودند ولی در حوزه اختیار نویسندگان مرد قرار داشت، را ارتقاء و در حوزه‌ی نفوذ نویسندگان زن قرار داد. برگرفته از:

در مجموع، تلاش بی‌وقفه همه‌ی این زنان برجسته در حوزه‌های گوناگون فرهنگ و اندیشه و ادبیات و سینما بود که در اوایل دهه ۱۳۷۰، پشتوانه معنوی و اجتماعی محکمی برای نسل ما که تازه پا به میدان گذاشته بودیم و می‌خواستیم سرنوشت خود را به عنوان «زن» رقم بزنیم محسوب می‌شدند.

گسترش ادبیات فمینیستی از طریق مطبوعات، نشر کتاب، و آثار مکتوب زنانه

یکی دیگر از عرصه‌هایی که زنان مستقل، در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ تلاش کردند تا با ورود به آن، مسئله‌ای به نام «مسئله زن» را به‌تدریج عمومیت بخشند طرح مسایل و مشکلات زنان در مطبوعات، رسانه‌ها، ماهنامه‌ها، و نیز در حوزه «نشر کتاب» بود. در آن دوره نشریات غیرتخصصی (عمومی) غیردولتی، بسیار اندک بودند و چنین نشریاتی در فضای مطبوعاتی آرام، آرام داشت شکل می‌گرفت اما هم‌زمان با حضور این نشریات عمومی، به‌تدریج مسئله زنان نیز در آن‌ها طرح می‌شد. نشریات ادبی و اجتماعی آن دوره مانند: جامعه سالم، فرهنگ توسعه، دریچه گفتگو، ایران فردا، آدینه، گفتگو، کتاب توسعه، دنیای سخن و... از جمله این نشریات بودند که هر کدام‌شان به نوبه خود، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم مسایل زنان را کم و بیش ـ و از زاویه زنانی که با نگرش دست‌اندرکاران نشریه، نزدیک‌تر بودند ـ مطرح می‌ساختند.

برخی از این نشریه‌های غیرتخصصی دارای دیدگاه‌های خاص سیاسی بودند و به ندرت حضور فمینیستی (و مستقل از دیدگاه‌ها و جبهه‌ی سیاسی خود) را بازتاب می‌دادند. اما ماهنامه‌های «جامعه سالم» (به سردبیری فیروز گوران) و «فرهنگ توسعه» (به سردبیر کیومرث دُرکشیده) بیشتر «نشریه» بودند تا نماینده دیدگاه‌های سیاسی خاص. از این رو بازتر عمل می‌کردند. در نتیجه می‌توانستند دیدگاه‌های فمینیستی مستقل و سرگردانی را که داشت در پهنه‌ی

جامعه رشد می‌کرد جذب کنند و به افکار عمومی منعکس نمایند. به یاد می‌آورم آن زمان که به همراه همسرم «کتاب توسعه» را منتشر می‌کردیم با برخی از این نشریه‌ها ارتباط پیدا کرده بودیم بنابراین علاوه بر آن که در این دوره تلاش کردم در «کتاب توسعه»[1] بخشی از آن را به موضوع زنان اختصاص دهم، تمام سعی‌ام را نیز به کارگرفتم تا با استفاده از ارتباطات ایجادشده با نشریات و مجلات مستقل، مطالبی فمینیستی را که توسط خود و دیگر دوستانم (که در محفل‌ها با هم کار می‌کردیم) در آن مجله‌ها نیز به چاپ برسانم.

اما جالب است که در آن دوره همین که نشریه‌ای از سوی وزارت ارشاد مجوز انتشار به دست می‌آورد از نظر برخی افراد درون همین محفل‌ها، خود به خود «مشکوک» تلقی می‌شد. اتفاقاً یکی از بحث‌های داغ درون برخی از محفل های روشنفکری اولترا چپ، آن بود که «انتشار نشریه» به اصطلاح «تابلوی حقوق بشرشدن برای حاکمیت» است. همان‌طور که بعدها تأسیس نهادها و انجمن‌های رسمی زنانه هم از نظر برخی از آنان، «تبدیل شدن به تابلوی حقوق بشر حکومت» تفسیر و تئوریزه می‌شد.

در آن زمان، ظهور مجله «زنان» به سردبیری و مدیریت «شهلا شرکت»[2] که از سال ۱۳۷۰ آغاز به انتشار کرده بود، جای خالی مسایل زنان را در میان رسانه‌های سراسری آن زمان به خوبی جبران می‌کرد ولی حضور مسایل مربوط

۱- آخرین جلد «کتاب توسعه» به خاطر درج دو مقاله درباره مسایل زنان: «زنان و انقلاب مشروطیت» به قلم مهرانگیز کار، و مقاله «تمکین زن ایرانی، شیوه معتاد زندگی اوست» به قلم نگارنده، در سال ۱۳۷۴ مجوز توزیع نگرفت و از ادامه انتشار باز ماند.

۲ – شهلا شرکت از ۲۲ سالگی در مجله اطلاعات بانوان که پس از انقلاب با سردبیری زهرا رهنورد به »پویندگان راه زینب« تغیر نام داد، کار مطبوعاتی خود را با خبرنگاری شروع کرد. او در سال ۱۳۶۱ در زمان ریاست سید محمد خاتمی در موسسه کیهان، سردبیر هفته نامه "زن روز" بود، و تا سال ۱۳۷۰ این فعالیت را ادامه داد اما در تیر ماه ۱۳۷۰ این روزنامه‌نگار مدافع حقوق زنان به همراه تعدادی از سردبیران اصلاح‌طلب در چند نشریه دیگر ، از مؤسسه کیهان اخراج شد. اما پس از شش ماه با گرفتن امتیاز ماهنامه " زنان" که اولین نشریه تخصصی زنان پس از انقلاب محسوب می‌شد فعالیت مطبوعاتی خود را ادامه داد.

به زنان در روزنامه‌های یومیه، جای خالی مهمی بود، که این فقدان را نیز روزنامه «سلام»، که در سال ۱۳۶۹ به راه افتاده بود و یکی از اولین روزنامه‌های منتقد دولت محسوب می‌شد، تا حدودی پُر کرد. در واقع روزنامه سلام جزو اولین روزنامه‌هایی بود که در اوایل دهه ۱۳۷۰، بخش مربوط به «زنان» را در صفحات‌اش به راه انداخت. این بخش زنانه توسط «بدرالسادات مفیدی» مدیریت می‌شد. در آن زمان بود که تلاش کردم با بدرالسادات مفیدی و سرویس زنان این روزنامه، همکاری کنم هر چند در نهایت، این تلاش‌ها به جز انتشار یکی دو مقاله، ادامه نیافت. همان‌طور که تلاش‌هایم برای همکاری جدی و پیوسته با مجله زنان هم ناکام ماند. تلاش برای همکاری با مجلات دیگر همچون «مجله چیستا» (به مدیریت پرویز شهریاری) نیز به دلیل آن‌که در نشریاتی از این دست، رویکردهای ادبی بر رویکرد اجتماعی غلبه داشت طبعاً نمی‌توانست عطش مرا برای طرح مسایل زنان فرو نشاند. هر چند که همکاری‌های کوتاه مدت و ناپیوسته با هر یک از این نشریه‌ها، حاصل‌اش، آشنایی با زنانی بود که در این نشریات فعال بودند، برای نمونه چیستا، محمل آشنایی‌ام با «کبوتر ارشدی» (از همکاران دایمی این مجله که سعی می‌کرد مسایل و مشکلات زنان را در فضای محدود چیستا بگنجاند) و نیز زنان پژوهش‌گر و باسابقه‌ای بود که در حوزه‌ی زبان و فرهنگ کهن سرزمین‌مان پژوهش می‌کردند.[1] در این میان توانستم برای مدتی با مجله «بایا»[2] به مدیریت «فرخنده حاجی‌زاده» نیز همکاری کنم که این دوران بی‌شک یکی از تجربه‌های دلپذیر و آموزنده در فعالیت مطبوعاتی‌ام بود. زیرا آشنایی و فعالیت نزدیک با فرخنده

---

۱ – در اردیبهشت ۱۳۷۵ یکی از داستان‌هایم با نام «جدول خواستگاری» در مجله چیستا منتشر شد. پیش از آن، اولین داستانم با عنوان «آن روز» در یکی از مجله‌های خارج از کشور منتشر شده بود . در سال ۱۳۷۷ نیز کتاب *«زنان بی‌گذشته»* مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه را در قالب یک کتاب، به چاپ رساندم.

۲ – مجله بایا، از سال ۱۳۷۲ آغاز به کار کرد و متاسفانه در سال ۱۳۸۷ لغو امتیاز شد.

حاجی‌زاده و خانواده فرهنگی‌اش ـ که همگی‌شان بدون خودنمایی، به فعالیت‌های فرهنگی مشغول بودند ـ صبوری و پیگیری متواضعانه در فعالیت‌های فرهنگی را به من آموخت. طبعاً همکاری‌های ناپیوسته با این نشریات مسبب آشنایی هرچه بیشتر با محفل‌ها و فضاهای ادبی و فرهنگی این تیپ فکری از زنان فعال کشورم بود. یا اگر نتوانستم با نشریه «پیام هاجر» همکاری کنم اما حداقل توانستم با فعالیت‌های اعظم طالقانی آشنا شوم.

در مجموع در آن زمان که اینترنت و شبکه‌های اجتماعی همچون فیس‌بوک در دسترس نبود هر مقاله‌ای که می‌نوشتیم حتا گاه تا هشت ماه باید به دنبال نشریه‌ای برای انتشار آن می‌ماندیم و این تأخیر، مختص من و دیگر فعالان جنبش فمینیستی نبود بلکه بسیاری کسان از طیف‌های مختلف فکری را نیز شامل می‌شد.

در این میان تلاشم برای آن که در نشریات دیگری همچون مجله «جامعه سالم» یا ماهنامه «فرهنگ و توسعه» جای پای ثابتی برای طرح مسایل زنان فراهم کنم، تاحدودی بی‌نتیجه ماند. چرا که با مجله سالم که از سال ۱۳۷۴ همکاری می‌کردم، متاسفانه در سال ۱۳۷۷ در اوج توفیق معنوی‌اش، به دلیل بار سنگین مالی، متوقف و سپس امتیازش لغو گردید. با مجله «فرهنگ و توسعه» نیز که از سال ۱۳۷۵ کار می‌کردم و سال ۱۳۷۶ توانسته بودم مسئولیت «ویژه‌نامه زنان» در آن مجله را برعهده بگیرم، متأسفانه به دلیل اخطارهای متعددی که در رابطه با همین ویژه نامه به صاحب‌امتیازش داده بودند سرانجام نتوانست به قول و عهدی که بسته بود وفا کند و انتشار «ویژه‌نامه‌های زنان» را ادامه دهد. همه این ناکامی‌ها برای حضور جدی در رسانه‌ها، سبب شد که نتوانم در آن سال‌های جوانی که سرشار از شور و انرژی بودم از بلندگوهای موجود در رابطه با زنان بهره ببرم و در نتیجه، ناگزیر شدم به دنبال «ایجاد بلندگویی» برای زنان بروم که آن هم (نشریه جنس دوم) با سختی بسیار، ممکن شد و با دشواری مضاعف، و بسیار بطئی به جلو می‌رفت تا آن که با «گسترش

سایت‌های اینترنتی»، فضای کم‌دردسری بر روی جامعه زنان گشوده شد.

نهادهای مطبوعاتی و انتشاراتی زنان: تاثیرگذارترین و مهم‌ترین نهاد مطبوعاتی زنانه در آن دوره، مجله «زنان» به حساب می‌آمد با این حال می‌توان چهارگرایش عمده در جنبش زنان (که آن زمان در عرصه عمومی فعال شده بودند) را به‌طور مشخص‌تر در چهار نشریه دنبال کرد: «زنان»، «جنس دوم» ، «فرزانه» و «پیام هاجر». هر کدام از این چهار نشریه در حقیقت نمایندگی بخشی از جامعه‌ی در حال بیداری زنان را، بر عهده داشتند. این گرایش‌ها متناسب با توانایی و میزان نفوذشان در جامعه و در ساختار سیاسی، بالطبع دایره و محدوده تاثیرگذاری نشریه را بازنمایی می‌کرد.

مجله «زنان» به نوعی نماینده فعالان جنبش زنان در بخش نواندیش دینی (گرایش متمایل به جناح چپ اصلاح‌طلبان) بود که از سال **۱۳۷۰** شکل گرفت و بعدها به یک نیروی فکری بسیار تاثیرگذار در جامعه ارتقاء یافت در نتیجه، مجله زنان نیز با توجه به نیروی اجتماعی که بر آن استوار بود، بسیار گسترده و پر نفوذ شد. رویکردهای عمده مجله زنان، غالباً حقوقی (قوانین خانواده) در هماهنگی با گفتمان‌های نواندیشی دینی بود و از این نظر حداقل در آن دوره «خواهر» و نسخه زنانه‌ی مجله‌ی تئوریک «کیان» تلقی می‌شد. پس از قدرت‌گیری مدرنیست‌های مسلمانِ اصلاح‌طلب، بخش زنان نواندیشان مذهبی نیز پشتوانه قوی‌تری برای فعالیت‌های خود به دست آوردند و توانستند به شکل گسترده‌ای در سراسر کشور حرکت کنند.

نشریه «جنس دوم»: این نشریه به نوعی نماینده بخش خاموش و حذف-شده‌ی جامعه زنان بود که در سال‌های اولیه انقلاب سرکوب شده بودند و در نتیجه خیلی با احتیاط از در خانه بیرون می‌آمدند، بنابراین با توجه به نیروی

اجتماعی که نمایندگی می‌کرد طبعاً می‌توانست در همان فضای محدود حرکت کند. «جنس دوم» در حقیقت ضعیف‌ترین حلقه بود و با توجه به پایگاه اجتماعی‌اش (جامعه زنانی که از «قدرت» بی بهره بودند)، عمدتاً دیدگاه‌های اعتراضی و سکولار را ـ که پس از پایان جنگ هشت ساله، در حال نضج دوباره بود ـ نمایندگی می‌کرد. در عین حال به منزله پلی برای زنان سکولار داخل و خارج از کشور هم بود. بدون شک این گرایش، به دلیل تکیه‌زدن بر نیروهای حاشیه، به‌طور طبیعی نمی‌توانست در محدوده‌ای وسیع، عمل کند. این محدودیت به حدی بود که حتا پشتوانه‌ای برای تبدیل شدن به یک نشریه (ماهنامه یا حتا فصل‌نامه) را هم نداشت و مثل کتاب، هر شماره می‌بایست از وزارت ارشاد مجوز دریافت می‌کرد. گفتن ندارد که حتا در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی سال‌ها برای گرفتن مجوز رسمی انتشار یک «فصل‌نامه» تلاش کردم که شاید بتوانم «جنس دوم» را به عنوان یک نشریه امتیازدار، تثبیت کنم ولی متأسفانه همه دوندگی‌هایم به در بسته خورد. هرچند بعدها با ظهور اینترنت در کشور، این معادلات به‌طورکلی تغییر کرد، و تولد سایت‌های اینترتی، این نابرابری در میان اقشار و گرایش‌های گوناگون زنان را تاحدودی برهم ریخت. اما در آن دوره، نشریه «جنس دوم» نشانه‌ی «بی قدرتی بخش بزرگی از جامعه زنان» محسوب می‌شد.

نشریه «فرزانه» به نوعی نماینده بخشی از جریان حاکم بود که زنان تکنوکرات (آمیزه‌ای از گرایش محافظه‌کار عقل‌گرا و نواندیش دینی) را شامل می‌شد که تأکیدشان بر «کار کارشناسی» و پیش‌بُرد بحث زنان از طریق «گفتمان توسعه‌ای» بود. مجله فرزانه عمدتاً خط مشی زنان نزدیک به حزب کارگزاران سازندگی را نمایندگی می‌کرد که در دوران آقای هاشمی رفسنجانی بخش عمده‌ای از قدرت سیاسی را در اختیار داشتند. این طیف از زنان، مسایلی را که در سطح جامعه بین‌الملل جذاب و حساسیت‌برانگیز بود

مرکز توجه قرار می‌دادند، به‌طوری که این نشریه بخش قابل ملاحظه‌ای از صفحات خود را به خلاصه مقالات به انگلیسی اختصاص داده بود. بنابراین در عرصه عملی، مجله فرزانه به نوبه خود، بسترساز فعالیت‌هایی همچون ایجاد «رشته مطالعات زنان»، و نیز تاحدودی «توجه به ورزش زنان ایران» در سطح بین‌المللی، و... شدند. بعدها «روزنامه زن» به مدیریت فائزه هاشمی (و سردبیری سید ابراهیم نبوی) در سال ۱۳۷۷، نمایندگی پُرشور مطبوعاتی این جریان اصلاح‌طلب را برعهده گرفت که البته عمر فعالیت‌اش به یک سال نکشید و در فروردین ۱۳۷۸ توقیف شد.

نشریه «پیام هاجر» هم که متعلق به ملی–مذهبی‌ها بود (با مدیریت اعظم طالقانی) مانند رویکرد عمومی ملی–مذهبی‌ها، هر چند با نام زنان اداره می‌شد اما تمرکز زیادی بر مسایل فکری و مستقل زنان نداشت ولی حضور زنانی همچون پروین بختیارنژاد، فاطمه گوارایی و بعدتر نرگس محمدی در این نشریه، باعث شد که مشکلات زنان ـ به‌ویژه زنان فرودست جامعه ـ در نشریه، مطرح شود. البته ماهنامه‌های ایران فردا، دریچه گفتگو (و پس از آن «مجله نامه» به مدیرمسئولی کیوان صمیمی) پایگاه‌های رسانه‌ای مدرن‌تر و به‌روزتری از رویکرد عمومی ملی–مذهبی‌ها بود که زنان شاخص این طیف فکری همچون نسرین ستوده، مینو مرتاضی، فاطمه فرهنگ‌خواه، ناهید توسلی، و... در آن نشریات، مسایل زنان را پیش می‌بردند. گفتنی است که ملی‌مذهبی‌ها، برای پیشبرد جدی و سازمان‌یافته مسایل زنان، هیچ‌گاه بلندگو یا رسانه‌ای زنانه (چه اینترنتی یا کاغذی) که به‌طور مشخص در حوزه زنان به طرح نظریه و آگاهی‌رسانی بپردازد، ایجاد نکردند. البته بعدها بخشی از ملی‌مذهبی‌ها و زنانی همچون نسرین ستوده و نرگس محمدی به سمت گرایش‌های حقوق بشری کشیده شدند و همکاری‌های نزدیکی با شیرین عبادی، داشتند. همچنین رویکرد زنان چپ‌گرا در داخل کشور نیز به مانند ملی‌مذهبی‌ها هیچ‌گاه

رسانه‌ی پُردوام و شاخصی در حوزه مسایل زنان نداشت. گرچه نیروهای چپ «در خارج از کشور»، چنین رسانه‌هایی را شکل داده بودند.

مجله «**حقوق زنان**»: بعدتر نیز مجله «حقوق زنان» (به صاحب‌امتیازی اشرف گرامی‌زادگان) متعلق به زنان جناح اصول‌گرایان مصلحت‌اندیش بود که سعی می‌کرد مسایل زنان را صرفاً از درون ساختارهای حاکمیت و قدرت، دنبال کند. طبعاً این بخش، نقش کمرنگی در جامعه مدنی بازی می‌کرد و اصولاً سعی داشت که جدا از جامعه مدنی حرکت کند تا بتواند تغییراتی به نفع زنان را بدون هیچ انگ و شائبه‌ای از سوی جناح تندرو، در ساختار حاکمیت، حل و فصل کند. بنابراین این گروه، خیلی در جامعه مدنی پایگاه نداشت اما در درون حاکمیت نقش و تأثیر داشت.

مجله «**زن روز**»: در این دوره همچنین می‌توانیم به بخشی دیگر از جامعه زنان هم اشاره کنیم که به نوعی مجله «زن روز»، آن‌ها را نمایندگی می‌کرد. مجله «زن روز» نشریه‌ای بود که از ابتدای انقلاب با هیئت تحریریه جدید، دور تازه‌ی انتشارش را آغاز کرده بود. این مجله به‌تدریج سر منشاء ظهور و تربیت زنان باتجربه مطبوعاتی شد که بعدها مجله زنان و فرزانه را (به عنوان نماینده دو رویکرد متفاوت اصلاح‌گرایانه)، شکل دادند. شهلا شرکت، محبوبه عباسقلی‌زاده و اشرف گرامی‌زادگان هر سه در مجله «زن روز» کار می‌کردند که پس از درگیر شدن فکری با مسئولان این نشریه و تغییر و تحولی که در نگرش آنان نسبت به مسایل زنان رخ داد، خودشان به ایجاد نشریات مستقل خود، همت کردند و هر کدام سمبل و نماینده‌ی رویکردهای متفاوت در حوزه زنان شدند.

زنان و حوزه نشر کتاب : در عرصه «نشر کتاب» هم که بخشی دیگر از صدا و

بلندگوی رویکردهای مختلف زنان بود در میان هر کدام از گرایش‌های زنانه نیز نمایندگی داشت، و رویکردهای مختلف از طریق مؤسسات انتشاراتی هم نمایندگی می‌شدند: انتشارات «برگ زیتون» که در واقع بنگاه انتشاراتی رویکرد «مجله زنانی‌ها» در اشتراک با جبهه مشارکت بود. انتشارات «بانو» که بنگاه انتشاراتی رویکرد «مجله فرزانه» یا همان رویکرد توسعه‌ای حزب کارگزاران سازندگی محسوب می‌شد (که بعدها به نشر «جامعه ایرانیان» تغییر نام داد). انتشارات روشنگران و مطالعات زنان (و به شکلی کم‌رنگ‌تر در نشر توسعه، نشر شیرازه و نیز نشر نیکا در مشهد[1]) که بنگاه انتشاراتی رویکرد بخش خاموش زنان یعنی زنان سکولار محسوب می‌شدند. نگاهی به عناوین کتاب‌های منتشره‌ی این مؤسسات انتشاراتی نشان‌دهنده رویکردهایی است که در سه نشریه پیش‌گفته تقویت می‌شد. به عنوان نمونه «برگ زیتون» عمدتاً فعالیت‌های زنان کوشنده‌ی مسلمان در کشورهای منطقه را دنبال می‌کرد. انتشارات بانو عمدتاً کتاب‌هایی با عناوین توسعه و زنان منتشر می‌کرد. انتشارات روشنگران نیز رویکردی فمینیستی داشت و کتاب‌ها و آثار اغلب زنان برابری‌خواه و فمینیست همچون: مهرانگیز کار، شیرین عبادی، افسانه نجم آبادی، فریده عصارپور و... توسط این مؤسسه انتشاراتی به بازار کتاب، عرضه می‌شد. از جمله کارهایی که انتشارات روشنگران با همکاری «منیژه نجم عراقی، نسترن موسوی و مرسده صالح‌پور » انجام داد نگارش و انتشار مجموعه‌های ارزشمندی چون: «زن و سینما»، «زن و ادبیات» و... بود. این گروه سه نفره در آن زمان «موسسه فروغ» را نیز تأسیس کرده بودند و مقاله‌ها و مطالب گوناگون در رابطه با زنان را به دقت آرشیو می‌کردند که بعدها با امانت‌داری و مهربانی بسیار کل آرشیوشان را به «کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی»

۱- در آن زمان نشر نیکا کتاب «جنبش اجتماعی زنان» را که دکتر «هما زنجانی زاده» ترجمه کرده بود در سال ۱۳۷۲ منتشر کرد که یکی از کتاب‌های مرجع ـ و قابل دسترس ـ برای ما جنبش‌زنانی‌ها در آن مقطع به حساب می‌آمد.

(کتابخانه تخصصی زنان که توسط مرکز فرهنگی زنان تأسیس شده بود) اهدا کردند. خود من نیز با همین گروه سه نفره و دو نفر دیگر ـ ناهید کشاورز و مریم محسنی ـ اولین شماره مجموعه‌مقالات *«نگاه زنان»* را در تابستان ۱۳۷۷ منتشر کردیم (که این همکاری به دلایلی، ادامه نیافت.) بدین ترتیب، حوزه نشر کتاب و تعداد رو به افزایش ناشران زن، و گسترش تولید و چاپ آثار زنانه در کشور، به‌تدریج ضرورت شکل‌یابی «جمع زنان ناشر» را زمینه‌سازی کرد.

فعالیت زنان در ساختار حاکمیت

پس از پایان جنگ ایران و عراق و تثبیت دگرباره‌ی حاکمیت، به‌تدریج «مسئله زنان» هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی به یکی از چالش‌های مهم تبدیل شد. از یک طرف ظهور سیاست آشتی‌جویانه با نظام بین‌المللی از سوی جناح‌هایی از حاکمیت، آنان را در برابر پرسش‌های جهانی در رابطه با وضعیت نابرابر زنان قرار می‌داد؛ از سوی دیگر با رشد فزاینده تعداد زنان تحصیل‌کرده و بالا رفتن درصد دانشجویان دختر (و به تبع آن، رشد درخواست‌های زنان برای سهیم شدن در عرصه عمومی و اجتماعی و اقتصادی)، و نیز با توجه به سابقه حضور زنان و دست‌یابی آنان به فرصت‌های فراوان در ساختار اجتماعی و سیاسی (در زمان سلطنت پهلویان)، در کنار عقب‌گرد آشکاری که پس از انقلاب نصیب زنان شده بود، حاکمیت را با فشار فزاینده برای برداشتن موانع متعدد از سر راه پیشرفت زنان، مواجه می‌کرد. هم‌چنین زنان انقلابی- مذهبی که برای پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت حاکمیت (چه در جبهه‌ها و پشت جبهه‌های جنگ، و چه درون ساختارهای حکومت) تلاش کرده بودند، با سهمی اندک در قدرت سیاسی و اقتصادی و حقوقی‌شان روبرو شده بودند و این سرخوردگی، حاکمیت را در برابر فشار آنان برای سهم بیشتر، قرار می‌داد.
به این ترتیب، درحالی که ما در این سوی ماجرا یعنی در جامعه مدنی، مشغول بحث و گفتگو در مورد به رسمیت شناختن مسئله‌ای به نام «مسئله زن» در

محفل‌های خود بودیم و هر روز بیشتر از روز قبل فعالیت‌های‌مان را برای بازشناسی و اهمیت «مسئله حقوق زنان» در میان روشنفکران و نیروهای سیاسی محذوف درون جامعه، افزایش می‌دادیم، زنانی نیز در حاکمیت سرگرم رسمیت‌دادنِ مسئله زنان و به کرسی نشاندن آن در درون نظام سیاسی و ساخت مردانه آن بودند. هر چند به دلیل فضای بسته رسانه‌ها، این فعالیت‌ها میان ما و آن‌ها هر دو در محیطی بسته و جدا از یکدیگر انجام می‌گرفت اما احتمالاً تأثیر این دو نیروی زنانه ـ به‌طور ناخودآگاه و غیرمستقیم ـ بر یکدیگر وجود داشت.

در این میان بخشی از زنان خارج از کشور (نیروهای اعتدالی) که کم و بیش از بیرون، ناظر این حرکت‌ها در پایین و بالای هرم اجتماعی ایران بودند به شکلی نه چندان گسترده از سال‌های ۱۳۷۰ - ۱۳۷۶ کوششی را برای بسترسازی جهت نزدیک‌شدن طیف‌های مختلف فکری جنبش زنان به یکدیگر، به کار بسته بودند. هر چند این گرایش اعتدالی در خارج از کشور در این دوران ضعیف بود و توسط دو نیروی محافظه‌کار و رادیکال، به نوعی مورد هجمه قرار داشت.

یک سال پیش از پایان جنگ ایران و عراق، نخستین نهاد دولتی در رابطه با زنان با نام «شورای فرهنگی، اجتماعی زنان» که وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی بود در سال ۱۳۶۶ آغاز به‌کار کرد. در دوران جنگ، مسایل زنان در میان لایه‌های مختلف زنان درون حاکمیت عمدتاً حول مسایل و مشکلات خانواده‌های شهدا، مفقودین و اسرا و... و یا زنان «بی سرپرست» دور می‌زد. برای نمونه در مجلس شورای اسلامی ـ و حتا تا سال‌های پس از جنگ ـ قانون‌گذاری در رابطه با زنان تنها به مشکلات این بخش از زنان محدود بود. هم‌زمان با این فعالیت‌ها، این گروه از زنان در حاکمیت، غالباً تلاش می‌کردند که در چارچوب فقه سنتی، مسایل و مشکلات زنان (به‌ویژه مخاطبان اصلی‌شان یعنی زنان خانواده‌های درگیر جنگ) را مطرح سازند.

در مجلس دوم شورای اسلامی که به سال ۱۳۶۳ با حضور چهار تن از

زنان اصول‌گرا آغاز به کار کرده بود، نقش «مریم بهروزی» و « گوهرالشریعه دستغیب»[1] برای تغییراتی کوچک، بیش از بقیه بود. آن‌ها تلاش کردند که یکسری از تغییرات را به نفع زنان در همان چارچوب فقه سنتی به‌وجود آورند. برخی از طرح‌های ارایه شده درباره زنان در این دوره، محدود به طرح «بیمه زنان بی‌سرپرست» بود که آن هم نتوانست در همان مجلس به تصویب برسد و در نهایت در مجلس سوم به تصویب رسید. از دیگر طرح‌های تصویب شده مربوط به زنان نماینده در دوره اول و دوم مجلس، می‌توان از طرح بازنشستگی زنان شاغل با ۲۰سال سابقه‌ی کار، اشاره کرد. در دوره سوم مجلس هم (سال ۱۳۶۷) که هنوز مجلس در حوزه زنان در دست زنان اصول‌گرا و در چارچوب فقه سنتی قرار داشت طرح‌ها و لوایحی همچون قانون حقوق والدین بازنشسته و وظیفه و مستمری‌بگیر شهدا و جانبازان و مفقودین انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، در مجلس مطرح شد. هم‌چنین می‌توان از تصویب قانون ادامه استفاده‌ی اعضای خانواده‌ی مردانی که ساکن خانه‌های سازمانی بوده و بعدا شهید، جانباز، اسیر و مفقودالاثر شده‌اند، نام برد.

هرچند در این دوران می‌بینیم که گاه طرح‌هایی علیه زنان توسط خود همین زنان نیز مطرح می‌شد برای نمونه، در مجلس سوم، مریم بهروزی، طرح لزوم رعایت حجاب و عفت عمومی را در کمیسیون قضایی مطرح کرد.

با این حال در سال‌های پس از جنگ، به‌ویژه در بین سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶، زنان درون حاکمیت با رویکردهای دیگری غیر از فقه سنتی، تلاش-های خود را برای ایجاد تغییراتی در وضعیت زنان و به رسمیت شناختن «مسئله زن» از درون ساختار حاکمیت، آغاز کردند. همچنین از سال‌های ۱۳۷۱ تا

۱- گوهرالشریعه دستغیب را بعدها هنگامی که در خردادماه ۱۳۹۰ در مراسم ترحیم «هاله سحابی» حاضر شد، برای نخستین بار از نزدیک دیدم، و مریم بهروزی را در اعتراض‌هایی که به «لایحه حمایت از خانواده» داشتیم. منظورم از اشاره به این دو خاطره آن است که برایم جالب بود که من نوعی، از سوی طیفی کاملاً متفاوت با این دو زن اصول‌گرا، چه گونه و به خاطر چه موضوع‌هایی و در چه مقاطع خاصی، به یکدیگر برخوردیم.

۱۳۸۴ نیز در بخش قانون‌گذاری، روند تغییر و اصلاح در قوانین مربوط به زنان از دایره‌ی مشکلات مربوط به «زنان سرپرست خانواده و یا زنان خانواده‌های درگیر در جنگ» به‌تدریج فراتر رفت.

در سال ۱۳۷۱ که مجلس چهارم آغاز به کار کرد، دیگر جنگ به پایان رسیده بود، در نتیجه، تعداد زنان در این مجلس از ۴ نفر به ۹ نفر افزایش یافت. مهم‌ترین اقدام مجلس چهارم را می‌توان اصلاح قانون انتخاب قضات دادگستری دانست. بر اساس این اصلاحیه که در آبان ۱۳۷۱ مصوب شد رییس قوه قضاییه اجازه پیدا کرد زنانی را که واجد شرایط قاضی شدن هستند برای تصدی پست‌های مشاورت قضایی، قاضی تحقیق، و مانند آن، انتخاب کند. تا پیش از این مصوبه، زنان در هیچ رده ای، اجازه هیچ‌گونه قضاوتی نداشتند.

در زمان آغاز به‌کار مجلس پنجم (۱۳۷۵)، که دیگر هشت سال از پایان جنگ می‌گذشت، چالش‌ها در رابطه با قانون‌گذاری در حوزه منافع و حقوق زنان در دنباله‌ی مجلس چهارم، تداوم یافت ولی عملاً تحول مهمی را شاهد نبودیم، به جز آن که در تمام دوره پنجم مجلس، احتساب مهریه براساس شاخص قیمت‌ها (در زمان مطالبه‌ی زن)، و طرح مطالبه اجرت المثل زنان پس از فوت شوهر از ارث آنان، مطرح شد که البته این طرح در نهایت توسط اکثریت نمایندگان، رد شد. ولی چند سال بعد دوباره در مجلس ششم مطرح شد و با وجود تصویب، این بار توسط شورای نگهبان وتو شد.

اما در مجلس ششم چالش بی‌وقفه‌ی زنان برای اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز و جایگزین‌کردن قوانینی به نفع زنان به اوج خود رسید و مسئله زنان به شکلی تعمیم‌یافته و عینی‌تر مطرح شد. هر چند به خاطر مخالفت‌های گسترده و سیستماتیک محافظه‌کاران، تلاش نمایندگان زن مجلس ششم برای اصلاح قوانین تاحدود زیادی ناکام ماند؛ به‌طوری که این مجلس طرح پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را در دستور کار خود قرار داد ولی در نهایت با شکست مواجه شد. البته در این مجلس برخی از مواد قانونی به‌صورت جزیی

که می‌توانست به زنان در دادگاه‌ها کمک کند، نیز به تصویب رسید از جمله: ماده مربوط به «عُسر و حرج» زنان برای طرح طلاق، تدقیق و موارد عسر و حرج نیز دقیقاً مشخص گردید. همچنین ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی که مربوط به حضانت فرزندان بود اصلاح شد، در نتیجه، سن حضانت فرزند (چه دختر و چه پسر) توسط مادر به ۷ سال افزایش یافت، اما مهم‌تر آن که «حضانت و نگهداری طفل توسط مادر پس از سن هفت سالگی در صورت وجود اختلاف میان پدر و مادر، با رعایت مصلحت کودک به تشخیص و تایید دادگاه» گذاشته شد.

گفتمان‌های موجود در میان زنان نزدیک به جناح‌های درون حاکمیت : پس از تثبیت حکومت اسلامی در ایران، به‌تدریج چند جریان موازی در حوزه‌ی مسایل زنان در ساختار حاکمیت شکل گرفت. یکی از گرایش‌ها، جریان اصول‌گرایانه‌ای بود که در چارچوب همان فقه سنتی و در چارچوب ساختار درونی حاکمیت تلاش می‌کرد که برخی از مسایل زنان را پیش ببرد. این جریان در مجله «زن روز» آغاز شد و پس از آن توسط نشریه «حقوق زنان» نمایندگی می‌شد که «اشرف گرامی‌زادگان» آن را اداره می‌کرد. البته این نگرش اصول‌گرا بعدها در مجله «پیام زن» که در قم منتشر می‌شد کمی بازتر عمل کرد و در «جامعه زینب» و با راهبری «مریم بهروزی» کمی فعال‌تر شد. با فعال‌شدنِ نسل‌های جدیدتر این طیف و راه‌اندازی سایت «شبکه ایران زنان» حتا در «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» در سال ۱۳۸۷، این جریان توانست از دایره‌ی بسته و محدود رویکردهای درون‌حاکمیتی، اندکی فاصله بگیرد و با جنبش زنان و جامعه مدنی، نزدیکی‌های بیشتری نشان بدهد. البته در این میان نقش «ائتلاف اسلامی زنان» که با همکاری زنان از جناح‌های مختلف حاکمیت و با حضور: فائزه هاشمی، فریده ماشینی، الهه کولایی، معصومه ابتکار، مریم بهروزی، و بسیاری از زنان در جناح‌های اصول‌گرا و اصلاح‌طلب

و کارگزاران سازندگی، در دی ماه ۱۳۸۷ شکل گرفت (و سایت «شبکه ایران زنان» بلندگوی آن بود) ، در برآمد و تقویت این رویکرد تازه، بی‌تأثیر نبود.

جریان دیگری در میان زنان در ساختار حاکمیت وجود داشت که تلاش می‌کرد از زاویه مباحث «توسعه»ای، به حل برخی از مسایل و مشکلات زنان بپردازد. این گفتمان مبتنی بر «کار کارشناسی و تخصصی» بود. در واقع برخی از زنان فعال درون حاکمیت پس از شرکت در «کنفرانس جهانی زنان در نایروبی» و تحمل شوک ناشی از مواجه‌شدن با جنبش جهانی زنان و مشاهده اعتراض‌های گسترده زنان ایرانی خارج از کشور، و نیز جامعه بین المللی در رابطه با مشکلات زنان در ایران (و به تبع آن درک واقعی‌تر از ضعف‌های معرفتی و تشکیلاتی زنان دولتی) مصمم به تأسیس «مرکز مطالعات و تحقیقات زنان» در سال ۱۳۶۹ شدند. از جمله کسانی که در این مؤسسه حضور داشتند: منیره گرجی، زهرا رهنورد، معصومه ابتکار، فریده ماشینی، نفیسه فیاض‌بخش، اعظم بروجردی، شایسته امیری، ثریا مکنون، عامدی، و... بودند. هم‌چنین راه‌اندازی مجله «فرزانه» با رویکردی توسعه‌ای در سال ۱۳۷۲ (به صاحب امتیازی معصومه ابتکار (و ابتدا به سردبیری فریبا ابتهاج و سپس محبوبه عباسقلی‌زاده) در همین راستا انجام گرفت. بعدها «مرکز مطالعات و تحقیقات زنان» تلاش کرد طرح تأسیس «رشته مطالعات زنان» را در دانشگاه‌ها پیگیری کند که در نهایت ، در سال ۱۳۷۸ این طرح به تصویب وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسید. تأسیس رشته مطالعات زنان نیز نقطه عطف مهمی در رابطه با مسایل زنان محسوب می‌شد. بعدها نهاد «مطالعات و تحقیقات زنان» به یک مؤسسه تبدیل شد و خانم‌ها «آمدی» و «فریده ماشینی» مسئولیت آن را بر عهده داشتند. این مؤسسه در سال ۱۳۸۴ در «جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» فعال‌تر شد و برخی از جلسات هم‌اندیشی زنان در محل دفتر این مؤسسه، برگزار می‌شد.

شکل‌دهندگان به «مؤسسه مطالعات و تحقیقات زنان» بعدها، بنا به تغییر

شرایط و صف‌بندی‌های سیاسی درون حاکمیت، به گروه‌های گوناگون با رویکردهایی کم و بیش متفاوت تقسیم شدند. پاره‌ای از این زنان در جبهه مشارکت و بخشی دیگر نیز در حزب کارگزاران سازندگی فعال ماندند. در آستانه کنفرانس جهانی زنان در پکن، نیز «دفتر هماهنگی سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» به‌وجود آمد تا بتواند تشکل‌های زنان را برای حضور در این کنفرانس جهانی سازماندهی کند. بدین ترتیب می‌بینیم که کنفرانس‌های بین‌المللی زنان، به‌طور مستقیم نقش شتاب‌دهنده و کاتالیزور در روند فعال‌ترشدن زنان درون حاکمیت، به منظور اتخاذ سیاست‌هایی به نفع حقوق زنان، ایفا می‌کرد. در آن زمان سازمان ملل تصمیم گرفته بود که به تشکل‌های غیردولتی جایگاه بیشتری در روند تصمیمات بین‌المللی بدهد. به این اعتبار، اعلام کردند که به‌جای تخصیص بودجه‌های توانمندسازی و توسعه‌ای و بهداشتی به دولت‌ها، بخشی از اعتبارات مالی خود را به‌طور مستقیم بین تشکل‌های غیردولتی تقسیم می‌کنند (و احتمالا قصد آنان هم این بود که تشکل‌های غیردولتی در کشورهای توسعه‌نیافته، جایگاهی ویژه بیابند و حتا طرف مشاوره نهادهای بین‌المللی قرار بگیرند). از همین رو بود که در کنفرانس جهانی زنان در پکن، علاوه بر حضور سازمان‌های دولتی، بخشی موازی برای نشست‌ها و تصمیمات سازمان‌های غیردولتی نیز به راه افتاد.

از سوی دیگر در آن سال‌ها، جناح مصلحت‌گرای حکومت (با ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی) گرایش و تمایل بیشتری به حضور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سطح بین‌المللی داشت و به این اعتبار، بسترسازی برای تشکل‌های مدنی (ان. جی. او)، از همان دوره و تحت تأثیر چنین نیازی، آغاز شده بود. مجموعه‌ی این مسایل سبب شده بود که زنان درون ساختار حاکمیت ـ به‌ویژه در ابتدا، زنان نزدیک به حزب کارگزاران سازندگی ـ نیز که به دنبال ایجاد تغییراتی در حوزه زنان بودند، از این فرصت بهره ببرند و در جهت گسترش تشکل‌های غیردولتی (عمدتاً از نوع توانمندسازی زنان)

اقدام کنند. بنابراین روشن است که اولین سازمان‌های غیردولتی توسط زنانی که در حاکمیت دستی داشتند شکل گرفت و اولین بسیج گروه‌های زنان توسط همین طیف از زنان درون ساختار حاکمیت ـ به منظور شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی ـ محقق شد. از همین رو در سال ۱۳۷۳ اساساً هنوز تشکل‌های مستقل زنان به آن معنا در جامعه مدنی کشور وجود نداشت و آن‌هایی هم که حضور داشتند غالباً تشکل‌های خیریه‌ای بودند و یا انجمن‌هایی بودند که از قبل از انقلاب وجود داشتند، و یا تشکل‌هایی از مذاهب اقلیت (زنان زرتشتی و...).

اما از سال ۱۳۷۶ با روی کار آمدن دولت اصلاحات آقای خاتمی، علاوه بر آن که تشکل‌هایی که توسط زنان نزدیک به حکومت تأسیس می‌شدند، همچنین تشکل‌های زنان خارج از حاکمیت نیز (که به منظور دستیابی به «حقوق زنان» به سهم خود تلاش می‌کردند) در فضای به‌نسبت باز اصلاحات، به‌تدریج گسترش پیدا کردند، به‌طوری که به گفته زهرا شجاعی، در دوران آقای خاتمی، تشکل‌های زنان، افزایشی ۷۷۳ درصدی داشته است (مجله زنان، مرداد ۱۳۸۴).

البته در سال ۱۳۷۸، وزارت کشور از گروه‌های سیاسی در ایران فهرستی تهیه و ارایه کرده بود که طبق آن لیست، نام ۱۰۳ گروه سیاسی زنان دارای پروانه‌ی فعالیت، دیده می‌شد. این فهرست نشان می‌داد که از میان آن‌ها، فقط هفت گروه با نام زنان و به وسیله‌ی آنان تأسیس شده است. این انجمن‌ها و احزاب زنانه به ترتیب به نام جمعیت زنان جمهوری اسلامی (در سال ۱۳۶۸)، جامعه زینب (در سال ۱۳۷۰)، جامعه زنان انقلاب اسلامی ، (در سال ۱۳۷۱)، جمعیت اسلامی زنان ، (در سال ۱۳۷۷)، مجمع اسلامی بانوان ، (در سال ۱۳۷۷)، انجمن روزنامه‌نگاران زن ایران «رزا»، (در سال ۱۳۷۷)، و بالاخره جمعیت زنان انقلاب اسلامی ، (در سال ۱۳۷۷) به ثبت رسیده‌اند. از کل تعداد گروه‌های سیاسی نیز تعداد ۳۶ گروه در بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۵ یعنی قبل از دوم خرداد، و بقیه از سال ۱۳۷۶ به بعد تأسیس شده بودند. در میان

گروه‌های سیاسی زنان نیز تاریخ ثبت ۳ گروه به قبل از سال ۱۳۶۷ باز می‌گردد و چهار گروه در سال ۱۳۷۷ تأسیس شده بودند.[۱] درثانی همین انجمن‌ها، هم در لیست مربوط به «احزاب سیاسی» می‌آمدند و هم در آمارها و ارقام مربوط به «تشکل‌های غیردولتی زنان» و احتمالاً چند جای دیگر!

از سوی دیگر معصومه ابتکار، محبوبه عباسقلی‌زاده، به همراه فاطمه و فائزه هاشمی، زهرا شجاعی و شهلا حبیبی در سال ۱۳۷۴ «دفتر هماهنگی سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» را برای آماده کردن و گسیل «ان. جی. او»ها به کنفرانس جهانی زنان در پکن، تشکیل دادند. چرا که مسئولیت تشکیل کمیته ملی چهارمین کنفرانس جهانی زن (یعنی پکن ۱۹۹۵)، به دفتر امور زنان ریاست جمهوری (که شهلا حبیبی رییس آن بود) محول شده بود. (مجله زنان، تیر ۱۳۷۳)

اولین گردهمایی سازمان‌های غیردولتی در تیرماه ۱۳۷۳ با حضور تشکل‌هایی مانند: شرکت تعاونی مشاوره زنان؛ بخش بانوان انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف؛ انجمن همبستگی زنان؛ انجمن نیکوکاری یاسمن؛ آسایشگاه نیکوکاری یاسمن؛ آسایشگاه کهریزک؛ بنیاد خیریه حضرت خدیجه و... برگزار شد. در این گردهمایی، شهلا حبیبی که مشاور رییس جمهوری در امور زنان در دوره آقای رفسنجانی بود اهداف دفتر هماهنگی سازمان‌های غیردولتی را برشمرد و معصومه ابتکار مسئول دفتر هماهنگی در مورد اهمیت کنفرانس پکن، نقش سازمان‌های غیردولتی و برنامه‌های دفتر هماهنگی سخن گفت.(همان)

البته برخی از زنان بیرون از حاکمیت همچون «زیبا جلالی نائینی» (مدیر انتشارات شیرازه) هم در ابتدا با دفتر هماهنگی تشکل های غیردولتی زنان همکاری می‌کردند ولی پس از مدتی زیبا جلالی که معتقد بود «دفتر

۱- «*زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها*»، نوشین احمدی خراسانی، ۱۳۸۰، نشر توسعه.

هماهنگی» باید مستقل شود و از نظارت «دفتر امور زنان ریاست جمهوری» خارج گردد، از ادامه همکاری با آن‌ها اجتناب ورزید. البته بعدها در سال ۱۳۸۴ شهلا حبیبی نیز با توجه به اختلافات‌اش با معصومه ابتکار، یک شبکه موازی با این دفتر هماهنگی، ایجاد کرد. محبوبه عباسقلی‌زاده نیز پس از بازداشت و زندانی شدن‌اش در سال ۱۳۸۳، از این ساختار، بیشتر فاصله گرفت و به حوزه‌ی فعالیت‌های اعتراضی و مدنی در جنبش زنان نزدیک شد.

گفتمان توسعه‌ای در حوزه زنان: در آن سال‌ها به نظر می‌رسید زنانی که به جناح‌های حاکمیت نزدیک‌اند با دو گفتمان متفاوت یعنی «گفتمان نواندیشی دینی» و «گفتمان توسعه‌ای» فعالیت‌شان را در رابطه با زنان پیگیری می‌کنند. به خصوص در دهه ۷۰، با توجه به تفوق گفتمان توسعه‌ای در دولت آقای رفسنجانی، دو حوزه‌ی فعالیت مربوط به زنان، فعال شد. حوزه اول: پیگیری «طرح تنظیم خانواده» و شکل‌گیری تشکل‌هایی در همین رابطه مانند «انجمن تنظیم خانواده»، و حوزه دوم: گسترش ورزش بانوان. از همین رو در سال ۱۳۶۹ فائزه هاشمی «فدراسیون اسلامی ورزش زنان» را به راه انداخت و ریاست آن را هم عهده‌دار شد.[1] این فدراسیون اقدام به برگزاری بازی‌های اسلامی زنان می‌کرد که چهارمین دوره این مسابقات، در تهران برگزار شد. در خرداد ۱۳۹۰ به دفتر فائزه هاشمی در ساختمان فدراسیون اسلامی ورزش زنان حمله کردند و در نهایت در مرداد ماه ۱۳۹۰ به دلیل تعلق نگرفتن بودجه کافی از سوی سازمان تربیت بدنی، تعطیل شد.

یکی دیگر از طرح‌های مهم این دوره در حوزه زنان، اجرای گسترده طرح

---

۱ – فائزه هاشمی در سال ۱۳۷۷ اولین روزنامه مربوط به زنان یعنی «روزنامه زن» را منتشر کرد. البته روزنامه زن به دلیل درج اخبار سیاسی، نقد اجباری بودن حجاب اسلامی، حمایت از فمینیسم، چاپ کاریکاتوری از آروین پیرامون دیه زنان، و ...، سرانجام در ۱۷ فروردین ۱۳۷۸ توقیف و لغو امتیاز شد.

تنظیم خانواده و کنترل جمعیت [۱] بود که بی‌شک به دلیل آن‌که می‌توانست به زنان امکان کنترل بر فرزندآوری، و نیز تنظیم جمعیت خانواده را بدهد، تأثیر به سزایی نیز می‌توانست بر حضور اجتماعی و اقتصادی زنان بگذارد.

در این میان یکی از طرح‌های مردمی که در بستر همین سیاست تنظیم خانواده شگل گرفت «طرح رابطین بهداشت» بود. این طرح، زنان علاقه‌مند را از میان شهروندان، سازماندهی و بسیج می‌کرد تا با آگاهی‌بخشی به *روش «چهره به چهره»*، برای گسترش فرهنگ بهداشت و سلامت به میان توده زنان، گسیل دارد. در واقع وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی از طریق آموزش داوطلبان زن، عمدتاً در حاشیه شهرها، توانست با مشارکت مردمی، پیام‌های بهداشتی به خانواده‌ها را به اقصا نقاط کشور منتقل سازد. در آن زمان حدود **۴۳** هزار داوطلب و رابط بهداشتی در سراسر کشور سازماندهی شده بودند.[۲] البته پیش از انقلاب نیز این روش در رابطه با «سیاست‌های تنظیم خانواده» از طریق «مراکز رفاه» که توسط «سازمان زنان» به ریاست «مهناز افخمی»، و نیز سازمان مددکاری که توسط «ستاره فرمانفرماییان» ایجاد شده بود در سراسر کشور به کار گرفته می‌شد.[۳]

۱- این تلاش‌ها در دهه **۷۰** و **۸۰** برای گسترش بهداشت و سلامت زنان و مادران که سرانجام به کنترل رشد جمعیت کشور انجامید اما در سال **۱۳۹۰** ابتدا از سوی آقای احمدی نژاد در مقام ریاست جمهوری دولت دهم و سپس در همین امسال (**۱۳۹۱**) توسط مقامات بالای حکومت، سیاست کنترل جمعیت به زیر سئوال رفت و در مجلس شورای اسلامی نیز به سرعت لغو طرح تنظیم خانواده از دانشگاه‌ها و عدم اختصاص بودجه به طرح‌های تنظیم خانواده به تصویب رسید. هم اکنون نیز تبلیغ برای افزایش جمعیت به شکل گسترده از سوی بلندگوهای رسمی، پیگیری می‌شود.

۲ http://journals.ut.ac.ir/page/article-frame.html?articleId=3786

۳- در سال **۱۳۳۸** خورشیدی پس از مطالعه و بررسی دقیق مناطق پُرجمعیت و کم‌درآمد تهران و شهرستان‌ها، مددکاران، «مراکز رفاه» را راه‌اندازی کردند که این مراکز در حقیقت دفاتر چند منظوره اجتماعی بود که طیف‌های گسترده‌ای از خدمات و همین‌طور فعالیت‌های فرهنگی،آموزشی و اجتماعی را به مردم ارائه می‌کرد. این مراکز شامل مهدکودک برای مادران شاغل، باشگاه جوانان وکلاس‌های فنی‌وحرفه‌ای برای دختران جوان می‌شد. همین‌طور

در هر صورت همین زنانی که به‌طور داوطلبانه رابطین بهداشت شده بودند به‌تدریج به فعالیت‌های گسترده‌تری پرداختند. برای نمونه به یاد دارم که در آن روزها از طریق «هما هودفر» و «بهدخت رشدیه» (که در مورد همین طرح رابطین بهداشت تحقیق می‌کردند)، با زنانی آشنا شدم که علاوه بر این خدمات، مثلا به‌طور داوطلبانه «کتابخانه‌های کوچکی» را نیز در خانه‌های محقر خود برای استفاده‌ی زنان محله‌شان ایجاد می‌کردند. هم‌چنین بعضی از این زنان، مبتکر ارائه خدمات دیگری به ساکنان محله‌شان می‌شدند برای مثال، با گردآوردن زنان در و همسایه، به رفع مشکلات زیست‌محیطی محله‌شان اقدام می‌کردند. به این ترتیب، این طرح سبب شده بود که نه تنها مشارکت زنان در امور مربوط به بهداشت ارتقاء یابد بلکه آنان نیز گاه به فعالان امور اجتماعی در حوزه‌های مختلف و رفع نیاز ساکنان محله‌شان، تبدیل می‌شدند. البته بعدها شهرداری‌ها (به‌ویژه در زمان غلامحسین کرباسچی) نیز با همین روش به جذب مشارکت زنان برای آموزش‌های محیط‌زیستی پرداختند و برای این کار، یا از میان خود مردم داوطلب، افرادی را جذب و سازمان‌دهی می‌کردند و یا با سازمان‌های غیردولتی (تعاونی‌های زنان) قرارداد می‌بستند و بودجه در اختیارشان قرار می‌دادند تا آنان نیز به همین روش چهره به چهره و ابتکارهای دیگر، در مورد آموزش‌های محیط‌زیستی اقدام کنند.

در همین دوره، «انجمن تنظیم خانواده» در سال **۱۳۷۴** به ریاست حسین ملک‌افضلی تأسیس شد. این انجمن که سازمانی غیردولتی بود، در مورد برنامه‌های تنظیم خانواده، فعالانه عمل می‌کرد و در آن سال‌ها، حتا برای ایجاد

خدمات مربوط به برنامه‌های تنظیم خانواده در یک کلینیک ویژه و در تک تک مراکز رفاهی به مردم ارائه می‌شد.در این مراکز هم‌چنین برنامه‌هایی برای آگاهی مردان نیز برقرار بود به خصوص پدران و مردان جوان. آن‌ها به این طریق از عواقب و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی برنامه تنظیم خانواده اگاه می‌شدند. (مراجعه کنید به:
http://www.feministschool.com/spip.php?article6666

تغییراتی در قوانین مربوط به سقط جنین[1] هم تلاش می‌کرد. به یاد می‌آورم که در یکی از جلسات انجمن تنظیم خانواده (که به منظور بحث در مورد قانون سقط جنین تشکیل شده بود)، فیلمی مستند در مورد سقط جنین به نمایش در آمد که شاید جزو اولین فیلم‌های پس از انقلاب در این رابطه به شمار آید. این رویکرد اگر ادامه می‌یافت می‌توانست آرام، آرام به تغییر نگرش جامعه‌ی مردسالار و گشایش‌های بیشتری در قوانین سخت‌گیرانه مربوط به سقط جنین نیز بیانجامد. در سال‌های ۱۳۸۲ و ۸۳ حوریه شمشیری (که عضو و نایب رییس انجمن تنظیم خانواده بود) در برخی از جلسات «جمع هم‌اندیشی زنان» حضور می‌یافت و در برخی از فعالیت‌های جنبش زنان نیز همکاری‌هایی داشت. اما از سال ۱۳۸۴ و روی‌کار آمدن دولت نهم، افزایش فشارها و تهدیدها، سبب شد که روند همگرایی که در میان تشکل‌های گوناگون به‌ویژه در سال ۱۳۸۳ و ۸۴ اوج گرفته بود، بار دیگر سیر نزولی پیدا کند و بخش بزرگی از تشکل‌های غیردولتی، فعالیت‌های خود را صرفاً به حوزه تخصصی‌شان، محدود و منحصر نمایند و برای پیشبرد اهداف توانمندسازی‌شان دیگر نتوانند از همکاری با جنبش زنان استفاده کنند. در نتیجه، «جمع هم‌اندیشی زنان» نیز به‌تدریج در سال ۱۳۸۴ عمدتاً شامل طیف‌های ریسک‌پذیر تشکل‌های زنان باشد و رنگارنگی‌اش محدود شود.

۱- از سال ۱۳۵۵ در ایران قانون دسترسی گسترده به سقط جنین در بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها به مورد اجرا درآمده بود. بر اساس این قانون، اگر جنین کم‌تر از دوازده هفته داشت، می‌شد آن را سقط کرد. بعد از انقلاب، این قانون تغییر کرد و سقط جنین جرم شناخته شد ولی برای نجات جان مادر و در صورتی که جنین کم‌تر از ۴ ماه داشت سقط جنین مانعی نداشت. در ۱۳۸۳ مجلس قانون جدیدی تحت عنوان «سقط درمانی» را تصویب کرد. بر اساس این قانون، سقط جنین برای حفظ جان مادر، پیش‌گیری از تولد کودک با ناهنجاری‌های جدی و پیش‌گیری از مرده‌زایی مجازه شمرده شد. بر همین اساس اگر سه پزشک متخصص، پزشکی قانونی و حکم قضایی موارد فوق را تأیید می‌کردند سقط جنین مانعی نداشت. در قانون مجازات اسلامی نیز که در سال ۱۳۹۰ به تصویب رسید، برای سقط جنین فقط دیه در نظر گرفته شد. (برگرفته از: http://www.khabaronline.ir/detail/198763/society/judiciary)

گفتمان نواندیشی دینی در حوزه زنان: بخشی دیگر از زنان نزدیک به جناح‌هایی از حاکمیت که به جای تمرکز بر «توسعه اقتصادی»، به «توسعه سیاسی» می‌اندیشیدند عمدتاً در چارچوب کلی گسترش «گفتمان نواندیشی دینی» تلاش کردند که حقوق شهروندی زنان را در پهنه‌ی متکثر این گفتمان، پی بگیرند. مجله «زنان» که به مدیر مسئولی شهلا شرکت در سال ۱۳۷۰ شروع به کار کرده بود یکی از نمایندگان مطرح و تأثیرگذار این صدا از جناح اصلاح‌طلب حاکمیت، تلقی می‌شد. گفتمان نواندیشی دینی در میان زنان درون حاکمیت به دلیل توجه‌اش به رابطه متقابل دولت و مردم و اهمیت مشارکت سیاسی زنان، می‌توانست به گفتمان «حق طلبانه» فمینیستی که در جامعه مدنی زنان به سرعت در حال رشد و شکوفایی بود، نزدیکی بیشتری پیدا کند تا گفتمان «توسعه‌ای» که بر مبنای «کار کارشناسی و تخصصی» قرار داشت. هر چند گفتمان توسعه‌ای در آن دوره سبب ایجاد زیرساخت‌هایی همچون «گسترش بهداشت و سلامت زنان» و نیز مهم‌تر از آن، طرح «تنظیم خانواده» و... برای شکل‌گیری مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان بود.

با انتخاب آقای خاتمی در سال ۱۳۷۶، همه‌ی طیف‌ها و گرایش‌های متنوع زنان مدرنیست مسلمان و اصلاح‌طلب (به پشتوانه‌ی منابع تاریخی نهفته در گفتمان رفرم دینی)، توانستند بحث مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان را به شکل سازمان‌یافته‌تری پیگیری کنند و به آن، مشروعیت عمومی ببخشند. ایجاد «دفتر امور مشارکت زنان» در سال ۱۳۷۹ و سیاست‌گذاری‌های این دفتر برای گسترش مشارکت زنان و نیز گسترش فعالیت دفتر امور زنان وزارت کشور (با حضور فخرالسادات محتشمی‌پور)، سبب شد که آن‌ها با ایجاد انجمن‌های وابسته به بخش زنان وزارتِ کشور، به افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در شهرهای کوچک و بزرگ اقدام کنند.

ایجاد «کتابخانه تخصصی زنان» در دفتر امور مشارکت زنان، نگارش

«منشور زنان» توسط کمیسیون زنان حزب مشارکت، و... از جمله اقدامات این گروه از زنان اصلاح‌طلب بود. دفتر امور مشارکت زنان نیز با هدف اصلاح قوانین مربوط به زنان، طرح جامع «نظام حقوقی و قضایی زنان» را تدوین و سپس به صورت ارائه «پیشنهاد لایحه اصلاح پاره ای از قوانین مربوط به زنان» به هیئت دولت آقای خاتمی تقدیم کرد.

پس از آن در «مجلس هفتم» که در خرداد ۱۳۸۳ کار خود را آغاز کرد، سیر تغییرات قانونی که آرام، آرام به سمت تغییراتی به نفع زنان پیش می‌رفت، ناگهان تغییر جهت داد. مهم‌ترین شاخصه این تغییر جهت، تدوین «لایحه حمایت از خانواده» بود که در روز اول مرداد ۱۳۸۶ از سوی دولت آقای احمدی نژاد به مجلس هفتم ارائه شد و در نهایت پس از سال‌ها، با تعدیل‌هایی در آن، به تصویب رسید.

بحث «خشونت علیه زنان» نیز در دوره اصلاح‌طلبان به‌تدریج به گفتمان رسمی راه پیدا کرد و ابتدا یک تحقیق جامع از سوی مراکز دولتی در این دوره در رابطه با خشونت علیه زنان به انجام رسید. از سوی دیگر دولت اصلاح‌طلب در سال ۱۳۸۳، بحث «عدالت جنسیتی» را در لایحه برنامه چهارم توسعه گنجانده بود. در واقع بند مربوط به «عدالت جنسیتی» (که بعداً توسط شورای نگهبان از ماده ۱۵۵ لایحه برنامه چهارم توسعه، حذف شد)، طرح جامع توانمندسازی و حمایت از حقوق زنان و برقراری عدالت جنسیتی در ابعاد حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و اجرایی در مراجع ذیربط را مطرح می‌کرد. هر چند در این دوران، هم زنان اصلاح‌طلب و هم زنان فعال در «جمع هم‌اندیشی زنان»، به حذف آن اعتراض کردند اما عدم حضور زنان نماینده که بتوانند در مجلس عملاً در مقابل مخالفت‌های شورای نگهبان ایستادگی کنند (و حتا آن را به شورای تشخیص مصلحت بفرستند) سرانجام باعث شد که بند «عدالت جنسیتی» در برنامه توسعه چهارم ـ که سال‌ها برای گنجاندن آن تلاش شده بود

ـ در فضای پدرسالار مجلس هفتم به راحتی حذف شود.[۱]

لازم به یادآوری است که برنامه‌های «توسعه» دولت‌های پس از انقلاب، بازتاب تفوق رویکردهای گوناگون نسبت به زنان در دوران‌های مختلف بود. برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که مجموعه برنامه‌های میان مدتی بود که به‌صورت پنج‌ساله و توسط دولت وقت تنظیم می‌شد و به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسید تنها پس از اتمام جنگ، به‌طور عملی و برنامه‌مند آغاز شد. تمرکز و جهت‌گیری هر کدام از این برنامه‌های توسعه در مقاطع مختلف نسبت به موقعیت زنان، در واقع به نوعی مُهر و نشان رویکردهای مختلف زنان در درون ساختار حاکمیت را با خود داشت. برای نمونه، در برنامه اول توسعه کشور (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲) که در دوران آقای هاشمی رفسنجانی تنظیم شد، مسئله زنان فقط در رابطه با مسئله کنترل جمعیت دیده شده بود. در دوران دوم ریاست جمهوری آقای رفسنجانی (در دوران سازندگی) نیز در برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸) بحث مسئله زنان عمدتاً به نیازهای ورزشی و تفریحی و اوقات فراغت زنان، پرداخته شده بود.[۲] اما در برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳) که هم‌زمان با دوران اصلاحات و روی کار آمدن آقای خاتمی بود ماده ۱۵۸ این برنامه، مسایل زنان را به شکلی جامع‌تر دیده بود و در این ماده، مرکز امور مشارکت زنان را جهت زمینه‌سازی برای اقدامات گسترده‌تر به نفع زنان و ایفای نقش مناسب زنان در توسعه کشور، موظف کرده بود. براساس بند ۵، ماده ۹۸ این برنامه، دولت مکلف شده بود که به تدوین و تصویب طرح جامع توانمندسازی و حمایت از حقوق زنان و برقراری عدالت جنسیتی در ابعاد حقوقی ، اجتماعی ، اقتصادی و اجرایی آن در مراجع ذی‌ربط بپردازد. در مجموع «عدالت جنسیتی» همه‌ی آن

---

[۱] http://www.javanemrooz.com/articles/print.aspx?id=25276

[۲] مهرانگیز کار، مشارکت سیاسی زنان، انتشارات روشنگران، ص ۱۳۰.

چیزی بود که این برنامه را از برنامه‌های قبلی‌اش متمایز می‌کرد. پرداختن به موضوع جنسیت در این برنامه پیشرفتی چشم‌گیر در میان تمام برنامه‌های توسعه بود. در واقع این برنامه حاصل فعالیت مشترک مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری (به ریاست زهرا شجاعی)، دفتر امور زنان وزارت کشور (به ریاست فخرالسادات محتشمی پور) و مرکز مطالعات و تحقیقات دانشگاه تهران (به ریاست ژاله شادی‌طلب) بود که آنان توانستند این برنامه را در برنامه توسعه سوم بگنجانند.

فصل دوم

تسخیر جامعه مدنی توسط زنان : دریچه‌ای برای شکل‌دهی به آینده

جنب و جوش جامعه مدنی زنان از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶

دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، به‌دلایل متعددی از جمله سیاست‌های بین‌المللی دولت که با افق تعامل تدریجی با جامعه جهانی و در افقی دورتر با ایالات متحده آمریکا شکل می‌گرفت آغازی بود بر فضای به‌نسبت باز برای فعالیت‌هایی که می‌توانست چهره بین‌المللی کشور را در سطح جهانی بهبود بخشد. این درحالی بود که در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری ایشان، بخشی از رأی‌هایی که از سوی اقشار متوسط شهری، به نفع آقای رفسنجانی در دوره دوم به صندوق‌ها ریخته شد حاصل رویکرد نه چندان گسترده‌ای بود که در آن زمان در میان بخشی از فعالان سیاسی و محفل‌های روشنفکری (به‌ویژه در میان بخش میانه‌رو چپ روشنفکری ایران) مطرح می‌شد که مبتنی بر تقویت جناح «مصلحت‌گرا» (آقای رفسنجانی) در برابر محافظه‌کاران تندرو بود.

از سویی نیاز میلیون‌ها شهروند ایرانی برای ایجاد تغییرات نیز با سیاست‌های بین‌المللی دولت همخوانی داشت. هر چند در این دوره، جامعه با شک و تردید و آهستگی حرکت می‌کرد ولی می‌توانست امکان‌پذیر بودن برخی تغییرها و گشایش‌های محدود در فضای سیاسی را نیز استشمام کند. سیاست گسترش سازمان‌های غیردولتی که در سطح بین‌المللی یکی از شاخصه‌های مهم به حساب می‌آمد در واقع سیاستی بود که در این دوره از سوی دولت ایران نیز به صورت کنترل‌شده به کار گرفته شد که هم به نفع حاکمیت و هم به نفع مردم (و به‌ویژه زنان) تلقی می‌شد. از پرتوی این رویکرد تازه در بخشی از حاکمیت بود که جامعه زنان نیز به‌تدریج از لاک محفلی خود بیرون می‌آمد.

ایجاد انجمن‌هایی توسط زنان اما نه با محوریت «حقوق زنان»

با افزایش نسبی فضای باز سیاسی، نیاز به فعالیت و حرکت در حوزه عمومی نیز در میان زنان فعالی که در «محفل»های زنانه حرکت می‌کردند، بیشتر احساس می‌شد، به‌ویژه برای نسل جوان‌تر که به شدت نیاز به هوای تازه و بسترهای گشوده‌تر حرکت در پهنه عمومی جامعه داشت ولی بافت و فضای محدود «محفل»های زنانه نه تنها ظرفیت پاسخ به چنین نیازی را نداشت بلکه گاه حتا بازدارنده بود.

از سوی دیگر، در حاکمیت نیز تغییر و تحولاتی که در شرف تکوین بود بروز بیشتری در جامعه می‌یافت، تا جایی که امکان قانونی ایجاد «ان. جی. او»ها به‌تدریج سهل‌تر شده بود. مجموعه این عوامل، به‌تدریج باعث شد که بخش‌هایی از اعضای محفل‌های زنانه، به سوی ایجاد تشکل‌های غیردولتی ـ و گرفتن مجوز برای فعالیت‌های خود ـ روی آوردند. البته نه با محوریت زنان بلکه ابتدا، تشکل‌هایی با موضوع «کودکان» و یا «محیط زیست» که خطر بروز حساسیت و سوءبرداشت از سوی حکومت را ایجاد نمی‌کردند. چون هنوز در آن زمان بحث از «حقوق زنان» موضوعی حساسیت‌برانگیز تلقی می‌شد ولی فعالیت در

زمینه‌ی محیط زیست یا «حقوق کودکان» (با توجه به آن که ایران به «کنوانسیون جهانی حقوق کودک» پیوسته بود) زمینه مساعدتری داشت. برای نمونه «جمعیت مبارزه با آلودگی محیط زیست» که توسط «مه لقا ملاح» (نوه بی‌بی خانم استرآبادی، از اولین بنیانگذاران مدرسه دخترانه در ایران) در سال ۱۳۷۲ ایجاد شده بود، بسیاری از ما اعضای محافل زنانه را در بافت خود، فعال کرده بود.

پس از آن نیز «انجمن حمایت از حقوق کودکان» یکی دیگر از پایگاه‌های مطمئن مدنی بود که زنان و شهروندانی را که به مسایل تبعیض حقوقی زنان نیز می‌اندیشیدند جذب خود می‌کرد. ایده تأسیس انجمن حمایت از حقوق کودکان توسط کسانی که اتفاقاً علاقمند به مسایل زنان بودند همچون مهدخت صنعتی و.... مطرح و پیگیری شد. هرچند بعدها فعالیت در حوزه کودکان در داخل کشور ، بخشی جدایی‌ناپذیر از فعالیت زنان شد و این پروسه ادامه یافت و بسیاری از فعالان حوزه زنان تا به امروز نیز بخشی از فعالیت خود را در حوزه‌ی کودکان و هم‌زمان در ارتباط با مادران کودک، قرار داده‌اند. به‌طوری که بعدتر انجمن‌هایی با محوریت مادر و کودک به‌وجود آمد همچون: «انجمن یاری مادران» (خانم احمدی)، یا «موسسه رهیاب» (زهره معینی) و... گرچه در همان زمان انجمن‌هایی نیز بودند که قدمتی دیرینه داشتند و همچنان زنان بسیاری را که در حوزه مسایل زنان می‌اندیشیدند جذب می‌کردند مانند «شورای کتاب کودک» (تأسیس سال ۱۳۴۱) با راهبری و مدیریت توران میرهادی، معصومه سهراب (مافی)، نوش آفرین انصاری، و...

بدین ترتیب در اواسط دهه ۱۳۷۰، زنانی هم که دغدغه مسئله زنان داشتند در سازمان‌ها و انجمن‌هایی که داشت گسترش می‌یافت (و در حوزه‌هایی غیر از «مسئله زنان» تشکلیل می‌شدند اما اکثر اعضا و مؤسساناش زن بودند) بسیار فعال شدند.

خود من از جمله زنانی بودم که در آن زمان، اولین فعالیت‌های اجتماعی و

مدنی خودم را با «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» و نیز «انجمن حمایت از حقوق کودکان» آغاز کردم. با انجمن حمایت از حقوق کودکان از طریق «دکتر مهدخت صنعتی» آشنا شدم و به عضویت‌اش درآمدم و زمانی که به همراه منیژه نجم عراقی در سال ۱۳۷۵ در این انجمن، «کمیته دختربچه ها» را شکل دادیم طرح سه ماهه آموزش دختربچه‌هایی که در یکی از شهرک‌های اطراف پایتخت به نام *«پیکان شهر»* ساکن بودند را پیشنهاد کردیم و پس از تصویب، به اجرا گذاشتیم. «پیکان شهر» یک شهرک کارگرنشین در جاده مخصوص کرج است. در آن‌جا ما تلاش کردیم تا برای دختربچه‌ها در تابستان که مدرسه نمی‌روند کلاس‌های مختلف آموزشی دایر کنیم. به یاد دارم که این نخستین‌بار بود که دختران پیکان‌شهر توانستند به سالن ورزشی که در آن شهرک وجود داشت وارد شوند. تا قبل از آن فقط پسران از آن سالن استفاده می‌کردند.

در یک دوره نیز در انتخابات انجمن حمایت از حقوق کودکان به عضویت هیئت مدیره‌ی انجمن انتخاب شدم و در آن‌جا بود که به شکل ملموس‌تری با مشکلاتی که تشکل‌های اجتماعی و مدنی در ایران (به واسطه نبود تجربه کافی) با آن دست به گریبان بودند آشنا شدم.

اما انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، و شرکت وسیع مردم، به‌ویژه زنان و جوانان، امید به گشایش فضا و آزادی فعالیت‌های مدنی و خشونت‌پرهیز را ـ به منظور تغییر و اصلاح به نفع زنان ــ برانگیخته بود. جوش و خروش و امید به طی کردن پروسه گذار مسالمت‌آمیز و رسیدن به فردای بهتر، موجی از فعالیت‌های علنی (قانونی) را در میان بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالان جامعه مدنی زنان (به خصوص نسل جدیدتر) دامن زده بود و کنش مدنی به جهت عبور کم‌هزینه از پهنه‌ی این گذار، تقریباً در همه حوزه‌های اجتماعی می‌جوشید. این رویکرد تازه، به‌طور خود به خودی (و قصدناشده) رویکرد کلاسیک انقلابی‌گری و گذشته‌اندیش را آرام، آرام پس رانده بود. جامعه

تلاش می‌کرد از فرصت‌های به دست آمده، نهایت استفاده را ببرد و از این طریق، به نفع تغییرات مسالمت‌آمیز در زندگی روزمره و به نفع تحقق تدریجی مطالبات شهروندان ، سود جوید. هر چند این رویکرد تازه‌نفس، در رسیدن به هدف خود، پُرتوان و مشروع می‌نمود اما در عین حال، بسیار کم تجربه ـ و به لحاظ تاریخی، خیلی هم جوان ـ بود. چراکه سنت‌های مبارزاتی گذشته و فرهنگ سیاسی و اجتماعی ما ایرانیان برای تغییر در ساختارهای متصلب و پدرسالار جامعه (که از قضا در برخی «محفل‌های زنانه» هم بازتولید می‌شد)، با رویکردهای تازه و نوپای فعالیت مدنی، هماهنگ و منطبق نبود.

به‌رغم همه این بی‌تجربگی‌ها در فعالیت‌های مدنی، اما می‌دانیم که در آن دوره، جامعه‌ی پُرانرژی زنان، با سرعتی شگفت‌آور به تأسیس و گسترش تشکل های خود در حوزه‌های گوناگون کمر همت بست و بیش و پیش از همه، تشکل‌هایی با «رویکردهای توانمندسازی زنان» رشد کرد. طبق گزارش «شبکه ارتباطی سازمان‌هایی غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» که برای ارائه در کنفرانس جهانی پکن تهیه و در سال ۱۳۷۶ منتشر شده بود، تنها ۶۶ تشکل زنانه در این گزارش درج شده بود که پس از آن در فهرست بعدی، تعداد این تشکل‌ها به ۸۴ سازمان افزایش یافت.

سیر صعودی افزایش تعداد تشکل‌های زنان، همچنان ادامه داشت به‌طوری‌که طبق گزارش‌های رسمی در سال ۱۳۸۳، تعداد ۶۹۱۴ سازمان غیردولتی وجود داشت. یعنی طی ۷ سال تعداد این تشکل‌های غیردولتی ۱۰۰ برابر شده بود.[1] به تدریج با فربه‌شدن جامعه مدنی زنان، حرکت‌ها و تشکل‌هایی با گرایش برابری‌خواهانه که توسط خود زنان در جامعه مدنی ایجاد شده بود نیز رو به گسترش نهاد.

---

[1] http://www.bashgah.net/fa/content/show/79146

آغاز مبارزات حقوقی برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در دهه ۱۳۷۰

مبارزه برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز از همان ابتدا با ظهور دوباره‌ی جنبش زنان در سال‌های اولیه دهه ۷۰ آغاز شد. از اول انقلاب تا سال‌های ۱۳۶۴، حرکت مجلس و بقیه ارکان حکومتی در جهت نابودی کامل هرآن‌چه که پیش از انقلاب به نفع زنان در قوانین گنجانده شده بود صورت می‌گرفت. در این میان، از زنانی هم که در ساختارهای حاکمیت بودند حداقل به گوش ما «بیرونی‌ها» به جز غُرولندهایی اندک چیزی به گوش نمی‌رسید. موج زن‌ستیزی که با انقلاب آمده بود در دهه ۱۳۶۰ به‌طور کامل همه‌ی دستاوردها را تخریب کرده بود و تازه از اوایل دهه ۷۰ بود که زنانِ اندک‌شماری در ساختار سیاسی حاکم تلاش کردند که تغییراتی کوچک را در برخی از قوانین، به‌وجود آورند. اما بخش اعظم تغییراتی که آنان می‌خواستند در قوانین به‌وجود آید در واقع برای بهبود شرایط زنانی بود که در فضای انقلابی آن زمان، تنها «زنان صلاحیت‌دار و مشروع» از سوی حاکمیت تلقی می‌شدند یعنی «زنان همسر شهدا و جانبازان» و یا حداکثر (با توجه به شعارهای انقلاب در حمایت از «مستضعفان»)، زنانی را شامل می‌شد که در محدوده نگاه مردان سنتی، «زنان بی‌سرپرست» خوانده می‌شدند و از این رو «محتاج» حمایت مردان. به این ترتیب در مجموع در دهه ۶۰ به جز حل مشکل قانونی خروج از کشور برای «زنانی که می‌خواستند حج بروند»[1] یا «مسئله حضانت فرزندان همسران شهدا و جانبازان» (که طی آن در مجلس تصویب کردند که ولایت فرزندان شهدا را پس از مرگ پدر شهید، به مادر داده خواهد شد تا بتوانند حق حضانت و دریافت مستمری فرزندان‌شان را دریافت کنند) تغییرات قانونی قابل ملاحظه‌ای به نفع زنان صورت نگرفت بلکه

۱- سال ۱۳۶۳ شورای نگهبان بنابه اعتراض تعدادی از زنانی که می‌خواستند به حج بروند ولی با ممانعت شوهران‌شان مواجه بودند، به وزارت کشور ابلاغ کرد که «اطلاق ماده ۱۸ قانون گذرنامه نسبت به بانوانی که حجه الاسلام بر ذمه دارند با موازین شرعی مغایرت دارد.»

در مجموع از اول انقلاب تا سال ۱۳۷۰، قوانین، اتفاقاً علیه زنان ساخته و پرداخته شد.

اما در دی ماه ۱۳۷۰ مجله «پیام زن» به صاحب امتیازی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شروع به کار کرد و یک ماه پس از آن «مجله زنان» به صاحب امتیازی شهلا شرکت، با رویکردی متفاوت پا به عرصه مطبوعات زنان گذاشت. با ورود مجله زنان به خانواده مطبوعات، بحث‌های حقوقی در رابطه با زنان که توسط نشریات «زن روز» (و حتا «پیام هاجر») با رویکردهای سنتی‌تری دنبال می‌شد، به عرصه گسترده‌تری وارد شد. در این دوره زنان سکولار هم پس یک دهه خاموشی و انزوا ، بار دیگر پا به میدان مبارزات حقوقی گذاشتند و به بحث‌ها ، ابعاد جدی‌تر بخشیدند. در آن سال‌ها دو ستون اصلی پیشبرد مبارزات حقوقی در رابطه با تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در جامعه مدنی زنان، مهرانگیز کار و شیرین عبادی بودند. مهرانگیز کار با مقالات مستدل خود در مجله زنان و دیگر نشریات که برگرفته از مشکلات حقوقی روزمره زنان بود و انتقاداتی که نه با شیوه سنتی و درون فقهی که با استدلال حقوقی (حقوق مدرن) مطرح می‌کرد، گفتمان حقوق برابر زنان را یک گام اساسی ارتقاء داد. برای نمونه او از حوادثی همچون حادثه سوزانده شدن زنی به نام مهرنوش توسط شوهرش، مسئله حقوقی آن حادثه را به ضرورت تاسیس «خانه‌های امن» پیوند می‌زد. از سوی دیگر شیرین عبادی با تقبل رایگان وکالت پرونده‌های کنشگران مدنی و سیاسی، و رسانه‌ای کردن «پرونده‌های حقوقی»، گفتمان حقوق برابر و عادلانه را با مشکلات روزمره زنان عجین و آمیخته می‌کرد. این دو زن وکیل که میراث‌دار مبارزات حقوقدان‌های پیش از خود (همچون مهرانگیز منوچهریان، مهرانگیز دولتشاهی و...) بودند توانستند بر مبارزات حقوقی جنبش زنان تأثیر بسزایی داشته باشند. بدین ترتیب عرصه مبارزه در حوزه «کسب حقوق برابر» در داخل کشور که عمدتاً توسط این دو زن حقوقدان (کار و عبادی) در دهه ۷۰، نمایندگی می‌شد، به‌تدریج گشوده شد و

از روش‌هایی همچون «استفساء از روحانیون» و یا «مراجعه به سخنان امام خمینی» و یا نامه‌نگاری و دیدارهایی با نمایندگان مجلس و... (که روش‌های معمول زنان درون حاکمیت بود)، فراتر رفت و روش‌های مدنی برای تغییر و اصلاح نظام حقوقی و قوانین تبعیض‌آمیز را در جنبش زنان ارتقاء کیفی داد.

واقعیت این بود که اسلوب و روش‌هایی که در سال‌های دهه ۱۳۶۰ اتخاذ می‌شد صرفاً توسط زنان مذهبی نزدیک به حاکمیت قابلیت کاربرد و استفاده را پیدا می‌کرد یعنی از سوی زنانی که از سوی مسئولان نظام، «مشروعیت» داشتند از این رو آن اسلوب‌ها به عنوان روش‌های عمومی و اجتماعی (مدنی) تلقی نمی‌شدند. بیشتر به عنوان «ابزار خواص» تلقی می‌شدند و نه به‌صورت یک «ابزار اجتماعی» که می‌تواند در اختیار عموم زنان جامعه قرار بگیرد. البته بعدها ما در کمپین یک میلیون امضاء توانستیم از برخی از این ابزارهای «خواص» (در کنار دیگر روش‌های مدنی)، به عنوان «ابزار اجتماعی» و عمومی، بهره ببریم. برای نمونه «استفاده از فتوای مراجع مذهبی» در کنار استفاده از «سخنان و نفوذ» دیگر مراجع مردمی (از جمله هنرمندان، اساتید دانشگاه، روزنامه‌نویسان، و...) آن را از خواص‌زدگی به رده‌ی یکی از «گروه‌های مرجع مردم» (و نه تنها مرجع مردمی) تبدیل کنیم، و در نتیجه به آن عمومیت بخشیم. همان‌طور که در کمپین یک میلیون امضاء نیز توانستیم بحث در حوزه قانون را که در دهه ۷۰ به شکل «ابزاری برای گروهی خاص» (وکلای دادگستری که در واقع آن هم به نوعی «ابزار خواص» تلقی می‌شد)، به ابزاری عمومی تبدیل کنیم یعنی از حوزه خاص «وکلا» به حوزه عمومی برای همه زنان، مبدل کنیم. در واقع یکی از موفقیت‌های ما در کمپین یک میلیون امضاء اتفاقا همین مورد بود که توانستیم اسلوب‌های متعلق به گروه‌های «خاص» را به روشی عمومی ارتقاء داده و در دسترس عموم زنان قرار دهیم و همین باعث شد که موضوع «حقوق برابر» به گفتمانی عمومی در میان بخش وسیعی از زنان فعال کشور تبدیل شود.

در هر صورت طرح «پرونده‌های حقوقی» در رسانه‌ها از سال ۱۳۷۴،

همچون «پرونده لیلا فتحی»[1] که توسط شیرین عبادی به‌طور گسترده در سال ۱۳۷۴ مطرح شد توانست بحث «دیه نابرابر زن و مرد» را به‌طور گسترده در افکار عمومی مطرح سازد و این روش به‌تدریج به سنتی مهم در مبارزات حقوقی زنان ایران تبدیل شد. اما نهادینه ساختن و ابعادی گسترده بخشیدن به مبارزات حول پرونده‌های حقوقی زنان عادی، در سال ۱۳۷۶ اتفاق افتاد. به خصوص زمانی که این «پرونده‌های حقوقی» با پشتوانه «اعتراض اجتماعی» از سوی گروهی از زنان حق‌خواه، تبدیل به واقعه‌ای مهم و جدی در تاریخ معاصر جنبش زنان تبدیل شد. یعنی وقتی پرونده «آرین گلشنی» بحث «حضانت فرزند توسط مادر» را به موضوعی مهم در جامعه بدل ساخت و حرکتی اجتماعی حول آن شکل گرفت.

اولین تجربه مدنی، مبارزه برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز : در شهریور ۱۳۷۶، هنگامی که پرونده «آرین گلشنی» به عنوان یک مورد «کودک‌آزاری» توسط پدر و نامادری و برادر ناتنی‌اش مطرح شد، «انجمن حمایت از حقوق کودکان» برای رسانه‌ای کردن و عمومی شدن آن پرونده، تلاش بسیار کرد. شیرین عبادی در آن زمان که از اعضای هیئت مدیره انجمن بود به رایگان وکالت مادر آرین گلشنی را بر عهده گرفت. ما که در انجمن حمایت از حقوق

---

۱ - لیلا فتحی، دختر یازده ساله‌ای بود که در اردیبهشت سال ۱۳۷۴ از خانه خود در بندرعباس به منزل خاله‌اش در روستایی در کرمانشاه رفته و پس از آن که برای انجام کاری بیرون رفته بود سه مرد او را دزدیده و پس از شکنجه‌های فراوان به او تجاوز می‌کنند و در نهایت او را به قتل می‌رسانند. اما به دلیل نابرابری دیه زن و مرد، و ناتوانی خانواده دختر برای پرداخت نصف دیه برای انجام قصاص، قاتلان از مجازات مصون می‌مانند. البته پس از ۱۲ سال، بالاخره با توجه به جنجالی شدن پرونده، قوه قضاییه، از بیت المال نصف دیه را پرداخت می‌کند تا در سال ۱۳۸۶ بالاخره حکم قصاص دو متهم به قتل این پرونده اجرا گردد.
/http://zanestan.es/issue25/07,06,08,01,08,15

کودکان عضو بودیم، به فراخوان انجمن، در مجلس ختم آرین (که در مسجد الغدیر از سوی انجمن حمایت از حقوق کودکان برگزار می‌شد)، شرکت کردیم و این مجلس ختم، نخستین اقدام اعتراضی علیه «قانون نابرابر حضانت فرزندان» بود که تنها به پدر، حق حضانت تعلق می‌گرفت. پس از پایان مجلس ختم و سخنرانی کوتاه شیرین عبادی مبنی بر اعتراض به قانون حضانتی که آرین را به جای آن که به مادر بسپارد (که صلاحیت بیشتری داشته)، به پدر و نامادری‌اش سپرده است، همه ما شرکت‌کنندگان به بانگ بلند شروع به شعار دادن کردیم: «قانون اصلاح باید گردد»!

شعار دادن ادامه پیدا کرد و دسته‌جمعی به سوی بیمارستانی که «آرین» در آن بستری بود حرکت کردیم. جلوی بیمارستان نیز خانم عبادی با شجاعت روی سکویی رفت و سخنرانی کوتاهی کرد و همین باعث شروع دوباره‌ی شعارها علیه قانون تبعیض‌آمیز حضانت شد. به یاد می‌آورم اولین «پلاکاردنویسی» را که در زندگی آموختم در زمانی بود که شیرین عبادی قرار بود در دادگاه به دفاع از حق مادر آرین گلشنی بپردازد. تعدادی از ما به عنوان اعضای انجمن حمایت از حقوق کودکان، پلاکاردهایی نوشته بودیم و آن را با خود به دادگاه بردیم. وقتی خانم عبادی شروع به دفاع از موکل‌اش کرد، ما پلاکاردها را درآوردیم و در صحن دادگاه بالای سرمان گرفتیم. این حرکت، نخستین حرکت اعتراضی و قانونی بود که در صحن دادگاه تجربه می‌کردم.[۱]

اندوختن این تجربه‌ی موفق در سال ۱۳۷۶ در انجمن حمایت از حقوق کودکان و به رهبری شیرین عبادی، بعدها ما را در مرکز فرهنگی زنان بر آن داشت که همراه با پیگیری پرونده‌های حقوقی از سوی وکلا، آن را به شکل «اعتراض‌های مدنی و دسته‌جمعی» گسترش دهیم. از جمله‌ی حرکت‌های مهم

۱- پرونده آرین گلشنی و فعالیت‌های انجمن حمایت از حقوق کودکان، سبب شد که پس از آن در سال ۱۳۷۹ قانون مربوط به حضانت تغییر کند و حضانت تا هفت سالگی به مادر، و پس از آن، به پدر تعلق گیرد.

اعتراضی - با چنین روشی –اعتراض به «پرونده قتل‌های عنکبوتی زنان خیابانی توسط سعید حنایی»[۱]، پیگیری «پرونده افسانه نوروزی»، «پرونده کبرا رحمان پور»[۲] یا پرونده اعدام «عاطفه رجبی»[۳] و... بود. این پرونده‌ها به وضوح می‌توانست به جامعه و افکار عمومی نشان بدهد که زنان در بی‌حقوقی و

---

۱ – از مرداد ۱۳۷۹ تا مرداد ۱۳۸۰، ۱۹ زن در مشهد با میانگین سنی ۳۰ سال و به روشی مشابه به قتل رسیدند که پس از دستگیری سعید حنایی، متهم به قتل، وی به قتل ۱۶ زن اعتراف کرد. این زنان برای سیر کردن شکم خود یا به دست آوردن ۲ تا ۵ هزار تومان پول – بنا به گفته قاتل – خطر مرگ را به جان خریده بودند. («فصل زنان»، ۱۳۸۰، شماره ۱، نشر توسعه).

۲ – بررسی پرونده «کبری رحمان‌پور» در شهریور ۱۳۷۸ آغاز شد. او که دختر خانواده‌ای فقیر در شهر ری بود با برادر معلول‌اش و دیگر اعضای خانواده در اتاقی کوچک زندگی می‌کرد. او پس از اخذ دیپلم در دانشگاه آزاد قبول شد ولی به علت فقر مالی امکان تحصیل پیدا نکرد. این شرایط برای «کبری» ادامه داشت تا این‌که یکی از نزدیکان‌اش که در خانه‌ای واقع در شمال تهران خدمتکار بود، به او پیشنهاد داد که در اختیار مردی ثروتمند قرار گیرد که حدوداً ۶۰ سال سن دارد و با مادر پیرش زندگی می‌کند. «کبری» و خانواده در نهایت پذیرفتند و این آغاز تبعات شوم تصمیم «کبری» بود. او در حالی که ۲۰ ساله بود، بدون هیچ قرارداد و توافقی وارد خانه شوهر ۶۰ ساله‌اش در شمال تهران شد و به خیال خود به عنوان عروس خانواده زندگی‌اش را آغاز کرد. مادر این پیرمرد، همواره به «کبری» گوشزد می‌کرد که «تو در این‌جا یک کلفت هستی، نه بیشتر» و این تحقیرها بیشتر و بیشتر شد تا این‌که پس از چند ماه، داماد ۶۰ ساله (علیرضا) تصمیم گرفت کبری را اخراج کند. به همین دلیل، عصر یک روز تابستانی او را سوار خودرو کرد و تا زیر پل سیدخندان برد. سپس «کبری» را از خودرو پیاده کرد و ۲۰ هزار تومان به عنوان هزینه خدماتش به او پرداخت. «کبری» مدتی را سرگردان ماند و بعد به طرف خانه پیرمرد برگشت تا به قول خودش به دست و پایشان بیفتد و از همسر و مادرشوهرش بخواهد که او را بیرون نکنند. وقتی او آشفته و پریشان به خانه علیرضا و مادرش برمی‌گردد، در جدالی با مادر، علیرضا را به قتل می‌رساند.

۳ – عاطفه رجبی متولد ۱۳۶۶ در مشهد بود. این دختر دانش‌آموز ۱۶ ساله توسط دادگاه به داشتن روابط نامشروع و جریحه‌دار کردن عفت عمومی متهم و به اعدام محکوم شد. او برای اولین بار در سال ۱۳۸۰ توسط بسیج دستگیر و به جرم روابط نامشروع در سن ۱۳ سالگی به صد ضربه شلاق و زندان محکوم می‌شود و پس از آن‌که برای پنجمین بار توسط ستاد امر به‌معروف دستگیر می‌شود، در دادگاه به تجاوز مکرر یکی از پرسنل سابق ۵۱ ساله سپاه به وی در زندان بهشهر اشاره می‌کند. قاضی، سرانجام علی دارابی را به شلاق و عاطفه را به اتهام جریحه‌دار کردن عفت عمومی به اعدام محکوم کرد و در ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ به دار آویخته شد.

بی‌پناهی مطلق در برابر قوانین تبعیض‌آمیز قرار دارند، قوانینی که نه تنها از زنـان در برابر آسیب‌های بسیاری که در زندگی‌شان وجود داشت حمـایتی نمـی‌کـرد بلکه آنان را در موقعیت آسیب‌پذیرتری در برابر خشونت‌ها قـرار مـی‌داد. بـرای نمونه در پرونده افسانه نـوروزی[1] یـا پرونـده قتـل‌هـای عنکبـوتی زنـان خیابـانی توسط سعید حنایی، ما در جنبش زنان توانستیم روش‌هـای اعتراضـی بسـیاری را حول این پرونده‌ها به کار بگیریم: از برپایی میتینگ‌هـای اعتراضـی و برگـزاری تریبون‌های آزاد، تا نامه‌های سرگشاده و استفاده از رسانه‌ها به شکلی گسترده.

در هر صورت ما در مرکز فرهنگـی زنـان در کنـار دیگـر گـروه‌هـای زنـان توانستیم این پرونده‌های حقوقی را به شکلی گسـترده در افکـار عمـومی مطـرح سازیم که در نتیجـه، نیـاز بـه تغییـر قـوانین را هـر چـه بیشـتر ضـروری و عاجـل می‌نمود. در واقع در این سال‌ها افزون بـر توجـه عملـی و پـرداختن (بـا شـیوه‌ی اعتراض مدنی و بی‌خشونت) به پرونده زنانی که در دادگاه‌ها و یا در مطبوعـات مطرح می‌شد، بحث جایگاه قوانین و مقرراتـی هـم کـه مسـبب چنـین وضـعیتی برای زنان بود را نیز سـعی مـی‌کـردیم بـه شـکل گسـترده‌ای بـه افکـار عمـومی بازتاب دهیم. برای نمونه، پرونده‌های مربوط به قتل‌های ناموسی، سبب مـی‌شـد که اصل ۱۷۹ قانون مجازات عمومی، به‌طور پیوسته از سوی فعـالان حقـوق زن مورد پرسش قرار بگیرد. یا پرونده‌های کـودک‌آزاری، چنـد و چـون در مـورد قوانین موجود در رابطه با حقوق مادر را پیش مـی‌کشـید. پرونـده قتـل شـوهری توسط همسرش، موضوع حق برابر طلاق را در قوانین مطرح می‌سـاخت و... در واقع این سنتی بود که در پرونده «آرین گلشنی» توسط شیرین عبادی در انجمن

---

۱ – در سال ۱۳۷۶ افسانه نوروزی به همراه همسر و فرزندانش میهمان یکی از دوستان‌شان در جزیره کیش بودند. هنگامی که همسر او به دلایل شغلی چند روزی کیش را ترک می‌کند افسانه و فرزندانش در منزل میزبان می‌مانند. پس از رفتن او در برخوردی که میان میزبان و افسانه به‌وجود می‌آید افسانه صاحب‌خانه را که قصد تجاوز به او را داشته با ضربات چاقو از پای در می‌آورد. افسانه نوروزی پافشاری داشت که این قتل، در واقع به قصد دفاع مشروع از خود بوده است.

حمایت از حقوق کودکان، آغاز شده بود.

بدین ترتیب «پیگیری پرونده‌های حقوقی زنان عادی» موضوع استراتژیک و مهمی بود که از سال **۱۳۷۴** آغاز شد و در سال **۱۳۷۶** با «اعتراض‌های مدنی و خیابانی» گره خورد و در خلال سال‌های **۱۳۷۹** تا **۱۳۸۴** به شکلی گسترده و با انواع روش‌های خشونت‌پرهیز و مدنی همچون: «برگزاری میتینگ‌ها، گردهمایی‌ها، بیانیه‌های اعتراضی و...» به اوج خود رسید و توانست خواسته «حقوق برابر» را به شکل وسیع‌تری با جامعه‌ی عمومی زنان و مشکلات روزمره‌شان گره بزند.

حرکت‌های تاثیرگذار زنان در جامعه مدنی در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲

پیشتر اشاره شد که روند ایجاد سازمان‌های غیردولتی که در سال‌های اولیه دهه **۷۰** توسط زنانی درون حاکمیت، آغاز شده بود به‌تدریج از سال‌های **۷۴-۱۳۷۳** به بعد در میان زنان خارج از حاکمیت (البته نه با محوریت حقوق زنان) نیز گسترش یافت و همراه با اوج‌گیری خواست تغییر وضعیت در جامعه که با رأی بیست میلیونی به سید محمد خاتمی در **۲** خرداد **۱۳۷۶** بروز یافت انواع تشکل‌های زنان در حوزه‌های گوناگون و البته با محوریت «حقوق زنان» نیز افزایش یافت. در این میان یکی از مهم‌ترین تشکل‌های زنانه آن دوره‌ی آغازین، «جمع زنان ناشر» بود که توانست نطفه‌های حرکت‌های ائتلافی آینده جنبش زنان را شکل دهد. هر چند خود این جمع، در ادامه راه، به شکل کاملا صنفی درآمد و از ادامه فعالیت‌های مدنی، تغییر جهت داد.

جمع زنان ناشر: اولین گردهمایی زنان از طیف‌های گوناگون

اولین گردهمایی که در رابطه با زنان پس از دوم خرداد **۱۳۷۶** شکل گرفت و توانست زنان از گروه‌های گوناگون را گرد هم آورد، «جمع زنان ناشر» بود. این جمع صنفی/مدنی در اوایل سال **۱۳۷۶**، به پیشنهاد و همت شهلا لاهیجی

شکل گرفت. در اولین جلسه‌ای که به منظور تشکیل این جمع زنانه در «اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران» برگزار شد شهلا لاهیجی (مدیر انتشارات روشنگران و مطالعات زنان)، نوشین احمدی خراسانی (مدیر نشر توسعه)، شهبانو بیژن‌زاده (مدیر نشر علوم دانشگاهی)، آزیتا زال زاده (مدیر نشر ابتکار که گفته می‌شد همسرش ابراهیم زال‌زاده در اسفند ۱۳۷۵ به قتل رسیده و جزو اولین قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای است) به راه افتاد. در آن جلسه خانم لاهیجی به ضرورت ایجاد تشکل‌های صنفی در میان زنان اشاره کرد. ایشان معتقد بود که اساس جامعه مدنی بر پایه تشکل‌های صنفی استوار می‌شود. پایبندی به همین اعتقاد، کافی بود که شهلا لاهیجی بلافاصله پس از باز شدن نسبی فضای سیاسی، طرح تأسیس «جمع زنان ناشر» را با ما در میان بگذارد. و چنین بود که در همان نخستین جلسه، فعالیت جمع زنان ناشر، عملا آغاز شد.

در جلسات بعد، هر کدام از ما تلاش کردیم با دیگر زنان ناشر تماس بگیریم با این هدف که آنان را به پیوستن به این جمع تشویق کنیم. «فرخنده حاجی‌زاده» (مدیر انتشارات ویستا)، و «نازی اسکویی» (مدیر نشر دیگر)، از اولین کسانی بودند که مشتاقانه به این جمع پیوستند. اما تمایل به پیوستن به این جمع مستقل صنفی/مدنی، و پذیرش ضرورت این حرکت مستقل زنانه ـ به مانند هر جمع و گروهی که تازه شکل می‌گیرد ـ آنقدرها زیاد نبود و اغلب با تردید و دو دلی، همراه می‌شد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم که ضرورت بقای این جمع زنانه و تأثیر مثبت فعالیت‌هایش را به زنان ناشر نشان بدهیم. بنابراین اولین اقدام جمع کوچک‌مان، برپایی «نمایشگاه کتاب زنان ناشر» بود. شهلا لاهیجی که به دلیل سال‌ها فعالیت‌های فرهنگی و انتشاراتی، با بسیاری از دست‌اندکاران و مسئولان حوزه‌های فرهنگی کشور آشنا بود، با مدیریت «فرهنگسرای «اندیشه» (واقع در خیابان شریعتی، حوالی پل سیدخندان) صحبت کرد و سرانجام توانست مدیران آن فرهنگسرا را برای برپایی «نمایشگاه زنان ناشر» ترغیب کند.

در آن زمان فرهنگسراها پدیده جدیدی در ایران محسوب می‌شدند و مدیران آن نیز به نظر می‌رسید از میان کسانی انتخاب می‌شدند که فرهنگسرا را به عنوان یکی از فضاهای مناسب گسترش جامعه مدنی باور دارند، از این رو برای فعال شدن این مکان‌ها تلاش می‌کردند و با گروه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد، همراهی نشان می‌دادند و اغلب‌شان به جذب نهادها و انجمن‌های مردمی برای رونق بخشیدن به فرهنگسراها می‌پرداختند. در واقع باز شدن نسبی فضای سیاسی کشور که پیش از سال ۱۳۷۶ آغاز شده بود، یکی از نمودهای عینی‌اش را در فضاهای شهری نشان می‌داد و شهرداری، منشاء و مسبب بسیاری از این تغییر و تحولات شهری بود. در نتیجه، یکی از فضاهای مهم برای گسترش جامعه مدنی همین فرهنگسراها بودند. در آن زمان که «غلامحسین کرباسچی» شهردار تهران بود، روزنامه همشهری توسط شهرداری به راه افتاد که نشانه دیگری از تغییرات را نمایندگی می‌کرد. پس از سال ۱۳۷۷ نیز «مرتضی الویری» شهردار تهران شد و تا سال ۱۳۸۲ که محمود احمدی‌نژاد به مقام شهرداری رسید، فرهنگسراها مکانی مهم برای گسترش سازمان‌های غیردولتی و مشارکت مدنی مردم در امور گوناگون شهری محسوب می‌شدند. به‌ویژه در این سال‌ها شهرداری توانسته بود زنان طبقه متوسط مدرن را به‌طور گسترده برای فعالیت‌های گوناگون شهری به خود جذب و آنان را بسیج کند. البته از همان ابتدا نیروهای محافظه‌کار با فرهنگسراها و فضای بازی که در آن‌ها ایجاد شده مخالفت می‌کردند چرا که این فرهنگسراها را رقیبی برای مساجد و نیروهای مقاومت بسیج محله‌ها می‌دانستند. از همین‌رو بود که از همان ابتدا نیروهای محافظه‌کار تلاش کردند که در فعالیت فرهنگسراها اختلال ایجاد کنند و به تدریج از سال‌های ۱۳۸۲، از آن شور و شوق اولیه‌ای که این فرهنگسراها در میان گروه‌های مردمی ایجاد کرده بود فاصله گرفتند. با این حال اما هنوز هم کم و بیش به عنوان مکان‌هایی برای فعالیت‌های فرهنگی شناخته می‌شوند.

در آن دوره (سال ۱۳۷۶)، با توجه به فضای مناسب موجود در فرهنگسراها، ما برای برپایی «نمایشگاه کتاب زنان ناشر» اقدام کردیم و مدیر آن زمان فرهنگسرای اندیشه با استقبال از این حرکت، هزینه‌های بسیاری را برای ایجاد غرفه‌هایی در این فرهنگسرا (برای عرضه کتاب‌های ناشران زن) تقبل کرد و این خود نشان‌دهنده استقبال آنان از حرکت‌های مدنی بود و همه این‌ها ما را که همواره از امکانات محروم بودیم، دچار شوق و حیرت می‌کرد.

ما در «جمع زنان ناشر» (که بعدها به نام «جمع صنفی – فرهنگی زنان ناشر» تغییر نام داد) طی چند ماه تلاش شبانه‌روزی، توانستیم خود را برای برپایی نمایشگاه بزرگی به مناسبت «۸ مارس، روز جهانی زن» در فرهنگسرای اندیشه آماده سازیم. در کنار ترغیب و تشویق زنان ناشر به پیوستن به این جمع صنفی، ما هم‌چنین تلاش کردیم که سازمان‌های غیردولتی زنان فعال در آن زمان را هم شناسایی کنیم و از آنان نیز دعوت به عمل آوریم که در این نمایشگاه شرکت کنند. در واقع این نمایشگاه، علاوه بر میزگردها و سخنرانی‌های مختلف در رابطه با موضوع زنان و ناشران، غرفه‌های مختلفی از جمله عرضه‌ی تولیدات فکری و فرهنگی زنان و نیز غرفه‌های مختلفی برای معرفی تشکل‌های غیردولتی زنان و نیز مطبوعات زنانه آن زمان، در نظر گرفته بود. یعنی یک اجتماع زنانه‌ی تمام عیار که موضوع فعالیت‌های صنفی زنان را به فعالیت‌های اجتماعی‌شان پیوند می‌داد.

در این نمایشگاه ۴۶ ناشر زن حضور پیدا کردند و این مشارکت پُر تعداد از ناشران زن، یک پیروزی برای برگزارکنندگان بود زیرا برای نخستین بار در کشورمان، چنین اجتماع بزرگی از زنان فعال در جامعه مدنی آن زمان (از زنان فرهنگی تا مطبوعاتی و کنشگران اجتماعی)، شکل می‌گرفت. به قول شهلا لاهیجی که در روز افتتاح نمایشگاه به پرسش‌های روزنامه‌نگاران پاسخ می‌داد درباره ترکیب متکثر و رنگین‌کمانی این گردهمایی بی‌سابقه چنین گفت: «به نظر می‌رسد تا به حال هیچ تجمعی از زنان، با این همه تنوع افکار و عقاید، این

طور دوستانه در کنار هم و بدون وابستگی به نهادهای دولتی، تشکیل نشده است.» (مجله زنان، اسفندماه ۱۳۷۶) همین‌جا شاید لازم است بگویم که بسیاری از کنشگران حقوق زن از گروه‌های مختلف فکری ــ که بعدها در «جمع هم‌اندیشی زنان» هم حضور پیدا کردند و فصل تازه‌ای را در جنبش زنان رقم زدند ـ اتفاقاً در همین نمایشگاه با یکدیگر آشنا شدند.

حضور زنان ناشر که هرکدام طیف‌های گوناگونی از زنان را در حوزه «فرهنگی» و نشر زنان، نمایندگی می‌کردند، همچون: زیبا جلالی نائینی (مدیر انتشارات شیرازه)، محبوبه عباسقلی‌زاده (مدیر انتشارات بانو) تا فاطمه انتظارالمهدی (نشر کویر) و نشر برگ زیتون و.... و با حضور تشکل‌هایی مثل «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» (مه‌لقا ملاح)، «شبکه سازمان‌های غیردولتی زنان» (فائزه رفسنجانی) و «انجمن همبستگی زنان» (فاطمه رفسنجانی)، «انجمن حمایت از حقوق کودکان»، «جامعه اسلامی زنان» (اعظم طالقانی)، «مجتمع زنان نجم»، مؤسسه‌ی «بنیاد زینب کبرا»، و افرادی به نمایندگی از دانشگاه الزهرا، هم‌چنین نشریات و ماهنامه‌هایی مانند: مجله زنان، پیام هاجر، فرزانه، پیام زن، کوکب، مهتاب و... در نمایشگاهی چند روزه با فعالیت‌های یکدیگر آشنا می‌شدند و فاصله‌ها را می‌زدودند. از این منظر، نمایشگاه کتاب زنان ناشر برای اولین‌بار سبب‌ساز آشنایی و همراهی جمع بزرگی از زنانی که در آن دوره هر یک به نوعی در حوزه مسایل زنان فعال بودند را برای مشارکت‌کنندگان نمایشگاه، (و حتا برای زنانی که به‌طور مشخص دغدغه مسایل زنان داشتند و به‌طور اتفاقی از این نمایشگاه بازدید می‌کردند) فراهم می‌آورد.

در مجموع، «جمع زنان ناشر» و برپایی نمایشگاه کتاب در فرهنگسرای اندیشه در اسفند سال ۱۳۷۶، اتفاق بسیار مهم و تاثیرگذاری در حوزه مبارزات مدنی زنان و بسترسازی برای همکاری و همبستگی طیف‌های مختلف فکری فعالان زن در ایران، ارزیابی شد. به‌ویژه که نمایشگاه را به مناسبت روز جهانی

زن «۸ مارس» (۱۸ اسفند) برگزار می‌کردیم. هر چند در ابتدا برای آن‌که حساسیتی ایجاد نشود، اعلام عمومی نکردیم که این برنامه به مناسبت «۸ مارس» است، ولی وقتی این پچ‌پچه که «نمایشگاه قرار است در روز ۱۸ اسفند ـ هشت مارس ـ برگزار شود» به طرز کم سابقه‌ای گسترش پیدا کرد و در خارج از کشور نیز انعکاس گسترده یافت، به ناگهان فشارها برای لغو مراسم آغاز شد. در آن زمان هنوز برگزاری مراسم «هشت مارس» (روز جهانی زن) به‌صورت خط قرمز و «تابو» برای دستگاه حاکم محسوب می‌شد، در نتیجه، فشار بر وزارت ارشاد برای لغو آن گسترده شده بود. مجموعه این فشارها در نهایت سبب شد که برنامه را عقب بیاندازیم و آن را با چند روز فاصله با روز ۱۸ اسفند (یعنی از ۲۰ تا ۲۵ اسفند) برگزار کنیم. ولی چند روز این طرف‌تر یا آن طرف‌تر فرق چندانی نمی‌کرد بلکه مهم این بود که نمایشگاه، بالاخره در حول و حوش روز جهانی زن برگزار شد و در همان یکی دو روز اول، مانند بمب خبری بود برای گشایش فضای حرکت زنان ایران.

این اقدام دسته جمعی زنان ناشر، جنبه‌های مثبت دیگری هم داشت از جمله این که برای زنانی هم‌چون من که از نسلی بودم که چند سالی بیش نبود که به عرصه جنبش زنان گام نهاده بودم، بسیار آموزنده و سرنوشت ساز ــ و حتا هشداردهنده ــ بود زیرا دایره تنگ تجربه‌ها و فعالیت‌هایم در حوزه زنان را به افق‌های باز و رنگارنگ سوق داد و با مشارکت در گستره‌ی وسیع این حرکت صنفی/مدنی، حقیقاً پی می‌بردم که دایره فعالیت‌های زنان کشورم بسیار فراخ‌تر از «دنیای کوچکی» است که من در آن تلاش می‌کنم، و ناخودآگاه می‌آموختم که اگر واقعاً بخواهم در راه کسب حقوق برابر، مبارزه کنم پس لازم است که از خودمحوری، جزم‌اندیشی و تک‌ساحتی بودن، فراتر بروم و تصور نکنم که محور عالم هستم و همه‌ی حقیقت، پیش من است. در واقع سنگ بنای آموختن از «دیگری» ، در فضای رنگین‌کمانی حرکت‌ها و فعالیت‌های ۲ ساله جمع ناشران زن، در اعماق وجودم کاشته شد و بعدها در

«جمع هم‌اندشی فعالان جنبش زنان» بارور گردید.

و اما، طولی نکشید که برپایی نمایشگاه کتاب ناشران زن، به عنوان یک اتفاق مبارک، سبب‌ساز تأثیری عمیق و تعیین‌کننده، و در عین حال، نشانه‌ی حضور مستقل زنان در «فضای عمومی» قلمداد شد. البته این گردهمایی بزرگ برای من که در آن زمان «اولین سالنمای زنان ایران»[1] را منتشر کرده بودم و در عین حال موفق شده بودم که «ویژه‌نامه زنان» را به مناسبت «روز جهانی زن» در ماهنامه «فرهنگ و توسعه» منتشر کنم و آن‌ها را در روز جهانی زن با انبوه فعالان فرهنگی، اجتماعی و مطبوعاتی شریک شوم، بسیار غنیمت بود. در مجموع شاید بتوان ادعا کرد که: در روزهای ۲۰ تا ۲۵ اسفند ۱۳۷۶ برپایی نمایشگاه زنان ناشر با همراهی و مشارکت بسیاری از تشکل‌های غیردولتی زنان و با حضور کنش‌گران زن از طیف‌های گوناگون اجتماعی، مطبوعاتی و مدنی و پژوهشی (که همه آنان به‌رغم تفاوت در اندیشه و عقایدشان، در این نمایشگاه به هم پیوند خوردند)، یک سلسله اتفاقات بسیار مهمی را در جنبش زنان رقم زد و به نظرم پیام اصلی و ماندگار مجموعه‌ی این رخدادها، همانا نوید گشایش فضا برای «حرکت علنی» به نفع حضور دیگربارهٔ‌ی زنان ایران برای به چنگ آوردن سهم از دست‌رفته‌ی خود از «عرصه عمومی»، بود.

و اما، «جمع زنان ناشر» پس از برگزاری موفقیت‌آمیز آن نمایشگاه، به مدت کوتاهی به‌شدت گسترده شد و جلسات چند نفره‌ی ما در اتحادیه ناشران و

---

۱ – استقبال از اولین «سالنمای زنان ایران و جهان» به حدی بود که در همان چند ماه آغاز انتشار آن، ناگزیر از تجدید چاپ چندین و چندباره‌ی آن شدم. گرچه پس از چند سال انتشار پیاپی آن، به خاطر مطالب مندرج در سالنما، با شکایت وزارت اطلاعات اصفهان، و به دلیل درج نام زنانی همچون طاهره قرةالعین و... در سال ۱۳۸۰ به جرم «تبلیغ برای بهائیت» دادگاهی شدم و زهره ارزنی در این پرونده، وکالت مرا برعهده گرفت و با دفاع مستدل خود در نهایت، حکمی برایم در این دادگاه صادر نشد ولی مسئولان وقت وزارت ارشاد (از جمله خسرو طالب زاده، مسئول اداره کتاب، که مجوز انتشار سالنما را به من داده بود) به دادگاه کشیده شدند.

کتاب‌فروشان، به جلساتی با حضور ۵۰-۶۰ تن از زنان ناشر، ارتقاء یافت. جلسات جمع زنان ناشر به‌قدری گسترش یافت که گاه گزارشگرانی از خبرگزاری‌ها نیز در آن شرکت می‌کردند. برخی از زنان مدافع حقوق برابر (ایرانی یا غیر ایرانی) که از خارج به ایران می‌آمدند و می‌خواستند از نزدیک و به‌طور مستقیم با مسایل زنان و فضاهای زنانه در ایران آشنا شوند نیز در برخی از جلسات ما شرکت می‌کردند و حتا از جلسات فیلمبرداری می‌کردند، به‌طوری‌که در مجامعی که در آن دوره در رابطه با جنبش زنان تشکیل می‌شد، «جمع زنان ناشر» را به عنوان یکی از نهادهای مهم و تاثیرگذار در جنبش زنان آن زمان، معرفی می‌کردند.

باری، حضور این حجم از نیروی تازه‌نفس، به‌طور اتوماتیک، افزایش اتکاءبه‌نفس و آزاد شدن انرژی همه‌ی ما زنان را به ارمغان آورد بنابراین به سرعت و با قوت قلبِ صدچندان، برای برپایی چندین نمایشگاه در تهران و شهرستان‌ها (از جمله برگزاری نمایشگاه کتاب در شهر اهواز در سال ۱۳۷۷ بود) اقدام کردیم. نمایشگاه کتاب اهواز هم به همان روال اولین نمایشگاه، یعنی با حضور و مشارکت تشکل‌های غیردولتی و مطبوعاتی زنان همراه بود. به‌گمان من، برگزاری نمایشگاه در شهرستان‌ها، گرچه معمولا انعکاس اندکی در مطبوعات و رسانه پیدا می‌کند و تدارک برگزاری آن، برای ما زنان، بسیار دشوارتر از اجرای آن‌ها در پایتخت است ولی تأثیر آن در بافت‌های بیرون از متن (نیروهای حاشیه)، و ایجاد بلندگو برای تشکل‌های خارج از پایتخت، و به‌ویژه ارتباط انداموار و عملی با فعالیت پیرامون‌ها، برای جنبش زنان بسیار مهم و حیاتی است. به‌خصوص که وقتی برای برگزاری نمایشگاه‌ها به شهرستان‌ها می‌رفتیم گسترش تدریجی تشکل‌های زنان را در جای، جای مملکت‌مان می‌دیدیم؛ برای مثال، رشد و گسترش شعبه‌های «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» در شهرستان‌ها در آن زمان، حیرت‌آور بود و هر جا می‌رفتیم شعبه‌ای از این تشکل برای ارتباط با ما و امکان ایجاد کارهای

مشترک به سراغ‌مان می‌آمدند. از همین‌رو بود که نمایشگاه‌هایی که در کنار معرفی تشکل‌ها و مطبوعات زنان برگزار می‌کردیم، موفق شد شبکه‌های فرهنگی، اجتماعی و مطبوعاتی در تهران و برخی از شهرستان‌ها را به یکدیگر گره بزند و در نتیجه به تقویت ارتباط و همکاری و تبادل تجربه به همدیگر کمک کند.

پس از برگزاری موفقیت‌آمیز نمایشگاه کتاب زنان ناشر در اهواز که باز هم در کنار سمینارها و میزگردهای متعدد در رابطه با مسئله زنان و.... بود، می توان به برگزاری سمینار «بررسی تشکل‌های صنفی زنان» که (باز هم به همت جمع زنان ناشر) در سالن شماره ۲ اجتماعات یازدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران (دوشنبه ۴ خرداد ۱۳۷۷) و یا گردهمایی ناشران زن در محل مؤسسه «پکا» در خیابان فلسطین تهران (به مناسبت ۸ مارس ـ اسفند سال ۱۳۷۷)، و برپایی نمایشگاه کتاب زنان در مؤسسه «شهرکتاب» تهران (۸ تا ۱۶ مهرماه سال ۱۳۷۸) و پارک شفق و... اشاره کرد. نمایشگاه کتاب زنان ناشر در محل شهرکتاب، نیز از جمله برنامه‌های پرمخاطب آن زمان بود. در این نمایشگاه غنای موضوعات، تنوع آثار و عناوین ارائه شده، تعدد و تنوع میزگردها، و حضور فراتر از انتظار ناشران (بیش از ۷۳ ناشر زن) و... از استقبال زیادی برخوردار شد و به تدریج همین سمینارها و نمایشگاه‌ها به گسترش حضور مستقل زنان در «عرصه عمومی کشور»، کمک شایانی می‌کرد.[۱]

طُرفه آن که استقلال در عین وحدت و همدلی، خصلت‌نمای حرکت صنفی/مدنی جمع زنان ناشر از همان ابتدای فعالیت‌اش بود. کافی است که به ترکیب متنوع نیروها و شخصیت‌هایی که در میزگردهای این نمایشگاه (در

---

۱ – «این نمایشگاه نزدیک به دو سال پس از اولین دوره آن [در فرهنگسرای اندیشه] برپا شد و در آن، علاوه بر نمایش و فروش کتاب، برنامه‌های جنبی نیز تدارک دیده شده بود؛ برنامه-هایی چون نشست‌های مشترک زنان ناشر با زنان روزنامه‌نگار، نویسنده، مترجم، منتقد و عضو سازمان‌های غیردولتی زنان... در این نمایشگاه، شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان و نشریات مربوط به زنان نیز حضور داشتند.» (مجله زنان، آبان ۱۳۷۸).

شهرکتاب) شرکت داشته‌اند توجه و دقت شود. در گزارشی که مجله زنان از برگزاری این نمایشگاه و میزگردهای آن، ارائه کرده بود تنوع فکری شرکت‌کنندگان، به‌روشنی دیده می‌شد. برای نمونه در میزگرد زنان ناشر با زنان روزنامه‌نگار در روز ۱۱ مهرماه، با عنوان «بررسی علل عدم مشارکت زنان در تشکل‌های صنفی»، افرادی همچون : حمیرا حسینی یگانه (دبیر انجمن روزنامه‌نگاران زن)، نوشین احمدی خراسانی، فائزه هاشمی و... شرکت داشتند. هم‌چنین در میزگرد روز ۱۳ مهر که با عنوان «موقعیت زنان قصه‌نویس، مترجم، مؤلف و منتقد در ادبیات امروز ایران» برگزار شد منیرو روانی‌پور، فرخنده حاجی‌زاده، بنفشه حجازی، چیستا یثربی و رؤیا منجم سخنرانی کردند. ترکیب میزگرد دیگری که روز ۱۵ مهرماه ۱۳۷۸ تحت عنوان «سازمان‌های غیردولتی زنان: واقعیت یا توهم» برگزار شد نیز خود گواهی آشکار بر تنوع و رنگارنگی عقاید و افکار شرکت‌کنندگان دارد. در این میزگرد: اعظم طالقانی، منصوره شجاعی، فاطمه هاشمی رفسنجانی و زیبا جلالی نائینی و... حضور داشتند. («مجله زنان»،آبان ۱۳۷۸)

به هرحال در سال‌های اولیه شکل‌گیری جمع زنان ناشر موفق شدیم سمینارهای متنوعی را نیز در کنار نمایشگاه‌های کتاب، برگزار کنیم از جمله «بزرگداشتی برای سیمین دانشور» و... اما هرچه زمان می‌گذشت و جمع زنان ناشر ، مسیر پُرسنگلاخ صنفی/مدنی خود را با موفقیت طی می‌کرد مانند همیشه، عده‌ای، بنای مخالفت را پیشه کردند و پیچ‌پیچه‌هایی زیر پوشش نقد «قدرت فردی» با هدف پایین کشیدن مهره‌ی تاثیرگذار آن (شهلا لاهیجی)، را آغاز نمودند. برخی از اعضای جمع (البته تعداد اندکی)، با استفاده از بحث همیشگی «انتقاد به قدرت فردی» خیز برداشتند. به نظر می‌رسید که این چالش-های رو به گسترش در «جمع زنان ناشر» به‌رغم ظاهرش، ناشی از دو نوع رویکرد متفاوت به نحوه فعالیت «جمع زنان ناشر» هم بود. عده‌ای از اعضاء اساساً خود به «مسئله زن و حقوق زنان» باور نداشتند و پرداختن به مسئله حقوق

زنان را غیرضروری می‌دانستند و با آن مخالفت می‌کردند. برخی نیز با توجه به تجربه‌های پیشین کشور (مواجهه‌ی سخت و خشن دولت با آن دسته از نهادهای صنفی که پا را از گلیم خودشان به گلیم سیاست دراز می‌کردند) نمی‌خواستند این نهاد صنفی به سوی مسایل و حقوق مدنی و شهروندی زنان، متمایل بشود. آنان معتقد بودند که صرفاً باید در چارچوب کار و فعالیت «صنفی» باقی ماند و حوزه «حقوق زنان» که در آن زمان هنوز حساسیت‌برانگیز می‌نمود، وارد نشد. این در حالی بود که جمع زنان ناشر، به لحاظ «ماهیت به‌وجود آمدنش» (یعنی «زن بودن ناشران») و نیز رسالت و جوهره‌ی شغلی‌اش در فعالیت های فرهنگی (نشر اندیشه‌ها در قالب کتاب) اصولا با مسایل فرهنگ و تفکر، سر و کار داشت و مثل یک نهاد کاملا صنفی همچون اتحادیه کارگری نبود که صرفاً به مسایل دستمزد و حقوق ماهیانه و حق عائله‌مندی و موضوع مرخصی و بیمه درمانی و ایمنی در محیط‌های کار، بپردازد. البته احتمالا یکی از دغدغه‌های به‌جا و منطقی دوستان مدافع نظریه‌ی «پرهیز از مشارکت در حوزه مدنی حقوق زنان»، آن هم در یک «نهاد صنفی»، همانطور که گفته شد احتمالا ناظر بر تجربه‌های تلخ ادغام فعالیت‌های صنفی با فعالیت‌های سیاسی در تاریخ معاصر جامعه‌مان بود که سبب هزینه‌های سنگین و برخوردهای امنیتی با نهادهای صنفی شده بود. بی‌شک این دغدغه، جنبه‌های منطقی و خردگرایانه هم در خود داشت زیرا کشاندن فعالیت‌های صنفی به حوزه سیاسی، نه تنها کار هزینه‌بری بود، بلکه همواره یکی از آسیب‌های جدی این حوزه در کشورمان بوده است. اما موضوع آن بود که اولا «مسئله زنان»، موضوعی «سیاسی» نبود بلکه در حوزه مسایل اجتماعی قرار داشت. شاید دوستان مدافع نظریه‌ی پرهیز، متوجه نبودند که اساساً برخورد خشونت‌بار دولت، به تشکل‌های صنفی کارگری مثلا در دهه ۶۰، ناشی از فضای قهرآمیز و تقابلی آن دوره‌ی خاص و بخشاً ناشی از نفوذ و فعالیت سازمان‌های سیاسی و انقلابی (مارکسیستی و مذهبی مخالف دولت) در این تشکل‌های صنفی بوده است. در حالی که مسئله

زنان ـ و حتا مبارزه سنگر به سنگر برای کسب حقوق آنـان ـ آشـکارا در حیطـه فعالیت‌های مدنی و اجتماعی قرار دارد و اساساً قرار هـم نبـود کـه مـا بـا «طـرح مسئله زنان»، به حوزه‌ی سیاست و انقلابی‌گـری، روی بیـاوریم. از سـوی دیگـر مسئله زنان در دوران اصلاحات حتا از سوی این جنـاح از حاکمیـت موضـوعی در حـوزه سیاسـی قلمـداد نمـی‌شـد. البتـه نبایـد از انصـاف گذشـت کـه در آن سال‌های اولیه دوران اصلاحات، با توجه به خاطرات خشونت‌بار سال‌هـای دهـه ۱۳۶۰ (و انتقال سینه به سینه‌ی آن تجربه‌های تلخ به نسل بعد)، حتا خود مـا هـم در ذهـن و ضـمیرمان احسـاس مـی‌کـردیم کـه مسـئله زنـان هنـوز موضـوعی حساسیت‌برانگیز و سیاسی از سوی همه بخش‌های حکومت تلقی می‌شود.

نکته مهم دیگری که باز هم از چشم مدافعان نظریـه‌ی پرهیـز، دور مـی‌مانـد توجه به نقطه قوت و ویژگی متفاوت این نهاد، نسبت به دیگـر نهادهـای صـنفی در کشور بود. بی‌شک یکی از نقـاط قـوت «جمـع زنـان ناشـر» بـه دلیـل همـین گرایش به «مسایل و حقوق زنان» بـود کـه مـی‌توانسـت از یـک تشـکل صـنفی عمومی، تفکیک و متمایز شود. همان‌طور که مثلا «اتحادیه زنان کـارگر» صـرفاً نمی‌توانست فقـط یـک نهـاد کـارگری باشـد بلکـه موضـوع «جنسـیت» و انبـوه مشـکلات ناشـی از آن در محـیط هـای کـار (از جملـه خشـونت‌هـای جنسـی، دستمزد نابرابر، و...) است کـه اتحادیـه‌هـای کـارگری زنـان را از اتحادیـه‌هـای کارگری عمومی جدا می‌کنـد و مـی‌دانـیم کـه نپـرداختن بـه مسـئله جنسـیت و حقوق زنان، در تضاد با جـوهره وجـودی چنـین شـکلی از تشـکل‌هـای صـنفی است. به این اعتبار، نهاد جمع زنان ناشر، نـاگزیر بـود کـه رویکـردی در حـوزه مسایل اجتماعی و مدنی زنان نیز از خود نشان بدهد و این اتفاقاً نقطـه قـوت‌اش محسوب می‌شد. همان‌طور که «انجمن زنان روزنامـه‌نگـار» کـه بعـدها در کنـار «انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران» فعالیـت مـی‌کـرد (و مـن نیـز بعـدها در آن عضو شدم) در حرکت‌ها و فعالیت‌های جنبش زنان نیز مشارکت مـی‌کـرد چـرا که این انجمن، فقـط «یکـی از محورهـای تأسـیس‌اش» روزنامـه‌نگـاری بـود، و

دومین محور اصلی‌اش «زن بودن» این روزنامه‌نگاران بود که به آن انجمن، معنا و هویت می‌داد بنابراین طبیعی هم بود که در جنبش زنان و مسایل مربوط به زنان، حضوری فعال داشته باشند.

«جمع زنان ناشر» هم در کنار «اتحادیه ناشران و کتابفروشان» تشکیل شده بود و شاید تفاوت اصلی‌اش با اتحادیه ناشران، همین «زن بودن» اعضای آن بود که رویکردی جنسیتی و در نتیجه، تمرکز بر مسایل و حقوق جنسیتی را برایش ضروری می‌ساخت. بنابراین وقتی که عده‌ای می‌خواستند آن را صرفاً در حوزه «صنفی» نگاه دارند، خواسته یا ناخواسته به معنی از حیز انتفاع خارج کردنِ یکی از محورهای اصلی شکل‌گیری این جمع بود. البته شاید امکاناتی که وزارت ارشاد در آن دوره به ناشران می‌داد (و «جمع زنان ناشر» هم با چنین نهادسازی می‌توانست از امکانات وزارت ارشاد به‌طور خاص بهره ببرد)، چه بسا یکی دیگر از انگیزه‌هایی بود که برخی از زنان ناشر را از مشارکت در فعالیت‌های جنبش زنان باز می‌داشت. در هر صورت حضور امثال ما به‌ویژه خود «شهلا لاهیجی» در «جمع زنان ناشر» نماینده‌ی رویکرد فعالیت حول مسایل مدنی زنان و تلفیق آن با فعالیت‌های صنفی بود از این رو شاید «تخریب شخصی او» می‌توانست به تقویت رویکردی که بنا داشت «جمع زنان ناشر» را در چارچوب کار صنفی صرف، محدود نماید، کمک می‌کرد.

در تاریخ معاصر کشور ما معمولاً برای تخریب افراد تاثیرگذار در نهادها و حرکت‌های مدنی و سندیکایی، غالباً دو نیروی «محافظه‌کار» و «رادیکال» (خودآگاه یا نابه‌خود) با یکدیگر همدست می‌شوند چرا که در اکثر جوامع معاصر، نیروهای «میانه» و معتدل هستند که معمولاً به عنوان نقطه‌ی وصل و بسترساز توافق و اجماع میان گروه‌ها، عمل می‌کنند، و منش اعتدالی‌شان می‌تواند گستره‌ی فعالیت مدنی آن نهاد و حرکت را (با همراه کردن طیف‌های گوناگون)، وسعت بخشد. در «جمع زنان ناشر» نیز پس از یکی دو سال از شروع تأثیرگذارش اما به‌تدریج، حملات بر شهلا لاهیجی به عنوان فرد

بنیادگذار و مؤثر گروه، آغاز شد.

مجموعه‌ی این فشارها سبب شد شهلا لاهیجی (که به خاطر تجربه و سیاست‌های او بود که اساساً چنین جمعی و آن برنامه‌ها محقق شده بود)، پس از مدتی تحمل و تعمق، و به‌ویژه به خاطر جلوگیری از تکه‌پاره‌شدن جمع، سرانجام به‌طور داوطلبانه از نامزدی برای انتخاب هیئت دبیران که در سال ۱۳۷۹ انجام گرفت کنار بکشد ولی همواره در حاشیه، تمام تلاش‌اش را کرد که این جمع هرچه بیشتر قدرتمند شود و به راه مستقل‌اش ادامه دهد. البته در این میان اختلاف‌های داخلی در «جمع زنان ناشر»، صرفاً مسئله‌ای درون‌گروهی نبود بلکه بازتابی از فضای سیاسی و فشارهای امنیتی آن دوره نیز بود. چرا که در اردیبهشت سال ۱۳۷۹ شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار به همراه عده‌ای دیگر از روشن‌فکران و کنش‌گران جامعه مدنی و نیز گروه‌هایی از نواندیشان دینی و اصلاح‌طلبان، پس از شرکت در «کنفرانس برلین» و غوغای ناشی از آن، بازداشت و راهی زندان شدند.[۱]

این درحالی بود که پس از تجربه موفق گردهمایی طیف‌های گوناگون زنان در «جمع زنان ناشر» که بخشی از زنان اصلاح‌طلب درون حاکمیت و زنان بیرون از حاکمیت را به هم پیوند می‌داد، پیامدهای تلخ و نامنتظر کنفرانس برلین، می‌توانست تنشی را به منظور جدایی این دو گروه ایجاد کند. بازداشت مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی به اتهام شرکت در کنفرانس برلین، خود نمودی سمبلیک و آشکار از تخریب این تعامل بود. زیرا مهرانگیز کار نیز در آن زمان با «مجله زنان» همکاری می کرد و همکاری بین زنی سکولار با مجله زنان (که نماینده رسانه‌ای رویکرد زنان نواندیش دینی به حساب می‌آمد)، خود سمبلی

---

۱ - حسن یوسفی اشکوری نیز یکی از سخنرانان این کنفرانس بود، که علیه «حجاب اجباری» سخنرانی کرد. او پس از این کنفرانس دستگیر و در دادگاه ویژه روحانیت به جرم ارتداد و عقایدش بر تغییرپذیری احکام اجتماعی اسلامی از جمله آزادی حجاب زنان، محاکمه و در دادگاه اول به او حکم اعدام دادند ولی پس از نقض آن حکم در دادگاه دوم به هفت سال حبس محکوم شد.

از وجود این همبستگی و تعامل میان دو طیف از زنان ایرانی تلقی می‌شد که در ابتدای انقلاب، دوپاره شده بودند.

به خاطر دارم که آن زمان مهرانگیز کار، به دلیل همکاری نزدیک‌اش با مجله زنان از سوی برخی از زنان تندرو در خارج از کشور مورد نقد و تخریب قرار می‌گرفت و شهلا لاهیجی نیز که در عرصه عمل اجتماعی (در جمع زنان ناشر) مسبب ایجاد «جمع کثرت‌پذیر زنان ناشر» شده بود و این جمع در عمل توانسته بود به حضور پُر طراوت تشکل‌ها و نشریات زنان (که طیف‌های گوناگون زنان را به هم پیوند می‌داد) مادیت ببخشد، عملاً از سوی برخی از نیروهای تندرو خارج از کشور، به عنوان «فمینیست اسلامی» مورد عتاب و نقد و تخریب قرار می‌گرفت (البته این موج تخریب در ظاهر به بهانه‌ی این بود که شهلا لاهیجی در کنفرانس‌های بین‌المللی، به‌دلایلی کاملاً قابل فهم روسری را از سرش برنمی‌داشت). با توجه به فضایی چنین تقابلی و ایدئولوژیک، اما اتخاذ رویکرد وحدت‌گرایانه از سوی مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی به خودی خود نشانگر تمایل بخشی از زنان سکولار برای ورود به عرصه عمومی و همکاری و تعامل با «طیف‌های مذهبی و اصلاح طلبان درون حاکمیت» بود. بنابراین بازداشت این دو به اتهام شرکت در کنفرانس برلین، در واقع نشان‌دهنده آن بود که جوانه‌های این همکاری و تعامل را، نشانه گرفته بودند.

در واقع تحولات پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و برآمدن طیف‌های متنوع مدرنیست‌های اسلامی و اصلاح‌طلبان در بخشی از نظام سیاسی کشور، سبب شده بود که به‌تدریج فضایی ایجاد شود که شکاف میان مردم و دولت تا حدودی رنگ ببازد و تعامل و گفتگویی منطقی که بسترساز تغییرات گام به گام و اصلاح‌گرایانه است آغاز شود؛ یعنی بین مردمی که تلاش می‌کردند خود را به شکل مدنی سازمان دهند (و جامعه مدنی را دو باره سرپا نگه دارند) با آن بخش از حاکمیت - اصلاح‌طلبان - که تلاش می‌کردند سیاست‌هایی به نفع گسترش جامعه مدنی اتخاذ کنند (یا حداقل مانع این

گسترش، نباشند). اما این تعامل و گفتگو میان جامعه مدنی و دولت، با دیدگاه و منافع چند گروه معین، در تضاد بود بنابراین، بر هم زدن این تعامل سازنده که در سال ۱۳۸۸ نیز آخرین ضربه‌هایش را به روند تعامل، وارد کرد، از همان سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ آغاز شده بود.

در این میان دو گروه یا جریان عمده (در حاکمیت و در اپوزیسیون) حضور داشتند که این تعامل روبه‌گسترش میان جامعه مدنی و دولت در جهت تغییرات بی‌خشونت و اصلاحی را بر نمی‌تافتند. مهم‌ترین جریانی که به شدت مخالف این روند بود و از قضا نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای هم داشت همانا جناح محافظه‌کار تندرو در بطن ساختار حاکمیت بود. گروه دوم اما برخی از گروه‌های رادیکال (چه راست و چه چپ) بودند که پُر شدن شکاف میان مردم و دولت را ـ که از سال ۱۳۷۶ در بسیاری از حوزه‌ها به‌تدریج گسترش می‌یافت ـ کاری عبث و بی‌سرانجام می‌پنداشتند و چنین تعاملی را برنمی‌تافتند از این رو سعی‌شان بر آن بود که این تعامل و نزدیکی، به هر وسیله، قطع گردد. به همین قیاس بود که این دو گروه (از درون و بیرون حاکمیت) از همان روزهای بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ در همه حوزه‌ها تلاش کردند تا نمایندگانی از جامعه مدنی که پیش‌برنده‌ی این همکاری‌ها و تعامل‌ها بودند را در مرکز بدنامی و تخریب و تهدید قرار دهند.

بدین ترتیب برخورد خشن قضایی به شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، همان‌طور که آمران و مسببان آن می‌خواستند، کم و بیش تنش‌هایی را میان نیروهای اصلاح‌طلب و روشنفکران سکولار و نیز بین زنان سکولار با زنان مذهبی که در نهادهایی همچون «جمع زنان ناشر» یا «مجله زنان» مشغول پایه‌ریزی این تعامل و همکاری‌ها بودند، به‌وجود آورد. برای نمونه «مجله زنان» در آن دوره و در آن شرایط نمی‌توانست با شدت و حدتی که ما جنبش‌زنانی‌ها انتظار داشتیم از مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی حمایت کند، چرا که خود شهلا شرکت مدیر مسئول مجله زنان نیز یکی از متهمان پرونده

کنفرانس برلین بود. از این رو آنان نمی‌توانستند آن‌چنان که ما انتظار داشتیم از این دو زن حمایت کنند[1] و همین می‌توانست فضای اعتمادی را که به‌تدریج بین ما ایجاد می‌شد و قوام می‌گرفت، به تردید و سوءظن، آلوده کند.

اما در این میان فقط این زنان اصلاح‌طلب و مذهبی نبودند که آن‌چنان که ما انتظار داشتیم حاضر به حمایت همه‌جانبه از مهرانگیزکار و شهلا لاهیجی نشدند بلکه برخی از زنان محافظه‌کار و نیز برخی از کنش‌گران رادیکال و ایدئولوژیک در جنبش زنان نیز به بهانه‌های دیگر حاضر به حمایت از این دو نبودند. برای نمونه وقتی ما با همراهی بخشی از زنان ناشر (که در «جمع زنان ناشر» با یکدیگر آشنا شده و همکاری کرده بودیم) جلساتی گذاشتیم و تلاش کردیم که برای اولین بار در جنبش زنان بیانیه‌ای در اعتراض به دستگیری این دو زن زندانی (شهلا لاهیجی و مهرانگیزکار) منتشر نماییم و هم‌زمان، به جمع‌آوری امضاء برای آزادی آنان اقدام کنیم متأسفانه برخی از دوستان در همان جمع زنان ناشر و نیز گروهی دیگر از زنان، حاضر به چنین حمایتی نشدند با این توجیه که عملکرد و بحث‌های این دو زن را در کنفرانس برلین، «تندروانه» می‌دانستند. این قضاوت، و امتناع این دوستان از حمایت دو زن زندانی (حتا در حد یک امضا)، شاید به این دلیل بود که در آن زمان پس از کنفرانس برلین، فضای جامعه تاحدودی امنیتی شده بود و ترس و واهمه نیز افزایش یافته بود. از سوی دیگر جمع‌آوری امضاهای اعتراضی در آن زمان (که اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مثل فیسبوک هم وجود نداشت) واقعاً کاری شاق بود زیرا از بعد از انقلاب و وقایع دهه ۱۳۶۰، این اولین‌بار بود که زنان ایرانی ـ به عنوان جنبش زنان ـ می‌خواستند در اعتراض به زندانی شدن دو زن حق‌خواه، از مردم امضا جمع‌آوری کنند.

---

۱ – محبوبه عباسقلی زاده در این میان صادقانه تلاش کرد با انتشار کتابی درباره زنان برلین، از این دو زن حمایت کند، و به سهم خود کوشید تا از شدت این ضربه واردشده بر تعامل و همکاری میان زنان سکولار و مذهبی بکاهد.

برخی از زنان نیز که حتا در جمع برگزارکننده مراسم روزجهانی زن (۸ مارس) در شهرکتاب هم مشارکت کرده بودند با انتشار بیانیه مخالفت کردند. آن‌ها به این بهانه که متن بیانیه را ملایم و «اصلاح‌طلبانه» می‌دانستند از امضای آن خودداری ورزیدند. برخی دیگر از زنان نیز به واسطه همان خط‌کشی‌های ایدئولوژیک، اساساً تمایلی به حمایت از این دو زن ـ که به نظرشان «لیبرال» می‌آمدند ـ نداشتند.

در هر صورت واقعه‌ی کنفرانس برلین و دستگیری شهلا لاهیجی و مهرانگیزکار، تأثیر خود را در «جمع زنان ناشر» هم گذاشت. در واقع در آن مقطع شهلا لاهیجی که هم از سوی برخی از نیروهای درون «جمع زنان ناشر» مورد اتهاماتی همچون «قدرت‌طلبی» قرار داشت و از بیرون هم به واسطه جریان کنفرانس برلین، برایش پرونده‌سازی شده بود، در نهایت تصمیم گرفت که در سال **۱۳۷۹** در انتخابات هیئت مدیره «جمع زنان ناشر» که خودش بنیان آن را گذاشته بود، داوطلبانه کناره‌گیری کند. من هم در آن زمان که همه دغدغه‌ام تأسیس تشکل زنانه‌ای بود که کاملاً در رابطه با مسایل و حقوق زنان فعالیت داشته باشد، از «جمع زنان ناشر» کناره‌گرفتم و به همراه عده‌ای دیگر از زنان حق‌خواه و کنش‌گر، انجمنی به نام *«مرکز فرهنگی زنان»* را شکل دادیم.

البته «جمع زنان ناشر» به فعالیت‌های خود ادامه داد و راه خود را پیمود و به عنوان نهادی صنفی، با قدرت پیش رفت. هر چند پس از آن، دیگر تاثیرگذاری‌اش را در جنبش زنان از دست داد و کم و بیش خود را از فعالیت‌هایی مشترک با فعالان جنبش زنان کنار کشید. بعدها نیز گویا از سال **۱۳۸۵** با تغییر سیاست‌های وزارت ارشاد، به‌تدریج در درون «جمع زنان ناشر» باز هم مشکلات و اختلاف‌هایی پیش آمد و مجدداً دوپاره شد. به هر صورت، این نهاد زنانه، که در حرکت‌ها و فعالیت‌هایی در حوزه مسایل زنان پیشگام بود، در همان دو سال فعالیت اولیه‌اش توانست بسیاری از روابط میان‌گروهی را در طیف‌های مختلف زنان، بسترسازی کند و سابقه‌ای عمل‌گرایانه و تجربه‌ای

مستند، برای شکل‌گیری حرکت‌های ائتلافی بعدی جنبش زنان باشد.

اولین مراسم علنی روز جهانی زن پس از تثبیت جمهوری اسلامی

در سال ۱۳۷۸ هنگامی که در اهواز مشغول برگزاری میزگردی در مورد «مسایل زنان» و نیز نمایشگاه کتاب «جمع زنان ناشر» بودیم به شهلا لاهیجی پیشنهاد برگزاری «مراسم ۸ مارس» را دادم، البته مستقل از «جمع زنان ناشر» ؛ چرا که در آن زمان همان‌طور که گفته شد مخالفت‌هایی با چنین کنش‌های مدنی در جمع زنان ناشر وجود داشت. خانم لاهیجی با روی گشاده از این پیشنهاد استقبال کرد و قرار شد که او برای انجام این مراسم در سالن «شهر کتاب»، با مسئولان این مؤسسه صحبت کند و موافقت آنان را کسب نماید. به این ترتیب من که در برخی از «محفل‌های زنان» رفت و آمد داشتم و در آن‌جا هم تلاش کرده بودم که با ایجاد گردهمایی از چندین محفل زنانه، به تأسیس «تشکلی علنی و شناسنامه‌دار» به قصد فعالیت به نفع حقوق زنان، اقدام کنم (و البته با مخالفت برخی از دوستان و نهایتاً با بن‌بست روبرو شده بودم)، از برخی دیگر از اعضای این محفل‌های زنانه و نیز برخی از زنان ناشری که پیشتر در جمع اولیه زنان ناشر با آنان همکاری داشتیم، دعوت کردیم تا برای برگزاری مراسم «۸ مارس/ روز جهانی زن» به دفتر انتشارات روشنگران بیایند. در واقع این بار می‌خواستیم که برنامه «۸ مارس» (۱۸ اسفند) را نه لزوماً تحت پوشش‌های دیگر مثل نمایشگاه کتاب، بلکه مشخصاً با نام «روز جهانی زن» برگزار کنیم. یعنی کاری را که نتوانستیم توسط «جمع زنان ناشر» انجام دهیم.

برخی از اعضای این محفل‌ها آمدند و برخی نیامدند، برخی هم صرفاً برای آن که ببینند چه خبر است آمدند ولی در جلسات، عملاً موضع دفاعی می‌گرفتند و حضورشان برای همکاری و فعالیت مشترک نبود. جمع برگزارکننده مراسم «۸ مارس» در نهایت با حضور سیزده نفر که شامل: شهلا لاهیجی، طلعت تقی‌نیا، منصوره شجاعی، فرخنده حاجی‌زاده، ناهید کشاورز،

احترام شادفر، نیره توکلی، ناهید کاموسی، بهدخت رشدیه، پروانه قاسمیان، نازی اسکویی، عزت همتیان و نوشین احمدی خراسانی بودند تشکیل شد. البته برخی دیگر از اعضای محفل‌ها نیز گاهی برای خبرگرفتن، سری به جلسات می‌زدند و می‌رفتند. برنامه‌ریزی برای این برنامه به انتهای خود نزدیک می‌شد که نازی اسکویی درخواست پیوستن فرزانه راجی را نیز مطرح کرد که او هم در اواخر کار به این جمع پیوست. تصمیم بر آن شد که علاوه بر زنانی‌که به دعوت رسمی این جمع، در حین برگزاری مراسم به سخنرانی خواهند پرداخت لازم است از هر گروه و محفلی هم یک نفر را به نمایندگی از محفل‌شان انتخاب کنند تا مطلبی را به نمایندگی از جمع خودشان در این مراسم بخواند.

دستاوردهای این حرکت متحد و دسته‌جمعی (چه محتوایی، آموزشی و به خصوص تجربه‌ی عملگرایانه‌اش در حوزه سازماندهی)، می‌تواند از زوایای مختلف بررسی شود اما هر نتیجه‌ای که از این زوایا گرفته شود به هرحال این مراسم، نخستین مراسم رسمی و علنی بزرگداشت «روز جهانی زن» در عرصه عمومی ـ پس از استقرار و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ـ محسوب می‌شد.

به این ترتیب دومین اقدام تاثیرگذار در حوزه مسایل زنان در ایران رخ داده بود، یعنی برگزاری «مراسم روز جهانی زن» در سالن «شهر کتاب» در اسفندماه سال ۱۳۷۸. گفتنی است که تنوع و تکثر طیف‌های شرکت‌کننده در این برنامه نسبت به تنوع شرکت‌کنندگان در نمایشگاه‌ها و برنامه‌های زنان ناشر، البته بسیار کمتر بود و از این منظر، شاید عقب‌گرد محسوب می‌شد چرا که عمدتاً به زنان سکولار محدود بود. البته این واقعیت را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که زنان اصلاح‌طلب مذهبی در آن دوره، رغبت چندانی برای حضور در مراسم روز جهانی زن، نشان نمی‌دادند، به‌ویژه آن که چالش غیرواقعی و ایدئولوژیک میان «روز تولد حضرت فاطمه» و «روز ۸ مارس» به عنوان روز زن (که در اول انقلاب در میان نیروهای انقلابی‌اسلامی و نیروهای چپ وجود داشت) هنوز

جان سختی می‌کرد. با این وجود و به‌رغم محدودیت و فقر تنوع طیف‌های شرکت‌کننده اما برپایی مراسم ۸ مارس در سالن «شهرکتاب» از این جهت تاثیرگذار شد که قرار بود محفل‌های زنان برای نخستین بار به «بیرون از خود» (به حوزه عمومی) سوق داده شوند و راه برای فعالیت‌های علنی و شکل‌گیری تشکل‌های زنان بازتر شود.

این حرکت آن‌چنان نامنتظر بود که برخی شایعات کذب مبنی بر آن که «قرار است "لباس‌شخصی‌ها"[1] به این مراسم بریزند و مردم را بزنند» گسترش پیدا کرد. به‌ویژه مخالفانی در برخی از محفل‌های زنانه، که طی سال‌های گذشته خود را «متولی» مراسم «۸ مارس» می‌دانستند و «علنی برگزار کردن چنین مراسمی» را مترادف با «دولتی‌شدن» قلمداد می‌کردند متأسفانه به چنین شایعاتی دامن می‌زدند تا بلکه همقطاران‌شان را از مشارکت در این حرکت منصرف کنند و برنامه متوقف شود. این فضای وحشت آن‌چنان بود که حتا وقتی ما خواستیم مجوز برگزاری این مراسم را بگیریم، برخی از ناشرانی که در جمع برگزارکننده مراسم حضور داشتند حاضر به پذیرش ریسک نشدند که نام انتشارات خود را برای تقاضای صدور مجوز این مراسم، بگذارند. بنابراین فقط من (نشر توسعه) و شهلا لاهیجی (انتشارات روشنگران) توافق کردیم که برای اخذ مجوز این برنامه (تحت عنوان «برگزاری مراسم روز جهانی زن») پروانه مؤسسات انتشاراتی‌مان را گرو بگذاریم. بنابراین تمامی کارهای اجرایی برای برگزاری این مراسم از جمله برگه‌های دعوت رسمی از تشکل‌های زنان و دعوت از بسیاری دیگر از شخصیت‌ها، به نام این دو موسسه انتشاراتی (نشر توسعه وانتشارات روشنگران» به عنوان برگزارکننده)، صادر شد.[2]

---

۱ - اصطلاح «لباس شخصی» را اولین‌بار از «پروین مختاری» یکی از زنان داستان‌نویس که در محفل‌های زنان آن دوره فرصت آشنایی با او وآثارش را پیدا کردم، شنیدم.

۲- لیست برنامه‌های مراسم آن روز بدین شرح بود: اعلام برنامه (مجری : مریم تقوی) / آشنایی با تاریخچهٔ ۸ مارس/ وضعیت زنان در افغانستان (فوزیه حریری ـ از افغانستان) /

برگزاری موفقیت‌آمیز این مراسم و اخبار آن که به‌طور وسیع و با آب و تاب در داخل و خارج از کشور پیچید، سبب شد برخی از دوستان پس از خاتمه این رویداد تاریخی، مدعی «نام» شوند. در واقع این رویکرد، آشکارا نشان داد که رابطه بین «مسئولیت» و «حق» در جامعه ایران، به مانند بسیاری از چیزهای دیگر در جامعه مدنی، به شدت دچار ضعف و ابهام است. در واقع اساس این برنامه بر مبنای «ریسک و خطرپذیری» با هدف برگزاری علنی مراسم ۸ مارس (برای نخستین بار پس از تثبیت جمهوری اسلامی) بود و همین پیشنهاد و شکل‌دهی مراسم ـ همراه با نام و نشان ـ بود که آن را از مراسم سنتی و مرسوم ۸ مارس درون خانه‌ها، متفاوت و شاخص می‌کرد وگرنه در چهاردیواری آپارتمان و بدون خطرکردن هم، می‌شد همین سخنرانی‌ها و مراسم را برگزار کرد. اما در آن زمان، شکستن این تابو، شجاعت ریسک‌پذیری را می‌طلبید: ریسک و خطر «پذیرش مسئولیت» در راه اجرای علنی مراسم روز جهانی زن که در آن زمان هنوز تابو محسوب می‌شد.

در هر صورت باز هم به مانند «جمع زنان ناشر»، حرف و حدیث‌ها به‌ویژه بحث «شیرین» قدرت و انگیزه‌خوانی و برچسب‌ها متأسفانه اوج گرفت. و البته پیکان اصلی حملات هم طبق معمول به سمت کسانی بود که پروانه‌ی مؤسسه انتشاراتی‌شان را گرو گذاشته بودند (شهلا لاهیجی و نوشین احمدی خراسانی). هر چند خانم لاهیجی به خاطر تجربه‌اش در «جمع زنان ناشر» حقیقتاً تلاش کرد

میراث مشترک ما زنان (نوشین احمدی خراسانی) / وضعیت زنان در بنگلادش (رعنا هایدر ـ از بنگلادش) / داستان‌های عامه‌پسند وآگاهی (فیروزه مهاجر) / اجرای موسیقی: لیلا توکلی، دنا کسرائیان (فرزند نصرالله کسراییان) و مهتاب مخبر (فرزند عباس مخبر) / اکوفمینیسم و تشکل‌های زیست‌محیطی در ایران (منصوره شجاعی) / نگاهی کوتاه به خواسته‌های زنان به‌مناسبت ۸ مارس (منیژه گازرانی) / تجارب زنی از قشم (زینت‌دریایی، عضو شورای روستای سلخ در قشم) / موسیقی: غزاله ایرانی، آهو ایرانی / حرکت زنان در ایران (تهیه‌کننده: بهدخت رشدیه، اجرا: پریدخت رفاهی) / نقش الگوهای تربیتی در شکل‌گیری شخصیت (ناهید کاموسی).

به خاطر متهم نشدن به همین برچسب‌ها، سخنرانی نکند اما باز هم از آن جایی که به‌طور خیلی طبیعی، روزنامه‌نگاران برای مصاحبه، به سراغ افراد شناخته‌شده و با تجربه می‌روند بنابراین خانم لاهیجی به ناگزیر در معرض پرسش‌های روزنامه‌نگاران در مورد برپایی این مراسم قرارگرفت. حتا همین حد (پاسخ به پرسش برخی از روزنامه‌ها) حرف و حدیث‌ها گرداگرد او را افزایش داد.

پس از سپری شدن این ماجراها و در این میان، بازداشت و سپس آزادی شهلا لاهیجی و مهرانگیزکار از زندان (به اتهام شرکت در کنفرانس برلین)، پیشنهاد ایجاد و ثبت «تشکلی قانونی برای فعالیت‌های مدنی و زنانه‌مان» را با هشت نفر از دوستانم (عمدتاً کسانی که در برگزاری مراسم ۸ مارس ۱۳۷۸ در شهرکتاب با آن‌ها همکاری کرده بودم) مطرح و همه را به دفتر نشر توسعه دعوت کردم. البته چند نفر از زنانی را که برای تصمیم در مورد شکل دادن به «مرکز فرهنگی زنان» دعوت کرده بودم، در برگزاری مراسم ۸ مارس در شهر کتاب، مشارکت نداشتند.

به هر روی اولین جلسه رسمی «مرکز فرهنگی زنان» با حضور ۹ نفر از زنان فعال آن دوره: طلعت تقی‌نیا، منصوره شجاعی، ناهید کشاورز، احترام شادفر، نازی اسکویی، پروین اردلان، فرزانه راجی، فاطمه شاه‌نظری و نوشین احمدی خراسانی برگزار شد و همه حاضران در جلسه، برای تأسیس و راه‌اندازی چنین تشکل مستقلی، مصمم و متحد شدیم. پس از آن که توافق بر سر تأسیس یک تشکل (با موضوع مشخص زنان) به نام «مرکز فرهنگی زنان» به تصویب رسید، غیر از جمع اولیه، چند تن دیگر را به این جمع دعوت کردیم، از جمله زهره ارزنی و لی‌لی فرهادپور.[1] آن زمان فکر می‌کردیم که امکان گرفتن مجوز تأسیس یک انجمن از وزارت ارشاد که فضای بازتری نسبت به وزارت کشور

---

۱ – پس از مدت کوتاهی فعالیت، لی لی فرهادپور و فرزانه راجی، نازی اسکویی و فاطمه شاه نظری از مرکزفرهنگی زنان جدا شدند و جمعی به نام «زنان اسفند» را تشکیل دادند که گروهی غیررسمی بود.

داشت، بیشتر فراهم است بنابراین، تقاضای تأسیس تشکل‌مان را به وزارت ارشاد ارائه نمودیم، و دفتر «نشر توسعه» هم به عنوان دفتر مرکز فرهنگی زنان به وزارت ارشاد اعلام کردیم و از آن به بعد نیز جلسات مرکزفرهنگی در همین دفتر برگزار می‌شد. بدین ترتیب «مرکز فرهنگی زنان» که هرچند در ابتدا بخشاً از میان «محفل‌های زنان» یارگیری کرد اما به پشتوانه کسب تجارب عملی برخی از ما در تشکل‌هایی همچون «انجمن حمایت از حقوق کودکان»، «جمعیت مبارزه با محیط زیست»، و در بستر فعالیت‌های‌مان در «جمع زنان ناشر»،... سرانجام مرکز فرهنگی زنان به قامت یک نهاد مدنی و شناسنامه‌دار، ارتقا یافت.

تولد «مرکز فرهنگی زنان»: به نظرم در میان تشکل‌های زنان داخل کشور، تولد *مرکز فرهنگی زنان* از اهمیت خاصی برخوردار بود چرا که نوع فعالیت‌های این تشکل مستقل زنانه ـ از هر منظری که بازخوانی شود ـ می‌تواند نشان‌دهنده نماد و نمونه‌ای از فعالیت‌های تلفیقی و علنی تشکل‌های زنان در آن دوره باشد. هم‌چنین مرکز فرهنگی زنان از معدود تشکل‌های خاص زنان بود که فعالیت‌هایش عمدتاً با رویکرد «جنبشی» (اعتراضی - آگاهی‌بخشی) تعریف و دسته‌بندی می‌شد تا رویکرد «توانمندسازی». در واقع مرکز فرهنگی سعی می‌کرد در حدفاصل میان فعالیت‌های «آموزشی و آگاه‌گرایانه» در کنار فعالیت‌های اعتراضی (مبتنی بر فعالیت مدنی و قانونمند برای تحقق تغییراتی به نفع زنان) حرکت کند. به همین دلیل است که می‌توان گفت «مرکز فرهنگی زنان» در آن دوره‌ی فعالیت‌های خود، مدلی ویژه از تشکلی زنانه و مدنی را ارائه کرد که به نوعی سمبل و مدلی برای مبارزه مدنی خشونت‌پرهیز به منظور احقاق حقوق زنان به حساب می‌آمد. همان مدلی که بعدها در «کمپین یک میلیون امضاء» به ابعادی گسترده‌تر، شکل و قوام گرفت. در واقع درهم‌آمیختن «فشار به دولت» (اعتراض مسالمت‌آمیز) توأم با «آگاهی‌بخشی»، همان اصل و

پایه‌ای بود که هم بنیاد و اساس مرکز فرهنگی زنان را شکل می‌داد و هم در ادامه‌ی منطقی‌اش، اساس کمپین یک میلیون امضاء را قوام بخشید.

در این میان ما در «مرکز فرهنگی زنان» به دلیل همین مدل تلفیقی، از دو سو مورد نقد و چالش قرار می‌گرفتیم: **نخست**، از سوی برخی از اعضای «محفل‌های زنان» که رویکردهای اولترا چپ («انقلابی/یوتوپیایی») داشتند و حرکت تشکل‌هایی همچون مرکز فرهنگی زنان را که قائل به مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز مدنی ـ در چارچوب قوانین موجود ـ بودند را برنمی‌تافتند. از نظر آنان، مرکز فرهنگی زنان، به نوعی «محافظه‌کار» و مماشات‌جو قلمداد می‌شد. **دوم**، در میان انبوه تشکل‌های غیردولتی زنان با محوریت و رویکرد «توانمندسازی» (که در آن زمان بر جامعه مدنی زنان تفوق داشتند)، طبعاً مرکز فرهنگی زنان با رویکرد «اعتراضی»اش خیلی مورد استقبال قرار نمی‌گرفت، زیرا ما را به نوعی «رادیکال» ، قلمداد می‌کردند.

مخالفت برخی از فعالان زن درون محافل با «تشکل‌های غیردولتی زنان»: برخی از فعالان درون محفل‌های زنانه (به‌ویژه تعدادی از آنان که رویکردهای چپ افراطی و آرمان‌شهری داشتند) به‌تدریج در برابر موج رویش و تثبیت تشکل‌های غیردولتی در حوزه زنان، سعی‌کردند با پیش‌برد چند گفتمان، به مقابله و مخالفت با انجمن‌ها و تشکل‌های رسمی و شناسنامه‌دار زنان بپردازند، از جمله، طرح این گفتمان که: تشکل‌های غیردولتی یا همان «ان. جی. او»ها ساخته و پرداخته جهان سرمایه‌داری و ارزش‌های لیبرالیستی به منظور کنترل بر جوامع جهان سوم است. در واقع آنان با توجه به نگرش دیرینه‌شان (دیدگاه انقلابی و یوتوپیایی)، طبعاً تشکل های رسمی و مدنی زنان را در جهت تضعیف دیدگاه انقلابی خود می‌دانستند. چرا که تشکل های زنان در چارچوب قوانین جاری مملکت حرکت می‌کردند و این رویکرد مدنی و صلح‌جویانه، از نظر طرفداران انقلاب، رویکردی مماشات‌جو و «حکومتی»، و در نتیجه، مخرب تلقی می‌شد. حتا برخی از این دوستان معتقد بودند که تشکل‌های زنان (ان.

جی. او)ها، مشخصاً ساخته و پرداخته شرکت های چندملیتی و امپریالیستی است. در واقع این دوستان به‌مانند برخی از جناح‌های حاکمیت (محافظه‌کاران)، رشد و گسترش تشکل‌های مدنی در ایران را توطئه آمریکا و جهان غرب معرفی می‌کردند.

برخی نیز تشکل‌های زنان را در خدمت حاکمیت و مشروعیت بخشیدن به نظام اسلامی می‌دیدند. این رویکردهای تندروانه که متأسفانه توسط برخی از اعضای محفل‌گرای جنبش زنان آن زمان تقویت می‌شد به‌ویژه در مقابل تشکل هایی همچون «مرکز فرهنگی زنان» (که در ابتدای کار، بیش و کم از همان اعضای محافل زنانه شکل گرفته بود)، بروز می‌یافت. به‌طوری که گاه محور بحث‌ها در مراسم‌های خانگی «۸ مارس» در برخی از آن محفل‌ها، مشخصاً نقد فعالیت‌های مرکز فرهنگی زنان بود. برای نمونه فرزانه راجی در گفتگو با رادیو برابری می‌گوید: «من در واقع به‌علاوه‌ی دوستان دیگر، جزو بنیانگذاران مرکز فرهنگی زنان بودم و تا زمانی که این جریان با هدف ان. جی. او.یی کار نمی‌کرد با این جریان فعال بودم ولی بعد که رفت تو کار ان. جی. او، از این جریان بیرون آمدم چون مخالف کار ان. جی. او.یی بودم... » البته هیچ گاه هم مشخص نشد که «کار ان. جی. او»یی از نظر این طیف فکری واقعاً چه ویژگی‌هایی دارد که این همه با آن مخالفت می‌کردند؟ ولی عملاً آن‌چه طی یک دهه اتفاق افتاد آن بود که «مرکز فرهنگی زنان» به عنوان یک «ان. جی. او» توانست فعالیت‌های گسترده‌ای به منظور گسترش گفتمان «حقوق برابر» در افکار عمومی صورت دهد و در نهایت هم نطفه تجمع اعتراضی در میدان هفتم تیر تهران و متعاقب آن، شکل‌گیری «کمپین یک میلیون امضاء» از قضا در همین «ان. جی. او» و به کمک اعضای آن، محقق شد. مرکزفرهنگی زنان همچنین توانست در کنار دیگر «ان. جی. او»های زنان، گفتمان «حقوق برابر» را نه تنها گسترش دهد، بلکه آن‌را به عنوان یکی از پایه‌های دموکراسی در افکار عمومی جامعه زنان، تثبیت کند.

مخالفت تشکل‌های غیردولتی توانمندسازی با روش‌های اعتراضی مرکز فرهنگی زنان:
از سوی دیگر، روشی که مرکز فرهنگی زنان در تلفیق شیوه «آگاه‌گرایانه» با شیوه «اعتراضی» به منظور گسترش گفتمان حقوق برابر زنان در افکار عمومی اتخاذ کرده بود، سبب می‌شد که در میان تشکل‌های زنان آن زمان که عمدتاً فعالیت‌هایشان حول روش توانمندسازی و خدمات‌رسانی به جامعه زنان بود، واکنش ایجاد کند. این تشکل‌های زنان با توجه به هدف خود (خدمات‌رسانی و آموزش و اشتغال‌زایی و...) بی‌شک باید از کمک‌های مختلف دولتی و نیز کمک‌های بین‌المللی (از جمله کمک مالی از آن‌ها) بهره می‌بردند، چرا که چنین اهدافی به‌طور اتوماتیک نیاز به چنین کمک‌هایی دارد. اما ما در مرکز فرهنگی زنان از ابتدا هدف‌مان «گسترش گفتمان حقوق برابر» در افکار عمومی بود، بنابراین برای رسیدن به چنین هدفی، نیاز به کمک‌های دولتی یا کمک های مالی بین‌المللی نداشتیم ولی نیازمند نیروهای داوطلب و فعالیت رسانه‌ای و... برای پیشبرد اهداف خود بودیم. می‌خواهم بگویم که هر تشکل و انجمنی با توجه به اهداف خود طبعاً باید روش‌های گوناگونی اتخاذ کند (و هر یک از این روش‌ها و اسلوب‌ها، هیچ مزیت و رجحانی بر دیگری ندارد) اما در آن زمان با توجه به رویکرد مسلطی که در میان تشکل‌های غیردولتی زنان وجود داشت، به نظر می‌رسید هنوز «تنوع روش‌ها و کارکردها» در جامعه مدنی به رسمیت شناخته نمی‌شد. ما در مرکز فرهنگی زنان هرگز مخالف روش‌های دیگر تشکل‌های زنان ـ که متفاوت از ما حرکت می‌کردند ـ نبودیم، اما به دلیل آن که رویکردمان در مرکز فرهنگی زنان در آن زمان در جامعه مدنی زنان، اقلیت به حساب می‌آمد، همواره مورد تردید قرار می‌گرفتیم و شیوه‌های مسالمت‌جویانه‌ی اعتراضی‌مان گاه روشی «رادیکال» تلقی می‌شد. درحالی که روش و منش ما در مرکز فرهنگی زنان نه آن‌چنان که برخی می‌پنداشتند «رادیکال» بود و نه آن‌چنان که برخی دیگر تصور می‌کردند «محافظه‌کار». بلکه روش ما روشی مدنی بود، فقط می‌خواستیم که از روش‌های مدنی و قانونی –

گاه متفاوت از آن‌چه در تشکل‌های توانمندسازی زنان آن زمان مرسوم بود – بهره ببریم یعنی مثلاً از روش‌های رسانه‌ای، تبلیغی و اعتراضی و... که بتوانیم گفتمان حقوق زنان را در ابعاد گسترده‌تری و با مخاطبان عام‌تری پیش ببریم.
این روش‌های مدنی نیز در جنبش‌های مدنی زنان در کشورهای مختلف مرسوم بود و ربطی هم به رویکردهای «انقلابی» یا «محافظه‌کارانه» نداشت. اما مسئله آن بود که برخی از زنان نزدیک به اصلاح‌طلبان که در آن دوره تلاش می کردند تا به نوعی هدایت جامعه مدنی را در دست داشته باشند، عمدتاً برای ایجاد تغییراتی در حوزه مسایل زنان، نگاه‌شان به بالا یعنی تغییر و اصلاح صرفاً از طریق ساختار سیاسی دولت بود و به این مسئله که برای تحقق تغییرات اصلاح‌گرایانه نیاز جدی به پشتوانه افکار عمومی و فشار از پایین دارد، کم‌تر توجه می‌کردند.
از سوی دیگر در آن سال‌ها، مشاهده می‌کردیم که اکثر تشکل‌های غیردولتی زنان نیز برای پیشبرد طرح‌های توانمندسازی و خدمات‌رسانی‌شان، به تأیید و همراهی و کمک اصلاح‌طلبان در ساختار حکومت، (و بعدها به همراهی سازمان‌های بین‌المللی) نیاز داشتند از این رو اتفاقاً هدایت تشکل‌های‌شان را از سوی اصلاح طلبان پذیرا می‌شدند. درحالی که در آن زمان به نظر ما، کنش‌گران مدنی هر چند نیاز دارند که سیاست‌های دولت، حداقل مخالف جامعه مدنی و تشکل‌های مستقل نباشد و برایش مانع ایجاد نکند با این حال اما نهادهای جامعه مدنی باید بتوانند بدون کمک و وابستگی به جریان‌های درون حاکمیت، روی پای خود بایستند تا در بلندمدت بدون وابستگی به نهادهای قدرت و سیاست، بتوانند به حرکت خود ادامه دهند. همان‌طور که کم و بیش، جنبش فمینیستی زنان توانست از سال ۱۳۸۴ بدون پشتوانه‌ای از درون حاکمیت، فعالیت خود را تداوم بخشد. گرچه هنوز آن‌قدر جوان بود و کم سن‌وسال که نتوانست در کوران حوادث بعد از آن، به رشد و گسترش خود ادامه دهد، چرا که به‌طور طبیعی فاقد استحکام و ریشه‌های عمیق برای

ایستادگی و مقاومت در بلندمدت بود. شاید به این اعتبار هم بود که پس از گسترش سیاست‌های ضدجامعه مدنی توسط دولت آقای احمدی نژاد، کم‌کم از توان و تکاپو افتاد.

و اما نکته‌ای که نمی‌توان آن را نادیده گرفت این که در روند واکنش تشکل‌های توانمندسازی نسبت به مرکزفرهنگی زنان، بدون شک لحن و منش «محفلی» خود ما اعضای مرکز فرهنگی نیز در ایجاد چنین واکنشی از سوی دیگر تشکل‌ها بی‌تأثیر نبود، چرا که ما نیز با توجه به سابقه فعالیت در «محفل‌های زنانه» (که در آن‌ها نیز به‌مانند فرهنگ و ارزش‌های دولت‌مردان، هنوز مرزهای «خودی» و «غیرخودی» پررنگ بود) شیوه درست برقراری دیالوگ و گفتگو میان «خود» و «دیگری» را حقیقتاً نیاموخته بودیم، در نتیجه نمی‌توانستیم برای ایجاد فهم مشترک، با لحن و منشی مبتنی بر تفاهم و گفتگو، اسلوب‌های خلاق و راه‌گشایی را اتخاذ کنیم.

در هرحال بعدها (از سال **۱۳۸۵** به بعد) با توجه به سیاست‌های ضدجامعه مدنی دولت نهم و افزایش فشارهای چندوجهی بر تشکل‌های غیردولتی زنان (به خصوص قطع کمک‌های مالی دولت به تشکل‌های توانمندسازی، و مانع‌تراشی در برابر اخذ کمک‌های مالی از سوی سازمان‌های بین‌المللی) و نیز کاهش فزاینده و آشکار قدرت اصلاح‌طلبان در مجموعه‌ی ساختار حاکمیت (که در نهایت به حذف کامل آنان از ساختار تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سال **۱۳۸۸** انجامید)، رویکرد مسلط بر گروه‌ها و تشکل‌های غیردولتی زنان به‌تدریج تغییرکرد. در واقع از سال **۱۳۸۴** به بعد بود که بافت جامعه مدنی زنان (که جنبش زنان را شکل می‌داد)، آرام،آرام تغییر پیدا کرد و بافت آن که عمدتاً بر محوریت «گروه‌های علنی و رسمی» استوار بود، به سمت «گروه‌های علنی ولی غیررسمی» تغییر شکل داد و با توجه به تجربه‌های اتخاذ شده از سوی همه ما زنان ، فعالیت‌های ائتلافی که مبتنی بر ایجاد «تفاهم و انگشت گذاردن بر اشتراک‌ها» بود ـ و نه «تفاوت‌ها» ـ شکل گسترده‌تری به خود گرفت.

اولین مطالبه عمومی در جنبش معاصر زنان: کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

درحالی که جهان در ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸، مهم‌ترین دستاورد بین‌المللی به نفع زنان یعنی «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب می کرد، ایرانیان درگیر انقلابی بودند که نه تنها نرم‌های بین‌المللی را بر نمی‌تافت بلکه قوانین داخلی‌اش را در حوزه زنان، چنان به عقب کشید که همچنان پس از گذشت سه دهه از آن انقلاب، زنان چه در بالاترین مقام دولتی و چه در کوچک‌ترین واحد جامعه مدنی، ناچارند برای ذره، ذره تغییرات به نفع حقوق‌شان بجنگند. اما مبارزه برای پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، از آن دست مبارزات بی‌امان جنبش زنان ایران به‌شمار می‌آید که تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد.

خبر الحاق ایران به کنوانسیون جهانی رفع تبعیض علیه زنان، البته با تحفظ کلی و مشروط (به شرط مغایر نبودن اصول آن کنوانسیون با موازین شرع اسلام) نخستین‌بار در ۲۸ آذر ۱۳۸۰ توسط زهرا شجاعی، رییس مرکز امور مشارکت زنان و معاون آقای خاتمی رییس جمهور وقت، اعلام عمومی شد. به گفته زهرا شجاعی این تصمیم پس از ارسال نامه «کوفی عنان» دبیرکل سازمان ملل متحد به محمد خاتمی، برای بار دوم در هیئت دولت مورد بررسی قرار گرفت و بالاخره تصویب شد.

در این میان الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، پیش از تصویب آن در سال ۱۳۸۰ در هیئت دولت، در میان گروه‌های مختلف زنان (چه در درون حاکمیت و چه بیرون از آن) به‌تدریج از سال‌های ۱۳۷۱ مطرح بود. در درون حاکمیت، زنانی همچون فاطمه هاشمی (دختر آقای هاشمی رفسنجانی)، پایان‌نامه خود را روی همین موضوع به انجام رسانده بود و از آن به بعد با گسترش روابط بین‌المللی ایران با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی (و سیاست تنش‌زدایی دولت سازندگی)، طبعاً در میان زنان درون حاکمیت نیز این خواسته مطرح شده بود. به‌طوری که در «شبکه سازمان‌های غیردولتی زنان

جمهوری اسلامی» که به خاطر هماهنگی و گسیل تعدادی سازمان غیردولتی زنان به کنفرانس جهانی پکن در سال ۱۳۷۴ تشکیل شده بود، برخی از سازمان‌های غیردولتی زنان خواستار بررسی و تصویب پیوستن ایران به این کنوانسیون شده بودند. در سال ۱۳۷۵ نیز وزیر امورخارجه در نامه‌ای به رییس جمهور (آقای رفسنجانی)، پیگیری و تلاش برای پیوستن به کنوانسیون را در مجامع قانونی مطرح کرد. اما این بحث‌های درون‌حکومتی در مورد پیوستن به کنوانسیون در آن سال‌ها نتیجه‌ای نداد و در نهایت، شورای عالی انقلاب فرهنگی (که از سال ۱۳۷۶ عهده‌دار بررسی ماهیت کنوانسیون به منظور الحاق یا عدم الحاق دولت به آن شده بود)، سرانجام با این کار مخالفت کرد. چرا که برخی از نهادهای حکومتی و مذهبی، گزارش‌ها و تحقیقات متعددی علیه پیوستن به این کنوانسیون ارائه کرده بودند و در نهایت، آیت‌الله خامنه‌ای و برخی از مراجع تقلید نیز فتواهایی علیه این اقدام دولت، صادر کردند. پس از طی چند سال مسکوت ماندن پرونده الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض، بالاخره در سال ۱۳۸۰ دفتر امور مشارکت زنان، پرونده پیوستن ایران به کنوانسیون را از بایگانی بیرون کشید و آن را با گنجاندن دو شرط[1] تقدیم دولت کرد و پس از تصویب هیئت دولت، پرونده روانه مجلس ششم شد. (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۲).

از سوی دیگر زنانی همچون ما جنبش‌زنانی‌ها نیز که در آن سال‌ها در محفل‌های زنانه در عرصه جامعه مدنی فعالیت می‌کردیم معمولاً در مراسم و نشست‌های خود (که عمدتاً به مناسبت «روز جهانی زن» در خانه‌هایمان برگزار می‌کردیم)، یکی از مهم‌ترین خواسته‌هایی را که پیوسته اعلام می‌کردیم اتفاقاً همین پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بود. از همان هنگام که

۱- دو شرط الحاق به کنوانسیون بدین قرار بود: ۱- موادی از کنوانسیون که با شرع مقدس اسلام مغایرت نداشته باشد قابل اجراست. ۲ – جمهوری اسلامی ایران خود را موظف به حل و فصل اختلافات از طریق داوری یا ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌داند.

«مرکز فرهنگی زنان» را نیز به راه انداختیم و توانستیم خواسته‌های زنان را به شکل علنی‌تر در حوزه عمومی مطرح سازیم «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را به عنوان یکی از اولین خواسته‌های‌مان اعلام عمومی کردیم. در اسفند ۱۳۷۹ هنگامی که مرکز فرهنگی زنان «شماره صفر» خبرنامه خود را با عنوان «نامه زن» منتشر کرد مشخصاً «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را به عنوان مطالبه‌ای بسیار مهم مطرح کرد.

در عین حال، مطالبه‌ی پیوستن به کنوانسیون، اولین خواسته‌ای بود که در قالب «نامه سرگشاده»، از سوی فعالان جنبش زنان برایش امضاء جمع‌آوری شد. قضیه به این ترتیب بود که از زمستان سال ۱۳۷۹ درخواست طرح پیوستن به «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» از سوی مرکز فرهنگی زنان در قالب «بیانیه» نوشته شد و «جمع‌آوری امضاء از شهروندان» برای آن، کلید خورد. در مراسم روزجهانی زن (۸ مارس) همان سال نیز، اعضای مرکز فرهنگی موفق شدند صدها امضاء در حمایت از محتوای این بیانیه (پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان) از شهروندان، گردآوری کنند. هم‌چنین فیلم کوتاه «تاریخچه ۸ مارس» را که قبلا تهیه کرده بودم (که در آن فیلم کوتاه هم بر «پیوستن به این کنوانسیون» تأکید شده بود) به نمایش عمومی درآمد. در سال بعد نیز (۱۳۸۰)، بیانیه‌ی پیوستن «بدون قید و شرط» به این کنوانسیون، باز هم یکی از کانون‌های اصلی فعالیت برای جمع‌آوری امضاء در مراسم و گردهمایی‌های روزجهانی زن، در شهرهای مختلف (از جمله: تبریز ، سنندج، اصفهان، زنجان، سمنان، و....) توسط اعضای مرکز فرهنگی زنان با همکاری و همت فعالان زن ساکن در این شهرها، بود.

در ادامه‌ی این تلاش‌ها ، ما اعضای مرکز فرهنگی به تکثیر و توزیع مفاد کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (در قالب بورشور) پرداختیم. البته این تنها مرکز فرهنگی زنان نبود که بحث پیوستن به این کنوانسیون را مطرح می‌کرد بلکه تا چندین سال پیاپی، بخش بزرگی از کنش‌گران حقوق زن در سراسر

کشور به طرق گوناگون و در اشکال فردی و گروهی (و چه از بالا ـ در ساخت حاکمیت ـ و چه از پایین در متن جامعه)، این درخواست را پیگیری می‌کردند. برای نمونه «مهرانگیز کار» کتاب مفصل و جامعی در مورد این کنوانسیون به نگارش درآورده بود که در سال ۱۳۷۸ منتشر شد و در نتیجه، مبانی تئوریک این فعالیت‌ها را تقویت کرد. از سوی دیگر خود من هم سعی کردم در متن تقویم سالیانه‌ای که منتشر می‌کردم (با عنوان سالنمای زنان ایران و جهان) موضوع کنوانسیون را نیز بگنجانم. بنابراین در سال ۱۳۷۹ موضوع «سالنمای زنان» آن سال را با محوریت «تطبیق کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان با قوانین جاری ایران» تدوین و منتشر کردم. هم‌چنین ما اعضای مرکز فرهنگی زنان طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵، در خلال برگزاری کارگاه‌های آموزشی خود، کارگاه «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را نیز به‌طور پیوسته برگزار می‌کردیم که «منصوره شجاعی» (عضو دیگر مرکزفرهنگی زنان) در روند دشوار پیگیری برای ایجاد و برپایی این کارگاه‌ها نقش مهمی داشت. از سوی دیگر در آن زمان «مجله زنان» (به مدیریت شهلا شرکت) نیز منعکس‌کننده‌ی پیگیری‌های این درخواست در مجلس بود. این مجله به‌طور پیوسته و در اغلب شماره‌های خود، مطالب و گزارش‌هایی در این زمینه منتشر می‌کرد. از سوی دیگر، سمینارهایی که از سوی زنان در نهادهای دانشگاهی برگزار می‌شد (مانند فعالیت‌های زنان آکادمیسینی همچون شهلا اعزازی، نیره توکلی و...) بحث پیوستن و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، به موضوع مهمی تبدیل شده بود.

در واقع مطالبه‌ی پیوستن ایران به «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» در دوره‌ی اولیه شکل‌گیری دوباره‌ی جنبش زنان پس از انقلاب (به‌ویژه از سال‌های ۱۳۷۸) که به‌تدریج حرکت‌های زنان، سازمان‌یافته‌تر و علنی‌تر می‌شد تا سال ۱۳۸۳، به خواسته‌ی کانونی اغلب گروه‌های جنبش زنان تبدیل شده بود. هر چند به دلیل آن که ضبط و مکتوب کردن این فعالیت‌ها در آن دوره اولیه‌ی

ظهور مجدد جنبش زنان (در نبود ابزارهای مؤثر مانند اینترنت)، عملاً ناممکن بود و هنوز رسانه‌ها و مطبوعات کشور نیز جنبش زنان را به عنوان بخشی از جامعه مدنی به رسمیت نمی‌شناختند تا این حرکت‌ها را به خوبی منعکس سازند، با وجود این کمبودها اما این خواسته، از محوری‌ترین مطالبات زنان از: محفل‌ها و انجمن‌های غیررسمی زنانه و تشکل‌های مستقل زنان، تا زنان اصلاح‌طلب مجلس، گسترده بود و دامنه‌اش تا فضای رسانه‌ای و مطبوعاتی زنان نیز گسترش می‌یافت. به عنوان نمونه در میان محفل‌های غیررسمی زنان، آن محفل‌هایی که تا حدودی علنی‌تر (البته نه به شکل تأسیس یک نهاد قانونی) فعالیت می‌کردند مانند «زنان اسفند» از زمستان سال ۱۳۸۱ تا چند سال بعد، هر بار که در اسفندماه مراسمی برای بزرگداشت روزجهانی زن برگزار می‌کردند پیوستن به کنوانسیون را جزو خواسته‌های خود قرار می‌دادند و در بروشورهایی نیز که به مناسبت ۸ مارس توزیع می‌کردند این خواسته را هم جزو مطالبات‌شان، می‌گنجاندند.

در شهرستان‌ها نیز همین روال، برقرار شده بود و فعالان حقوق زن در شهرهای دیگر هم این خواست را به اشکال مختلف در گردهمایی‌های‌شان مطرح می‌کردند. به‌طوری که «فرانک فرید»، از فعالان باسابقه‌ی جنبش زنان در شهر تبریز، قدمت فعالیت زنان حق‌خواه آذربایجان در پیگیری طرح خواسته‌ی پیوستن به کنوانسیون را به قبل از سال ۱۳۸۳ در این شهر ارجاع می‌دهد و سرانجام می‌افزاید: « زنان آذربایجانی در قطعنامه‌ی پایانی کنگره‌ای که در ۸ مارس ۱۳۸۳ برگزار کردند پیوستن به کنوانسیون را نیز مطرح کرده بودند».[۱]

باری، طرح الحاق به کنوانسیون که در سال ۱۳۸۰ از طرف هیئت دولت آقای خاتمی به مجلس ارسال شده بود از همان ابتدا با واکنش‌های گسترده نیروهای محافظه‌کار مواجه شد به‌طوری که مخالفت با این لایحه به حدی

---

۱ http://www.feministschool.com/spip.php?article2637

شدید بود که به گفته «فاطمه راکعی» مجلس ناچار شده آن را پیش از بررسی، از دستور کار خود خارج کند تا دولت با آقایانی که شبهه داشتند رایزنی کند تا رفع شبهه شود (مجله زنان، ش. ۸۶). پس از آن نیز در جلسه ۱۹ اسفند ۱۳۸۰ شورای نگهبان طرح پیوستن به کنوانسیون را به مجلس بازگرداند و سرنوشت آن به سال دیگر موکول شد.

اما زنان دست از فعالیت نکشیدند و به مبارزات خود با هدف الحاق ایران به کنوانسیون، ادامه دادند. زنان نماینده مجلس به شهر قم رفتند و با علمای مذهبی و آیات عظام : صانعی، فاضل لنکرانی و مکارم شیرازی رایزنی کردند. وزیر امورخارجه وقت نیز به عنوان نماینده دولت با علمای دینی، رایزنی‌هایی انجام داد اما همچنان کنوانسیون در مجلس مسکوت ماند تا این که در مهرماه سال ۱۳۸۱، الهه کولایی خروج لایحه «الحاق ایران به کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان» از دستور کار مجلس را غیرقانونی عنوان کرد و فراکسیون زنان مجلس طی نامه‌ای رسمی به هیئت رییسه خواستار ارائه توضیح در خصوص علت حذف این لایحه از دستور کار مجلس شدند. پیرو خبر این نامه، فاطمه راکعی عضو این فراکسیون در گفتگو با مجله زنان، به دیدارها و رایزنی‌هایی که در مورد پیوستن به کنوانسیون با علمای دینی داشتند اشاره می‌کند: «در مورد کنوانسیون با آیت‌الله معرفت و آیت‌الله جناتی صحبت‌هایی شد. آیت‌الله معرفت که خودشان روی اساسنامه و نحوه کار کنوانسیون کار کرده بودند نظر مثبتی درمورد پیوستن ایران داشتند. آیت‌الله جناتی نیز دراین مورد مطالعه کرده بود اما گفتند هنوز به نتیجه نرسیده‌اند.» (مجله زنان، ش. ۲۲) در همین رابطه، زهرا شجاعی رییس مرکز امورمشارکت زنان نیز معتقد است که عضویت ایران درکنوانسیون، ارائه چهره مطلوب ازجمهوری اسلامی و اعتبار دادن به حقوق زنان درایران است و درعرصه جهانی اثرات مثبت دارد(همان).

در سال ۱۳۸۱، سایت زنان ایران اطلاعیه‌ای در رابطه با از دستورکار خارج‌شدنِ کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در مجلس صادر کرد و در آن

خواستار آن شدند که: «ما، امضاکنندگان بیانیه زیر ضمن اعلام این نکته که مسکوت گذاردن یک لایحه برای مدتی نامعلوم، بدون رأی‌گیری در صحن علنی، خلاف آیین‌نامه داخلی مجلس است، از تمام نمایندگان، به خصوص نمایندگان زن، وزارت امور خارجه، مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری، کمیسیون لوایح و همه مقامات تقنینی و اجرایی دیگری که به شکلی مسئله مربوط به آن‌ها می‌شود می‌خواهیم:

الف) به هر شکل ممکن لایحه الحاق ایران به کنوانسیون رفع همه گونه تبعیض علیه زنان را مجددا برای تصویب در مجلس مطرح کنند. ب) به جای قائل شدن یک شرط کلی و مبهم، سعی در معین و محصور کردن شرایط کرده و تلاش کنند در نهایت کنوانسیون را بدون شرط و یا با حداقل شرایط روشن و جزیی به شکلی که با روح کلی آن که رفع تمام تبعیض‌های قانونی و عملی میان زن و مرد است، مغایر نباشد به تصویب برسانند.»[۱]

در تجمع ۸ مارس ۱۳۸۱ در «پارک لاله» تهران که توسط مرکز فرهنگی زنان برگزار شد اکثر سخنرانان از جمله شیرین عبادی، زهره ارزنی، شادی صدر و نوشین احمدی خراسانی و... به خارج شدن لایحه پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از دستور کار مجلس اعتراض کردند. در مجموع بخشی از اعتراض‌ها و برنامه‌های روز جهانی زن در سال ۱۳۸۱، چه در تهران و چه در شهرستان‌ها، بحث الحاق ایران به کنوانسیون بود. برای نمونه بزرگداشت روز جهانی زن در شهر سمنان که با حضور شادی صدر و اعضای مرکز فرهنگی زنان از جمله طلعت تقی نیا و نوشین احمدی خراسانی برگزار شد بحث کنوانسیون یکی از موضوعات آن بود. یا در برنامه‌ای به مناسبت ۸ مارس در شهر زنجان در همان سال و با حضور فاطمه میرمعزی، و برخی از اعضای مرکز فرهنگی زنان از جمله زهره ارزنی، نوشین احمدی خراسانی و

---

۱ http://www.womeniniran.com/bayaniyeh02.htm

پروین اردلان برگزار گردید باز هم بحث کنوانسیون یکی از موضوعات اصلی این برنامه بود که توسط زهره ارزنی با دقت تشریح شد. در واقع در این سال ما اعضای مرکز فرهنگی زنان دوشادوش دیگر فعالان حقوق زن، در بسیاری از برنامه‌های ۸ مارس در شهرستان‌ها، یکی از تم‌هایی را که پیوسته مطرح می‌کردیم، بحث ضرورت پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بود، به‌طوری که حتا در مراسمی که در زندان تبریز با همت و برنامه‌ریزی دو تن از کنشگران حقوق زنان آذربایجان (فرانک فرید و زهره معینی) برپا شد و جمعی از اعضای مرکز فرهنگی زنان از جمله زهره ارزنی، احترام شادفر و نوشین احمدی خراسانی نیز در آن جلسه حاضر بودند بحث کنوانسیون در سالن اجتماعات زندان زنان تبریز با زبانی حقوقی اما قابل فهم و ساده توسط زهره ارزنی مطرح شد. در برنامه ۸ مارس ۱۳۸۱ نیز که در اصفهان با حضور منصوره شجاعی برگزار گردید نیز بحث کنوانسیون و تقاضای الحاق ایران به آن، دو باره مطرح شد. برنامه ۸ مارس در ۱۳۸۱ در دانشکده خواجه نصیر نیز که در آن شیرین عبادی، ناصر زرافشان و نسترن موسوی سخنرانی کردند، شیرین عبادی بحث ضرورت پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را مطرح کرد. در همان مراسم برخی از اعضای مرکز فرهنگی زنان از جمله منصوره شجاعی، نوشین احمدی خراسانی و... برای جمع‌آوری امضاء برای درخواست پیوستن به کنوانسیون اقدام کردند. (نامه زن، خبرنامه کاغذی مرکز فرهنگی زنان، اردیبهشت ۱۳۸۱) در اسفندماه ۱۳۸۱، کانون هستیااندیش نیز در بزرگداشت روز جهانی زن مراسمی با عنوان «حقوق انسانی و کنوانسیون رفع تبعیض از زن» برگزار کرد که در آن مراسم آیت الله بجنوردی و الهه کولایی سخنرانی کردند. (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۱)

در واقع سال ۱۳۸۱ با اعتراض گسترده جامعه مدنی زنان در مراسم و گردهمایی‌های روز جهانی زن در تهران و شهرستان‌ها، پایان یافت. ولی بحث کنوانسیون در سال ۱۳۸۲ نیز تا مردادماه در مجلس همچنان مسکوت ماند تا

این که پس از این رفت و آمدها و فشارهای بی‌امان جامعه زنان و پیگیری نمایندگان زن در مجلس ششم سرانجام طرح پیوستن به کنوانسیون، در اول مرداد ۱۳۸۲، به‌صورت مشروط پذیرفته شد و نمایندگان مجلس ششم (که هم‌زمان لایحه الحاق به کنوانسیون منع شکنجه را نیز بررسی می‌کردند)، برای بلند نشدن اعتراض مخالفان کنوانسیون، به سرعت موافقت خود را با تصویب هر دو لایحه (با شرط حق تحفظ) اعلام کردند. اما نکته قابل تعمق این است که اعلام این خبر، هم مورد مخالفت جبهه‌ی محافظه‌کاران قرار گرفت و هم از سوی بخشی از فعالان جنبش زنان (به خاطر وجود «حق تحفظ») مورد انتقاد واقع شد. برخی از کنشگران جنبش زنان «شرط تحفظ و عدم مغایرت با موازین اسلامی» را که هنگام تصویب آن در مجلس، قید شده بود، به دلیل کلی‌گویی و ابهام در این مصوبه، مورد انتقاد قرار دادند. به‌طوری که مهرانگیز کار گفت: «این شرط بسیار کلی است و به زن‌ستیزان بهانه می‌دهد تا هرچه مورد تأییدشان نیست را برخلاف موازین اسلامی به‌شمار آورند و از هر اقدام رو به رشد در عرصه قانون‌گذاری و اجرایی که به رفع تبعیض منجر شود امتناع کنند. بنا بر عرف بین‌المللی معمولاً دولت‌ها در چند مورد معین، شرط عدم مغایرت با موازین شرعی را مطرح می‌کنند نه این‌گونه کلی و مبهم.» (مجله زنان ش ۸۴).

اما از سوی دیگر، با انتشار خبر تصویب پیوستن ایران به کنوانسیون، توسط نمایندگان مجلس ششم، نیروهای محافظه‌کار و اسلام‌گرایان متعصب به‌طور گسترده علیه آن اقدام کردند. تجمع اعتراض‌آمیز طلبه‌ها در مدرسه فیضیه قم و راهپیمایی نمازگزاران در نماز جمعه همین شهر، و نیز برنامه‌ها و میزگردهای متعدد صدا و سیما (که عمدتاً مخالفان کنوانسیون را دعوت می‌کرد)، تنها بخش کوچکی از این مخالفت‌های سازمانیافته بود. ائمه جمعه شهرهای مختلف، از تریبون نماز جمعه مخالفت خود را با اقدام نمایندگان مجلس ششم در تصویب مفاد این لایحه اعلام کردند. متعاقب این اقدامات، در شهرستان قم دفترچه‌هایی بین مردم این شهر پخش می‌شود که در آن‌ها اعلام شده بود که

الحاق به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان و تساوی حقوق زنـان و مـردان بـه ایـن معناست که حمـام‌هـای زنانـه و مردانـه یکـی خواهـد شـد. پـس از توزیـع ایـن دفترچه‌های تحریک‌آمیز، تعـدادی از نمـازگزاران تظـاهرات مـی‌کننـد و شـعار می‌دهند: «زنان ما بیدارند ازکنوانسیون بیزارند». در این حیص و بیص دبیـر کـل جمعیت مؤتلفه اسلامی نیز اعـلام مـی‌کنـد: «مفـاد کنوانسـیون از یـک دیـدگاه افراطی فمینیستی پیروی می‌کند که منافات صریح با قوانین اسلام دارد» و جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف هم در اطلاعیه خود می‌نویسند که: «بر کسـی پوشیده نیست که روح کلی حاکم بر کنوانسـیون زنـان، لیبرالیسـتی و فمینیسـتی است و با احکام حیات‌بخش اسلام منافات دارد(سایت مرکز فرهنگی زنان). هـم-چنین «مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران» هم اعلام می‌کنـد: پیوسـتن بـه کنوانسیون "از میان برداشتن کلیه تمایزات میان زن و مرد در تمامی حـوزه‌هـای فرهنگی ، اجتماعی ، حقوقی و اقتصادی است که مـی‌کوشـد بـا نگـاهی مردانـه هویت و استعدادهای زنانه را کـه خداونـد متعـال در طبیعـت زن خلـق کـرده و زمینه‌ساز توجه خاص به آنان است نادیده بگیـرد".(همـان) زهـرا آیـت‌اللهـی از زنان سیاستگذار در شورای فرهنگـی اجتمـاعی زنـان، نگرانـی خـود را از لطمـه خوردن به حقوق مردان بـا پیوسـتن بـه ایـن کنوانسـیون بیـان مـی‌دارد. آیـت‌الله حسین نوری همدانی پیوستن به کنوانسیون را نه یک مصیبت که فاجعه بزرگـی برای ملت می‌داند.(همان) در همین فضای ملتهب نیز آیت‌الله محمدتقی مصـباح یزدی مخالفت خود را صراحتا اعلام می‌کنـد و از نماینـدگان موافـق الحـاق بـه کنوانسیون و به ویژه «عمامه به سر»ها گله می‌کند که «چرا به فتاوی مراجـع کـه مادرهایتان را به پدران‌تان حلال کردند دهن کجـی مـی‌کنیـد» و بـه نماینـدگان موافق پیوستن به کنوانسیون می‌گوید که باید رأی خود را برای پیوسـتن بـه ایـن کنوانسیون پس بگیرند و با اعلام وفاداری به اسلام جان و مال و ناموس خـود را حفظ کننـد. آیـت‌الله مصـباح پیوسـتن بـه کنوانسـیون را از برنامـه‌هـای اسـتکبار جهانی قلمداد می‌کند و بحث تساوی حقوق زن و مرد در دولـت شـاه را نمونـه

بارز آن می‌داند و می‌افزاید: "اصل نهضت حکومت امام خمینی از یک تصویب‌نامه دولت شروع شد که هنوز هم قانون نبود... امروز در مجلس کنوانسیونی تصویب می‌شود که در ۹۰ مورد با اسلام مخالف است". (همان)

فضای سیاسی کشور به خاطر تصویب مشروط لایحه در مجلس، هر لحظه ملتهب‌تر می‌شود به‌طوری که آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی هم طی فتوایی اعلام می‌کند که: «بی‌شک این معاهده، مخالف تعلیمات اسلام است و قیودی مانند تحفظ بر تعلیمات اسلامی و عدم مخالفت با شرع، مشکلی را حل نمی‌کند زیرا در این معاهده با صراحت گفته شده شروطی که مخالف روح این معاهده است قابل قبول نیست و به این ترتیب پس از امضای آن، فشارهایی از خارج برای حذف این شرط که مخالف روح معاهده است وارد خواهد شد و ایادی داخلی نیز هر روز به بهانه‌ای به آن دامن می‌زنند و مطالبات نامشروع خود را می‌طلبند... غربی‌ها به هر بهانه‌ای شده می‌خواهند فرهنگ غیرمذهبی خود را بر ما تحمیل کنند دولتمردان ما باید بیدار باشند و ننگ تسلیم را نپذیرند»(همان).
اعتراض‌های متحد و هماهنگ مراجع مذهبی انگار سر باز ایستادن ندارد چرا که آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز در فتوایش اعلام می‌کند: «الحاق به معاهده مذکور که متضمن موارد خلاف شرع مبین است، جایز نیست و تقیید به قید مذکور از دایره لفظ، تعدی نمی‌کند و در مقام عمل همان هدف سویی که از چنین اموری دارد پیاده خواهد شد . خداوند مسلمانان را از شرور شیاطین حفظ نماید»(همان). آیت‌الله میرزا جواد تبریزی نیز فتوا می‌دهد که: «هر قانون و قراردادی که مخالف احکام شرع مقدس اسلام باشد یا مطابقت با مصالح مسلمین نداشته یا عزت اسلام و مسلمین را در خطر بیندازد شرعاً اعتباری نداشته و اطاعت از آن جایز نیست و خود به خود ملغا است و گمان نشود که با این موافقت‌ها مستکبرین و اهل کفر راضی می‌شوند ، آنان به کمتر از محو کامل اسلام راضی نخواهند شد و آنان که موافق این امور هستند باید بدانند که اسلام همیشه پیروز بوده و هست و یاران واقعی امام زمان در مملکت آن

حضرت، دین خدا را یاری خواهند کرد».(همان)

این غوغای مخالفت‌ها در واکنش به الحاق مشروط ایران به کنوانسیون درحالی صورت می‌گرفت که آیت الله موسوی بجنوردی به صراحت گفته بود که «با قید شرط می‌توان به کنوانسیون پیوست زیرا اسلام در تمام موارد، مصالح و حقوق زنان را احیا کرده است» (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۲). در هر صورت این فشارها و هجمه‌ها علیه این مصوبه مجلس، به‌طور گسترده در جریان بود ولی زنان عدالت‌خواه و مدافعان حقوق برابر نیز کوتاه نمی‌آمدند. شیرین عبادی در برابر این مخالفت‌های گسترده، به صراحت اعلام کرد: «پیوستن به کنوانسیون مغایرتی با اسلام ندارد بلکه با مردسالاری حاکم بر جامعه مغایرت دارد». وی هم‌چنین افزود: «همه ما مسلمان و پایبند به اسلام هستیم و نپیوستن به کنوانسیون به نام اسلام بهانه‌ای بیش نیست»(همان) ولی مجموعه‌ی فشارهای عالمان دین و ارباب شرع سرانجام باعث شد که شورای نگهبان، به سرعت و بدون فوت وقت، مصوبه مجلس را مبنی بر پیوستن به کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان را وتو کند. در واقع شورای نگهبان پیوستن به کنوانسیون را خلاف ۹ اصل قانون اساسی و ضروریات دین اسلام از جمله: ارث، قصاص، دیه، طلاق، شهادت، حجاب، تعدد زوجات، دانست و آن را به مجلس بازگرداند. (همان)

پس از وتوی مصوبه مجلس توسط شورای نگهبان، ما اعضای مرکز فرهنگی زنان، بلافاصله اطلاعیه‌ای صادر کردیم و در اعتراض به رد کنوانسیون توسط شورای نگهبان، برگزاری «تریبون آزاد» را نیز اعلام عمومی کردیم. در متن اطلاعیه خود، چنین آوردیم که: «تصویب مشروط لایحه الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در اول مرداد ۱۳۸۲ در مجلس شورای اسلامی و آن هم پس از دوسال که از تصویب آن در هیئت دولت (آذر ۱۳۸۰) می‌گذشت، به‌رغم ممانعت‌هایی که برای طرح لایحه در مجلس انجام شد و به‌رغم کوشش‌ها و تلاش‌های نمایندگان به ویژه زنان نماینده در جلب نظر مثبت نمایندگان و به ویژه علما، خبر چندان امیدبخشی برای زنان نبود... تلاش زنان

نماینده و دیگر نمایندگان مجلس ششم گرچه ازمطالبات و خواسته های پیشی گرفته از قوانین کنونی زنان عقب‌تر است اما در چانه‌زنی با رده‌های تصمیم‌گیری که اصولاً نسبت به زنان کورجنسی را پیشه می‌کنند قابل تقدیر و بیش از آن بیانگر فشار وارد بر نمایندگان مجلس است فشاری که آنان را وا می‌دارد به جای رجوع به نظر زنانی که نمایندگان خود را به مجلس فرستاده‌اند، و به جای جلب نظر تشکل‌های زنان... از روش‌های دیگری بهره جویند و باز هم بیانگر این نکته است که هنوز در کشور ما زنان اختیاردار سرنوشت خود نیستند و حتا صلاحیت آن را ندارند... رد سریع لایحه در شورای نگهبان اما، واقعیت دیگری را می‌نمایاند و از دور جدیدی برای فعالیت‌هایی خبر می‌دهد که سعی در محدود کردن زنان دارد. درواقع مخالفان به همه آن‌چه علیه زنان در ایران روا می‌شود بسنده نکرده و تلاش مجدانه‌ای را علیه آنان آغاز کرده و کنوانسیون نیم‌بند را بهانه‌ای برای ابراز این خشم فرونخورده قرار داده‌اند. و همه این‌ها به پشتوانه تفکری صورت می‌گیرد که اساس نگرانی‌اش را برابری حقوق زنان و مردان تشکیل می‌دهد و خواسته‌های برابری‌طلبانه زنان را در جامعه نادیده می‌گیرد.» (سایت مرکز فرهنگی زنان)

در هر صورت پس از آن که شورای نگهبان مصوبه کنوانسیون را رد کرد و به مجلس عودت داد، و پس از آن که صدای اعتراض زنان را نگذاشتند مطرح شود، محمدرضا خاتمی، نایب رییس مجلس، پس از ارائه گزارش کمیسیون فرهنگی مجلس درباره ارسال مصوبه به مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعلام کرد که: موضوع این لایحه سیاسی شده است از این رو قضیه آن با سایر لوایح متفاوت است و به این ترتیب اکثر نمایندگان مجلس ارسال این مصوبه را به مجمع تشخیص مصلحت نظام، به تصویب رساندند (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۲).

مسئله پیوستن یا نپیوستن به کنوانسیون با توجه به آن که از سوی مجلس ششم به مجمع تشخیص مصلحت فرستاده شد اما در مطبوعات و در فضای

سایت‌ها و وبلاگ‌ها ادامه یافت. حدود دو ماه بعد (در مهرماه **۱۳۸۲**) با اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی، موافقان پیوستن به کنوانسیون قدرت بیشتری گرفتند. شیرین عبادی در اولین کنفرانس مطبوعاتی‌اش در **۲۳** مهر **۱۳۸۲** پس از بازگشت از نروژ و دریافت جایزه صلح نوبل، خواستار پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان شد. این درحالی بود که یکی از شعارهای اصلی که در استقبال از شیرین عبادی در فرودگاه مهرآباد توسط گروه‌های زنان مطرح و در پلاکاردهای مختلف نیز نوشته شده بود «الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» بود.

با این حال، جالب است که در همان روزها، رضوان نیری، مشاور استاندار تهران در امور بانوان در گفتگو با خبرگزاری ایلنا اظهار می‌دارد که: «نمی‌توان پیش‌بینی کرد که با اعطای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی روند پیگیری کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان تغییر می‌کند زیرا ایرادات شرعی که علمای دینی از کنوانسیون گرفته‌اند با حضور شیرین عبادی نیز برطرف نخواهد شد.» ولی اذعان کرد که: «این موضوع شاید بتواند تسریع‌کننده فعالیت‌های حقوق بشر و یافتن راه‌حل‌های جدید در این راه باشد اما نمی‌توان به‌طور یقین گفت که در بحث کنوانسیون تأثیر جدی خواهد داشت... در دنیا در هر رشته‌ای که جایزه صلح نوبل اهدا می‌شود تغییرات اساسی و تحولات عظیمی در آن رشته ایجاد می‌شود و ما امیدواریم نوبل شیرین عبادی زمینه تغییرات خوبی را در بحث حقوق زنان و کودکان داشته باشد.»

باری، اعتراض‌ها و بحث‌های داغ و پرشور گروه‌ها و شخصیت‌های گوناگون جنبش زنان و نیز زنان اصلاح‌طلب مجلس در رابطه با ضرورت پیوستن به کنوانسیون تا سال **۱۳۸۳** نیز با شدت ادامه یافت و هر جا برنامه و سمینار و سخنی از زنان بود، مخالفان و موافقان در مورد «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» اظهارنظر می‌کردند. اما همه این تلاش‌ها باعث نشد که بحث «پیوستن به کنوانسیون» نیز عملا پیش برود و همچنان در مجمع تشخیص مصلحت نظام،

مسکوت ماند.

نتیجه: با آوردن نمونه‌هایی از تلاش‌های بی‌وقفه زنان برای پیوستن به کنوانسیون می‌خواستم نشان بدهم که از نیمه دهه ۱۳۷۰ تا اوایل دهه ۱۳۸۰، این درخواست مشروع و حداقلی، یکی از کانونی‌ترین مطالبات زنان در اکثرقریب‌به‌اتفاق گروه‌ها و طیف‌های مختلف بود که این خواسته، نمایندگان خود را در مجلس قانونگذاری نیز یافته بود و همان‌طورکه در صفحات قبل اشاره شد زنان اصلاح‌طلب حاضر در مجلس ششم بالاخره توانستند پیوستن به کنوانسیون را (البته با شرط) ابتدا در دولت و سپس در مجلس به تصویب برسانند. اما پس از آن، این مصوبه مجلس، با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد در نتیجه، به «مجمع تشخیص مصلحت نظام» فرستاده شد و در آن جا نیز متوقف گردید.

این که جنبش زنان به‌رغم سال‌ها تلاش و فعالیت گسترده و به‌رغم آن که «خواسته پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض»، یک مطالبه‌ی مهم و کانونی در میان گروه‌های گوناگون بود ولی موفق نشد این خواسته را به ثمر برساند دلایل متعدد داشت: دلایلی درونی و گاه بیرون از جنبش‌زنان! نخست آن که از سال ۱۳۸۳ به بعد فشار نیروهای محافظه‌کار بر اصلاح‌طلبان رو به فزونی گذاشته بود و آنان در برابر این فشارهای پُرهزینه تقریباً از نفس افتاده بودند زیرا این درگیری‌ها به شکلی کاملا فرسایشی درآمده بود. این چالش جانفرسا و چند لایه، ابتکار عمل را از اصلاح‌طلبان گرفته بود. به‌ویژه آن که خواسته‌ی «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» (برخلاف اعتراض وسیع و متحد زنان علیه لایحه حمایت از خانواده در سال ۱۳۸۷)، نتوانسته بود به اجماع و توافقی گسترده و کنشی متحد علیه فشارها بیانجامد. چرا که زنان اصول‌گرا نه تنها بر سر پیوستن به این کنوانسیون با اصلاح‌طلبان همگام نشدند بلکه گروه‌هایی همچون «جامعه زینب» (به رهبری مریم بهروزی) و «جمعیت زنان انقلاب

اسلامی» (به رهبری زهرا مصطفوی[۱]) نیز همگام با حوزه علمیه خواهران، و در کنار : بخش خواهران جمعیت مؤتلفه اسلامی، مجمع جهانی اهل بیت، انجمن همسران جانبازان، امور مساجد خواهران، انجمن زنان پیرو اهل بیت، انجمن دانشجویان اروپا و امریکا، انجمن دوستی دختران جوان، و مجتمع فرهنگی شهید مطهری، اطلاعیه‌ای علیه پیوستن به این کنوانسیون صادر کردند. (مجله زنان، مرداد ۱۳۸۲) در واقع در قضیه «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان»، زنان اصلاح‌طلب (به‌ویژه از جبهه مشارکت) نتوانسته بودند آن دسته از زنان اصول‌گرایی که از طریق دالان‌های تو بر توی فقه سنتی برای اصلاح برخی از موارد حقوق زنان تلاش‌هایی را سازمان می‌دادند، با خود همراه سازند. از سوی دیگر «حق تحفظ» برای پیوستن به این کنوانسیون نیز باعث می‌شد که زنان اصلاح‌طلب، برای جلب همکاری آن بخش از کنش‌گران مستقل جنبش زنان (که موافق پیوستن به کنوانسیون بودند) نیز ناکام بمانند. بدین ترتیب این شکاف‌ها در مجموع باعث شد که گروه‌ها و طیف‌های گوناگون زنان نتوانند «پیام یک پارچه و متحد»ی را برای به کرسی نشاندن خواسته خود (پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)، به نیروهای مخالف ارائه بدهند.

اگر بخواهم این مجموعه برخوردها و موضع‌گیری‌های زنان را در یک نمای کلی، به تصویر بکشم می‌توانم بگویم که: بخشی از جنبش‌زنانی‌ها، به خاطر همان شرط «حق تحفظ» حاضر نشدند از زنان اصلاح‌طلب در پیشبرد این موضوع حمایت کنند. یعنی بخشی از آن طیف فکری که می‌بایست فعالانه و با همه توش و توانش از آن حمایت می‌کرد (مانند خود ما در مرکز فرهنگی زنان)، به دلیل «شرط حق تحفظ» تاحدودی با تردید و دودلی عمل می‌کردیم و همین وسواس و دودلی، حرکت‌های ما را کُند می‌کرد و متأسفانه بیشتر از آن

۱- زهرا مصطفوی، دختر آیت الله روح‌الله خمینی، در سال ۱۳۷۱ از حامیان سرسخت لایحه اصلاح مقررات مربوط به حق طلاق بود و بعدها نیز در جریان انتخابات ۱۳۸۸ از مهندس میرحسین موسوی حمایت کرد.

که انرژی‌مان را برای ایجاد یک «جبهه مشترک» و دفع حملات مخالفان صاحب قدرت، خرج کنیم، گاه درگیر مسئله «شرط حق تحفظ» و فشار آوردن به زنان اصلاح‌طلب برای برداشتن این شرط بودیم. از سوی دیگر زنان اصول‌گرا نیز که بعدها در برخی از موارد گاه با گروه‌های دیگر زنان برای «خواسته‌های مشترک» همکاری‌هایی نشان می‌دادند، اساساً با پیوستن ایران به کنوانسیون، مخالف بودند و علیه آن فعالانه اقدام می‌کردند.

در این میان نیروهای محافظه‌کار، همچنان حجم عظیمی از کتاب‌ها، مطالب روزنامه‌ها و فعالیت‌های تبلیغی-ترویجی را در آن زمان علیه «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» تولید می‌کردند و به کمک «صدا و سیما» در سطح وسیعی به پیش می‌راندند به‌طوری که آنان بالاخره توانستند محور اساسی حملات و فشارهای همه‌جانبه‌ی خود علیه حقوق برابر زنان را «بر پایه‌ی نفی کنوانسیون»، بازآفرینی و در ساختار حاکمیت، تثبیت سازند. آنان هم‌چنین موفق شدند که در افکار عمومی نیز گرداگرد موضوع «پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» خط قرمز ایجاد کنند. این خطوط قرمز را هم به حدی پُر رنگ کردند که به‌تدریج طرح بحث کنوانسیون، به موضوعی «ممنوعه» تبدیل شده بود و با سختی می‌شد از آن دفاع کرد.

یکی از پیامدهای این روند، گسترش ناامیدی بین نیروهای تازه‌نفس جامعه‌مدنی بود، و چون پختگی و بلوغ لازم را هم در فعالیت‌های مدنی نداشتند این ناامیدی را گاه در اشکال مخرب علیه «هم پیمانان» خود، پی می‌گرفتند. در واقع وقتی یک جنبش با موانع گسترده روبرو می‌شود و دیگر نمی‌تواند به مبارزه و مقاومت ادامه دهد (و به «ترک موقعیت» و عقب‌نشینی ناگزیر می‌شود) اعضا و هوادارانش غالباً ناامید و دل‌شکسته می‌شوند، در نتیجه به جای انتقاد به مخالفان و پدرسالاران، متأسفانه به‌دنبال «**بز بلاگردان**» در میان «هم پیمانان» خود می‌گردند و به یاران و هم‌رزمان خود حمله می‌برند. می‌خواهم بگویم که در این مواقع، به جای عمده کردن مسئله اصلی یعنی «پُر

زور بودن مخالفت‌ها»، مسایل فرعی‌تر مثل «عدم مقاومت هم پیمانان» عمده می‌شود و فعالان کم‌تجربه‌تر ضعف‌های احتمالی هم‌پیمانان‌شان را دلیل اصلی «عدم دستیابی به موفقیت» قلمداد می‌کنند.

مشکل دیگری که در بخشی از جنبش زنان وجود داشت و مانع ایجاد همبستگی و ائتلاف میان نیروهای هم‌پیمان برای مقاومت در برابر این فشارها می‌شد در واقع همان کهن‌الگوی روشن‌فکری ایران یعنی «انگیزه کاوی» به منظور «افشاگری و نامشروع‌سازی نیروی رقیب» بود. می‌دانیم که این نوع رفتار غیراخلاقی و توطئه‌اندیش، از سنت عقب‌افتاده‌ی فرهنگ سیاسی جامعه پدرسالار به جنبش زنان ارث رسیده است. برای نمونه در همین مسئله «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان»، بخشی از ما در جنبش زنان (حتا در میان اعضای مرکز فرهنگی زنان) ، انرژی خود را صرف «انگیزه‌کاوی» نیروهای هم‌پیمان و متحدمان در مبارزه مشترک خود می‌کردیم و با نگاهی توطئه‌بین، این مسئله را در خلوت یا به‌طور علنی مطرح می‌کردیم که خواسته‌ی پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از سوی زنان اصلاح‌طلب، عمدتاً برای «ترمیم وجه حکومت در سطح بین‌المللی» اتخاذ شده است! به فرض هم که چنین می‌بود و یکی از مقاصدشان نیز ترمیم موقعیت در سطح بین‌المللی بود، اما مسئله‌ای که فراموش می‌کردیم در واقع اصل ماجرا بود و آن این که: اگر واقعاً مصمم بودیم که ایران به کنوانسیون منع تبعیض از زنان بپیوندد اتفاقاً این نیرو در آن مقطع تاریخی و در جریان مبارزات نابرابر زنان با مخالفان قدرتمند کنوانسیون، از قضا متحد ما محسوب می‌شدند ولی متأسفانه با تحلیل‌های بدبینانه و «انگیزه‌کاوانه»، ما فمینیست‌ها گاه برای حمایت از این نیروهای هم‌پیمان در حاکمیت، مردد و منفعل می‌ماندیم. در صورتی که به نظر می‌رسید این دیدگاه انگیزه‌کاو، برآمده ـ یا به‌ارث‌رسیده ــ از کشمکش بین نیروهای رقیب در حوزه‌ی سیاست برای «کسب قدرت دولتی» است و در همان چارچوب می‌تواند معنا و مشروعیت یابد نه در جنبش مدنی زنان. زیرا جنبش

فمینیستی زنان با توجه به ماهیت اجتماعی اهداف‌اش، معیارهای مشروعیت زدا یا مشروعیت‌بخش‌اش تاحدودی متفاوت از این گروه‌ها و جناح‌ها ست. تحلیل‌های «انگیزه‌کاوانه»، غالباً در راستای سیاست «افشاگری» در میان طالبان قدرت سیاسی، به‌کار می‌رود؛ یعنی جدالی که معمولاً ناظر بر «رقابت حاد سیاسی در حوزه‌ی به دست گرفتن دولت» است تا معطوف به گسترش گفتمان حقوق مدنی و تحقق یک خواسته در یک جنبش مطالبه‌محور مدنی.

از سوی دیگر در جنبش زنان، تجربه تشکیل «ائتلاف»، هنوز نهادینه نشده بود، به همین دلیل گروه‌های گوناگون زنان با این که حول خواسته‌ای مشترک، به اجماع رسیده بودند اما نتوانستند ائتلافی گسترده را برای تحقق خواسته‌شان (پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان) شکل بدهند، ائتلافی که می‌توانست از «رادیکال‌ترین گروه‌های زنان در خارج از حاکمیت تا زنان اصلاح‌طلب درون حاکمیت» را در بر بگیرد و این روندی را که تا تصویب مجلس پیش رفته بود به سرانجام رساند. بی‌شک اگر جنبش زنان مانند امروز تجربه سازمان‌دادن به ائتلاف‌های گسترده را داشت، در آن زمان ـ که فرصت‌ها برای تصویب نهایی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان هنوز از دست نرفته بود ـ می‌توانست در مقابل هجمه عظیمی که در برابر این خواسته‌ی مشروع و عادلانه، شکل گرفته بود، ایستادگی کند و شاید امکان آن‌را هم پیدا می‌کرد که این خواسته را ای بسا به نتیجه نهایی برساند. به عنوان نمونه در سال ۱۳۸۰ برای انتخابات ریاست جمهوری و یا در سال ۱۳۸۲ برای انتخابات مجلس، فضا و فرصت‌های فراوانی برای ائتلاف و همکاری در میان گروه‌های جنبش زنان وجود داشت تا در مورد تصویب نهایی کنوانسیون اقدام جمعی و هماهنگ صورت گیرد. اما ما جنبش‌زنانی‌ها در آن زمان تازه گام‌های اولیه برای نهادسازی، گروه‌سازی و هویت‌سازی را برمی‌داشتیم و درگیری‌مان با «خودی‌هایی» بود که حتا تشکل‌های مستقل زنان (همچون مرکز فرهنگی زنان) را در چارچوب نظم فعلی بر نمی‌تافتند و مبارزات علنی و در چارچوب قانون

را مماشات‌جویی با دولت و حتا «خیانت» تلقی می‌کردند چه برسد به ائتلاف با زنان اصلاح‌طلب درون حاکمیت!

از سوی دیگر زنان اصلاح‌طلب هم تجربه آن را نداشتند که متوجه شوند و بپذیرند که با پشتوانه نیروهای جامعه‌مدنی است که می‌توانند دستاوردهای بیشتری داشته باشند از این رو بیشتر تکیه‌گاه‌شان بر لابی‌های درون‌گروهی و در ساختار حکومت بود تا همکاری جدی و انداموار با گروه‌های جامعه مدنی زنان. در واقع هیچ‌کدام از این دو طیف، تجربه و پختگی لازم را نداشتیم، و متأسفانه هنوز گفتمان‌ها، و از آن مهم‌تر، روش‌های متناسب با پیکار مدنی در میان ما زنان مدافع حقوق برابر، نهادینه نشده بود. از سوی دیگر سرعت حوادث سیاسی نیز چنان سرسام‌آور و پُرشتاب بود که وقتی به ضرورت ایجاد «ائتلاف» نزدیک شدیم متأسفانه دوره اصلاحات و فضای به نسبت باز آن دوره، زمان‌اش به سر آمده بود و یک فرصت تاریخی را از کف داده بودیم.

اما در میان فراز و فرود خواسته‌ی «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» در جنبش زنان، چند سال بعد همه شاهد بودیم که پیگیری این خواسته، مجدداً در سال ۱۳۸۸ (در ائتلاف «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات») دوباره امکان بروز و ظهور پیدا کرد. در واقع ائتلافی که باید در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲ حول الحاق به کنوانسیون در جنبش زنان صورت می‌گرفت متأسفانه دیر اتفاق افتاد و با تأخیری شش‌ساله، سرانجام در آستانه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸، و در موقعیت سیاسی کاملاً متفاوت، پا به هستی گذاشت. با این حال در ائتلاف «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات»[1] نیز یکی از خواسته‌های اصلی ما، همانا «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» بود.

---

۱ http://www.feministschool.com/spip.php?rubrique22

«خشونت علیه زنان»، محور مهم دیگری از فعالیت‌های جنبش زنان

بحث «خشونت علیه زنان» در فضای عمومی جنبش زنان، با انتشار دو کتاب مهم در شناخت خشونت علیه زنان به قلم دو نفر از پژوهش‌گران نام‌آشنای جنبش زنان (مهرانگیز کار و شهلا اعزازی) در سال **۱۳۷۹** و **۱۳۸۰** به‌طور جدی‌تری در افکار عمومی مطرح شد. کتاب *«خشونت علیه زنان»*، از مهرانگیز کار توسط انتشارات روشنگران، و کتاب *«خشونت خانوادگی: زنان کتک خورده»*، به قلم شهلا اعزازی توسط انتشارات سالی (به مدیریت «مهین خدیوی»، شاعر و زنی که در محفل‌های زنانه‌ی آن زمان با او آشنا شدم)، به بازار کتاب راه پیدا کرده بود. هر چند شاید اولین کتاب در رابطه با خشونت علیه زنان که پس از انقلاب توسط انتشارات روشنگران در سال **۱۳۷۰** منتشر شده بود، بتوان به *«فرشته عدالت و پاره‌های دوزخ»* اثر مهرانگیز کار اشاره کرد. طی سال‌های دهه هفتاد کتاب‌های دیگری نیز در رابطه با خشونت علیه زنان ترجمه و چاپ می‌شد از جمله کتاب *«زنان کتک خورده»* از «مهدی قراچه‌داغی» که توسط انتشارات علمی در سال **۱۳۷۷** راهی بازار کتاب شده بود. مقالات و تحقیقات متعدد در رابطه با بحث «خشونت علیه زنان» نیز از همان سال‌های آغازین انتشار «مجله زنان» در این نشریه به چاپ می‌رسید که مهم‌ترین مقالات در این حوزه در مجله زنان نیز عمدتاً توسط شهلا اعزازی و مهرانگیز کار به نگارش در می‌آمد، از جمله این که اولین نغمه‌های ضرورت تأسیس «خانه‌های امن» برای پناه‌دادن به زنان آسیب‌دیده را مهرانگیز کار در سال **۱۳۷۵** در مجله زنان مطرح کرده بود[۱] و شیرین عبادی در مطلبی که در ویژه‌نامه «روز جهانی زن» در سال **۱۳۷۶** برای نشریه «فرهنگ و توسعه» گردآورده بودم، مسئله «قوانین و خشونت علیه زنان» را در قالب مقاله‌ای با نام

---

۱ – تاجایی که به یاد می‌آورم، اعظم طالقانی هم از اولین زنانی بود که برای تأسیس «خانه های امن» برای زنان خشونت‌دیده، اقدام جدی کرد، هر چند اقدامات‌اش متاسفانه نتیجه نداد.

«زنان و قوانین خشن» مطرح کرده بود. دیگر وکلای مدافع حقوق برابر نیز در فعالیت‌های مستمر حقوقی خود به‌طرز خستگی‌ناپذیر در نقد خشونت کار می‌کردند و به لحاظ حقوقی (تقبل وکالت) به زنان خشونت‌دیده ــ بدون کمترین مزد ومنتی ـ یاری می‌رساندند. در سال ۱۳۷۷ نیز مهرانگیز کار بحث «بررسی خشونت علیه زنان در قوانین ایران» را در فصل‌نامه «جنس دوم» تشریح کرد.

از سال‌های ۱۳۷۶ به بعد در اغلب نشریات زنانه از جمله مجله «فرزانه»، ماهنامه «حقوق زنان» و یا نشریات تخصصی دانشگاهی در دانشگاه الزهرا و... نیز مطالب و پژوهش‌های بسیار خوبی در رابطه با خشونت علیه زنان یافت می‌شود ولی آن‌چه مسلم است این که از سال‌های ۱۳۷۹ به بعد است که بحث خشونت علیه زنان به‌طور جدی‌تر در اغلب نشریات و پژوهش‌ها، مطرح و به شکلی سیستماتیک پیگیری می‌شود.

هم‌چنین مرکز مشارکت زنان ریاست جمهوری درسال ۱۳۷۷ «کمیته ملی امحای خشونت علیه زنان» را شکل داد. براساس گفته‌های زهرا شجاعی که در آن دوره، رییس مرکز مشارکت زنان بود، اقدامات انجام شده توسط آنان برای امحای خشونت علیه زنان چنین بوده است: «به موازات این کار در چارچوب پروژه مشترکی که با صندوق جمعیت سازمان ملل داریم به بررسی ومطالعه تجارب بین‌المللی دراین زمینه اقدام کردیم و یک تور مطالعاتی با شرکت هیئت عالی رتبه از سیستم قضایی، پلیس، وزارت بهداشت، بخش فرهنگی وزارت کشور و مرکز مشارکت زنان به ایتالیا سفر کردند و از تجارب آن‌ها استفاده کردند. در کنار داده‌های اولیه و عزم مشترکی که بین دستگاه‌ها ایجاد شد ما در صدد تنظیم یک برنامه استراتژیک جامع برای کاهش خشونت هستیم. برای این که این کار تداوم پیدا کند در برنامه چهارم توسعه هم در یکی از بندها بر کاهش خشونت به عنوان یکی از تکالیف دولت تأکید کردیم تا موظف به اجرای این برنامه‌ها شود. برای این کار نیازمند اقدامات پیشگیرانه،

ایجاد خانه‌های امن، نهادهای حمایتی ، اصلاح قوانین به منظور تشدید مجازات خشونت‌گران هستیم....» (زهرا شجاعی، ۱۳۸۴).

از اواسط دهه ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰، دولت نیز به‌طور جدی و پیگیر و با صرف بودجه، به تحقیقات مستند در مقیاسی ملی و سراسری در زمینه شناخت و برآورد میزان خشونت علیه زنان و یافتن راهکارهایی برای مهار خشونت‌های خانگی، اقدام کرد. یکی از نتایج این تحقیقات ملی در رابطه با خشونت خانگی، پس از چند سال یعنی در مهر ماه ۱۳۸۳ در مطبوعات با عنوان «بررسی میزان خشونت‌های خانگی علیه زنان در ایران» منعکس شد. در همین رابطه خبرگزاری ایسنا نوشت: «تحقیق ملی بررسی خشونت خانگی علیه زنان در مراکز ۲۸ استان کشور، پروژه‌ی مشترک مرکز امور مشارکت زنان و معاونت اجتماعی وزارت کشور است که با همکاری وزارت علوم از سال ۸۰ تاکنون، در ۵ فاز عملیاتی و با بررسی نظرات ۱۲ هزار و ۵۹۶ پاسخگوی زن و ۲ هزار و ۶۶ پاسخگوی مرد منتخب، بر مبنای ۱۰۰ هزار پرونده گزارش شده در خصوص اختلافات خانوادگی در دادگاه‌های خانواده، پزشکی قانونی، نیروی انتظامی و کلانتری‌ها، مراکز بهزیستی، بنیاد شهید و بنیاد جانبازان طی محدوده زمانی سال ۷۵ـ۸۰ در ۲۸ استان کشور و بر اساس ۴۵ گویه مربوط به شاخص میزان خشونت خانگی علیه زنان به اجرا درآمده است.»

از آن سو نیز در تیرماه ۱۳۷۹ در رابطه با شناخت و مقابله با خشونت علیه زنان (البته برای مسئولان و دست‌اندرکاران امور) توسط «مرکز مطالعات بین‌المللی برنامه عمران سازمان ملل متحد» (در چارچوب طرح تقویت ظرفیت‌های آموزشی و پژوهشی حقوق بشر)، اقدام به برپایی کارگاه آموزشی خشونت علیه زنان کرد. [۱]

در این میان، به تدریج بحث خشونت علیه زنان به یکی از فعالیت‌های مهم

---

۱ http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/123274

در برخی از تشکل‌های زنان تبدیل شد. ما نیز در مرکز فرهنگی زنان برگزاری «کارآگاه‌های آموزشی در رابطه با خشونت علیه زنان» را آغاز کردیم و جزو اولین گروه‌های جامعه مدنی بودیم که به برگزاری کارگاه آموزشی در این رابطه اقدام کردیم به طوری که در ۱۲ دی ۱۳۸۱ اولین کارگاه آموزشی خود را در رابطه با «تعاریف خشونت علیه زنان» به انجام رساندیم. در همان زمان بود که موفق شدیم «کمیته خشونت علیه زنان» را در مرکز فرهنگی زنان با حضور طلعت تقی نیا، سیمین مرعشی، ناهید کشاورز، مهسا شکرلو و نوشین احمدی خراسانی بنیاد نهیم. تأسیس و راه‌اندازی این کمیته، آغازگر سلسله فعالیت‌هایی در زمینه مقابله با خشونت علیه زنان در مرکز فرهنگی زنان شد. دو ماه پس از اولین کارگاه خشونت در مرکز فرهنگی زنان، در ۱۵ اسفند ۱۳۸۱ نیز به مناسبت روز جهانی زن، کارگاه «خشونت خانگی و مسئولیت‌های فردی» را در مرکز سازمان‌های غیردولتی شهرداری برگزار کردیم.[۱]

از همان سال‌ها که در خلال فعالیت «کمیته خشونت علیه زنان» در مرکز فرهنگی زنان بحث خشونت علیه زنان را پی می‌گرفتیم، تلاش کردیم که مدل‌ها، شیوه‌ها و گفتمان‌هایی را در حوزه خشونت علیه زنان پیش ببریم که بتواند به طرح موضوع خشونت در افکار عمومی و برانگیختن حساسیت نسبت به این پدیده‌ی منحوس کمک کند از جمله آن که «طلعت تقی‌نیا»، به عنوان عضو بنیانگذار «کمیته خشونت» در مرکز فرهنگی زنان، آغازگر شناسایی، جمع‌آوری و تدوین موارد متعدد اعمال خشونت‌های هر روزه‌ای بود که در اغلب «حوادث» در این‌سو و آن‌سوی کلان‌شهر تهران رخ می‌داد. پیگیری این

---

[۱] در این میان «نیره توکلی» (که همراه با «شهلا اعزازی» در گروه زنان انجمن جامعه‌شناسی در ایران فعالیت می‌کرد)، همواره در بسیاری از کارگاه‌های آموزش مقابله با خشونت در مرکزفرهنگی زنان، همراهی‌مان می‌کرد. گروه زنان انجمن جامعه‌شناسی در ایران با مدیریت شهلا اعزازی و نیره توکلی در آن زمان در این انجمن نشست‌های گوناگونی درباره ابعاد مختلف خشونت علیه زنان برگزار می‌کرد.

مدل از گزارش‌های منظم ماهیانه (با هدف انعکاس خشونت‌های گسترده علیه زنان) توسط طلعت تقی‌نیا ـ طی سال‌ها تداوم‌اش ـ به‌تدریج به یکی از شیوه‌های مرسوم بازتاب خشونت بر زنان در میان گروه‌ها و انجمن‌های جنبش زنان تبدیل شد و کمک کرد تا رابطه «حوادث» خشونت‌بار در زندگی روزمره زنان، در پیوند با «خشونت سازمان‌یافته» علیه زنان معنای خود را بازیابد و در جامعه مطرح و از سوی فعالان جنبش زنان پیگیری شود.

یکی از ابعاد دیگر خشونت که در مورد آن، کارگاه آموزشی طراحی کردیم اتفاقاً موضوع خشونت علیه زنان در محیط‌های کاری و شغلی بود که توسط رؤیا صحرایی یکی دیگر از اعضای مرکز که به کمیته خشونت پیوسته بود به اجرا گذارده شد.

پس از آن بود که تلاش کردیم تا کارگاه‌های آموزشی در زمینه خشونت علیه زنان را با همکاری دیگر گروه‌های زنان پی بگیریم تا به موضوع خشونت علیه زنان ابعادی هرچه گسترده‌تر ببخشیم. نقطه عطف این سلسله فعالیت‌هایمان در مرکزفرهنگی، برگزاری کارگاه سه روزه «خشونت جنسی خانگی» در شهریور **۱۳۸۲** بود. در برگزاری این کارگاه سه روزه بود که توانستم طراحی این کارگاه‌های آموزشی را به یاری «بهدخت رشدیه» و همراه با برخی از اعضای کمیته خشونت مرکز فرهنگی زنان (از جمله طلعت تقی‌نیا، ناهید کشاورز و پردیس قندهاری) به انجام رسانیم.

و اما، برگزاری کارگاه سه روزه «خشونت جنسی خانگی» در پارک «نظامی گنجوی» در شهریور **۱۳۸۲**، ابعاد مختلفی داشت و سرآغاز کمپینی شش ماهه در رابطه با مبارزه با خشونت علیه زنان بود. قضیه به این ترتیب آغاز شد که در سومین روز برپایی این کارگاه؛ پیشنهاد *«کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»* را مطرح ساختم که با استقبال دوستان مواجهه شد و سبب گردید که بتوانیم از شهریور تا اسفند **۱۳۸۲** با افراد و تشکل‌های دیگر زنان (از جمله مؤسسه رشدیه، انجمن ایران‌مهر، کانون هستیااندیش، کانون نواندیشان جوان

جامعه مدنی، سایت زنـان ایـران و...) در ایـن زمینـه همکـاری نزدیـک‌تـری در وسعت بخشیدن به فرهنگ خشونت‌پرهیز، داشـته باشـیم. امـا پـیش از آن‌کـه بـه ویژگی‌های «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» بپردازم، بی‌مناسـبت نیست که طرح اصلی این کمپین را ـ که در سـطح عمـومی منتشـر کـردیم ـ در ادامه بیاورم:

اولین کمپین جنبش زنان: «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»

پس از اتمام کارگاه سه روزه «خشـونت جنسـی علیـه زنـان»، در فراخـوانی کـه برای این کمپـین خطـاب بـه افـراد، مطبوعـات، گـروه‌هـا و انجمـن‌هـای زنـان، انجمن‌های زیست محیطی، مدافعان حقـوق کودکـان، و سـازمان‌هـای جوانـان، نوشته بودیم، چنین ذکر کردیم:

کمپـین «زنـان و مـردان علیـه خشـونت تـا ۸ مـارس» مبـارزه‌ای جمعـی و سازمان‌دهی‌شده خواهد بود. پنج کمیته زیر (که شما نیز می‌توانید جزو یکـی از آن‌ها باشید) کلیه عملکردها و برنامـه‌هـایش را در «روز جهـانی زن» (۸ مـارس، ۱۸ اسفند ۱۳۸۲) به نمایش می‌گذارد و روز جهانی زن را در ایران بـا نـام ایـن کمپین عمومی، گرامی خواهد داشت. مطمئناً اگـر هـر یـک از مـا فقـط چهـار ساعت در هفته وقت خود را صـرف ایـن مبـارزه جمعـی کنـیم، و هـر کـدام از انجمن‌ها یک پروژه کوچک را در راستای این کمپین در انجمن خود بـه مـورد اجرا گذارند، می‌توانیم در کنار یکدیگر و به‌تدریج مسئله خشونت علیه زنـان را به مسئله‌ای عمومی تبدیل کنیم. خشونت علیه زنان، امری انتزاعی نیست، همه ما زنان درگیر آن هستیم، پس برای کاهش خشونت علیه زنـان بایـد مبـارزه کـرد، به‌خاطر خودمان، به‌خاطر دختران‌مان و به‌خاطر کل جامعه.

اگر می‌خواهید در کمپین «زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مـارس» شـرکت کنید، می‌توانید در کمیته‌های زیر شرکت کنید یـا کمیتـه‌هـای دیگـری تشـکیل دهید. البته فعالیت‌هـای هـر کمیتـه نیـز بـا توجـه بـه افـرادی کـه در آن شـرکت

می‌کنند می‌تواند گسترده‌تر و یا مشخص‌تر شود:

۱ ـ کمیته جمع‌آوری امضاء برای ارائه به مجلس، به قوه قضاییه و به کلیه مراجع قانونی برای تغییر قوانین (توسط مرکز فرهنگی زنان و مؤسسه رشدیه). اهداف این کمیته: فشار برای تغییر قوانین از طریق نامه‌های سرگشاده و ارائه آن‌ها در رسانه‌های جمعی و مذاکره و صحبت با سایت‌ها و وبلاگ‌های اینترنتی برای پیوستن به این کمپین و درج نامه‌های سرگشاده برای جمع‌آوری امضاء ، از آن‌جایی که انتخابات مجلس در پیش است، می‌توان پیش‌نویس برنامه‌ای برای نمایندگان مجلس که خواهان رأی زنان هستند تهیه کرد و آن‌را به‌عنوان معیاری برای زنانی که خواهان رأی دادن هستند در روزنامه‌ها مطرح ساخت.

۲ ـ کمیته جمع‌آوری مدارک و گزارش‌های مستند مربوط به خشونت علیه زنان (توسط مرکز مطالعات و آموزش سازمان‌های جامعه مدنی ایران). اهداف این کمیته: این کمیته می‌تواند کلیه مدارک را جمع‌آوری و در روز ۸ مارس آن‌را در نمایشگاهی ارائه دهد، این اسناد می‌تواند به‌صورت فیلم، عکس، گزارش‌های روزنامه، مصاحبه با زنان خشونت‌دیده و حوادثی باشد که هر روز می‌شنویم و انعکاسی در مطبوعات نمی‌یابند.

۳ ـ کمیته هنری علیه خشونت (مسئول کمیته: الهام علیرضایی). اهداف این کمیته: این کمیته می‌تواند برای کمپین مبارزه با خشونت علیه زنان پوستری برای روز ۸ مارس تهیه کند، برگزاری نمایشگاه نقاشی یا عکس و... با مضمون خشونت علیه زنان برای روز ۸ مارس، برنامه‌ریزی برای نمایش تئاتری با مضمون خشونت علیه زنان در روز ۸ مارس.

۴ ـ کمیته آموزش به مردان و زنان علیه خشونت بر زنان (توسط مرکز فرهنگی زنان و انجمن هستیاندیش). اهداف این کمیته: این کمیته می‌تواند برای برگزاری کارگاه یا سمیناری برای مردان در مورد خشونت علیه زنان برای روز ۸ مارس اقدام کند، مذاکره با افراد سرشناس و معروف برای تشویق آن‌ها

به پیوستن به این کمپین و تبلیغ آن و ترتیب دادن سخنرانی برای آن‌ها.

۵ ـ کمیته تهیه و پخش جزوات آموزشی برای دختران و پسران (توسط انجمن ایرانمهر). اهداف کمیته: این کمیته می‌تواند در ابتدا به پخش جزواتی که در کارگاه اخیر خشونت علیه زنان (در مرکز فرهنگی زنان) ارائه شد، مبادرت ورزد، پخش این جزوات می‌تواند با پخش آن در مطب‌های پزشکان زن و یا آرایشگاه‌های زنانه آغاز شود و یا معلمانی را که آگاهی دارند تشویق به پخش یا توضیح آن در مدارس کند. تهیه جزوات آموزشی دیگر با همکاری و دعوت به همکاری پزشکان، مددکاران و...

۶ ـ کمیته خشونت خیابانی (توسط گروه سایت زنان ایران). اهداف این کمیته: تهیه فیلم مستند از خشونت خیابانی، کار پژوهشی و آماری و نظرسنجی درباره تلقی زنان از خشونت خیابان و تلقی مسئولان، پژوهش کتابخانه‌ای درباره خشونت خیابانی.

۷ ـ هر انجمن و گروهی و حتا فردی می‌تواند کمیته‌های دیگری غیر از آن‌چه در بالا آمده تشکیل دهد یا با کمیته‌های مذکور همکاری کند.

(مسئول هماهنگی بین کمیته‌ها: طلعت تقی نیا - وبلاگ اینترنتی کمپین «زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»: www.8march.persianblog.com).[1]

مختصات «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»: فعالیت دسته‌جمعی (بیناگروهی) این کمپین که بعدها مدلی برای «کمپین یک میلیون امضاء» قرار گرفت، از همان ابتدا با سازماندهی و تقسیم کار بین انجمن‌ها و گروه‌های عضو، آغاز شد. یعنی با تشکیل کمیته‌های مختلف از جمله: «کمیته جمع‌آوری امضاء برای ارائه به: پارلمان، قوه قضاییه و مراجع قانونی برای تغییر قوانین نابرابر»، هم‌چنین کمیته «جمع‌آوری مدارک و گزارش‌های مستند مربوط به

---

۱ http://www.iftribune.es/WCC.htm

خشونت علیه زنان»، کمیتهٔ «هنری علیه خشونت»، کمیتهٔ «آموزش به مردان و زنان در مبارزه علیه خشونت بر زنان»، همین‌طور «کمیتهٔ تهیه و پخش جزوات آموزشی برای دختران و پسران» و بالاخره «کمیتهٔ مبارزه با خشونت‌های خیابانی» کار خود را شروع کرد و وب‌سایت جداگانه‌ای نیز برای آن تهیه شد (که مریم حسین‌خواه مسئولیت آن را برعهده گرفته بود) تا گزارش‌های متنوع کار و فعالیت کمیته‌ها، برای اطلاع عموم، در آن منتشر گردد. جلسات این کمیته‌ها نیز در «بوفهٔ سبز ـ فرهنگسرای بانو» در پارک ساعی برگزار می‌کردیم. خوشبختانه این کمپین سبب شد که نیروهای داوطلب زیادی به مرکز فرهنگی زنان جذب شوند. این کمپین که با برگزاری تجمع ۸ مارس / روزجهانی زن در پارک لاله در سال ۱۳۸۲ با موفقیت به پایان رسید حقیقتاً تجربه گرانقدری بود که هم مسئله خشونت علیه زنان را در تشکل‌های مستقل زنان (به عنوان بخشی لاینفک از مبارزات مدنی) نهادینه ساخت، و هم بحث خشونت علیه زنان را از شکل صرفاً مطبوعاتی، به حوزه عمل در جامعه مدنی، رهنمون شد.

اما در این میان یکی از سنت‌های مبارزات فرهنگی و آگاهی‌بخش که در جریان «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» در جنبش زنان آن دوره، پایه‌گذاری شد «استفاده از هنر نمایشی» در خدمت فعالیت‌های اجتماعی بود که این سنت را در کارگاه‌های سه روزه کمپین خشونت در سال ۱۳۸۲، به شکل ابتدایی (با اجرای ناهید جعفری، یکی از اعضای مرکز فرهنگی زنان)، برگزارکردیم. پس از آن (در همان سال ۱۳۸۲) بود که نمایشنامه‌ی *«سخنرانی جمعی»* را که بر موضوع خشونت علیه زنان تمرکز داشت برای اجرا در تجمع ۸ مارس ۱۳۸۲ نوشتم. اما به علت آن که برگزاری تجمع را برهم زدند، ناگزیر شدیم این نمایشنامه را در «دانشگاه روانشناسی دانشگاه تهران» به‌طور دسته‌جمعی (توسط اعضای مرکز فرهنگی زنان) اجرا کنیم. آن برنامه در دانشگاه روانشناسی حاصل مشارکت مرکزفرهنگی و انجمن اسلامی دانشگاه روانشناسی دانشگاه تهران بود که پس از سخنرانی «مرسده صالح‌پور» در مورد

خشونت علیه زنان، به اجرا درآمد. چند سال بعد نیز از همین ژانر هنری در کمپین یک میلیون امضاء هم استفاده کردیم و با ایجاد «کمیته هنری کمپین یک میلیون امضاء» این مدل را پی گرفتیم.

نامه اعتراضی مردان علیه نابرابری در «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»:
یکی دیگر از سنت‌های تازه‌ای که به سال ۱۳۸۲ در «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» در جنبش زنان پایه‌ریزی شد، سنت اعتراض مردان به قوانین زن‌ستیزانه از طریق نگارش نامه‌ها و اطلاعیه‌های آگاه‌گرانه‌ای بود که توسط خود مردان امضاء می‌شد. در خلال کارگاه‌های سه روزه‌ای که در «فرهنگ‌سرای نظامی گنجوی» برگزار کردیم، یکی از کارهای‌مان نگارش و تدوین نامه‌ای بود که رودرو با مردان برای آن امضاء جمع‌آوری می‌کردیم (همین مدل را بعدها در کمپین یک میلیون امضاء، تحت عنوان روش «چهره به چهره» با موفقیت بیشتر و گسترده‌تر به اجرا گذاشتیم).
در این نامه‌ی سرگشاده که روی سخن‌اش مشخصاً خطاب به نمایندگان مجلس بود چنین آمده بود: «ما مردانِ امضاءکننده‌ی این نامه، قوانینی را که در رابطه‌ی زناشویی به تمکین زن از شوهر مشروعیت می‌بخشد، مخالف رابطه‌ی انسانی و عادلانه بین زن و مرد، و مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌دانیم. چنین تفویض قدرتی که از سوی قانون‌گذار به ما مردان اعطاء شده، مخالف شأن انسانی ماست. از این‌رو خواهان تغییر و اصلاح چنین قوانینی هستیم.» (تریبون فمینیستی زنان- سایت مرکز فرهنگی زنان)

این روش، یعنی درگیرکردن مستقیم مردان به شکل مستقل و مجزا در اعتراض به قوانین خشونت‌آمیز، هنوز تا آن زمان در جنبش مدنی زنان مرسوم نبود و شاید به همین دلیل هم بود که این بیانیه از سوی مردان با واکنش‌هایی ـ گاه منفی ـ همراه می‌شد. به‌طوری که زهره ارزنی، وکیل دادگستری و از اعضای مرکز فرهنگی زنان که در این کمپین (در کمیته حقوقی آن) به‌طور

مستمر تلاش می‌کرد در این رابطه می‌نویسد: «هنگام مراجعه به آقایان برای امضا، متأسفانه استقبال گرمی از ما نشد یا به ما خندیدند یا معترض تنظیم چنین نامه‌ای شدند. البته عده‌ای نیز آن را امضا کردند.»(سایت مرکز فرهنگی زنان ـ تریبون فمینیستی). و نازنین کیانی‌فرد، وکیل دیگری که در کمیته حقوقی «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» فعالیت می‌کرد، گزارشی را در مورد نحوه برخورد مردان با این بیانیه در خلال جمع‌آوری چهره به چهره‌ی امضاء برای آن، نوشت که: «با کوله‌باری از سئوال‌ها و تردیدها و موانع بر سر راه، به جمع آوری امضا و گفت وگو در این باره بر آمدیم. هنگامی که نامه را برای امضا پیش روی مردان گذاشتیم نامه مذکور با واکنش های مختلفی روبه رو شد: گروهی از مخاطبان که از نگاه تخصصی به موضوع می نگریستند در ابتدا متن را مورد نقد قرارداده و شروع به اشکال‌تراشی و بازی با لغات و اصطلاحات کردند و بدون توجه به مفهوم متن فقط بدنبال منطق کلام بودند. این گروه متن را امضاء نکردند. گروهی دیگر حرکت را خلاف شرع و قانون دانسته... گروه دیگر با این مقوله آشنا بوده و تخصص و تحقیقاتی در این زمینه داشتند و یا گروهی از حقوقدانان بودند که بعد از بررسی و البته انتقاد به متن، اسم و عنوان خود را امضاء کردند و برخی دیگر با تردید و بدون ذکر نام و عنوان مبادرت به امضاء کردند. و اما گروه همیشه منفعل هم با بی تفاوتی نخواستند وارد بازی شوند و گفتند : با ما کاری نیست!...گروه دیگر، زنانی بودند که بعضا ملتسمانه و بعضا متحکمانه از اقوام ذکور نسبی و سببی و دوستان خود بعد از ادای توضیحات و بیان مطلب می خواستند که ذیل اوراق مزبور را امضاء کنند!... برخی دیگر با شک و تردید از اینکه عاقبت این نامه‌ها چیست و به کجا ارسال می گردد و بعضا با ترس و واهمه از گرفتار شدن، عاقبت اندیشی کرده و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند. برخی به چگونگی و نحوه انجام این حرکت نمادی معترض بوده و این شیوه را نپسندیده و آن را دارای کاربرد و قابلیت اجرا نمی دانستند... » (سایت تریبون فمینیستی، ۱۳۸۲)

در واقع این شروع حرکت تازه‌ای بود که بعدها در مقاطع مختلف نیز پیگیری شد و به عنوان یک «سنت مبارزاتی» در جنبش زنان تداوم یافت و توانست به اندازه ظرفیت خود، مطالبه‌ی حقوق برابر را در میان مردان نیز گسترش دهد. البته در مقاطع بعدی، عمدتاً مردان جوان که به جنبش زنان پیوسته بودند خودشان این حرکت را ادامه دادند. «نامه حمایت مردان از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵» و همین‌طور شکل‌گیری «کمیته مردان» در کمپین یک میلیون امضاء (و نامه‌هایی که توسط این مردان جوان برای حمایت از حقوق زنان به نگارش درمی‌آمد)، هم‌چنین پیش بردن گفتمان «مطالعات مردان» توسط مردان فمینیست، تا راه‌اندازی سایت «مرد روز»[1] که از زاویه‌ای دیگر بحث رابطه مردان و جنسیت را پیگیری می‌کرد، همه و همه از مواردی هستند که خود مردان برابری‌خواه، بانی و مبتکر آن بوده‌اند.

در هر حال «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» توانست سنت‌های مدنی و مبارزاتی نوآورانه‌ای در جنبش فمینیستی زنان، از خود به یادگار گذارد. سرآخر نیز فعالیت شش ماهه این کمپین با برگزاری تجمع اعتراضی حول موضوع خشونت علیه زنان در فضای عمومی (در پارک لاله تهران) در سال ۱۳۸۲ به انتها رسید. بدین ترتیب اگر این اولین کمپین جنبش زنان (یعنی «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس») در پایان‌بندی حرکت سازمان‌یافته‌اش به برگزاری تجمعی مسالمت آمیز اقدام کرد، اما در مهم‌ترین کمپین جنبش زنان (یعنی «کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز»)، این فرآیند به عکس، اتفاق افتاد یعنی برگزاری یک تجمع مسالمت‌آمیز (تجمع میدان هفتم تیر ۱۳۸۵) آغازگر و سبب‌ساز شکل‌گیری آن حرکت سازمان‌یافته (کمپین یک میلیون امضا) بود.

---

[1] http://marde-rooz.com

نطفه‌بندی تجمع‌های مسالمت‌آمیز : روشی برای عمومی‌کردن مسئله زنان

یکی دیگر از فعالیت‌های مدنی ما اعضای مرکز فرهنگی زنان، شکل‌دادن به گردهمایی‌های اعتراضی زنان ـ بیرون از چهاردیواری خانه‌ها و محفل‌ها ـ بود. این گردهمایی‌ها و تجمع‌های اعتراضی حول موضوع زنان به یک‌باره اتفاق نیافتاد بلکه سنت آن به‌تدریج شکل گرفت و ما اعضای مرکز فرهنگی زنان با همه وجودمان و به‌طور پیوسته تلاش می‌کردیم آن را دنبال کنیم. اولین گردهمایی از این دست را در مهر ۱۳۸۰ در «فرهنگسرای بانو» به راه انداختیم. آن زمان ۱۹ زن خیابانی در شهر مشهد توسط «سعید حنایی» به قتل رسیده بودند و ما طی نامه‌ای سرگشاده به این جنایت هولناک و به ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی آن، اعتراض کردیم. سپس تلاش نمودیم که برای شنیده‌شدن اعتراض‌مان نسبت به این جنایت‌ها، گردهمایی‌های اعتراضی را در سالن‌های عمومی شهر ترتیب دهیم. این اولین قدم ما اعضای مرکزفرهنگی زنان برای نهادینه ساختن شیوه اعتراض مدنی برای عمومی‌کردن هر چه بیشتر مشکلات زنان بود، چرا که پس از برگزاری سمینارهایی در رابطه با زنان، این بار در سالنی سر باز ـ که بخشی از محوطه «پارک ساعی» در کنار فرهنگسرای بانو بود ـ مراجعه کردیم. اعتراض به موضوعی مشخص و پرونده‌ای در جریان دادرسی (در رابطه با زنان خیابانی)، در کنار آگاهی‌رسانی گسترده‌ای که از سوی فعالان جنبش زنان در نشریاتی مانند «مجله زنان» و دیگر رسانه‌ها در مورد چنین پرونده‌هایی جاری بود طبعاً می‌توانست این مسئله را عمومیت بیشتری بخشد. از سوی دیگر شکل برگزاری آن نیز از سالنی سرپوشیده به سالنی سر باز در کنار پارکی عمومی، بود که بسیاری از مردم می‌توانستند به این گردهمایی بپیوندند.

این گردهمایی خوشبختانه با انعکاس گسترده‌ای همراه شد هر چند از همان اواسط برنامه، مجبور شدم که با رفت و آمد و چانه‌زنی با مدیریت فرهنگسرای بانو، موانع بسیاری را که در برابرمان قرار دادند به نوعی رفع و رجوع کنم. در

واقع در حین برگزاری گردهمایی، فیلمبرداری را در آن ممنوع کردند، به خصوص که حضور «سیمین بهبهانی» آنان را شوکه کرده بود زیرا هنگامی که برای درخواست این گردهمایی به فرهنگسرای بانو مراجعه کرده بودم، چون احتمال می‌دادم که ممکن است با حضور سیمین بهبهانی مخالفت شود در نتیجه، لزومی ندیدیم که نام ایشان را حتماً در لیستی که باید به مدیریت فرهنگسرای بانو می‌دادم بنویسیم. به هرحال با گفتگو و رایزنی‌های بسیار با مدیریت فرهنگ‌سرا بالاخره توانستم برخی از این ممنوعیت‌ها را رفع و رجوع کنم و برخی را - از جمله ممنوعیت فیلم‌برداری - برای برهم نخوردن گردهمایی، البته با چانه‌زنی‌های فراوان، بالاخره پذیرفتم. در هر صورت مهم آن بود که اولین گردهمایی‌مان در بخشی از محوطه پارک ساعی (در فضای باز) یک گام مؤثر و عملی در جهت آگاهی‌رسانی محسوب می‌شد که به جلو برداشته بودیم.

قدم بعدی را در اردیبهشت ۱۳۸۱ برداشتیم با برگزاری میتینگ همبستگی با زنان فلسطین در برابر سفارت فلسطین. البته درخواستی که به وزارت کشور داده بودیم برای برپایی تجمعی در محوطه «میدان» فلسطین بود اما مسئولان وزارت کشور با برپایی تجمع در برابر در اصلی سفارت فلسطین، موافقت کردند. آن تجمع کوچک ۱۰۰ نفره نیز برگزار شد. تجربه‌ی این تجمع اعتراضی، به همراه تجربه‌ی گردهمایی اعتراضی علیه «قتل‌های عنکبوتی زنان خیابانی توسط سعید حنایی»، در مجموع تجربه‌هایی بودند که به ما اعضای مرکز فرهنگی زنان برای برگزاری موفقیت‌آمیز تجمع ۸ مارس ۱۳۸۱ در پارک لاله واقعاً کمک کرد.

در آن زمان برگزاری «روز جهانی زن» در بسیاری از دانشگاه‌ها و فرهنگ‌سراها مرسوم شده بود بنابراین، برگزاری این مراسم به‌صورت «تجمع اعتراضی در فضاهای باز مثل پارک‌ها» به منظور رسیدن به یک خواسته مشخص، می‌توانست آن خواسته را هرچه بیشتر با افکار عمومی، پیوند دهد. از

این رو در اسفندماه سال ۱۳۸۱ تلاش کردیم مراسم «روز جهانی زن» را در «پارک لاله» (تقاطع خیابان کارگر با بلوار کشاورز) برگزار کنیم. درخواست این تجمع را با توجه به سابقه «تجمع برای زنان فلسطین» به وزارت کشور دادیم. بعد از رایزنی‌های بسیار، بالاخره اصلاح‌طلبانی که در آن زمان مسئولیت بخش‌هایی از وزارت کشور را عهده‌دار بودند با برگزاری این مراسم در محوطه سر باز «پارک لاله» موافقت کردند. هر چند برای این کار، بارها مجبور شدیم اساسنامه و مدارک مرکز فرهنگی زنان را به وزارت کشور ببریم و نیز با نیروی انتظامی برای برگزاری این مراسم هماهنگ کنیم و بارها توسط افسران اداره اماکن نیروی انتظامی مورد بازخواست در مورد کم و کیف تجمع قرار گرفتم. حتا به یاد دارم در همان روز برگزاری تجمع، مأموران اداره اماکن نیروی انتظامی آمده بودند و من به عنوان مسئول برنامه، ناچار بودم ساعت‌ها با آن‌ها صحبت کنم و حتا همان موقع نیز می‌خواستند که اساسنامه و مدارک مرکز را به آن‌ها نشان بدهم که دیگر با عصبانیت من روبرو شدند که: «مگر ما هر جا برویم قرار است اساسنامه داشته باشیم که الان از جیب‌ام در بیاورم و به شما نشان بدهم؟»

اما آن‌ها ایرادهای دیگری را مطرح کردند و گفتند که مردان حق ندارند در این بخش پارک (که تجمع قرار است برگزار شود) حضور پیدا کنند که باز هم با کلی بحث و چانه‌زنی بالاخره رضایت دادند که زنان و مردان در دو بخش به‌طور مجزا بایستند، و من هم ناچار شده بودم در آن موقعیت دشوار، برای برگزار شدن حتمی این تجمع، از یک طرف با آن‌ها وارد مذاکره شوم و از طرف دیگر در همان لحظه تصمیم بگیرم که چه چیزی را بپذیرم و چه چیزی را نپذیرم تا بلکه بتوان هم تجمع را برگزار کرد و هم با بخشی از خواسته‌های نامعقول آنان برای تغییر برنامه‌ها، همراه نشد.

در خلال برگزاری مراسم، وقتی چند تن از دختران جوان، هرچه دل تنگ‌شان می‌خواست می‌گفتند، من می‌بایست عصبانیت‌ها و تهدید به تعطیلی

تجمع از سوی نیروهای انتظامی را تحمل می‌کردم و سرشان را با بحث و استدلال گرم می‌کردم تا بلکه به خوشی و خرمی این اولین تجربه تجمع در پارک لاله تهران را به پایان برسانیم. و سرانجام، این تجمع خوشبختانه بدون درگیری خاصی و با رضایت و شادمانی شرکت‌کنندگان به پایان رسید ولی از فردای آن روز، به وزارت کشور احضار شدیم. در اکثر برنامه‌هایی که با نیروهای دولتی و انتظامی سرو کار داشتیم و باید در مورد برنامه‌ها چانه‌زنی می‌کردیم معمولاً من و «احترام شادفر» به این مراکز دولتی و انتظامی می‌رفتیم. زیرا در آن زمان من جوان بودم و تصور می‌کردم همین جوانی می‌تواند برای «نیروهای امنیتی و انتظامی» نقطه منفی تلقی شود. از این رو در اکثر مواقع در مراجعه به مراکز دولتی «احترام شادفر» را به عنوان «مسن‌ترین عضو مرکز فرهنگی زنان» با خود همراه می‌بردم تا فضای مذاکرات با نیروهای امنیتی و انتظامی با حضور چهره مادرانه و موهای یکدست سفید او، شاید تعدیل شود. بنابراین این بار هم وقتی به وزارت کشور احضار شدیم به همراه احترام رفتیم. در آن‌جا چند مرد قوی‌پیکر گویا از «اداره اماکن نیروی انتظامی» آمده بودند طبق معمول یک عالمه بحث کردند که تجمع ۸ مارس پارک لاله، «زنانه» نبوده و سیاسی بوده است!! و یک عده از سیاسیون هم از بحث‌های مطرح شده در سخنرانی‌ها، سوء استفاده کرده‌اند و از این حرف‌ها. به یاد دارم که در پاسخ به آن‌ها؛ محترمانه گفتم: «شاید مشکل از ذهنیت شماست که فکر می‌کنید وقتی برنامه‌ای در رابطه با زنان باشد، انگار زنان باید در مورد آشپزی و خانه‌داری حرف بزنند... آخر کجای این بحث‌هایی که ما مطرح کردیم، سیاسی بود؟ همه آن بحث‌ها، دقیقاً حول و حوش مسایل و مشکلات زنان بود»...

خلاصه آن جلسه در وزارت کشور، به هر ترتیب به خیر گذشت و نزدیکی عید نوروز هم کمک کرد که قضیه زیاد از حد، کش پیدا نکند و فیصله یابد. بگذریم از این که طبق روال هر حرکتی در ایران، نه تنها باید پاسخگوی

نیروهای انتظامی می‌بودیم بلکه ناگزیر بودیم در مقابل تخریبی که از سوی برخی از نیروهای محفلی و دوستان آرمانشهرگرا و به اصطلاح رادیکال (که واقعاً مثل سیل بر ما وارد می‌شد) از خودمان دفاع کنیم. این بار «گرفتن مجوز» برای برپایی تجمع، از جمله «خیانت‌های ما» محسوب می‌شد. زنان محفل‌گرای انقلابی‌مزاج که پیش از آن، «گرفتن مجوز برای برگزاری مراسم ۸ مارس در سالن شهر کتاب» را «خیانت» و «دولتی شدنِ» مرکزفرهنگی قلمداد کرده بودند (هرچند خودشان هم گویا به این نتیجه رسیده بودند که بروند از فرهنگسراها مجوز بگیرند و مراسم «۸ مارس» را با اجازه آن‌ها برگزار کنند) ولی این‌بار، قضیه از نظر آنان، خیلی فرق می‌کرد یعنی گرفتن مجوز برای «برپایی تجمع اعتراضی در فضای باز» از وزارت کشور (که به نظر آنان برگزاری مراسم ۸ مارس آن هم در فضای عمومی می‌باید یک «عملی انقلابی» باشد نه با مجوز وزارت کشور) پس عملی خائنانه یعنی«دولتی کردن یک حرکت انقلابی» قلمداد می‌شد بنابراین مُهر خیانت به مراسم «مقدس» ۸ مارس را بار دیگر بر پیشانی ما کوبیدند.

در حالی که برای ما اعضای مرکزفرهنگی «برگزاری تجمع و تظاهرات مسالمت‌آمیز» به عنوان روشی مدنی و شکلی از اعتراض خشونت‌پرهیز و قانونی (برای گسترش مسایل زنان در افکار عمومی) محسوب می‌شد اما طبعاً با رویکردهای «نسل گذشته» که در ذهنیت‌شان «تجمع و تظاهرات» فقط برای «سرنگون‌کردن رژیم‌ها»، محترم بود و مشروعیت می‌یافت، چه می‌توانستیم بکنیم؟ «نسل گذشته» چه انقلابیون تندرو چپ‌گرا و چه آن‌هایی که انقلابیون اسلام‌گرا بودند (و در آن روزها مسئولیت‌های دولتی داشتند) «تجمع و تظاهرات» را سنتی «انقلابی» تلقی می‌کردند در نتیجه، هر کدام‌شان از زاویه باورها و تجربه‌های خود، عمل ما را محکوم می‌کردند.

درهرحال برای من نوعی که با روش‌ها و حرکت‌های جنبش زنان در جهان آشنایی اندکی داشتم و ادبیات خشونت‌پرهیز آن زنان برای احقاق حق‌شان،

منبع الهام بخش‌ام بود، «تجمع و تظاهرات» و اعتراض‌های مسالمت‌آمیز و مدنی در فضاهای عمومی (که از قضا در اصل ۲۷ قانون اساسی هم بر آن تأکید شده)، معنی انقلابی یا سیاسی و سرنگون‌ساز نداشت بلکه فقط نوعی از روش و ابزار قانونی به منظور بلندترکردن صدای‌مان، برای کسب حقوق شهروندی‌مان بود ـ همین.

ای بسا چنین طرز تلقی و نگرش مدنی بود که اصرار و پافشاری داشتم که برگزاری هر نوع تجمع اعتراضی‌مان می‌بایست که حتماً با «مجوز» صورت گیرد تا بتواند تعداد افراد بیشتری را جذب کند و فعالان را در سطحی وسیع‌تر با موضوع و محتوای شعارهای تجمع و نحوه‌ی صلح‌آمیز برگزاری‌اش، درگیر سازد. ولی برای آنان که «تجمع و تظاهرات»، سنتی انقلابی تلقی می‌شد که برای «پاک و مطهرشدنِ پرستیژشان»، و یا برای لرزه افکندن بر اندام «حکومت‌ها» لازم بود، گرفتن «مجوز» از نهادهای رسمی به معنای «خیانت» به این «امر قدسی» به حساب می‌آمد.

به تدریج، این چالش‌های فرسایشی و گسل‌های ذهنی و ارزشی (به‌ویژه بین نسل ما با زنان نسل انقلاب)، خود به خود باعث می‌شد که انرژی اندک‌مان در هزارتوی این درگیری‌ها دود شود و به هوا برود. این تخلیه انرژی، طبعاً باعث می‌شد که حرکت‌مان برای تقویت جامعه مدنی، کُند و بطئی گردد. برای نمونه، ما باید به‌طور دایم در مقام «توجیه خود» قرار می‌گرفتیم. جالب است که حتا برخی کسان ـ با داشتن افکار انقلابی ـ که از حرکت‌های ما دفاع می‌کردند باز هم از زاویه آن که اصل برگزاری تجمع و تظاهرات «امری انقلابی» است از آن حمایت می‌کردند. در صورتی که اساساً هدف ما در مرکز فرهنگی زنان (یا حداقل خود من که پیشنهاد دهنده‌ی تجمع‌ها بودم) این تجمع‌ها را «اموری مقدس و انقلابی» نمی‌دانستم . اتفاقاً همین رویکردها و برداشت‌های متفاوت ـ و گاه متضاد ـ نسبت به برگزاری «تجمع‌ها و تظاهرات اعتراضی« بود که در سال ۱۳۸۵، به چالشی میان ما و «شهلا شرکت» در مجله زنان (و اساساً با بخشی از

زنان اصلاح‌طلب) انجامید. آنان نیز از آن جایی که «ذهنیت انقلابی» در مورد «تجمع و تظاهرات» داشتند طبعاً در پس این حرکت‌ها، رویکردهای «شورشی و انقلابی» می‌دیدند، در حالی که از نگاه من« برگزاری تجمع و تظاهرات» هیچ ربطی به انقلاب و شورش علیه نظام سیاسی نداشت. همان‌طور که خواسته‌های این تجمع نیز، خواسته‌هایی مدنی و حداقلی بود.

موانع و دست‌اندازهای تداوم تجمع‌ها: در مهر ۱۳۸۲ ما اعضای مرکز فرهنگی زنان تلاش کردیم که تجمعی در اعتراض به حکم اعدام «افسانه نوروزی» به راه بیاندازیم که فراخوان آن را نیز در مطبوعات اعلام کردیم. چرا که پرونده افسانه نوروزی، به عنوان پرونده‌ای که بحث «دفاع مشروع» زنان را در برابر تجاوز جنسی مردان، مطرح ساخته بود عملاً چالشی را در مورد حق زنان در افکار عمومی دامن زده بود. در هر صورت ما تقاضای مجوز تجمع در پارک لاله را دادیم اما با درخواست ما موافقت نشد. در نتیجه ناچار شدیم که تجمع را لغو کنیم. هر چند در این میان «شیرین عبادی» در روز ۲۲ مهر پس از دریافت جایزه صلح نوبل، به ایران بازمی‌گشت از این رو ما نیز در مرکز فرهنگی زنان همچون بسیاری دیگر از گروه‌های مدنی، برای استقبال از او به‌صورت جمعی، سازماندهی کردیم و در آن‌جا اعتراض‌مان را در مورد حکم اعدام «افسانه نوروزی» (و مسایل دیگری که در آن زمان در جنبش زنان مطرح بود) با برنده‌شدن جایزه نوبل صلح توسط شیرین عبادی پیوند زدیم. شاید از برکت همین اعتراض‌های خشونت‌پرهیز بود که حکم اعدام افسانه نوروزی چند صباحی پس از آن، لغو شد. اما مسئله آن بود که دیگر متوجه شده بودیم که استانداری تهران مجوز برگزاری تجمع را به ما نمی‌دهد یا حداقل بسیار سخت‌گیرانه در این مورد عمل می‌کند. به این ترتیب برای تجمع ۸ مارس سال ۱۳۸۲ به گونه‌ای دیگر عمل کردیم.

در سال ۱۳۸۲ نیز که دیگر روند برگزاری «تجمع‌های مسالمت‌آمیز» و

چگونگی چانه‌زنی با نیروهای انتظامی و پلیس امنیت را تا حدی فرا گرفته بودیم، به «برگزاری تجمع ۸ مارس» در همان پارک لاله اقدام نمودیم اما این بار هم تلاش کردیم که از تکرار بپرهیزیم و «قدمی رو به جلو» نسبت به سال گذشته برداریم. این قدم رو به جلو، اقدام برای راه‌اندازی یک کمپین (برای آگاهی‌رسانی پیش از برگزاری تجمع) بود. به باور خود من، این حرکت ـ آگاهی‌رسانی به مردم کوچه و خیابان ـ یک گام رو به جلو بود چرا که اولاً تلاش کردیم برای برگزاری هرچه باشکوه‌تر تجمع، «گروه‌های دیگر زنان» را همراه سازیم، و هم مطالبات مطرح شده در تجمع و حرکت‌ها را از خواسته‌های کلی، به «مطالبات مشخص» تبدیل کنیم. به این اعتبار بود که در شهریور ۱۳۸۲ کارگاه «سه روزه» (که در صفحات پیش اشاره کردم) در مورد شناخت از ابعاد «خشونت جنسی خانوادگی» و طرز مواجهه با آن را برگزار کردیم وپس از آن «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» را شکل دادیم و در نهایت هم این کمپین را با تجمع ۸ مارس ۱۳۸۲ در پارک لاله به پایان بردیم. در واقع پس از تجمع ۸ مارس سال ۱۳۸۱ در پارک لاله (که مرکز فرهنگی زنان به تنهایی برگزار کرده بود)، موفق شدیم که در سال ۱۳۸۲ با توجه به شکل‌گیری کمپین خشونت و فعالیت شش ماهه درکنار دیگر تشکل‌های زنان ، تجمع ۸ مارس آن سال را نیز همراه با همان گروه‌ها برگزار کنیم. البته درخواست تجمع را از سوی مرکزفرهنگی زنان به استانداری تهران دادیم و خوشبختانه درخواست ما برای اخذ مجوز پذیرفته شد ولی صبح روز قبل از برگزاری تجمع، از استانداری با ما تماس گرفتند و با لحنی عجیب و مؤکد گفتند که تجمع، کنسل شده است و با قاطعیت تأکید کردند که ما تحت هیچ عنوانی نباید تجمع را برگزار کنیم. بلافاصله جلسه‌ای برگزار کردیم، چرا که باید تصمیم می‌گرفتیم که چه بکنیم. در آن جلسه‌ی ملتهب، بالاخره تصمیم گرفتیم که به عنوان برگزارکننده از ساعت ۵ بعدازظهر در محل برگزاری تجمع در پارک لاله حاضر شویم و حداکثر تا ساعت ۶ در محل بمانیم. این

حضور دسته‌جمعی یک‌ساعته را با دو هدف به انجام رساندیم: هم برای اعلام این که تجمع را کنسل کرده‌اند و هم برای اعتراض به کنسل شدن آن. یعنی هم این‌که از چارچوب‌های قانونی خیلی فراتر نرویم و هم با کمک زنان و مردانی که برای شرکت در تجمع می‌آیند با حضور دسته‌جمعی‌مان نسبت به عملکرد فراقانونی استانداری، اعتراض کرده باشیم. در واقع ما تصمیم گرفتیم که یک ساعت تحت پوشش اعلام این که تجمع به هم خورده است با زور هم که شده در محل تجمع حاضر شویم (یعنی از ساعت ۵ الی ۶ که قرار بود تجمع برگزار شود) و بعد هم برگردیم. این تصمیم را گرفتیم و همه به انجام آن متعهد شدیم. بنابراین طبق این تصمیم عمل کردیم. اما پس از آن، نه تنها باید به تهدیدهای نیروهای انتظامی و استانداری مبنی بر تخطی از قانون پاسخ می‌دادیم (و این که چرا وقتی تجمع لغو شده است باز هم در محل حاضر شده‌ایم)، بلکه مانند همیشه باید به نقدهای تند و تیزی هم که در مورد چرایی ترک پارک لاله در ساعت ۶، به دوستان رادیکال و آرمانشهرگرای‌مان پاسخ می‌گفتیم. چراکه این دوستان با توجه به رویکرد یوتوپیایی و «انقلابی»شان در رابطه با مقدس شمردن «تجمع»، تصور می‌کردند که ما باید همه‌ی هستی خود و تشکل‌مان را برای برپایی یک تجمع به قمار بگذاریم!! به‌نظر آنان تجمع و تظاهرات به عنوان «والاترین مظهر مبارزه» تلقی می‌شد و کمترین عقب‌نشینی تاکتیکی از آن امر مقدس، جایز شمرده نمی‌شد. درحالی که ما در مرکز فرهنگی زنان این روش را خیلی ساده به عنوان روشی مدنی در کنار دیگر روش‌های موجود تلقی می‌کردیم، به این اعتبار، «مبارزه تا پای جان» برای آن معنا و مفهومی نداشت. به همان نسبت که کنار گذاشتن این روش قانونی نیز، مطلوب ما نبود. ولی با توجه به شرایط، به خصوص وقتی پای «هست و نیست» تشکلی (مرکز فرهنگی زنان) به میان آمده بود. پس منطقی نبود که به خاطر یک حرکت، تمام هست و نیست یک تشکل مستقل را که در حوزه‌های گوناگون فعالیت می‌کرد و برنامه‌های بسیاری برای حرکت‌های آینده در سر

می‌پروراند، به‌آسانی در معرض تهدید قرار دهیم. هرچند بعدها در دوره‌ی دولت نهم که دیگر کارکرد «تشکل‌های زنان» با توجه به سیاست‌های ضدجامعه مدنی و سرکوب فله‌ای نهادهای مستقل، به تدریج ازبین رفت و هرگونه منفذی برای فعالیت در حوزه عمومی ـ به‌رغم برخورداری از تشکلی مجوزدار ـ نیز عملاً مسدود شد طبعاً تصمیم‌گیری در مورد هزینه‌کردن یا نکردنِ هستی یک تشکل برای حرکتی اعتراضی نیز معنایش را تاحدود زیادی از دست داد. در چنین تنگنای تاریخی (مسدودشدن کلیه فعالیت‌های نهادهای جامعه مدنی توسط دولت نهم) بود که ما برای حفظ و استمرار دست‌آوردهای‌مان، دست به قمار خطرناکی زدیم و به ناگزیر تجمع اعتراضی و مسالمت‌آمیزمان در میدان هفتم تیر را بدون مجوز، برگزار کردیم.

در هر صورت انعکاس خبر آن تجمع «برگزار نشده در پارک لاله» نیز توانست به اندازه خود بحث حقوق مشروع زنان، در افکار عمومی جامعه و مطبوعات، دامن بگسترد. اما واقعیت قضیه آن بود که این اتفاق باعث شد که به این نتیجه برسیم که زین پس نخواهیم توانست حتا با در دست داشتن مجوز هم، تجمع برگزار کنیم. در واقع برخورد وزارت کشور، استانداری و نیروهایی که به آن‌ها فشار آورده بودند که چرا به ما مجوز برگزاری تجمع داده‌اند به همه‌ی ما برگزارکنندگان ثابت می‌کرد که نیروهای بیرون از وزارت کشور که خیلی هم قدرتمندتر از وزارت کشور هستند نسبت به ما حساس شده‌اند از این رو مشکلات امنیتی برای مرکزفرهنگی زنان نه تنها کم نخواهد شد بلکه رو به افزایش خواهد بود.

حتا در همان سال که ما به مناسبت ۸ مارس برنامه‌های دیگری در فرهنگسراها داشتیم با اختلالاتی مواجه کردند و برخی از برنامه‌های‌مان را نیز در فرهنگ‌سراها لغوکردند. تحت انواع و اقسام فشارها، ما اعضای مرکز فرهنگی به چگونگی حرکت در آینده و بسته‌شدن هر چه بیشتر فضای جامعه می‌اندیشیدیم. هر چند در این میان «برنده شدن جایزه صلح نوبل توسط شیرین

عبادی» جنبش زنان را قوی ساخته بود و از سوی دیگر سبب شده بود که نطفه «هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» کاشته شود و آینده را برای حرکت‌های ائتلافی و گسترده‌تر روشنی بخشد. همچنین تجربه موفق حرکت‌های بیناگروهی (همچون «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس») نیز مسیرمان را به سمت حرکت‌های گسترده‌تر برای اتحاد و ائتلاف با دیگر گروه‌های زنان، هموار کرده بود.

فصل سوم

جنبش زنان بر سکوی پرش

شکل‌گیری «جمع هم‌اندیشی گروه‌ها و فعالان جنبش زنان»

سال **۱۳۸۲** بود و ما به‌روال سالیان پیش، با شمع کوچکی در دست، گام به گام در جنبشی که ابعاد کوچک‌مقیاسی داشت آرام و بطئی جلو می‌رفتیم. قانع بودیم. قانع به چیدن آجر به آجر ارزش‌های مستقل جنبش‌مان؛ قانع به کار کردن و فعالیت شبانه‌روزی و نادیده ماندن؛ قانع به نداشتن بلندگویی برای رساندن ندای اعتراض‌مان به افکار عمومی، و ... که ناگهان شب‌چراغی نورانی، ما را زیر بارانی از روشنایی و رنگ و شادمانی قرار داد. سرگیجه آور بود. ژاله‌باری از نور و طراوت به همراه جایزه صلح نوبل شیرین عبادی، زندگی ما جنبش‌زنانی‌ها را روشن ساخت. پرتو نورانی‌اش به لب‌های ما، شادمانی و خنده هدیه کرد و چشمان میلیون‌ها زن ایرانی را فروغی دگربار بخشید. یک زن ایرانی مدافع حقوق برابر جایزه صلح گرفته بود و مُهر تایید جهانی را بر تارک جنبش زنان این سرزمین نشانده بود و بدین ترتیب: «جنبش زنان رؤیت شد»!

حالا دیگر جنبش زنان ایران به‌وسیله پیروزی شیرین‌عبادی، در سراسر جهان رؤیت شده بود و این، پیروزی بزرگی برای فرد، فرد ایرانیان مدافع

حقوق برابر، و سرافرازی یک سرزمین بود.

باری، سال ۸۲ بود و حرکت اصلاح‌طلبان گام به گام عقب می‌نشست و جناح‌های تندرو با همکاری جناح محافظه‌کار، قدم به قدم غلبه کرده بودند و «دولت اصلاحات» می‌دانست که دیگر زمانی به واگذاری بازی به رقیب نمانده است. رمقی هم برایش نمانده بود و از هر جنبه، سرخورده و یأس‌زده می‌شد. برای بسیاری از نظریه‌پردازان و افراد مؤثر و کلیدی‌اش پرونده‌سازی کرده بودند. گروه‌های مدافع اصلاحات در بیرون از حاکمیت ـ مثل نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها ـ نیز با حبس و برخوردهای قضایی و امنیتی روبرو شده بودند و جنبش دانشجویی نیز که تلاش می‌کرد از آن حمایت کند در ۱۸ تیر با خشونت و بی‌مهری روبرو شده بود. روزنامه‌های منتقد و اصلاح‌طلب یکی پس از دیگری، از ادامه انتشار باز می‌ماندند یا به‌طور فله‌ای، توقیف می‌شدند. در نتیجه، انفعال و ریزش نیرو در جبهه اصلاح‌طلبان آغاز شده بود...

روند احضارها در این دوره به حدی گسترش یافته بود که دامن بسیاری از نمایندگان مجلس ششم را هم گرفت، توقیف نشریات و روزنامه‌ها همچنان ادامه پیدا کرد، دانشجویان از زندان آزاد نشدند، دست زنان نماینده مجلس ششم عملاً بسته شد و آن‌ها از انجام وظیفه و تعهدات خود ـ قانونگذاری به نفع زنان ـ تحت تأثیر نظارت استصوابی، بازماندند،... جناح مقابل برای تسلط دوباره بر «عرصه عمومی»، با اتکاءبه‌نفس و انرژی فوق‌العاده، تلاش خود را صدچندان کرد و همه امکانات خود را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی به‌منظور فتح سنگر به سنگر جامعه مدنی و کیش و مات کردن بدنه اجتماعی حریف سیاسی‌اش (منفعل کردن نیروهای همراستا با سیاست‌های اصلاح‌طلبانه) به خدمت گرفت. حتا از نمادهای ویژه و سمبل‌هایی که در طول شش سال به حاشیه رانده شده بود (اجرای علنی حدود شرعی در ملاء عام و در میادین بزرگ شهرها) استفاده کرد تا هر چه بیشتر، جو ناامیدی و یأس از ناکارآمدی نهادهای انتخابی را در میان جوانان ـ به‌خصوص طبقه متوسط مدرن ـ که

خواهان گشایش فضای مملکت بودند بگستراند.

در آن زمان جنبش دانشجویی هم با پرداخت هزینه‌های سنگین و کمرشکن، پا به پای جنبش اصلاحات در حال عقب‌نشینی بود. بزرگ‌ترین سازمان آن، انجمن‌های اسلامی دانشجویی ایران («دفتر تحکیم وحدت») نیز از این ضربه‌ها آسیب‌های جدی دیده بود. رمقی اگر مانده بود به‌احتمال، نصیب فعالان جنبش‌های صنفی و سندیکایی کشور همچون «کانون صنفی معلمان» می‌شد که با تشکل سراسری خود توانسته بود برای کسب حقوق و مزایای معوق‌مانده‌ی معلمان و نیز به فعالیت مستمر جهت تصویب لایحه «پرداخت هماهنگ حقوق کارکنان دولت»، بپردازد. در میان نهادها و انجمن‌های فعال صنفی کشور، باید به «سندیکای کارکنان شرکت‌واحد اتوبوسرانی تهران و حومه» نیز اشاره کرد که همچون فعالان حقوق زن با روش‌های مدنی و خشونت‌پرهیز، فعالیت پُر ثمر خود را ادامه می‌داد.[۱]

در آن فضای گذار اما جنبش مستقل زنان، گام به گام موفقیت‌های کوچک کسب کرده بود، از جمله موفقیت در: عبور از دامچاله اسطوره‌پردازی‌های ایدئولوژیک غالب بر فرهنگ دیرینه‌ی سیاسی، موفقیت در گذار از محفل‌گرایی و بیرون آمدن از پستوی خانه‌ها، و در نهایت حضوری زنده و پُرنشاط در خیابان‌های شهر و گام نهادن به عرصه عمل اجتماعی؛ به عرصه بدعت‌گزاری؛ به وادی حق‌خواهی. آری، به‌یقین حضوری بود شجاعانه در پهنه‌ی دل‌گشای فضای عمومی،.. ما نیز در مرکز فرهنگی زنان با فعالیت‌های گوناگون مدنی و برگزاری موفقیت‌آمیز تجمعی صلح‌طلبانه در پارک لاله تهران (سال ۱۳۸۱)، آن‌قدر تجربه کسب کرده بودیم که مسبب

۱- سندیکای کارکنان «شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه» با رهبری منصور اسانلو، ابراهیم مددی، داود رضوی، و... در سال ۱۳۸۴ نقطه اوج تلاش‌های صنفی و مدنی خود را به نمایش گذاشت و سپس در ادامه آن اعتصاب و تلاش‌ها، در سال ۱۳۸۵ نیز بار دیگر حرکت و تلاش مدنی و مسالمت‌آمیز خود را تجربه کرد و دستاوردهای ماندگاری را برای مجموعه مبارزات سندیکایی و صنفی کشور به ارمغان آورد.

خیر شویم و بتوانیم به همراه دیگر تشکل‌های زنان در اتحادهای بزرگ‌تر و ائتلاف‌های پابدارتری سهیم شویم. در این میان شیرین عبادی، به دریافت نوبل صلح، موفق شد و ما اعضای «مرکز فرهنگی زنان» نیز به همراه دیگر تشکل‌های زنان، در بسیج عمومی برای استقبال از شیرین عبادی در فرودگاه مهرآباد، به سازماندهی پرداختیم.[۱]

پس از استقبال پُرشور گروه‌های زنان از شیرین عبادی، «سیما افشار»، یکی از کسانی که همواره به ما در «مرکز فرهنگی زنان» یاری می‌رساند، پیشنهاد داد که پس از آن که «بانوی صلح ایران» به‌کشور بازگشت، ضیافتی به مناسبت این جایزه در منزل‌اش (منزل سیما افشار) ترتیب دهیم. ما نیز از پیشنهاد مسئولانه‌اش به‌گرمی استقبال کردیم. پس از مشورت و تبادل‌نظر، سرانجام به این نتیجه رسیدیم که بهتر است لیست دعوتی‌ها را با مشورت با برخی دیگر از زنان (از گروه‌های گوناگون) به‌منظور حضور متنوع‌تری از طیف‌های زنان، انجام دهیم.

در آن دوره، از زنان متمایل به گرایش ملی‌مذهبی، که با جنبش زنان از نزدیک همکاری می‌کردند با «پروین بختیارنژاد» (که از زمان همکاری در مجله «ایران فردا» و «کتاب توسعه» رابطه داشتم) تماس گرفتم. هم‌چنین با «بهدخت رشدیه» و «گلی‌امامی» نیز که در جریان پیگیری مصاحبه‌های «تاریخ

۱- از جمله تشکل‌هایی که اطلاعیه فراخوان را برای استقبال از شیرین عبادی در فرودگاه مهرآباد امضاء کرده بودند: مرکز فرهنگی زنان، انجمن حمایت از حقوق زنان، مرکز کارورزی سازمان های غیردولتی ایران، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی رشدیه، انجمن حامی (حمایت از زنان و کودکان پناهنده)، ماهنامه زنان، جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست، انجمن تنظیم خانواده جمهوری اسلامی، حامیان نگاه سبز، فصلنامه فرزانه، انجمن روزنامه‌نگاران زن، گروه نوآوران پارس، کانون هستیااندیش، انجمن توسعه مشارکت فرهنگی زنان، انجمن حمایت و یاری آسیب دیدگان اجتماعی، انجمن حمایت از کودکان و نوجوانان (توان یاب)، مؤسسه مادران امروز، مرکز آموزش جامعه مدنی، مؤسسه پژوهش‌های آموزش پویا، مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا، شورای کتاب کودک، بنیاد پژوهشی تاریخ ادبیات کودک و نوجوان و... بودند.

شفاهی» با زنان پیشکسوت (از جمله مادر ایشان)[1]، آشنا شده بودم، تماس گرفتم. گلی امامی، یکی از شخصیت برجسته و فرهنگی بود که همواره با رویی گشاده به کمک می‌شتافت. به یاد می‌آورم که وقتی در مؤسسه «شهر کتاب» برای اولین بار مراسم ۸ مارس «روز جهانی زن» را در سال ۱۳۷۸ برگزار کردیم، در این مراسم گلی امامی با فروتنی بسیار تقبل زحمت کرد و ترجمه سخنرانی یکی از سخنرانان مراسم یعنی «رعنا هایدر» (که زنی بنگلادشی بود) را برعهده گرفت. گلی امامی از اولین زنانی بود که از داخل کشور در «کنفرانس پژوهش‌های زنان ایران» حاضر شد و در آن کنفرانس سخنرانی کرد و در واقع اولین پل‌های ارتباطی را در این کنفرانس بین فعالان داخل و خارج از کشور برقرار ساخت. در هر صورت گلی امامی هم پذیرفت که در برپایی مراسمی به مناسبت دریافت جایزه صلح توسط شیرین عبادی به ما یاری دهد. به این ترتیب پروین بختیارنژاد، گلی امامی و بهدخت رشدیه را دعوت کردیم و سه تن از اعضای مرکز فرهنگی زنان (نوشین احمدی خراسانی، منصوره شجاعی و پروین اردلان) همگی در منزل سیما افشار، جلسه‌ای گذاشتیم تا بتوانیم لیستی از طیف‌های گوناگون زنان تهیه و هر کدام از ما با توجه به نزدیکی‌هایی که با طیف‌های گوناگون داریم دعوت‌ها و بقیه کارهای اجرایی را بین خود تقسیم کنیم.

در آن زمان برنده شدن جایزه صلح توسط شیرین عبادی سبب شد که جنبش زنان اعتبار فزون‌تری در افکار عمومی بیابد و همین موقعیت به جذب نیروهای گسترده‌تر زنان در داخل و خارج از کشور به جنبش یاری رساند. به این اعتبار، روند تشکیل گروه‌های زنان سرعت فزاینده‌تری گرفت. هر چند یکی از تبعات آن این بود که به‌تدریج در جنبش زنان گرایش به فعالیت در

۱- پروژه تاریخ شفاهی را چندین سال ادامه دادم و در نهایت پس از گذشت ۱۲ سال، موفق شدم که بخشی از مصاحبه‌ها را در کتاب «دفترچه خاطرات شانزده زن ایرانی» در سال ۱۳۸۸ تدوین و منتشر نمایم.

سطح بین‌المللی، بیش از حد افزایش یافت و فعالیت با نگاه محلی کم و بیش به سوی کمرنگ شدن پیش می‌رفت، به‌طوری که تا سال ۱۳۸۴ به‌تدریج یکی از فعالیت‌های «مهم» گروه‌های زنان، تلاش و تمرکز انرژی به‌منظور شرکت در کنفرانس‌ها و فعالیت‌های بین‌المللی صرف می‌شد. به این ترتیب به‌نظر می‌رسید تاحدودی برقراری تعادل و توازن لازم میان فعالیت‌های محلی و بین‌المللی در جنبش زنان به‌تدریج از دست می‌رود. از این منظر «کسب اعتبار بین‌المللی» از طریق جایزه یا حضور در کنفرانس‌ها، یا مصاحبه با رسانه‌های خارجی یا گرفتن کمک‌های مالی از سازمان‌های بین‌المللی و... که جملگی برای پیشبرد حرکت‌های گوناگون گروه‌های زنان می‌توانستند «ابزار»های کارآمد و مناسبی باشند، گاه به «هدف» تبدیل می‌شدند.

در هرحال با تعلق گرفتن جایزه صلح نوبل به یک زن ایرانی، در خارج از کشور نیز تشکیل گروه‌ها و سایت‌های زنان افزایش یافت. در این میان برخی از زنان رادیکال (اولترا چپ) در خارج از کشور نیز تلاش خود را برای سازماندهی افزایش دادند زیرا اهدای جایزه صلح نوبل به زنی همچون شیرین عبادی که نماینده رویکرد اعتدالی، مدنی و خشونت‌پرهیز در جنبش زنان داخل کشور بود، به مذاق برخی از زنان رادیکال خوش نمی‌آمد، بنابراین آن‌ها به نوعی در تلاش بودند تا با بی‌اعتبار ساختن شیرین عبادی، این رویکرد مدنی را در جنبش زنان مورد هجمه قرار دهند. چراکه افکار عمومی جهانی و کمیته صلح نوبل، به رویکردی از جنبش زنان در داخل ایران اعتبار بخشیده بود که حقوق مدنی و شهروندی زنان را فارغ از تقابل و تضاد (عدم تضاد با اسلام و نظام سیاسی، و نیز عدم تضاد و تقابل با جهان و گفتمان‌های جهان‌شمول)، دنبال می‌کرد. و در عین حال، هم با شیوه اصلاح‌طلبان درون حاکمیت که فقط اصلاحات را درون ساختار سیاسی پیش می‌بردند، و هم با رویکردهای انقلابیون، (چه راست و چه چپ)، فاصله داشت. طبعاً این روش و منش اعتدالی، برای بخشی از نیروهای محافظه‌کار حاکمیت، و برای پاره‌ای از فعالان

جنبش زنان که رویکردهای چپ‌روانه و یوتوپیایی داشتند، گران آمده بود.

از این رو برخی گروه‌های زنان در خارج از کشور و گاه با همدستی پنهان با برخی از گروه‌ها و محافل زنان داخل کشور، تمام تلاش خود را صرف می‌کردند تا به هر وسیله شده عملکردها، گفتمان‌ها و روش‌های مدنی و اعتدالی زنان داخل کشور را (که در آن زمان شیرین عبادی در سطحی بین‌المللی این رویکرد را نمایندگی می‌کرد) تضعیف کنند، غافل از آن که چنین رویکردی طی یک دهه، گام به گام سنت‌های مبارزاتی و الگوهای خود را در جنبش زنان داخل کشور تثبیت کرده بود. به این اعتبار، برگزاری همایشی با حضور طیف‌های گوناگون زنان به مناسبت دریافت جایزه صلح نوبل، آن هم در چنین شرایطی، از اهمیت استراتژیک برخوردار بود و البته پدید آمدن «جمع هم‌اندیشی زنان» از دل این همایش، نیز می‌توانست به تثبیت و نهادینه‌شدن چنین رویکردی کمک کند – و کرد.

سرانجام در روزی که معین شده بود، مجلس با شکوهی با حضور سفیر صلح ایران، در مهرماه ۱۳۸۲ برگزار شد. در این نشست بیش از ۱۵۰ تن از فعالان زن از طیف‌های بسیار گوناگون و درحوزه‌های مختلف (چه فرهنگی و هنری و سینمایی و چه سیاسی و اجتماعی و...) حضور داشتند. در این فضای متکثر و رنگین‌کمانی، از زنان نماینده مجلس ششم و اصلاح‌طلب همچون: الهه کولایی، فاطمه راکعی و فریده ماشینی... تا زنان هنرمند و نویسنده و مترجم، تا فعالان سازمان‌های مدنی همچون گیتی شامبیاتی، مه‌لقا ملاح، بهدخت رشدیه، محبوبه عباسقلی‌زاده، تا روزنامه‌نگاران زن و ناشرانی مانند: شهلا لاهیجی، زیبا جلالی نائینی، شهلا شرکت، تا فعالان ملی‌مذهبی همچون: فاطمه فرهنگ‌خواه، پروین بختیارنژاد، مینو مرتاضی، فاطمه‌گوارایی و بسیاری از طیف‌های متنوع دیگر حضور داشتند. به یاد می‌آوردم که حضور طیف‌های رنگارنگ فکری و عقیدتی در این مراسم، به نوعی برای من، تنوع و تکثری را که در مراسم و نمایشگاه‌هایی که ۶ سال قبل از آن، در «جمع ناشران زن» برگزار کرده بودیم،

تداعی می‌کرد.

پس از برگزاری مراسم: بعد از برگزاری موفقیت‌آمیز آن نشست، اغلب کسانی که در آن گردهمایی حضور داشتند به ما یادآور شدند که تداوم برگزاری چنین جلساتی با حضور طیف‌های مختلف را ادامه بدهیم. «مرکز فرهنگی زنان» نیز با استقبال از پیشنهاد دوستان، برای سازمان‌دهی جلسه‌ای دیگر اقدام کرد. آن زمان ما مکان خاصی برای فعالیت‌های خود در اختیار نداشتیم و از آن جایی که در مدیریت شهرداری‌ها هم تغییراتی به‌وجود آمده بود و آقای محمود احمدی‌نژاد، شهردار تهران شده بود، در نتیجه، فرهنگسراها بر خلاف سال‌های پیش از آن، به سختی سالن‌های خود را در اختیار تشکل‌هایی همچون مرکز فرهنگی زنان قرار می‌دادند به همین قیاس، بسیاری از انجمن‌ها که محل و مکانی نداشتند با سختی می‌توانستند به منظور برگزاری مراسم و سمینارهای‌شان، از شهرداری تقاضای سالن‌های فرهنگسرا داشته باشند. با توجه به این وضعیت لامکانی، دست به دامان فاطمه فرهنگ‌خواه (انجمن حمایت از کودکان و نوجوانان «توان یاب») شدیم و با وی در مورد مکان برگزاری جلسه صحبت کردیم و ایشان که خود نیز مشتاق تداوم چنین حرکتی بود، پذیرفت که جلسه مذکور در محل دفترشان برگزار شود. بنابراین دست به کار شدیم و دعوت‌ها را آغاز کردیم. خوشبختانه این جلسه نیز مانند دیدار با شیرین عبادی، با حضور افراد و گروه‌های متنوعی تشکیل شد. در همین جلسه بود که تشکیل «جمع هم‌اندیشی زنان» کلید خورد.

در آن زمان «پروین‌پایدار» (یکی از زنان برجسته دانشگاهی در خارج از کشور) به ایران آمده بود و خبر نامنتظر بیماری‌اش (سرطان) همه را نه‌فقط متأثر بلکه واقعاً تکان داده بود. منصوره شجاعی این بار نیز از طرف مرکز فرهنگی زنان مدیریت جلسه را برعهده گرفت. بحث حول چگونگی تداوم و سازماندهی این نشست‌ها، به‌شکلی پراکنده و نامنسجم در جریان بود. مباحث

مطرح شده در مورد چگونگی تداوم جمع هم اندیشی زنان، متنوع بود که یک سرش حول کسانی می‌چرخید که معتقد به برگزاری این نشست‌ها در قالب «مهمانی‌های ماهیانه» بودند و سر دیگرش به کسانی تعلق داشت که به لزوم ایجاد یک سازمان منسجم تاکید داشتند. طبعاً هیچ‌کدام از این دو رویکرد متضاد، نمی‌توانست عملاً پاسخگوی همکاری میان آن جمع رنگین‌کمانی و ناهمگون (با آن همه تنوع در نگرش و تفاوت در روش‌های مبارزه) باشد. چرا که اولاً هر کدام از ماها تجربه فعالیت‌های تشکیلاتی در انجمن‌های کوچک‌مقیاس خود را داشتیم بنابراین «مهمانی‌بازی» که برای فعالیت هدف‌دار بستر مناسبی نبود، نمی‌توانست نیاز ما را به فعالیت‌های ائتلافی و عمل‌گرایانه (که خوشبختانه پیش از آن، در خلال فعالیت‌های «بیناگروهی» ایجاد شده بود)، پاسخ بدهد. دوم این که چنین جمع ناهمگونی با حضور طیف‌ها و مشرب‌های فکری گوناگون اساساً نمی‌توانست به شکل «یک سازمان منسجم» درآید و ضرورتی هم برای چنین تشکیلات منسجمی، آن هم برای فعالیت‌های مدنی ـ که به ماهیت، کثرت‌گرا است ـ وجود نداشت. به‌ویژه وقتی که بسیاری از ما به عنوان نماینده تشکل‌های‌مان، در انجمن‌های خود، مشغول فعالیت بودیم.

در آن نشست، پیشنهادم برای برگزاری «چرخشی» میزبانی این نشست‌ها ـ توسط تشکل‌های مختلف ـ مورد قبول واقع شد. یعنی قرار شد هر بار یکی از تشکل‌ها، متولی و میزبان برگزاری جلسات شود و دستور جلسه را هم خودش تعیین کند. این تجربه (چرخشی بودن میزبانی نشست‌ها، هر بار توسط یکی از گروه‌های شرکت‌کننده) را که از تجربه موفق «کنفرانس پژوهش‌های زنان» (به مدیریت گلناز امین) وام گرفته بودم شاید می‌توانست مانع همیشگی ـ یعنی کلیشه‌ی «متولی‌گری» یک عده‌ی ثابت و همیشگی ـ را که معمولاً در چنین جمع‌های ناهمگونی (که هنوز با تردید به یکدیگر می‌نگریستند)، اختلال و سوءتفاهم به‌وجود می‌آورد، برطرف سازد.

از سوی دیگر این چرخشی بودن مدیریت نشست‌ها، می‌توانست تشکل‌های

بیشتری را در این فعالیت‌های ائتلافی، عملاً درگیر سازد. همین سازوکار ساده اما دموکراتیک، بدون تردید یکی از دلایل مهمی بود که سبب خیر و برکت شد و جمع «هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» را قوام داد و به یاری این شیوه‌ی برگزاری جلسات، جمع هم‌اندیشی زنان هرچه بیشتر برای شرکت‌کنندگان‌اش: جذاب شد و تداوم یافت.

این شکل چرخشی مسئولیت برگزاری جلسات، هر چند به دلیل ساختار نامنسجم‌اش (و به لحاظ کارکرد دشوارش در یک جامعه بسته) آن‌طور که باید، چالاکی و کارایی یک سازمان منسجم را نداشت و طبعاً نمی‌توانست همچون یک انجمن وسازمان، خیلی سریع تصمیم بگیرد و واکنش نشان دهد اما به‌نظر می‌رسید برای آغاز «همکاری‌های ائتلافی و بیناگروهی» میان طیف‌ها و گروه‌های گوناگون زنان (که پیش از آن، با شک و بدگمانی، به هم می‌نگریستند)، کارآمد و اطمینان‌بخش بود.

هرچند تشکل‌های زنان با رویکردهای عمدتاً توانمندسازی و خدمات‌رسانی و خیریه‌ای، در سال **۱۳۷۴**در سازمانی به نام «شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» و زیر نظر «دفتر امور زنان ریاست جمهوری» (عمدتاً با هدف آمادگی و بسیج برای شرکت در «کنفرانس‌های بین‌المللی») گردهم آمده بودند، اما می‌توان گفت که جمع هم‌اندیشی زنان، نخستین شبکه‌ای بود که با حضور فعالان و گروه‌های مدنی جنبش زنان (شامل رنگین‌کمانی از طیف‌های فکری بسیار گوناگون) به‌وجود آمد و شاید به همین اعتبار بود که از ابتدای کار نیز با پیچیدگی و سختی بسیار شکل گرفت.

موانع و دست‌اندازهای پیش روی جمع هم اندیشی

در سال اول، یعنی در سال **۱۳۸۲** فقط دو نشست از سوی جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان برگزار شد. مهم‌ترین حادثه‌ای که سبب شد نشست‌های هم‌اندیشی به تعویق بیافتد، وقوع «زلزله بم» بود. جمع هم‌اندیشی تازه شکل

گرفته بود و «روش چرخشی میزبانان» هنوز نهادینه نشده بود که ناگهان با حادثه‌ای بزرگ و دردناک همچون زلزله در شهرستان بم (که کل کشور و به تبع آن، جامعه مدنی را تحت تأثیر قرار داده بود)، مواجه گشت و در نتیجه، ادامه کارش با تعویق و گسست روبرو شد.

گرچه به نظر می‌رسید ایده همبستگی و جمع‌شدن گروه‌های متنوع فکری (و اساساً کار ائتلافی در جنبش زنان)، ضرورت زمانه بود و شکل‌گیری جمع هم‌اندیشی زنان نیز از حیطه‌ی این ضرورت خارج نبود، اما به‌مانند هر حرکت تازه و نورسته‌ای، از همان ابتدا با مشکلاتی ـ از درون ـ همراه شد. با وقوع زلزله بم، دو جمع ـ که اکثراً از همان گروه‌های حاضر در جمع هم‌اندیشی زنان بودند ـ به‌طور موازی با جمع هم‌اندیشی زنان، به منظور کمک رسانی به زلزله زدگان بم شکل گرفتند و عملا «نشست‌های جمع هم‌اندیشی» را با وقفه و فترت مواجه کردند. این وقفه سبب شد که امکان تداوم «جمع هم‌اندیشی زنان» در ابهام فرو رود. به‌ویژه که تداوم چنین جمعی متشکل از طیف‌های گوناگون – آن هم در زمانی که هنوز میان این طیف‌های متنوع اعتمادسازی صورت نگرفته بود – مدام با تردیدهایی همراه می‌شد. بی‌شک ایجاد اتحادهای کوچک‌تری که از دل جمع هم‌اندیشی میان گروه‌های گوناگون برای کمک به زلزله زدگان بم، به‌وجود آمده بود علاوه بر ضرورت‌های اخلاقی و انسانی آن، تاحدودی می‌توانست نشان‌گر عدم عادت همه ما به حضور در جمعی ناهمگون باشد که سبب می‌شد ما را دوباره به سوی اتحاد و همکاری با نیروهای همخط و نزدیک‌تر سوق دهد. چرا که آن دو جمع موازی با جمع هم‌اندیشی زنان، به بهانه «زلزله بم» یکی دربرگیرنده‌ی طیف عمدتاً چپ‌گرا و دیگری غالباً از طیف تشکل‌های توانمندسازی بود.

در این میان، درحالی که عده‌ای درصدد ایجاد «نشست‌های موازی» با نشست‌های جمع هم‌اندیشی زنان بودند، ما در مرکز فرهنگی زنان تلاش می‌کردیم برای دور آینده‌ی نشست جمع هم‌اندیشی، میزبان پیدا کنیم تا شاید

به این وسیله، وقفه‌ی پیش‌آمده، طولانی نشود و نتواند به فراموشی کامل «جمع هم‌اندیشی زنان» بیانجامد. اما به نظر می‌رسید در آن فضایی که فعالیت‌های مشترک برای زلزله بم توانسته است ضرورت جمع‌های همخط (و از نظر فکری یکدست) را اثبات نماید، بنابراین، جمع هم‌اندیشی هم دیگر قادر نبود بدون طرح یک «فعالیت مشترک و عملگرایانه»، انگیزه‌ای در میان تشکل‌ها و فعالان جنبش زنان برای تداوم نشست‌های «جمع هم‌اندیشی زنان» ایجاد کند. به همین دلیل هم بود که به نظرم می‌رسید شاید دلیل توقف جمع هم‌اندیشی، نداشتن عملکرد و کنش «بیرونی» بوده است که گروه‌ها و افراد جمع هم‌اندیشی زنان را به‌سوی دو شبکه موازی (که وجودشان در کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان، بسیار مثبت بود ولی کارکردهای مثبت‌شان اساساً با فعالیت‌های جنبش حقوق برابر زنان ربط مستقیمی پیدا نمی‌کرد و در نتیجه، نمی‌توانست جای خالی جمع هم‌اندیشی زنان را پُر کند) جذب کرده است. از همین رو بود که وقتی در تعطیلات نوروزی سال **۱۳۸۳**، سریال‌هایی در تلویزیون شروع به پخش کرد که در آن «چندهمسری» و مضامین ضدزن به‌صورت واضحی به نمایش در می‌آمد، در همان تعطیلات نوروزی در سایت «تریبون فمینیستی» (سایت مرکزفرهنگی زنان) مطلبی انتقادی و تند و تیز در مورد این رویکرد پدرسالارانه‌ی صدا و سیما نسبت به زنان نوشتم. پس از آن نیز مقالات دیگری در جاهای مختلف از جمله سایت زنان ایران منتشر شد و ما هم در تریبون فمینیستی تلاش کردیم که مقالات بیشتری در این زمینه گرد آوریم تا شاید حساسیتی در افکار عمومی نسبت به این موضوع ایجاد کنیم. به این ترتیب با پیگری این موضوع در سایت تریبون فمینیستی و نیز اعضای سایت زنان ایران، فضای تقریباً مناسبی برای اعتراض به این مسئله، به‌تدریج در میان جنبش زنان ایجاد شد.

به نظر می‌رسید که اعتراض به همین مسئله شاید بتواند موضوعی برای بازسازی و دمیدن جان تازه‌ای به کالبد «جمع هم‌اندیشی زنان» باشد. از همین

رو با «پروین بختیارنژاد» که در آن زمان به همراه عده‌ای از زنان ملی مذهبی دیگر، «کانون زنان نواندیش ایران» را تأسیس کرده بودند تماس گرفتم و برای سازماندهی یک اعتراض دسته‌جمعی و زنانه نسبت به سریال‌های توهین‌آمیز صدا و سیما، صحبت کردیم. پروین بختیارنژاد نیز که با رغبت با این ایده همراه شد با «فریبا داودی مهاجر» برای برگزاری نشست اضطراری جمع هم‌اندیشی در محل «انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران» تماس گرفت و قرار شد که برای یک جلسه شور و مشورت در محل انجمن صنفی روزنامه‌نگاران، از نمایندگان گروه‌های مختلف زنان در جمع هم‌اندیشی، دعوت بکنیم. فریبا داودی‌مهاجر در آن زمان در چند تشکل مدنی و روزنامه‌نگاری عضو بود و در صدد تأسیس «حزب زنان» هم بود. از این رو در آن زمان در اوج فعالیت‌های مدنی‌اش قرار داشت.

سرانجام به دعوت «مرکز فرهنگی زنان» و «کانون زنان نواندیش ایران»، فراخوان تشکیل نشست «جمع هم‌اندیشی زنان» را در فروردین ماه **۱۳۸۳** اعلام عمومی کردیم و با حضور نمایندگانی از گروه‌های زنان در همان نشست، به سازماندهی دسته‌جمعی در این رابطه پرداختیم و در نهایت در اردیبهشت سال **۱۳۸۳**، توانستیم اولین گردهمایی اعتراضی، که توسط «جمع هم‌اندیشی» سازماندهی شده بود را در سالن اجتماعات انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با موفقیت برگزار کنیم. تشکل‌هایی که در اولین حرکت بزرگ «جمع هم‌اندیشی زنان» یعنی گردهمایی اعتراضی زنان در نقد صدا و سیما در سال **۱۳۸۳** حضور داشتند شامل این تشکل‌ها بودند: «مرکز فرهنگی زنان، کانون زنان نواندیش ایران، انجمن روزنامه‌نگاران زن ایران، سایت زنان ایران، مجله زنان، کانون زنان زمان، سایت بدجنس، مؤسسه آموزشی و پژوهشی رشدیه، انجمن مستقل زنان، مرکز کارورزی سازمان‌های غیردولتی، کانون نواندیشان جوان جامعه مدنی، انجمن هستیااندیش، مجله فرزانه، سایت هنگامه شهیدی، انجمن

روزنامه‌نگاران جوان».[۱]

در این برنامه یکی از اعضای مرکز فرهنگی زنان مجری برنامه بود و از هر گروهی یک یا دو نفر به سخنرانی پرداختند. انعکاس وسیع این «گردهمایی اعتراض به برنامه‌های صدا و سیما»[۲] در رسانه‌های داخلی و خارجی، خون تازه‌ای را در رگ‌های «جمع هم‌اندیشی زنان» (که در آن زمان به نظر، کار و فعالیت‌اش خاتمه‌یافته شده تلقی می‌شد) تزریق کرد.

همین موفقیت و دل‌گرمی ناشی از آن، باعث شد که دوباره نشست‌های «جمع هم‌اندیشی زنان» با شور و اشتیاق فراوان پی‌گیری شود. پس از آن، شش نشست در جمع هم‌اندیشی تشکیل شد که هر کدام به میزبانی یکی از گروه‌های شرکت‌کننده، و با موضوعاتی بود که خود میزبان‌ها پیشنهاد می‌کردند. در این سال، تنوع بحث‌ها و کنش‌های جمعی بسیار متنوع بود. از جمله مسئله‌ای که در آن هنگام به‌دفعات مورد بحث قرار می‌گرفت «نبود مکان»، برای گردهمایی‌ها و مراسم و نشست‌های زنان بود زیرا در آن‌زمان دیگر فرهنگسراها رغبتی برای برگزاری برنامه‌های مختلف گروه‌های زنان نشان نمی‌دادند. از سوی دیگر تهدید و ارعاب سازمان‌های غیردولتی نیز آغاز شده بود و آیین‌نامه جدید سازمان‌های غیردولتی که فعالیت و تأسیس تشکل‌ها را

---

۱ - فعالان جنبش زنان که در آن زمان هنوز تشکل زنانه‌ای نداشتند و از این‌رو به شکل فردی این بیانیه را امضاء کرده بودند شامل: ژیلا بنی‌یعقوب، مرضیه مرتاضی لنگرودی، شهلا انتصاری، فاطمه گوارایی، لیلی فرهادپور، عزیزدخت شمس، لیلا نجفی – فاطمه نجاتی، شبنم رحمتی، پروین اشرفی، نسرین ملکی‌نیا، سونیا ترکمن، اعظم اکبرزاده، خدیجه مقدم، عفت فتاحی، آزاده سجادی، مارتیا محمدی، انوشه غفرانی، مریم زمردیان، فاطمه باقرنیا، مرجانه اسکویی، نرگس‌سادات نجفی، فرج کلامی، سپیده شاکری، بیتا شمیرانی، سیمیندخت سهی، مریم مرتضایی، سعید سعیدی، تکتم حجازی، محمد مفیدی، طاهره جلالی، نجمه مهدوی، مهدخت درخشانی، رخشان رازی.

۲- بیانیه پایانی این گردهمایی را در اینجا می‌توانید مشاهده کنید:
http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/10/m-gatename.html

سخت‌تر می‌کرد، در میان گروه‌های زنـان در «جمـع هـم‌اندیشـی»، اضـطراب و دل‌نگرانی به‌وجود آورده بود.

اما پس از برگزاری موفقیت‌آمیز اعتـراض بـه صـدا و سـیما، نشسـت بعـدی «جمع هم‌اندیشی» که با دعوت «گروه زنان هماوا» به مدیریت «نیـره تـوکلی» در همان اردیبهشت‌ماه در «خانه هنرمندان» برگزارگردید با استقبالی بسـیار فراتـر از انتظار مواجه شد. در این نشست، تـداوم اعتـراض بـه صـدا و سـیما و نیـز مسـئله «اعتراض به سیستم گزینش‌های تبعیض‌آمیز در سـازمان‌هـا و ادارات و دانشـگاه ها» مطرح شد. اما مسئله‌ای که جلب توجه می‌کرد، ورود یک‌سری افراد جدید به این جمع بود که تازه می‌خواستند در حوزه مسایل زنان فعالیت کنند. در واقع به واسطه انعکاس گسترده «گردهمایی اعتراضی نسـبت بـه عملکـرد زن‌سـتیزانه صدا و سیما» و از آن جایی که مـا بـرای برگـزاری نشسـت‌هـا اطلاعیـه عمـومی می‌دادیم و آن را در سایت‌ها نیز منتشر مـی‌کـردیم، بـه‌طـور طبیعـی یـک‌سـری افرادی که پیش از آن در هیچ تشکل زنانه‌ای عضـو نبودنـد و سـابقه فعالیـت در حوزه زنان نداشتند نیز در این نشست‌ها حاضر می‌شدند.

واقعیت این بود که اطلاع‌رسانی عمومی برای نشست‌های جمع هـم‌اندیشـی زنان که حتا خبرنگاران را نیز برای تهیه گزارش از این نشست‌ها جلب می‌کـرد، در واقع به منظور جذب تشکل‌ها و فعالانی بود کـه احتمـال داشـت تـا پـیش از آن، از فعالیت جمع هـم‌اندیشـی خبـر نداشـته باشـند. بـه کمـک اطـلاع رسـانی می‌توانستیم این جمع را متنوع‌تـر و گسـترده‌تـر سـازیم. بنـابراین، ورودی جمـع هم‌اندیشی زنان را نمی‌شد بسته نگه داشت اما از سوی دیگـر اطـلاع رسـانی در مورد جلسات هم تبعـات منفـی خـود را داشـت و باعـث نابسـامانی و تشـتت در جلسات و در نتیجه، باعث اختلال در عملکرد «جمع هم‌اندیشی» هـم مـی‌شـد و برخی را حتا مأیوس می‌کرد. در هـر صـورت هـیچ‌کـدام از ماهـا تجربـه کـافی نداشتیم که در برابر این معضل یعنی ورود اعضای جدید کـه هـیچ‌گونـه تجربـه کار و فعالیت در جنبش زنـان نداشـتند (در آمیـزش و ترکیـب بـا هـدف اصـلی

«جمع هم‌اندیشی» که جذب همکاری «تشکل»های مختلف زنان از طیف‌های گوناگون و ایجاد زمینه‌های مشترک فعالیت گروه‌ها بود)، راه‌حل پایداری بیابیم. بنابراین جمع هم‌اندیشی نه ساختار و نه ظرفیت و نه اساساً این هدف را داشت که افراد جدید و به اصطلاح «صفرکیلومتر» را برای جنبش زنان جذب کند. هر چند گاه این مشکل با جذب شدن این افراد تازه‌کار به تشکل‌های مختلف درون هم‌اندیشی، خوشبختانه حل می‌شد. ولی این راه‌حلی بلندمدت و ریشه‌ای برای این مشکل نبود.

معضل رابطه «فرد / گروه» در ائتلاف‌های زنانه: مشکلات ساختاری جمع هم‌اندیشی زنان بسیار پیچیده شده بود، همان‌طور که در ائتلاف‌ها و جمع‌های بزرگ و متکثر دیگری که برای دوره‌ای به نسبت «درازمدت» طراحی می‌شوند همواره چنین مشکلات ساختاری به‌وجود می‌آید. برای نمونه اگر در جمع هم‌اندیشی زنان، جایگاه «نمایندگی» از سوی تشکل‌های زنان، وزن و اعتبار بیشتری داشت اما چند سال بعد در «کمپین یک میلیون امضاء» ما با تکیه بر تجربه‌ی مواجهه با مشکلاتی که در «جمع هم‌اندیشی» برای جذب و هضم «افراد تازه نفس» داشتیم و با توجه به اهداف‌مان، ساختار کمپین یک میلیون امضاء را بر اساس «عضویت فردی» سامان دادیم. هرچند که با کاربست این رویکرد نیز باز هم با مشکل دیگری در کمپین روبرو شدیم. به این معنا که اگر «جمع هم‌اندیشی» با معضل ظاهراً لاینحل «عضویت فردی» دست به گریبان شد اما کمپین یک میلیون امضاء، با معضل «کمرنگ کردن بیش از حد تشکل‌ها» و در نتیجه تبعات گاه منفی ناشی از این رویکرد مواجه شدیم. البته در ائتلاف-های «کوتاه مدت» و «موردی» مانند «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده»، ساختاری با ترکیب «عضویت گروهی» در کنار «عضویت فردی» را پیش بردیم و به این ترتیب مشکل را تا حدود زیادی حل کردیم ولی وقتی این ائتلاف‌ها قرار بود در مدت زمان زیادتری دوام داشته باشند، گاه مشکل عدم توازن میان

جذب «گروه» و «فرد»، ساختار و روابط شان را بحرانی می‌کرد.

البته از نمونه‌های موفق در این زمینه، تجربه‌ی «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» (در شهریور سال ۱۳۸۲) بود که به‌رغم آن که مانند کمپین یک میلیون امضاء، کمیته‌های گوناگون را در ساختار این کمپین تعریف و تعبیه کرده بودیم، اما نمایندگانی از تشکل‌های مختلف، مسئولیت کمیته‌ها را برعهده داشتند و افراد جدید می‌توانستند به صورت فردی در این کمیته‌ها عضو شوند ولی مسئولیت کمیته‌ها با نمایندگان تشکل‌ها بود. به این ترتیب، ساختار روابط «کمپین علیه خشونت تا ۸ مارس» طوری طراحی شده بود که پروسه عضویت فردی، لطمه‌ای به فعالیت گروه‌ها و تشکل‌های عضو در این کمپین وارد نمی‌کرد و افراد جدید می‌توانستند در خلال فعالیت‌شان، از طریق «مسئولان کمیته‌ها» جذب گروه‌ها و تشکل‌های درون کمپین شوند.

در هر صورت ساختار «جمع هم‌اندیشی زنان» که ۲ سال با تفوق «عضویت گروهی» پیش رفته بود، با تغییر شرایط سیاسی، از سال ۱۳۸۴ به بعد، به ناگزیر به سمت به رسمیت شناختن «عضویت فردی» حرکت کرد و همین باعث شد به نوعی به یک «سازمان» تبدیل شود و عملکردهای «سازمانی» از خود بروز دهد، هر چند با این کار توانست خوشبختانه به حیات‌اش ادامه دهد.

در هر صورت از زمان آغاز به کار «جمع هم‌اندیشی زنان» (۱۳۸۲) تا به‌کنون ما در جنبش زنان در اغلب ائتلاف‌ها، همواره درگیر موضوع بغرنج چگونگی ساختار منطقی و کارآمد روابط اعضای ائتلاف‌ها بوده‌ایم و البته تجارب غنی و متنوعی هم در این زمینه کسب کرده‌ایم که بی‌شک هر کدام از این تجربه‌ها در اشکال گوناگون و در زمان‌ها و مقاطع مختلف می‌تواند در آینده مورد استفاده نسل جدید و تازه‌نفس جنبش زنان، قرار بگیرد.

یک دستگیری، چندین خط و خط‌کشی

در آبان ماه همین سال ۱۳۸۳ بود که «جمع هم‌اندیشی زنان» پس از برگزاری

شش نشست، دچار شوک تازه‌ای شد. به‌ناگهان خبر تلخ و بهت‌آور بازداشت «محبوبه عباسقلی‌زاده» منتشر شد. در آن زمان، حضور برخی از افراد در «جمع هم‌اندیشی زنان»، از سوی دو طیف از زنان، چالش‌برانگیز می‌شد. از یک طرف دوستان «رادیکال»، حضور افرادی همچون عباسقلی‌زاده را با شک و شبهه می‌نگریستند و ارتباط و فعالیت مشترک ما در مرکز فرهنگی زنان را با او، نشانه «تسامح» ما با حکومت قلمداد می‌کردند. از طرف دیگر حضور کسانی مثل «شهلا انتصاری» نیز برای برخی از گروه‌های درون هم‌اندیشی ناخوشایند بود. طرز بیان و گفتار شهلا انتصاری برای‌شان تند و تیز و شعاری می‌نمود. به‌طوری که حتا در یک جلسه، برخی با این بهانه که او تشکلی ثبت شده ندارد (از ما که آن موقع میزبان بودیم) می‌خواستند که اعلام کنیم تشکل‌هایی که ثبت نشده‌اند حق ندارند میزبان نشست‌های جمع هم‌اندیشی زنان باشند تا بدین‌وسیله شهلا انتصاری به‌طور اتوماتیک، ازمیزبانی نشست‌ها، محروم گردد. گویی «شهلا انتصاری» و «محبوبه عباسقلی‌زاده» به نماد کشمکش‌های سیاسی بین دو قطب متضاد در «جمع هم‌اندیشی زنان» تبدیل شده بودند. گرچه بعدها با گسترش فعالیت‌های جمعی مشترک در جمع هم‌اندیشی، این طرز تلقی‌های غیردوستانه، ایدئولوژیک و سرشار از سوءظن نسبت به یکدیگر، خوشبختانه دستخوش تغییر شد. هر چند در آن زمان نیز با توجه به ساختار متکثر جمع هم‌اندیشی زنان، این نهاد در مجموع عملکردهای خود، تحت تأثیر این خط و خط کشی‌های حذفی و واکنش‌های ایدئولوژیک قرار نمی‌گرفت.

با توجه به چنین فضای بدگمانی و عدم اعتماد که در زیر پوست «جمع هم‌اندیشی» به آرامی جریان داشت، دستگیری محبوبه عباسقلی‌زاده، آزمونی برای ما بود تا چنین فضای تخاصمی را به عقب برانیم و خط کشی‌های ایدئولوژیک را عملا کمرنگ نماییم و از حد «نشست و برخاست» و فعالیت‌های کمرنگ با طیف‌های متفاوت در «جمع هم‌اندیشی» فراروی کرده و برای دستیابی به مرزهای واقعی همبستگی، عملا خطوط ایدئولوژیک را در

جنبش زنان بشکنیم. از طرف دیگر دستگیری محبوبه عباسقلی‌زاده مانند همیشه با شایعات و تهمت‌های جنسی و «برچسب‌های اخلاقی» درآمیخته بود بنابراین، واکنش نشان‌دادن در برابر چنین «فرهنگ جنسی» در جنبش زنان می‌توانست حداقل از بازتولید احتمالی چنین فرهنگ معیوبی در جنبش زنان جلوگیری کند به‌ویژه که این اتهام‌زنی، شروع برخوردهای امنیتی با کل فعالان جنبش ارزیابی شد و در نتیجه، ما ناگزیر بودیم در برابر این هجمه‌ی غیرمنصفانه و مخرب ـ از همان ابتدا ـ واکنشی درخور نشان بدهیم.

از زاویه دیگر، این اولین حمله نیروهای قضایی و انتظامی به «تشکل‌های زنان» و فعالان این عرصه (به شکل دستگیری و بازداشت آن‌ها) بود. تا قبل از آن، تشکل‌های زنان از امکانات عمومی به‌تدریج محروم می‌شدند و عملا فعالیت‌های‌شان دچار اختلال جدی شده بود ولی حالا، یکی از کنش‌گران پابه‌کار این عرصه که در سازمان‌دادن و ایجاد تشکل‌های توانمندسازی زنان در تهران و برخی از شهرستان‌ها تلاش کرده بود، دستگیر شده بود. بنابراین از این لحاظ هم، برخورد جدی ما جنبش‌زنانی‌ها با این قضیه، مهم و تعیین‌کننده بود... این مجموعه عوامل باعث شد که ضرورت «دفاع جدی و قاطع از محبوبه عباسقلی زاده» به عنوان یک عمل ضروری و عاجل مطرح باشد تا از این طریق، شاید «هم‌اندیشی زنان که متشکل از طیف‌های گوناگون بود»، به عرصه عملی دفاع از حق «دیگری» و آزمونی برای دفاع از کسی که به درست یا به غلط فکر می‌کردند که متفاوت از خودشان است، سوق یابد. همصدایی فعالان و دفاع متحد از محبوبه در عین حال می‌توانست کنشگران جنبش زنان را به عبور از موانع و مرزهای صوری و ایدئولوژیک، نیز ارتقاء دهد. بنابراین فکر می‌کردم پیشقدم شدن در این راه می‌تواند به شکستن فضای دلهره‌آور آن زمان، یاری رساند. بنابراین مقاله‌ای در دفاع از محبوبه عباسقلی‌زاده و در اعتراض به دستگیری غیرقانونی او نوشتم و در سایت مرکز فرهنگی زنان منتشر کردم.

به وقت نگارش مقاله، به یاد داشتم که هنگام جمع‌آوری امضاء برای بیانیه‌ای در اعتراض به دستگیری «شهلا لاهیجی» و «مهرانگیز کار» (که آن‌ها را به اتهام شرکت در کنفرانس برلین بازداشت کرده بودند) چه مشکلاتی داشتیم و برخی از زنان عافیت‌طلب برای امضاء نکردن آن بیانیه اعتراضی، از بستن انواع و اقسام اتهام نسبت به آن دو نفر، دریغ نکرده بودند. ولی آن دو نفر (شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار) به لحاظ فکری نزدیک به خودمان محسوب می‌شدند و اعتراض‌کردن در مورد دستگیری آن‌ها، از طرف کسی مانند من کار «شاقی» نبود، اما دفاع از «حق حضور دیگری» است که می‌توانست رویکرد غیرایدئولوژیک در جنبش زنان را تقویت سازد.

در این میان اعظم طالقانی (که معمولاً در جمع هم‌اندیشی زنان به‌ندرت شرکت می‌کرد ولی هر از گاهی نماینده‌ای از طرف مؤسسه او در جمع، حضور می‌یافت) با تلاش فریبا داودی‌مهاجر، و با توجه به حساسیت موضوع دستگیری عباسقلی‌زاده، برای برگزاری جلسه هم‌اندیشی در محل دفتر خودش، موافقت کرد. در آن نشست پیشنهاد نگارش بیانیه‌ای در اعتراض به دستگیری محبوبه را مطرح کردیم و به‌طور نسبی مورد موافقت قرار گرفت. بدین ترتیب فریبا داودی‌مهاجر بیانیه را نوشت و ما هم در مرکز فرهنگی زنان، بیانیه را آماده و جمع‌آوری امضاء را برعهده گرفتیم. بدین سان بود که اولین نامه اعتراضی نسبت به بازداشت فعالان جنبش زنان، از سوی جمع هم‌اندیشی منتشر شد. به‌رغم این اعتراض جمعی اما جلسات هم‌اندیشی تا مدت‌ها به خاطر تنشی که بازداشت محبوبه عباسقلی‌زاده در میان تشکل‌های زنان ایجاد کرده بود برگزار نشد و از آذر سال ۱۳۸۳ تا فروردین ۱۳۸۴، که دوباره ما در مرکز فرهنگی زنان، تلاش کردیم این وقفه و فترت را بشکنیم، متأسفانه نشستی شکل نگرفت.

خلاصه‌ای از فعالیت‌های جمع هم‌اندیشی در سال ۱۳۸۳: در مجموع «جمع هم‌اندیشی» در سال ۱۳۸۳، پنج حرکت جمعی را سازمان داد:

۱ ـ کمپین اعتراض نسبت به برنامه‌ها و سریال‌های ضد زن در صدا و سیما (فروردین ۱۳۸۳) و در همین رابطه، برگزاری گردهمایی اعتراضی نسبت به صدا و سیما در سالن اجتماعات انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران.

۲ ـ اطلاعیه در اعتراض به تهدید و بستن سازمان‌های غیردولتی و پرسش در مورد تخصیص بودجه دفتر امور مشارکت زنان و نحوه هزینه بودجه سازمان‌های غیردولتی.

۳ ـ نوشتن نامه‌ای سرگشاده به رییس جمهور به منظور اختصاص مکانی برای تشکیل جلسات سازمان‌های غیردولتی زنان.

۴ ـ انتشار بیانیه در اعتراض به حذف «عدالت جنسیتی» از متن برنامه دوم توسعه.

۵ ـ بیانیه اعتراض به تهدید سازمان‌های غیردولتی زنان و دستگیری محبوبه عباسقلی‌زاده و فرشته قاضی.

جمع هم‌اندیشی زنان در سال ۱۳۸۴

جلسات هم‌اندیشی پس از وقفه‌ای طولانی، نیاز به جرقه‌ای برای به‌راه‌افتادن دوباره داشت. ما در مرکز فرهنگی زنان در آن زمان بالاخره پس از سال‌ها تلاش، مکانی برای کتابخانه «صدیقه دولت‌آبادی»[1] اجاره کرده بودیم و برای

---

۱ – ایده برپایی «کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی» چندسال پیش از شکل‌گیری مرکز فرهنگی زنان در ذهن‌ام شکل گرفته بود. در آن زمانی که در انجمن حمایت از حقوق کودکان در سال ۱۳۷۵ با دکتر «مهدخت صنعتی» آشنا شده بودم و در این انجمن با ایشان همکاری می‌کردم. در آن زمان قصد داشتم در محل دفتر نشر توسعه کتابخانه‌ای تخصصی برای زنان به راه بیاندازم برای همین خانم صنعتی، در سال ۱۳۷۷ با توجه به اشتیاق و انگیزه‌ام برای برپایی یک کتابخانه تخصصی برای زنان، مجموعه بزرگی از کتاب‌ها و مجله‌های کمیاب و ارزشمندش را که تماماً در رابطه با مسایل زنان بود از کتابخانه شخصی‌اش (حدود ۱۰۰۰ جلد کتاب و نشریه و... به همراه اسناد و مدارکی از خانم صدیقه دولت‌آبادی) در اختیارم قرار داد که برای شروع کار و راه‌اندازی یک کتابخانه تخصصی زنان می‌توانست بسیار مفید و راهگشا باشد. وقتی مرکز فرهنگی زنان در سال ۱۳۷۹ به‌راه افتاد، این ایده را برای اجرا به اعضای مرکز فرهنگی پیشنهاد کردم و بالاخره در سال ۱۳۸۱، فراخوان تأسیس این کتابخانه را برای جلب کمک مردمی منتشر کردیم و کمیته کتابخانه مرکز، به مسئولیت منصوره شجاعی، به راه افتاد. بالاخره در ۸ مارس (۱۷ اسفند) ۱۳۸۳ توانستیم کتابخانه را افتتاح کنیم.

نخستین‌بار می‌توانستیم نشست «جمع هم‌اندیشی» را در مکانی متعلق به مرکز فرهنگی زنان، برگزار کنیم، آن هم در «وضعیت لامکانی» که هر روز بیش از روز قبل، انجمن‌های جامعه‌مدنی از استفاده و حضور در سالن‌های عمومی محروم می‌شدند. فراخوان برای نشست هم‌اندیشی زنان را پس از پنج ماه، در فرودین ماه ۱۳۸۴ و بلافاصله پس از تعطیلات نوروزی، با نام مرکز فرهنگی زنان و کانون هستیااندیش اعلام عمومی کردیم. طبق سنت همیشگی در جلسات هم‌اندیشی ـ که اگر از قبل، دستور جلسه‌ای مشخص نبود، میزبان، دستور جلسه را خود تعیین می‌کرد ـ ما نیز چنین کردیم و سه بیانیه مختلف، فراهم آوردیم تا متن و محتوای آن‌ها در نشست هم‌اندیشی زنان به بحث گذارده شود. در واقع بیانیه‌هایی که قرار بود مرکزفرهنگی به‌تنهایی حول آن کارکند به جلسه هم‌اندیشی آوردیم تا طبق سنتی که در هم‌اندیشی باب شده بود متحدانی برای فعالیت عملی حول آن، بیابیم.

در این دوره، جامعه آبستن تحول و جابه‌جایی نیروها در ساختار دولت بود. انتخابات ریاست‌جمهوری در همین سال قرار بود برگزار شود. در این جلسه هم‌اندیشی، (طبق روال معمول جلسات هم‌اندیشی که حداقل یکی دو نفر از زنان ایرانی که خارج از کشور زندگی می‌کردند در آن حضور می‌یافتند)، این بار نیز دو تن از زنان فعال و مدافع حقوق برابر در خارج از کشور از جمله هما هودفر حضور پیدا کرده بود. نکته جالب این بود که فضای جلسه‌ها و نشست‌های هم‌اندیشی به قدری گشوده و دموکراتیک بود که تمام تصمیم‌گیری‌ها و بحث و جدل‌های‌مان به‌طور شفاف و در حضور همه ــ حتا

در همان سال پیشنهادم برای شکل دادن به «تندیس کتاب صدیقه دولت‌آبادی» در کنار کتابخانه، مورد موافقت اعضای مرکز فرهنگی واقع شد. پس از آن در سال ۱۳۸۴ مکانی برای کتابخانه خریدیم و در سال ۱۳۸۵ کتابخانه را با هیئت مدیره‌ای مستقل از مرکز فرهنگی زنان، از مرکز جدا کردیم تا شاید این نهاد، بتواند مستقل از مرکز، روی پای خود بایستد. متأسفانه در سال ۱۳۹۰ کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی، بسته و پلمپ شد اما «مراسم تندیس کتاب صدیقه دولت‌آبادی» ادامه یافت.

میهمان‌ها ـ صورت می‌گرفت. در این جلسه هم موضوعات مختلفی که از پیش، قرار بود در موردشان تصمیم‌گیری شود ـ از جمله، اعتراض به محاکم شرع در کانادا ـ طرح شد و سپس نامه اعتراضی جنبش زنان به فیفا در مورد ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها برای تماشای فوتبال.

نخستین اعتراض به ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها در جمع هم‌اندیشی :

در همین نشست فروردین **۱۳۸۴**، ما در مرکز فرهنگی زنان به مانند بقیه گروه‌های زنانه در «جمع هم‌اندیشی زنان» ایده‌ها و راهکارهای خود را با این جمع تقسیم می‌کردیم تا بتوانیم متحدانی برای ایجاد حرکتی وسیع، و منسجم‌تر برای آن، بیابیم. برای نمونه، غیر از نامه اعتراض به محاکم شرع در کانادا، بیانیه دیگری را در رابطه با «ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها» تهیه کرده بودیم تا در جمع هم‌اندیشی زنان مطرح سازیم. این بیانیه را خطاب به «فیفا» و در اعتراض به ممانعت از ورود زنان به ورزشگاه‌ها و ممنوعیت تماشای فوتبال برای زنان، به نگارش درآورده بودیم. آن نامه در واقع نخستین متن اعتراضی بود که از سوی جنبش مدنی زنان (از داخل کشور) در اعتراض به ممنوعیت بیست و چند ساله‌ی جمهوری اسلامی نسبت به ورود زنان به ورزشگاه‌ها، صورت می‌گرفت. بدین ترتیب در همان نشست جمع هم‌اندیشی بیانیه خوانده شد و هر گروهی که تمایل داشت به آن پیوست. پس از آن جلسه، این بیانیه اعتراضی را توسط یکی از اعضای جوان مرکز فرهنگی زنان –فرناز سیفی –به صورت «پتیشن» در اینترنت قرار دادیم. پس از آن بحث «ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه ها» در میان گروه‌های دیگر جنبش زنان و به‌ویژه در روزنامه‌های اصلاح‌طلب نیز مطرح شد و هنگامی که ما در گیرودار برگزاری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** بودیم، حرکتی از سوی تعدادی از زنان، برای ورود به استادیوم ورزشی شکل گرفت که با موفقیت همراه بود.

لازم به گفتن است که چند سال پیش از آن که گروه‌های مستقل جنبش زنان مسئله «ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها» را به‌صورت خواستی از سوی

بخش متشکل جنبش، در افکار عمومی مطرح سازند، در ۸ آذر سال ۱۳۷۷، در بازی‌های حذفی جام جهانی، تیم ملی فوتبال ایران در برابر استرالیا پیروز شد و در آن واقعه (که به «حماسه ملبورن» شهرت یافت)، صدها زن به سوی استادیوم آزادی تهران رفتند و توانستند سد ورود به این استادیوم را شکسته و در آنجا به تیم ملی ایران خوشامد بگویند و پس از آن نیز در جشن‌های خیابانی که به خاطر پیروزی تیم ملی کشورمان به‌وجود آمد، زنان همپای مردان به رقص و پایکوبی مشغول شدند.[1] پس از آن نیز بارها و در همه بازی‌ها، دختران جوان ایرانی با لباس‌های پسرانه وارد ورزشگاه‌ها می‌شدند و با این ترفند زنانه، به تماشای بازی فوتبال، موفق شده بودند. در این میان «اولین حضور زنان در ورزشگاه‌ها» در بازی والیبال جوانان آسیا در سال ۱۳۷۷ رخ داد. پس از آن اعتراض‌های بسیاری به ممانعت از حضور زنان در مکان‌های ورزشی مطرح شد که «هاشمی طبا» رییس وقت سازمان تربیت بدنی پس از بررسی موضوع و دسته‌بندی رشته‌های ورزشی تنها در بعضی از رشته‌ها اجازه حضور بانوان را صادر کرد و بر عدم حضور بانوان در سالن‌های ورزشی کشتی و شنا تأکید گذاشت، اما در رابطه با فوتبال هیچ بحثی مطرح نشد چرا که موضوع ناهنجاری به دلیل مباحث شرعی با توجه به دوری فاصله تماشاگر و بازیکن رد شد.»(همان)

پس از آن اما با بالا گرفتن خواسته ورود زنان به ورزشگاه‌ها برای تماشای فوتبال، نیروهای محافظه‌کار درون حاکمیت، با این استدلال که فضای مناسبی برای حضور بانوان نیست، با آن مخالفت کردند «اما سازمان تربیت بدنی تلاش کرد که شرایطی را فراهم کند که زنان نیز بتوانند در بهترین مکان استادیوم حاضر شوند. ولی به‌دلیل حساسیت بیش از حد موضوع، رییس وقت سازمان تربیت بدنی در مشاوره‌ای نظر دفتر مقامات ارشد نظام را در خصوص حضور

---

[1] http://www.womeniniran.com/news/04-07-81/2-04-07-81.htm

زنان در بازی‌های فوتبال خواستار شد که تنها بر این تاکید شد که این مسئله مورد توجه متدینین است و باید با بررسی کامل انجام شود». (مجله زنان، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵)

سپس از سال ۱۳۸۱ یعنی از شروع بازی تیم فوتبال ایران با ایرلند در بازی-های مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲، مسئولان دولتی در زمان اعلام هر بازی مهم فوتبال، با مسئولان فدراسیون جلسه می‌گذاشتند تا یک بخش در ورزشگاه به زنان اختصاص یابد و هر بار نیز فدراسیون گفته بود که جایگاه اختصاصی برای زنان در نظر می‌گیرد ولی حراست فدراسیون می‌گفت که از پس چنین کاری برنمی آید. در مردادماه ۱۳۸۲، حجت‌الاسلام انصاری یکی از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس در مورد ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها در مجلس اعتراض کرد و گفت: «مگر بین تعزیه و ورزش چه تفاوتی است که زن و مرد از قدیم کنار یکدیگر به تماشای تعزیه خوانی می‌نشستند ولی اکنون نمی‌توانند در ورزشگاه‌ها چنین کنند؟... هیچ ایرادی ندارد که زنان هم برای تماشای برخی رشته‌های ورزشی به ورزشگاه‌ها بیایند.» (مجله زنان، مرداد ۱۳۸۲).

در همان سال (۱۳۸۲) در بازی پرسپولیس و استقلال در ورزشگاه آزادی، خبر می‌رسد که دختران خبرنگار هم می‌توانند راهی ورزشگاه‌ها شوند (چلچراغ، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۵). به این ترتیب از آن زمان به بعد جایگاهی به زنان خبرنگار اختصاص می‌دادند و زنانی که کارت و سهمیه خبرنگاری دریافت می‌کردند و یا زنانی که از کشورهای دیگر آمده بودند از این جایگاه استفاده می‌کردند. مثلا در ۱۸ مهر ۱۳۸۳، هنگامی که بازی دوستانه‌ای میان تیم فوتبال آلمان و ایران در ورزشگاه آزادی برگزار شد، گروهی از زنان آلمانی و تعدادی از زنان ایرانی با کارت مخصوص توانستند برای تماشای بازی فوتبال به استادیوم آزادی وارد شوند. در همان سال هفت تن از زنان روزنامه‌نگار و چهار تن دیگر از زنانی (که گویا همیشه در پشت درهای استادیوم‌ها حضور داشتند)، برای ورود به استادیوم و تماشای بازی رفته بودند ولی آن‌ها را به ورزشگاه راه

ندادند. محبوبه حقیقی یکی از خبرنگاران چلچراغ گزارشی از این اتفاق در هفته نامه چلچراغ منتشر کرد که بلافاصله پس از آن طبق گزارش نشریه یالثارات الحسین و روزنامه جمهوری اسلامی، تعدادی از خانواده‌های شهدا و جانبازان از این مطلب شکایت کردند که چرا زنان را تشویق به شورش کرده و امنیت کشور را به خطر انداخته‌اند. که پس از آن دادستانی پرونده‌ای علیه مجله چلچراغ تشکیل داد. (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۳)

پس از همه این ماجراها بود که بالاخره جنبش زنان در «جمع هم‌اندیشی زنان» با انتشار بیانیه‌ای خطاب به فیفا به این ممنوعیت اعتراض کرد و یک ماه پس از آن در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴، هم‌زمان با آغاز کارزارهای انتخاباتی، روزنامه اقبال خبر داد که مصطفی معین (کاندیدای ریاست جمهوری) با اشاره به یکی از دیدارهایش با دختران جوان «به نداشتن حق ورود به استادیوم فوتبال برای دختران اعتراض کرده است» (اقبال، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴).

یک‌ماه پس از اعلام حمایت کاندیدای ریاست جمهوری جبهه مشارکت، در روز بازی ایران و بحرین (در ۱۸ خرداد ۱۳۸۴)، نامه نزدیک به ۱۰۰ نفر از زنان روزنامه‌نگار خطاب به علی اکبر رحمانی منتشر شد که در آن آمده بود: «... این نامه سرگشاده را منتشر می‌کنیم تا از شما بخواهیم در بازی حساس تیم ملی کشورمان جهت امنیت زنانی که برای تماشای بازی و تشویق تیم ملی ایران مقابل بحرین به ورزشگاه می‌آیند چاره اندیشی کنید و با اختصاص فضایی خاص و مناسب برای حضور خانواده‌های علاقه‌مند، که به حفظ حرمت شهروندی‌شان می‌اندیشند، مسئولیت امنیت آن‌ها را به عهده بگیرید» (روزنامه شرق، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). این نامه را برخی از فعالان جنبش زنان[1] که هویت «روزنامه‌نگاری» نیز داشتند امضاء کرده بودند و احتمالاً از اساس در تحریریه-

---

۱- از جمله: بدرالسادات مفیدی، ژیلا بنی یعقوب، فریده غائب، مریم حسین خواه، سمیه توحیدلو، پرستو دوکوهکی، آسیه امینی، سانار الله بداشتی، شادی صدر، ترانه بنی یعقوب، فهیمه خضرحیدری، نگین شیرآقایی و...

های روزنامه‌های اصلاح‌طلب آن زمان یا در یکی از حرکت‌های ستادهای انتخاباتی دکتر معین (ستاد نسیم) به نگارش درآمده بود. چرا که فعالان جنبش زنان و روزنامه‌نگارانی این نامه را امضاء کرده بودند که در ستادهای انتخاباتی فعالیت می‌کردند و طبق گزارش روزنامه اقبال، قرار بود در این کارزار ورود به استادیوم در ۱۸ خرداد ۱۳۸۴، الهه کولایی، فاطمه راکعی و فخرالسادات محتشمی‌پور نیز همراه شوند و حزب مشارکت نیز قرار بود اتوبوسی برای زنانی که می‌خواستند به استادیوم بروند فراهم کند، اما در لحظه‌های آخر (احتمالاً به دلیل فشارها) این کار میسر نشد. در هر صورت در همان روز ۱۸ خرداد ۱۳۸۴، سردار طلایی، فرمانده پلیس تهران در برابر این پرسش که آیا خانم‌ها هم در بازی حضور خواهند داشت با اشاره به این که در بازی قبل به زنان بلیت تماشای فوتبال فروخته شده، می‌گوید: «فدراسیون فوتبال در این زمینه تصمیم‌گیری می‌کند، بر این اساس اگر تصمیم فدراسیون این باشد که خانم‌ها حضور پیدا کنند همانند بازی گذشته تیم ملی ایران با تیم کره شمالی، به خانم‌ها نیز بلیت فروخته خواهد شد.» (روزنامه شرق، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴). در همان روز هم روزنامه اقبال نوشت: «همه موافق حضور زنان هستند از استانداری گرفته تا سازمان تربیت بدنی اما با این حال زنان و دختران همچنان پشت درهای بسته استادیوم آزادی تهران مانده‌اند. تعداد زنانی که قصد دارند عصر امروز برای تشویق تیم ملی فوتبال کشورمان مقابل بحرین به استادیوم آزادی تهران بروند به ۵۰۰ نفر رسیده است... قرار است زنان ساعت ۱۶ و نیم بعد از ظهر جلوی در غربی استادیوم آزادی با در دست داشتن بلیت جمع شوند. مشاور استاندار تهران هم گفته است این تجمع قانونی است و نیاز به مجوز ندارد. زهرا احمدی‌پور معاون ورزش بانوان سازمان تربیت بدنی می‌گوید: ما زنان باید از تمام پتانسیل‌ها استفاده کنیم تا این پیش پاافتاده‌ترین مسئله حل شود. نمی‌دانم چرا ورود زنان به استادیوم شده است معضل برای بعضی از مردان... معاون زنان تربیت بدنی در ادامه می‌گوید: به علت دیسک کمر نمی‌تواند زیاد سرپا بایستد

وگرنه او هم همراه بقیه زنان پشت در استادیوم می‌آمد... اما شنیده می‌شود محمد محمدپور مسئول حراست سازمان گفته است امکان ندارد زنان مجوز ورود به استادیوم را برای بازی حساسی چون ایران و بحرین بگیرند. در این میان نمایندگان سابق مجلس، اکرم مصوری منش، فاطمه راکعی و الهه کولایی قرار است در این حرکت زنان را همراهی کنند. هم‌چنین فخرالسادات محتشمی‌پور، مشاور وزیر کشور در امور بانوان و چند نفر دیگر از زنان فعال اجتماعی سیاسی نیز همگام با روزنامه‌نگاران زن و دختران علاقه‌مند به فوتبال امروز به ورزشگاه آزادی می‌آیند». (روزنامه اقبال، ۱۸خرداد ۱۳۸۴)

در همین روز تعدادی از زنان روزنامه‌نگار به ورزشگاه رفتند و با مقاومت و ایستادگی آنان مقابل در استادیوم آزادی، بالاخره تعدادی از آنان توانستند وارد ورزشگاه شوند. اما آن‌ها تنها زنانی نبودند که در ورزشگاه حاضر بودند بلکه پیش از آنان، مانند برخی از دفعات پیش، تعدادی از زنان با کارت در ورزشگاه برای تماشای بازی حضور داشتند که طبق گزارش‌های منتشر شده «چند نفرشان هنرپیشه بودند... از جمله هانیه توسلی، لاله اسکندری، رؤیا نونهالی و تعدادی دیگری از زنان هم طرفداران یک نامزد انتخاباتی» در ورزشگاه حضور داشتند که «بعد از فوتبال هم مدام برایش شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند» (مجله زنان، خرداد ۱۳۸۴). یک سال پس از این وقایع، یعنی در سال **۱۳۸۵** نیز گروه میدان زنان، کمپینی با نام «کمپین دفاع از حق ورود زنان به ورزشگاه‌ها» را کلید زد و به‌طور پیگیر در این حوزه فعالیت‌اش را آغاز کرد.

زمینه‌های عملی توافق برای برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴

نخستین نشست جمع هم‌اندیشی زنان در سال **۱۳۸۴**، تا حدودی فضای سنگینی داشت. چرا که بحث شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری بحثی زیرپوستی در جنبش زنان بود و در فضای عمومی جامعه نیز تنش‌های بسیاری را دامن زده بود. در این میان در جمع هم‌اندیشی زنان سه گرایش گوناگون در رابطه با

فضای انتخاباتی سال **۱۳۸۴** وجود داشت:

گرایش اول: هواداران این گرایش، به شرکت در انتخابات تمایل داشتند که این گروه با سازماندهی کمیسیون زنان جبهه مشارکت و در پی دعوت این کمیسیون از گروه‌های زنان در جمع هم‌اندیشی، در نهایت بیانه‌ای را در حمایت از دکتر معین (کاندید جبهه مشارکت) صادر کردند.

گرایش دوم: گرایش دوم به جنبش دانشجویی ـ به‌ویژه دفتر تحکیم وحدت ـ نزدیک بود (کسانی مانند فریبا داوودی مهاجر و...) که برخی از آن‌ها هر چند در جلساتی که توسط کمیسیون زنان جبهه مشارکت برای انتخابات تشکیل می‌شد غالباً حضور پیدا می‌کردند ولی با شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، نه تنها مخالفت می‌ورزیدند بلکه جزو «تحریم‌کنندگان انتخابات» بودند.

گرایش سوم: گرایشی بود که در له یا علیه انتخابات، موضع نمی‌گرفت و البته قائل به استفاده از فضای انتخاباتی بود. ما در مرکز فرهنگی زنان به گرایش سوم تعلق داشتیم و موضعی بی‌طرف نسبت به انتخابات اتخاذ کردیم. یعنی نه «تحریم انتخابات» را از سوی جنبش زنان عملی درست می‌دانستیم و نه «حمایت از کاندیدای خاصی» را استراتژی راهگشایی در جنبش زنان در آن مقطع زمانی می‌دانستیم. هر چند در میان بخشی از جامعه در آن زمان فضایی دوقطبی ایجاد شده بود و بین «تحریم‌کنندگان انتخابات» و «مشارکت‌کنندگان در انتخابات» چالش و جدال و پلمیک (و گاه لحن و رفتارهای تند)، همچنان جاری بود ولی ما سعی کردیم در این دوره، سکوت اختیار کنیم و از «فضا»ی انتخاباتی صرفاً به نفع طرح مسایل زنان سود بجوییم. زیرا در آن دوره فکر می‌کردیم که هنوز زود است که جنبش زنان بتواند در روندهای کلان‌مقیاسی مانند انتخابات سراسری، تأثیرگذار باشد و از همه مهم‌تر با توجه به آن که در فضای عمومی جامعه هم اساساً تمایل زیادی به ورود به این مباحث وجود نداشت و پس از ناکامی‌های پیاپی دوران اصلاحات، جامعه به نوعی دچار

سرخوردگی شده بود بنابراین حضور جنبش زنان در آن زمان نمی‌توانست بدون در نظر گرفتن این فضای سرخورده و ناامید، کارساز باشد.

گزینه‌ی «**نه تحریم، نه حمایت: پیش به‌سوی ساختن گفتمان مستقل زنانه**» گزینه و روشی بود که ما در مرکز فرهنگی زنان در مواجهه با مسئله انتخابات سال ۱۳۸۴ در پیش گرفتیم. هرچند در مرکز فرهنگی نیز برخی اعضا موافق «تحریم» بودند، در حالی که برخی دیگر عموماً با «شرکت در انتخابات به نفع دکتر معین» موافقت داشتند و این درگیری در مرکز فرهنگی زنان نیز در جریان بود. از همین رو ما تلاش کردیم با موضع «سکوت» در برابر انتخابات، تضادهای پیش آمده را حل و فصل کنیم و شرکت یا عدم شرکت در انتخابات را به انتخاب «فردی» اعضاء، واگذاریم.

از سوی دیگر گسترش فضای ناامیدی در جامعه نسبت به اصلاحات (که سمبل آشکار آن، ناامیدی جنبش دانشجویی و «تحریم کردن انتخابات» از سوی آنان بود) و بالا گرفتن بحث «تحریم انتخابات»، نشان از آن داشت که جنبش زنان با آن توان و ظرفیت محدودش، حقیقتاً نمی‌تواند در این فضای قطبی شده، تأثیرگذاری زیادی داشته باشد، اما می‌شد امیدوار بود که فضای به نسبت باز دوره انتخابات، بتواند ما جنبش‌زنانی‌ها را ـ حتا به مقدار اندک ـ در طرح مسایل زنان در عرصه عمومی، یاری رساند. از همین رو بود که وقتی پیشنهاد اعظم طالقانی برای تحصن در برابر ساختمان ریاست جمهوری (در اعتراض به رد صلاحیت کاندیداهای زن در انتخابات ریاست جمهوری) با استقبال برخی از گروه‌ها در جمع هم‌اندیشی زنان همراه شد محبوبه عباسقلی‌زاده و شادی صدر نیز از ما خواستند که با این تحصن همراهی کنیم. من که مسئله همراهی و همبستگی مرکز فرهنگی زنان را با دیگر تشکل‌ها و حرکت‌های جمعی زنانه ـ به خصوص اگر موضوع و محتوای حرکت، اعتراض به تبعیض و حق‌کشی باشد ـ را خیلی طبیعی می‌دیدم در همان جلسه، پیشنهاد آن‌ها را پذیرفتم. هر چند نمی‌دانستم و اصلاً تصوری نداشتم که ممکن است با

مخالفت برخی از اعضای مرکز فرهنگی زنان مواجه می‌شوم. اما وقتی که با این مخالفت‌ها رو به رو شدم در نهایت تصمیم گرفتیم که هر کدام از اعضای مرکز که تمایل داشته باشند می‌توانند به‌صورت «فردی» در آن تحصن شرکت کنند نه به نمایندگی از سوی مرکز فرهنگی زنان. و با اتخاذ این تصمیم، خوشبختانه تنش‌های به‌وجودآمده در مرکزفرهنگی نیز پایان گرفت.

اعظم طالقانی تمایلی نداشت که برای این تحصن، فراخوان عمومی بدهد، و صرفاً ۲۴ ساعت قبل از برگزاری این تحصن (که در ۱۱ خرداد ۱۳۸۴ انجام گرفت)، فراخوانی با نام «جامعه اسلامی زنان» صادر کرد که در آن نوشته شده بود: « اعضای جامعه اسلامی زنان فردا در اعتراض به ردصلاحیت زنان در انتخابات ریاست جمهوری در مقابل نهاد ریاست جمهوری تحصن می‌کنند. به گزارش خبرنگار ایلنا، این مراسم فردا ساعت ۱۴ الی ۱۶ در مقابل نهاد ریاست جمهوری، واقع در خیابان پاستور برگزار خواهد شد.»[1] زیرا اعظم طالقانی تصمیم گرفته بود که در مقیاسی کوچک و هدایت شده، این اعتراض را سازماندهی کند.

به تجربه می‌دانیم که انتشار «فراخوان عمومی و درخواست برای حضور مردم» برای برگزاری یک تجمع، آن تجمع یا تحصن را صد و هشتاد درجه با تحصن‌هایی از این دست، متفاوت می‌کند. البته هنگامی که در صحبتی تلفنی، خانم طالقانی از من هم خواست که به این تحصن بپیوندم ابتدا در مورد تغییر مکان آن (مثلا به پارک لاله) و اعلام فراخوان عمومی با امضای گروه‌ها و تشکل‌های دیگر زنان، به ایشان پیشنهاد کردم، اما پس از گفتگو و شنیدن دلایل مخالفت‌اش، بالاخره پذیرفتم که بدون چنین فراخوان گسترده‌ای، در این تحصن در میدان پاستور شرکت کنم. پس از آن بود که در گفتگوی مفصلی

---

[1] http://news.gooya.com/president84/archives/029942.php

که با محبوبه عباسقلی زاده داشتیم، پیشنهادم را برای شکل‌دهی به تجمعی فراتر از آن تحصن (توسط خانم اعظم طالقانی) در میان گذاشتم و در نهایت فکر کردیم که در نشست بعدی جمع هم‌اندیشی زنان تلاش کنیم تا این پیشنهاد را مطرح کنیم.

در هرحال من به همراه یکسری دیگر از اعضای مرکز فرهنگی زنان، که مشارکت در تحصن را قبول داشتیم، پلاکاردهایی را با مضمون ضرورت «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در قانون اساسی» تهیه و در این تحصن کوچک و جمع‌وجور، شرکت کردیم. اعلام حمایت و شرکت در آن تحصن از جانب ما، خوشبختانه تأثیر مثبتی گذاشت چرا که پس از تنش‌ها، جبهه‌گیری‌ها و فاصله‌گرفتن از یکدیگر (که به دلیل بحث انتخابات در «جمع هم‌اندیشی زنان» پیش آمده بود)، این حرکت توانست نشانه‌ای از همدلی و اتحاد دیگرباره‌ی گروه‌های جنبش زنان تعبیر شود. چهره برجسته این تجمع اما خود اعظم‌طالقانی بود که با شهامتی در خور تحسین، به‌طور مشروح و مفصل به ایراد سخنرانی پرداخت. دیگر سخنرانان آن تحصن نمایندگانی از دیگر گروه‌های زنان از جمله: فاطمه راکعی، فریبا داودی مهاجر، مینو مرتاضی، شادی صدر، بیتا طاهباز و... بودند. البته از من هم خواستند که به نمایندگی از مرکز فرهنگی زنان صحبت کنم ولی به دلیل آن که در مرکز فرهنگی زنان به توافقی همه جانبه برای حضور در این تحصن نرسیده بودیم، اگر سخنرانی می‌کردم، به نام مرکز فرهنگی زنان گذاشته می‌شد و چون اجماعی در این مورد در مرکز فرهنگی صورت نگرفته بود پس بهتر دیدم که از سخنرانی در آن تحصن پرهیز کنم.

در آن تحصن اعتراضی، برخی روزنامه‌نویسان از روزنامه‌های اصلاح‌طلب و خبرگزاری‌های رسمی هم برای تهیه گزارش، آمده بودند. بعد از پایان تحصن نیز شنیدم که چند خبرگزاری خارجی هم که در ایران شعبه دارند برای تهیه خبر، گزارشگر فرستاده بودند. در نتیجه، این تحصن، بازتاب خبری گسترده‌ای نیز پیدا کرد. مراسم بدون کم‌ترین درگیری با نیروهای انتظامی

خاتمه یافت. البته مأموران لباس‌شخصی حضور داشتند و برخی از آن‌ها حتا با ما به گفتگو و استدلال هم پرداختند و می‌کوشیدند که زنان معترض را به ضرورت و مصلحتِ بقای این قانون، و «حکمتِ» محرومیت زنان از مقام ریاست کشور، قانع سازند.

این تحصن اعتراضی زنانه که به همت اعظم‌طالقانی و همراهی اکثریت قریب‌به‌اتفاق کنش‌گران «جمع هم‌اندیشی زنان» برگزار شد خوشبختانه بدون کمترین هزینه و تلفات، و درکمال متانت، و با موفقیت به انجام رسید. این حرکت نیز از نقاط کانونی و از زمره‌ی حرکت‌های ماندگار جنبش زنان ایرانی محسوب می‌شود که نه فقط بازتابنده‌ی لحظاتی از سال‌های شکوفایی جنبش زنان (بهار جنبش زنان) به‌شمار می‌آید بلکه در عین حال زمینه‌ای را فراهم آورد که تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** شکل بگیرد.

ماجراهای بعد از تحصن: درست همان روز ـ بعد از برگزاری تحصن ـ قرار بود نشست «جمع هم‌اندیشی زنان» برگزار شود آن هم در محل کتابخانه صدیقه‌دولت‌آبادی و با میزبانی مرکز فرهنگی زنان. از این رو همه ما که در آن تحصن شرکت کرده بودیم به‌واسطه برگزاری موفقیت‌آمیز تحصن، هیجان زده بودیم و چندساعت پس از آن، به کتابخانه مرکز فرهنگی زنان آمدیم برای برگزاری جلسه هم‌اندیشی. در این جلسه، طیف‌های وسیعی از گروه‌های زنان نزدیک به اصلاح‌طلبان نیز (یعنی عمده‌ی کسانی که در آن تحصن شرکت داشتند) به این نشست آمدند. به هرحال انرژی مثبت ناشی از آن تحصن در فضای جلسه موج می‌زد. در نتیجه، جو مناسبی برای طرح ایده تجمعی دیگر، خود به خود مهیا شده بود.

با این که جلسه در مرکز فرهنگی زنان برگزار می‌شد ولی قرار بود به جای گیتی شامبیاتی، محبوبه عباسقلی‌زاده بحث «ویژن و میژن» را در جلسه ادامه بدهد. با توجه به فضای هیجانی و بحث‌هایی که از قبل داشتیم، پیشنهاد

برگزاری تجمع همراه با انتشار «فراخوان عمومی» در این جلسه مطرح شد. البته در این جلسه برخی از زنان هوادار «چهل تکه جهانی» نیز پس از مدت‌ها فاصله گرفتن از جمع هم‌اندیشی، دوباره حضور یافته بودند، دلیل حضورشان هم این بود که پیش از آن، منیژه عراقی به محل دفتر مرکز فرهنگی آمده بود و همکاری با طرح «چهل تکه‌ی همبستگی برای تبلیغ منشور حقوق بشر زنان» (که حرکتی بین‌المللی بود و توسط یک سازمان بین‌المللی زنان مطرح شده بود) را به ما پیشنهاد کرده بود. ما هم ضمن استقبال، به او پیشنهاد داده بودیم که برای گسترده‌تر شدن این حرکت، در نشست جمع هم‌اندیشی حضور پیدا کند و این پیشنهاد را در جلسه آتی هم‌اندیشی نیز مطرح سازد. در هر صورت در آن جلسه، حضور طیف‌های فکری، بسیار متنوع شده بود. از سوی دیگر زنان نزدیک به حاکمیت نیز همچون نوه آیت‌الله خمینی (یعنی «زهرا اشراقی»، که برای اولین بار به جلسه هم‌اندیشی آمده بود) به دلیل آن که در تحصن میدان پاستور شرکت داشتند پس از خاتمه تحصن، به جلسه هم‌اندیشی آمدند. و چنین بود که برخی دوستان از طیف چپ رادیکال که آن روز به جمع ملحق شده بودند وقتی زهرا اشراقی را دیدند تاحدودی شوکه شدند!

به هرحال آن روز، فضای هم‌اندیشی بسیار هیجان‌زده، با نشاط، اما ملتهب بود، از این رو وقتی ایده برگزاری تجمعی بزرگ با انتشار فراخوان عمومی از سوی گروه‌های گوناگون زنان، در همین جلسه مطرح شد، در کمال ناباوری، به‌راحتی توسط اکثر قریب به اتفاق اعضای ثابت جمع هم‌اندیشی، پذیرفته شد و در نهایت تصمیم گرفته شد که این تجمع در «جلوی سر در دانشگاه تهران» برگزار شود. درباره «شعار محوری تجمع» نیز بحث و تبادل‌نظر مفصلی صورت گرفت، برخی مجدداً «حذف زنان از کاندیداتوری ریاست جمهوری» را به عنوان شعار محوری تجمع پیشنهاد دادند که در نهایت شعار کانونی تجمع آتی: «اعتراض به قوانین تبعیض‌آمیز در قانون اساسی» به تصویب رسید. در مورد اخذ مجوز از وزارت‌کشور هم، بحث از این که مجوز بگیریم یا نگیریم، سرانجام

به توافق در مورد برگزاری «بدون مجوز»، ارتقاء پیدا کرد و در کمال ناباوری، با اکثریت آراء، مصوب شد.

زمینه‌های طرح شعار «اعتراض به قوانین تبعیض‌آمیز در متن قانون اساسی» در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴:

پشتوانه شعار محوری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** یعنی «تغییر در قوانین تبعیض‌آمیز در متن قانون اساسی» که توسط گروه‌های گوناگون در نشست «جمع هم اندیشی زنان» پذیرفته شد، در اواخر سال **۱۳۸۳** یعنی زمانی در جنبش زنان شکل گرفت که اکثر طرح ها و لوایحی که برای ایجاد تغییر و اصلاح در قوانین و نهادهای حکومتی برای باز کردن ساختارهای متصلب در حاکمیت توسط اصلاح طلبان (طی ۸ سال) انجام می‌گرفت از سوی نیروهای نومحافظه کار و با کمک نهادهای انتصابی، یکی پس از دیگری با بن بست روبرو می‌شد. واقعه‌ی ۱۸ تیر در کوی دانشگاه، توقیف فله‌ای روزنامه‌ها و نشریات، گسترش بازداشت‌ها و دستگیری نیروهای گوناگون خارج از حاکمیت، به‌تدریج به حوزه و حریم نیروهای درون حاکمیت و نیروهای اصلاح طلب رسیده بود. اعمال محدودیت‌های فزاینده برای فعالیت‌های مدنی و قانون‌مدار تشکل‌های مدنی و زنان، و بسیاری از وقایع دیگر، به گسترش ناامیدی از اصلاحات در جامعه به شدت دامن می‌زد.

همه‌ی این موارد در کنار افزایش فشارهای بین‌المللی به دلیل تغییر سیاست‌های برون‌مرزی آمریکا (ناشی از سیاست‌های تهاجمی دولت «جورج بوش» و حمله نظامی به عراق)، جملگی سبب می‌شد که نیروهای تحول‌خواه را بر آن دارد که برای آینده، راه‌کارهای دیگری را برگزینند که از جمله‌ی آن: «طرح رفراندوم برای قانون اساسی» بود. این طرح که از سوی بخشی از نیروهای منتقد حاکمیت مطرح شده بود، به نظر من ناشی از همین موانع و بن‌بست‌ها و ناروشنی‌های برآمده از تصلب فزاینده در ساختار حکومتی بود که

در برابر هرگونه اصلاحات، مقاومت می‌کرد. وجود نهادهای انتصابی، از جمله شورای نگهبان، اکثر لوایح دولت برای ایجاد تغییرات را سد کرده بود که یکی از شاخص‌های مهم‌اش در رابطه با زنان، رد لایحه «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» بود. بنابه مجموعه این دلایل، طرح بحث انگیز «رفراندوم برای قانون اساسی» از سوی برخی از نیروهایی که تا پیش از آن، بخشاً در مقام متحد اصلاح‌طلبان در خارج از حاکمیت، فعالیت می‌کردند برای جمع آوری امضاء به روی اینترنت قرار گرفت.

فارغ از آن که طرح «رفراندوم برای قانون اساسی»، می‌توانست در جامعه‌ی سیاسی آن زمان راهگشا باشد یا نه، اما برای ما در جنبش زنان، فضای مناسبی را فراهم آورد که به بهانه آن، بحث «تغییرات حقوقی به نفع زنان» را در پیوند با مسئله دموکراسی در جنبش زنان به شکلی گسترده مطرح سازیم. از سوی دیگر نقش تغییر ساختارهای حقوقی و تعریف رابطه زنان (به عنوان شهروند) با دولت، در حوزه گفتمان سیاسی و اجتماعی در جامعه کم‌تر مورد بحث قرار می‌گرفت. اما «طرح رفراندوم» با توجه به آن که گذار به دموکراسی را به «ساختارهای حقوقی و قانونی» پیوند می‌زد پتانسیل آن را داشت که مسئله حقوق زنان را هرچه بیشتر به این گذار دموکراتیک پیوند بزند و ضرورت اصلاح ساختارهای قانونی را به طور وسیع‌تر به بحث گذارد. همان‌طور که وقتی بحث «انتخابات آزاد» در جنبش مدنی «رأی من کو؟» در انتخابات ۱۳۸۸ به عنوان گفتمانی مهم در گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی تبدیل شد (و از این منظر، کنش‌گران زن نیز توانستند «مسئله زنان» را با این گفتمان تازه‌نفس پیوند بزنند) در سال پایانی حضور «اصلاح‌طلبان» در قدرت نیز گفتمان «رفراندوم برای تغییر در قانون اساسی» به یکی از گفتمان‌های مهم در گذار مسالمت‌آمیز به سوی دموکراسی مطرح شده بود بنابراین تبیین جایگاه زنان در این گفتمان عمدتاً حقوقی می‌توانست مسئله حق زن ایرانی را در محور گفتمان‌های مدنی و سیاسی موجود تثبیت کند.

اگر خواسته‌ی «تغییر ساختارهای حقوقی و قانونی» یکی از محورهای تحول محسوب می‌شد و می‌توانست به نقطه‌اشتراک گروه‌های جنبش زنان ارتقاء یابد پس تغییر و اصلاح در قانون مادر (قانون اساسی) و دیگر قوانین به نفع زنان هم می‌توانست به محوری مشترک در جنبش زنان تبدیل شود و از سوی دیگر مسئله زنان را به بحث عمومی گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی، پیوند زند.

در واقع پیگیری تغییر و اصلاحات نظام حقوقی کشور بدون تبیین استراتژی و سازوکارهای آن در جنبش زنان، هرگز نمی‌توانست توافق و اجماع نیروها و هم‌افزایی جریان‌های گوناگون درون جنبش زنان را فراهم آورد. اگر تشکل‌ها و گروه‌های مختلف جنبش زنان در دوره ۸ ساله اصلاحات توانسته بودند گسترش یابند و بخشی از فضای جامعه مدنی را از آن خود سازند برای آن بود که در بستر گفتمان اصلاح‌طلبی آن زمان، کنش‌گران جنبش مستقل زنان توانستند گفتمان مطالبه محوری خود را (و نیز جایگاه «تشکل‌ها و سازمان‌یابی زنان» را) در پیوند ـ نه در تضاد ـ با گفتمان سیاسی موجود آن زمان، به خوبی تبیین و پیگیری کنند و این استراتژی را در میان فعالان و در گفتمان‌های جنبش زنان به نقطه‌ی توافق و اشتراک عمل ارتقاء دهند. حال با وجود آن دوره‌ی سرخوردگی که پیش آمده بود، جنبش زنان نیاز داشت که گفتمان تازه‌نفس دیگری را (که به کمک آن بتواند شرایط موجود را تبیین کند تا شاید سرخوردگی‌ها را به نوعی دور بزند و به حرکت‌اش ادامه دهد)، تبیین و در فضای عمومی جنبش، مطرح سازد.

مسئله آن بود که «طرح رفراندوم برای قانون اساسی» که راهکاری همچنان مسالمت‌آمیز و غیرانقلابی تلقی می‌شد (که البته از روش‌های گذشته کمی فاصله داشت ولی در عین حال، حامل تجربه‌های گذشته هم بود)، می‌توانست بستر مناسبی برای طرح استراتژی جدیدی در جنبش زنان باشد. از پرتوی درک همین ضرورت بود که فرصت را غنیمت شمردیم و تلاش کردیم تا

گفتمان «تغییرات حقوقی و قانونی» را (به بهانه طرح «رفراندوم برای قانون اساسی») در حد توان مان به راهبرد اصلی عمل اجتماعی در جنبش زنان ارتقاء دهیم. مقالاتی که در این دوره در رابطه با چرایی ضرورت محوریت «قانون» و اهمیت آن منتشر می کردیم، هر چند مانند همیشه، ابتدا تنش‌زا بود و نقدهای بسیاری برانگیخت، اما به‌تدریج در کنار فعالیت ها و تلاش های دیگر فعالان جنبش زنان برای انگشت‌گذاردن بر اهمیت «قانون» و محوریت بخشیدن به تغییر و اصلاح قوانین بالاخره سبب شد که از سال **۱۳۸۴** به‌تدریج موضوع «قانون» و تغییر قوانین تبعیض‌آمیز چه در مجموعه قوانین مدنی و چه در قانون مادر (قانون اساسی)، به محور اصلی کنشگری جنبش مستقل زنان تبدیل شود. در واقع به‌رغم آن که در دهه ۷۰ و ۸۰، تغییر در قوانین تبعیض‌آمیز، یکی از محورهای فعالیت جنبش زنان محسوب می‌شد، ولی «محوریت اصلی» نداشت. اما پس از این مجموعه بحث‌ها در جنبش زنان در رابطه با اهمیت پرداختن به تغییر قوانین، ما در جمع هم‌اندیشی زنان سرانجام توانستیم در خرداد **۱۳۸۴** (با توجه به فضای انتخاباتی)، بر سر شعار محوری‌مان یعنی «تغییر قوانین تبعیض-آمیز در قانون اساسی» به توافق برسیم و تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** را با این شعار برگزار کنیم. بدین ترتیب از آن زمان به بعد بحث «قوانین تبعیض‌آمیز» به گفتمان محوری جنبش زنان تبدیل شد و با برگزاری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** این گفتمان در جنبش زنان تثبیت و در نهایت به شکل حرکتی گسترده در قالب «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» پا به هستی گذاشت.

از ایجاد کمیته هماهنگی تا برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴: و اما، در همان نشست پُرشور جمع هم‌اندیشی زنان که پس از برگزاری موفقیت‌آمیز تحصن روبروی دفتر ریاست جمهوری، (که به فراخوان اعظم طالقانی صورت گرفته بود)، برای برپایی تجمع دیگری مقابل دانشگاه تهران به توافق رسیدیم و قرار

شد که کمیته هماهنگی شکل بگیرد و گروه‌های مختلف (هر کدام یک نماینده) برای هماهنگی کارهای اجرایی، داوطلب شوند. بدین ترتیب از موسسه کارورزی: محبوبه عباسقلی‌زاده، از مرکز فرهنگی زنان: نوشین احمدی خراسانی، از انجمن هماوا: نیره توکلی، از موسسه راهی: نسرین افضلی، از کانون هستیااندیش: جلوه جواهری، و نیز شهلا انتصاری و گوهر شمیرانی (که از مجموعه طیف‌های مختلف فکری بودند که در جمع هم‌اندیشی حضوری فعال داشتند) برای شکل دادن به کمیته هماهنگی انتخاب شدند. و تصمیم گرفته شد که نام «گروه‌ها» به همراه نام «افراد» در انتهای متن فراخوان درج شود.

به هرحال در آن جلسه در کمال ناباوری، یک سری تصمیمات در آن جمع به تصویب رسید که پیش خودم فکر کردم ممکن است که برخی از افراد پس از ترک آن جلسه، وقتی به خانه‌های‌شان بازگردند و تصمیمات اتخاذ شده را مرور کنند، چه بسا شوکه شوند که از قضا همین‌طور هم شد و پس از آن جلسه به‌تدریج متوجه شدیم که مخالفت‌خوانی‌ها با برگزاری تجمع، بسیار است.

از روز ۱۱ خرداد تا ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ زمان بسیار اندکی برای برگزاری چنین تجمع بزرگی، وقت داشتیم. چند روز از این فرصت اندک نیز با تعطیلات رسمی مصادف می‌شد و این، کار را بسیار مشکل‌تر و زمان را نیز متراکم‌تر می‌کرد. البته شاید همین زمان کوتاه باعث شد که این تجمع شکل بگیرد یعنی فرصت بر هم زدنش برای کسانی که مخالف آن بودند، خوشبختانه باقی نماند. جلسات هماهنگی به‌طور مرتب و فشرده در محل کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی تشکیل می‌شد ولی متأسفانه عده‌ای در پشت پرده برای برهم زدن این تجمع، تلاش می‌کردند.

کشمکش‌های فرسایشی ۱۰ روزه برای فشار هرچه بیشتر بر افرادی که در کمیته هماهنگی این تجمع بودیم، به منظور کنسل کردن تجمع، سبب شد که ۱۰ روز طاقت‌فرسا و تب‌آور مانند ۱۰ ماه بر ما بگذرد. هر روز با اطلاعیه

حمایتی گروهی (به‌خصوص اگر از خارج کشور بود) ناگهان یک بحران به‌وجود می‌آمد و فشارها صدچندان می‌شد از جمله: بیانیه مردان برابری‌خواه در حمایت از تجمع؛ بیانیه فلان گروه در خارج از کشور در دفاع از تجمع؛ و... آری هر کدام از این حمایت‌ها، مدرک جرمی تلقی می‌شد که محبوبه عباسقلی‌زاده را برای کنار کشیدن از کمیته هماهنگی و در نهایت کنسل کردن تجمع، بیشتر تحت فشار قرار می‌دادند. چرا که محبوبه از جمله کسانی بود که در آن زمان، نه تنها با برخی از «دولت‌زنان» نزدیک به مسئولان حاکمیت ارتباط داشت بلکه با وجود این ارتباطات، حضورش در جمع برگزارکننده‌ی تجمع باعث می‌شد که تاحدودی حاشیه امن برای این تجمع، فراهم آید. چرا که این نخستین تجمع بزرگی محسوب می‌شد که قرار بود بدون مجوز از وزارت کشور، برگزار شود و در آن شرایط حتا ما نیز که برگزاری ۲ تجمع بزرگ دیگر در «پارک لاله تهران» را تجربه کرده بودیم (و در یکی از آن‌ها حتا مجوزمان باطل شده بود) و در هر دو تجمع نیز گرفتاری‌های زیادی را به‌جان خریده بودیم، می‌دانستیم چه خط قرمزی را داریم می‌شکنیم.

در مقابل فشارهای فزاینده، ما هم تلاش می‌کردیم هر روز با برگزاری جلسات هماهنگی، آن فشارها را تاحدودی خنثا کنیم. این روند به‌ویژه قبل از صدور فراخوان و انتشار عمومی آن، مسیر کار را بسیار شکننده و جیوه‌ای کرده بود، انگار بر لبه تیغ راه می‌رفتیم. برخی از درون و بیرون جنبش زنان بر ما در کمیته هماهنگی فشار می‌آوردند تا تصمیم‌هایی را که در جمع هم‌اندیشی زنان گرفته شده بود با استفاده از قدرت‌مان به عنوان کمیته هماهنگی، تغییر دهیم از جمله تغییر محل تجمع یا تغییر شعار محوری آن. ولی ما تصور می‌کردیم که اگر تغییری ـ حتا جزیی ـ در یکی از تصمیماتی که «جمع هم‌اندیشی» در رابطه با برگزاری تجمع مصوب کرده بود وارد کنیم، می‌تواند بهانه‌ای باشد که به‌راحتی آتش اختلاف را در میان اعضای هم‌اندیشی دامن بزند و به سهولت، همه را وا دارد که در آن وقت تنگ و فرصت بسیار اندک، خواهان تشکیل

جلسه‌ای دیگر شوند. طبعاً در شرایطی چنین شکننده و این فرصت اندک، تشکیل جلسه مجدد به معنای کنسل شدن تجمع بود. در هرحال به خاطر فشارها و بهانه‌های مختلفی که برخی در مورد تجمع مطرح می‌کردند مجبور بودیم برای خنثاکردن فشارها، مرتب بیانیه بدهیم. به همین دلیل، سه بیانیه در عرض این ده روز صادر کردیم. در عرض این ده روز شاید حداکثر سه یا چهار ساعت در طول شبانه روز می‌خوابیدیم چون که انبوهی از کارها را باید سروسامان می‌دادیم.

به هرحال محبوبه از سوی برخی از دوستان و نزدیکان فکری‌اش زیر فشارهای سنگین و فزاینده برای لغو تجمع قرار داشت و ما نیز در مرکز فرهنگی زنان با فشار مداوم آن بخش از زنان تندرو رادیکال ــ که مانند آن طرفی‌ها ـ همه چیز این تجمع را زیر سئوال می‌بردند، روبرو شده بودیم. جالب بود که در آن بحبوحه، عده‌ای حتا این تجمع را علیه اصلاح‌طلبان می‌دانستند و از این رو با آن مخالفت می‌کردند. عده‌ای دیگر آن را به نفع اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست‌جمهوری و برای تشویق به حضور در انتخابات معنا می‌کردند و با این بهانه با آن از در مخالفت در می‌آمدند. خلاصه غوغایی برپا شده بود.

چگونگی رفت و آمد به محل تجمع را بارها و بارها بررسی کردیم. به یاد می‌آورم چندین بار شبانه به جلوی دانشگاه تهران رفتم تا هنگامی که خیابان خلوت است بتوانم نقشه درست و دقیقی از محل آغاز تجمع (که قرار بود در آن‌جا روی زمین بنشینیم) را در کمیته هماهنگی ارائه کنم. می‌دانستیم که محل تجمع را محاصره خواهند کرد و نمی‌گذارند به‌راحتی به مکانی که در نظر گرفته بودیم، برسیم. ولی پیشنهاد شهلا انتصاری برای کرایه اتوبوسی برای پیاده شدن جلوی درب دانشگاه، همه ما را هیجان زده کرد. او با سندیکای شرکت واحد در ارتباط بود و مسئولیت کرایه کردن اتوبوس را برعهده گرفت.

در این میان هنگامی‌که سرود «ای زن، ای حضور زندگی» را به‌طور دسته‌جمعی تمرین می‌کردیم بهترین لحظات زندگی جمعی آن دوران را

تجربه می‌کردیم. محبوبه عباسقلی‌زاده دفتر انجمن‌اش در جایی قرار داشت که در طبقه زیرین آن، استودیو ضبط صدا وجود داشت. محبوبه آن استودیو را به هزینه خودش اجاره کرد تا *نخستین سرود جنبش زنان* را ضبط کنیم. شب ساعت حدود ۷-۸ به استودیو رفتیم و تا آخر شب توانستیم سرود را ضبط کنیم.

پس از پشت سر گذاردن این ماجراها، روز **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** بالاخره با همه چالش‌ها و دردسرها و امیدهایش فرا می‌رسید و ما در فضایی آکنده از شور و امید و هیجان و ابهام، پیش می‌رفتیم. آخرین روز یعنی صبح روز **۲۲** خرداد نیز یک اتوبوس از زن‌هایی که توسط رؤیا طلوعی بسیج شده بودند از کردستان به تهران رسیدند. حضور پُر نشاط و مصمم آنان به همه ما روحیه داد. ناهار را در همان فضای صمیمی کتابخانه، ازشان پذیرایی کردیم و آنان نیز که سرود جنبش زنان «ای زن، ای حضور زندگی، به‌سر رسید زمان بندگی» را به زبان کوردی ترجمه کرده بودند، سرود خودشان را به‌طور دسته‌جمعی تمرین می‌کردند. خلاصه حال و هوایی داشت آن روز. هسته اولیه‌ای که قرار بود با اتوبوس به محل برگزاری تجمع برویم می‌بایست یک ساعت زودتر در کتابخانه جمع می‌شدند. خوشبختانه بسیاری از بچه‌ها رأس ساعت مقرر آمدند.

یادم می‌آید همان‌جا روی تخته سفیدی که در کتابخانه بود با ماژیک، نقشه دقیق محلی که قرار بود هسته اولیه تجمع، در آن‌جا مستقر شویم را کشیدم و توضیح دادم که چه‌طور قرار است به آن‌جا برویم و این که چه چیزهایی را باید رعایت کنیم : لبخند بزنیم، دعوا و خشونت نکنیم، حتا اگر کتک‌مان بزنند نباید برخورد خشن داشته باشیم. نباید وارد بحث سیاسی با آن‌ها بشویم، فقط در مورد حق و حقوق‌مان با نیروی انتظامی صحبت کنیم، به مجرد پیاده شدن از اتوبوس هم باید به سرعت روی زمین بنشینیم که نتوانند هُل‌مان بدهند و پراکنده‌مان سازند و... در واقع مهم‌ترین نکته‌ای که برای راه افتادن تجمع، وجود داشت این بود: *«نشستن به هر قیمت، و بلند نشدن. تا هسته اولیه کاملا*

شکل بگیرد و موقعیت‌اش تحکیم شود، تا سپس دیگران بتوانند به آن بپیوندند».. یعنی به هر ترتیب می‌بایست موقعیت‌مان را حفظ می‌کردیم... اما وقتی به‌طور دسته جمعی از اتوبوس پریدیم پایین و خودمان را به نقطه مورد نظر رساندیم و روی زمین داغ نشستیم تازه متوجه شدیم که حفظ موقعیت، چقدر دشوار است. اما سرانجام، مقاومت دسته‌جمعی‌مان باعث شد کسانی که برای تجمع آمده بودند و پلیس نگذاشته بود به آن‌جا نزدیک شوند با سرعت و دویدن، از سد محاصره پلیس عبور کنند و خود را به ما برسانند. چنین بود که تجمع **۲۲** خرداد **۸۴** شکل گرفت و با موفقیت برگزار شد...

در آن تجمع محبوبه عباسقلی‌زاده با یک بلندگوی دستی، مجری بود و من هم که با بلندگوی دستی دیگری، شعارهای تجمع را برای تکرار در جمع، هدایت می‌کردم و در آخر نیز قطعنامه پایانی را بر چهارپایه‌ای که شهلا انتصاری فراهم آورده بود به وسیله همان بلندگوی دستی کوچک، قرائت کردم. در این مراسم سیمین بهبهانی نیز شعرش را قرائت کرد. مینو مرتاضی نیز سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و پیام شیرین عبادی را در آن تجمع خواند و رؤیا طلوعی هم از طرف زنان کورد، به سخنرانی پرداخت. البته سخنرانان دیگر به دلیل فضای ملتهب، امکان صحبت نیافتند. در هر صورت ده‌ها گزارش از زوایای مختلف در مورد برگزاری تجمع به نگارش درآمد که همین امر، توضیح بیشتر در مورد آن را غیرضروری می‌کند.

مشکلات جمع هم‌اندیشی پس از برگزاری تجمع ۲۲ خرداد

سه روز پس از برگزاری تجمع **۲۲** خرداد در برابر دانشگاه تهران، جلسه هم‌اندیشی به منظور بررسی نتایج این تجمع برگزار شد. تعدادی از اعضای جمع هم‌اندیشی که حتا با تجمع هم همراهی کرده بودند و نیز برخی از زنان اصلاح‌طلب جبهه مشارکت، در این جلسه، به برگزاری این تجمع، انتقادهای گاه تند و تیزی را مطرح کردند و به نوعی برگزاری آن‌را محکوم کردند. اما

به‌رغم بگو مگو و درگیری لفظی که در این میان پیش آمد، در مجموع به دلیل غلبه فضای پُرنشاط و بالا بودن اعتماد و روحیه‌ی قوی ناشی از «موفقیت‌آمیز بودن تجمع»، درگیری‌های لفظی بیش از آن، کش‌دار نشد و خوشبختانه خاتمه یافت.

مدتی پس از آن جلسه، وضعیت انتخابات ریاست‌جمهوری مشخص شد و آقای محمود احمدی‌نژاد برنده انتخابات اعلام شد. بسیاری از ما جنبش‌زنانی‌ها از نتیجه‌ی نامنتظر انتخابات، تقریباً یکّه خوردیم. با این حال، مسئله انتخابات که طی دو ماه اخیر در میان نیروهای جمع هم‌اندیشی تنش ایجاد می‌کرد به پایان رسیده بود، اما چالشی تازه را رقم زد: چگونگی مواجهه با دولت نومحافظه‌کار آقای محمود احمدی‌نژاد.

در این میان نشست‌های جمع هم‌اندیشی زنان، در ظاهر، مباحث پیشینی خود را پی گرفت اما تضادها و فشارها در زیر پوست آن ادامه داشت. از یک طرف به‌تدریج برخی از افراد جمع هم‌اندیشی احضار و بازجویی می‌شدند (و ما از لابه‌لای صحبت‌هایی که جسته‌گریخته عنوان می‌کردند به مسئله پی می‌بردیم)، درحالی که انتظار داشتیم مسایلی همچون احضار و بازپرسی و نظایر این موارد به‌طور شفاف در جمع مطرح گردد تا برای آن چاره جویی شود.

بسیاری از یاران جمع هم‌اندیشی به طرق مختلف در معرض «گفتگو» (یعنی بازجویی) قرار گرفتند. با توجه به این وضعیت، احضار رسمی به دادگاه، به نظر می‌رسید که «بهترین و معقولانه‌ترین مدل» است. برای نمونه خود مرا در «سازمان سنجش آموزش عالی» و به بهانه قبولی‌ام در دانشگاه (فوق لیسانس رشته مطالعات زنان دانشگاه تهران)، مورد بازپرسی قرار دادند و هنگامی که به سازمان آموزش عالی مراجعه کردم، متوجه شدم که به جای بحث در مورد تکمیل پرونده‌ام در آموزش عالی، درحال بازپرسی به خاطر تجمع ۲۲ خرداد هستم.

در هرحال در خلال آن روزها، رضوان مقدم را نیز به‌صورت تلفنی احضار

کردند، خوشبختانه او موضوع احضارش را با شجاعت و بدون پرده‌پوشی با دیگران در میان گذاشت و به یاد دارم که من و پروین اردلان و محبوبه عباسقلی‌زاده و شادی صدر، همراه او به محل تعیین شده رفتیم و بیرون از آن ساختمان، منتظر او نشستیم تا از بازپرسی برگردد. در واقع ترویج چنین حمایت‌هایی، از جمله کارهایی بود که آن زمان می‌توانست به‌صورت یک سنت حسنه و یاری‌دهنده در جنبش زنان رایج شود.

کارگاه آموزش مواجهه با «بازپرسی»: طُرفه آن که، طرح برپایی *«کارگاه آموزش برخورد با بازجویی»* را هنگامی که من و پروین‌اردلان و محبوبه‌عباسقلی‌زاده و شادی‌صدر پشت در ساختمانی که رضوان مقدم در آن محل، در حال بازجویی بود (و ما به حمایت از او آن‌جا جمع شده بودیم)، با آن‌ها در میان گذاشتم. بنابراین در همانجا قرار و مدار گذاشتیم و تقسیم‌کار کردیم. برگزاری این سلسله جلسات در کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی آغاز شد. یک جلسه سخنرانی برای آشنایی و درک روانشناسی فضای بازپرسی و حتا موضوع شکنجه و روانشناسی شکنجه (توسط مریم رسولیان)، دو جلسه آشنایی با حقوق متهم (توسط شادی صدر)، دو جلسه نیز برای بیان تجربه‌های زندان. در دو جلسه‌ای که به تجربه‌های زندان و بازجویی، اختصاص داشت قرار شد سه نفر از اعضای جمع هم‌اندیشی که با توجه به موضوعات مختلف به زندان افتاده یا بازجویی شده بودند: فریبا داودی‌مهاجر، محبوبه عباسقلی‌زاده، و پروین اردلان درباره تجربه‌های خود در این زمینه صحبت کنند. یک جلسه هم خود من به همراه منصوره شجاعی سعی کردیم با توجه به تجربه خوانده‌ها و شنیده‌های‌مان، به دسته‌بندی انواع و اقسام برخوردهایی که پرونده‌های مختلف طی کرده‌اند و راه‌کارهای مختلف در مواجهه با جلسات بازپرسی، بپردازیم. در مجموع، این کارگاه آموزشی در چندین جلسه، با موفقیت برگزار شد به همراه توزیع کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه به خوانندگان، کمک قابل‌ملاحظه‌ای

می‌کرد.

در واقع تجربه‌ی مفید این کارگاه‌های آموزشی در «جمع هم‌اندیشی زنان» بود که بعدها در کمپین یک میلیون امضاء به کار گرفته شد و برگزاری سلسله کارگاه‌های «حقوق شهروندی» و حقوق بازداشت‌شدگان را برای اعضای کمپین برگزار می‌کردیم، هر چند در این سلسله کارگاه‌ها در کمپین، فقط بخش «حقوقی» و قانونی آن مورد تدریس قرار می‌گرفت و برگزاری بخش-های دیگر، امکان پذیر نبود.

سفر به کردستان: پس از تجمع **۲۲** خرداد **۸۴**، مسئله دیگری که پیش آمد، دستگیری «رؤیا طلوعی» بود که سردبیری هفته‌نامه «راسان» را در کردستان برعهده داشت . در این میان او در تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴** زنان را از کردستان برای شرکت در این تجمع بسیج کرده بود و بنابراین، حمایت از او ضروری بود. از همین رو ما اعضای مرکز فرهنگی زنان، در نشست‌های«جمع هم‌اندیشی زنان» این بحث را مطرح کردیم که باید از کسانی که به دلیل تجمع **۲۲** خرداد دچار مشکلات و پرونده‌ی قضایی شده‌اند حمایت عملی و علنی کنیم. البته پیشاپیش، این حمایت‌ها را از طریق گروه هماهنگی که برای تجمع **۲۲** خرداد گرد آمده بودیم، بی‌وقفه انجام می‌دادیم، از جمله نوشتن نامه به وزارت کشور برای جلوگیری از فشارهای بیشتر به تشکل‌های غیردولتی در شهرستان‌ها که پای بیانیه **۲۲** خرداد را امضاء کرده بودند، و نیز همراهی با کسانی که احضار می‌شدند و نظایر این کارها. در این حیص و بیص، رؤیا طلوعی نیز دستگیر شده بود. بر این اساس فکر کردیم باید همان‌طور که سعی کرده بودیم از فعالان تهرانی پشتیبانی‌کنیم می‌بایست بتوانیم در حد و اندازه خود نسبت به فعالان جنبش زنان در شهرستان‌ها نیز اقدام کنیم.

مطرح کردن موضوع حمایت از «رؤیا طلوعی» به عنوان یکی از فعالان جنبش زنان، در نشست «جمع هم‌اندیشی زنان» به دلیل آن که برخی از جمع

هم‌اندیشی نمی‌خواستند بحث «قومیت ها» را در جنبش زنان وارد کنند به توافق همگانی نرسید. ولی به نظر من تقویت رویکردی که رؤیا طلوعی (و دیگر فعالان مدنی همچون او) در اقلیم کردستان پیش گرفته بودند یعنی حرکت‌های آرام و مسالمت‌آمیز مدنی و در چارچوب قانون، آن هم در شرایط خشن کردستان (که تا پیش از آن به دلیل فشارهای مضاعف سیاسی بر کردها، فرهنگ سیاسی غالب‌اش عمدتاً به فعالیت‌های غیرمسالمت‌آمیز و حتا مسلحانه گرایش داشت)، از اهمیت زیادی برخوردار بود و می‌توانست به نزدیکی و همبستگی هرچه بیشتر گروه‌های زنان از قوم‌های گوناگون یاری رساند و از این طریق رویکردهای مدنی را (که خود ما نیز در جنبش زنان پیش گرفته بودیم) در آن منطقه تقویت و بارور نماید. از این رو حمایت از رؤیا طلوعی به نوعی می‌توانست معنایی عمیق‌تر از حمایت از یک فرد پیدا کند و به حمایت از حرکت‌های قانونی و مسالمت‌آمیز و مدنی گسترش یابد. با این استدلال بود که در نهایت به‌خاطر عدم توافق جمعی، در جلسه این پیشنهاد را مطرح کردیم که بیانیه‌ای در این رابطه می‌تواند تهیه شود و مانند همیشه هر فردی که مایل باشد مختار است که آن را امضاء کند یا امضاء نکند. به این ترتیب بالاخره بیانیه‌ای به همین منظور تهیه و منتشر شد.

در نشست بعدی جمع هم‌اندیشی، به دلیل آن که به‌رغم همه فشارها برای آزادی رؤیا طلوعی متأسفانه هنوز او در زندان به‌سر می‌برد، پیشنهاد دادم که نامه‌ای خطاب به دادستانی استان کردستان نوشته شود و در آن نامه خواستار ملاقات حضوری با دادستان استان کردستان شویم تا ابراز نگرانی خود را از وضعیت رؤیا طلوعی به‌طور مستقیم و رو در رو، به مقامات مربوطه اظهار کنیم. استدلالم این بود که با این عمل خواهرانه (سفر به کردستان)، کنش‌گران زن در شهرستان‌ها حداقل احساس تنهایی نخواهند کرد. این پیشنهاد هم مانند پیشنهاد انتشار بیانیه، از سوی برخی از دوستان مورد مخالفت قرار گرفت که دلیل‌شان هم این بود که حرکتی پُرهزینه است و با توجه به فضای متشنج

کردستان، ممکن است عواقب وخیمی در پی داشته باشد.

بر این اساس و طبق روال جمع هم‌اندیشی، به همراه برخی از گروه‌ها و افراد که موافق این حرکت بودند نامه‌ای تهیه کردیم و فرستادیم و تعداد معدودی از افراد به نمایندگی از امضاءکنندگان نامه، سرانجام در ۳۰ شهریور ۱۳۸۴ عازم سنندج شدیم. پافشاری ما برای انجام چنین عمل بدعت‌آمیزی، در واقع پایه‌گذاری سنتی در جنبش زنان برای همبستگی با زنان در دیگر شهرها بود، به‌ویژه آن که مسئله «زنان با قومیت‌های گوناگون» برای جنبش زنان مسئله و چالشی مهم تلقی می‌شد که بالاخره به‌تدریج باید در جنبش زنان به آن می‌پرداختیم.

به این ترتیب در مجموع هشت نفر از اعضای جمع هم‌اندیشی که برای سفر به کردستان، اعلام آمادگی کردند شش نفرشان از اعضای مرکز فرهنگی زنان (منصوره شجاعی، فیروزه مهاجر، فرناز سیفی، زهره ارزنی، و نوشین احمدی خراسانی) و هم‌چنین محبوبه عباسقلی‌زاده و شادی صدر و جلوه جواهری از گروه‌های دیگر، داوطلب حضور در این سفر شدند. به این ترتیب با اتوبوس به سنندج عزیمت کردیم.

در طول اقامت‌مان در سنندج سعی کردیم با گروه‌های محلی زنان سنندجی، ارتباطی برقرار نکنیم به این دلیل که مقامات دولتی و انتظامی سنندج احساس نکنند ما برای ایجاد بلوا و بسیج و سازماندهی اعتراض به شهرشان آمده‌ایم. این اولین تجربه ما در این حوزه بود و مسلماً با توجه به وسعت شایعات و فضای ترس و دلهره‌ای که مانند همیشه ایجاد کرده بودند، ما هم محتاط‌تر شده بودیم. چه بسا که بخشی از این دلهره، ناشی از این بود که تا آن روز چنین سنتی در جنبش مستقل زنان وجود نداشت که فعالان زن در پایتخت، به‌منظور حمایت از کنشگران جنبش زنان در شهرستان‌ها، از تهران به شهرهای مورد نظر گسیل شوند. هرچند که بعدها، این روند در کمپین یک میلیون امضاء، تثبیت شد و حتا به‌صورت سنت در آمد. چرا که اعضاء و

کنشگران کمپین نیز آموختند که در حد توان‌شان، سعی کنند تا به هر نحو که شده از فعالان در شهرستان‌ها ـ البته تا جایی که مقدور و ممکن است ـ حمایت به‌عمل آورند.

چیستی و کیستی «هم‌اندیشی»: و اما نشست بعدی «جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان»، پس از روی کارآمدن دولت آقای احمدی‌نژاد در دفتر مرکز کارورزی متعلق به محبوبه عباسقلی‌زاده برگزار شد و گیتی شامبیاتی آن جلسه را اداره می‌کرد. موضوع جلسه، چیستی و کیستی جمع هم‌اندیشی بود، یعنی ادامه مبحثی که پیش از برگزاری تجمع در جمع هم‌اندیشی چندین جلسه را به خود اختصاص داده بود. در آن جلسه به‌راحتی می‌شد نگرانی تک به تک افراد حاضر را نسبت به آینده احساس کرد. آینده‌ای سرشار از ابهام، آینده‌ای مه‌گرفته و به رنگ خاکستری. به تشبیه نیما یوشیج: « دود اندود.» از این رو بخشی از وقت جلسه به این که در دولت جدید چه‌طور می‌توان به فعالیت‌های مسالمت‌آمیزمان ادامه دهیم، اختصاص یافت. هرچند هیچ‌کس هنوز تحلیل مشخصی نداشت و بیشتر حول نگرانی و هراس‌ها و ابهام‌ها، گفتگوها ادامه یافت. در این میان بحث در مورد «چیستی و کیستی» جمع هم‌اندیشی با شدت بیشتری دنبال می‌شد.

تا آن زمان، گزارش جلسات هم‌اندیشی که در سایت‌ها و روزنامه‌ها منتشر می‌شد با نام «جمع هم‌اندیشی» نبود بلکه گاهی آن را «نشست سازمان‌های غیردولتی زنان» گاهی «جمع گروه‌های مختلف زنان»، یا «هم‌اندیشی جمعی از فعالان و تشکل‌های جنبش زنان» و گاهی نیز «نشست سازمان‌های غیردولتی زنان» و... معرفی می‌کردند. از همین‌رو در آن فضای ملتهب پس از روی کارآمدن دولت نهم، ما خود را مشغول قضیه «چیستی و کیستی» جمع کرده بودیم و پنج جلسه صرف این مباحث شد تا این که ابتدا نام «فوروم» و سپس نام «جمع هم‌اندیشی زنان» به تصویب رسید. همچنین در این جلسات، بحث «حضور فردی» به جای حضور سازمانی نیز در جمع هم‌اندیشی زنان به تأیید و

تصویب رسید. پیش از آن معمولاً «نمایندگی گروه‌ها» در «جمع هم‌اندیشی زنان» امری پذیرفته شده بود ولی روی کارآمدن دولت نهم و سیاست غیر دوستانه‌اش نسبت به تشکل‌های جامعه مدنی، سبب شد که اکثر افراد شرکت‌کننده در جمع، به حضور «فردی» (بدون ذکر نام انجمن‌شان) در جمع هم‌اندیشی گرایش پیدا کنند و به‌تدریج بر سر این مسئله توافق نمایند که به‌صورت فردی (نه به نمایندگی از گروه‌شان) در جمع باشند. حرکت‌های تصویب شده در جمع هم‌اندیشی نیز به‌تدریج به جای نام افراد و گروه‌ها، با امضای «جمع هم‌اندیشی زنان» منتشر می‌شد، یعنی به نوعی عملکرد هم‌اندیشی تغییر کرد و به جای عملکردی ائتلافی، به‌تدریج عملکردی سازمانی از خود بروز داد. همه این‌ها با توجه به شرایط سیاسی پس از روی کارآمدن دولت نهم قابل فهم بود. شاید اولین تجمع و حرکتی که بعد از آن توافق، با نام و امضای «هم‌اندیشی» اتفاق افتاد، تجمع ۸ مارس ۱۳۸۴ در پارک دانشجو بود که فراخوان آن با نام «جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» منتشر شد. البته بعدها در سال ۱۳۸۵ که دیگر جمع کوچکی از آن تعداد پُرشمار اولیه در جمع هم‌اندیشی ، باقی مانده بودند، با نام «جمع هم‌اندیشی زنان» بیانیه‌هایی منتشر نمودند و حتا در ۲۰ دی سال ۱۳۸۶، با نام «جمع هم‌اندیشی زنان»، پیوستن به کمپین یک میلیون امضاء را نیز اعلام کردند.[۱]

خلاصه‌ای از فعالیت‌های جمع هم‌اندیشی زنان در سال ۱۳۸۴

مجموعه عملکرد بیرونی جمع هم‌اندیشی در سال ۱۳۸۴ بدین قرار بود:

صدور و انتشار «بیانیه اعتراض به جلوگیری از ورود زنان به استادیوم برای تماشای فوتبال» خطاب به فیفا. صدور و انتشار بیانیه در مورد «طرح قانون محاکم شرع در

---

[۱] /http://www.zanestan.es/news/07,01,15,09,58,12

کانادا» ، برگزاری «تجمع **۲۲** خرداد روبه‌روی دانشگاه تهران در اعتراض به نقض حقوق زنان در قانون اساسی» ، «کمپین برای آزادی رؤیا طلوعی از زندان» ، و «کمپین اعتراض به فیلترینگ نام زنان در اینترنت».

افزون بر این‌ها، به واسطه فضای متکثر هم‌اندیشی و ایجاد اتحادهایی میان برخی از گروه‌ها با یکدیگر، کارهای مشترک گروهی دیگر نیز در سال **۱۳۸۴** به انجام رسید از جمله: «تحصن ۱۰۰ نفره در مقابل دفتر ریاست جمهوری در اعتراض به تفسیر کلمه رجال در قانون اساسی»؛ «فعال شدن گروه‌های تازه‌نفس در بحث ریاست جمهوری زنان»، هم‌چنین «صدور بیانیه در حمایت از کاندیداتوری دکتر معین»، «تحصن در مقابل استادیوم و ورود به استادیوم آزادی»، «آغاز کار چهل تکه جهانی زنان»، «آغاز نگارش قانون اساسی و مجموعه قوانین بدیل با رویکردی زنانه». که البته این کار آخر، در نیمه راه، متوقف ماند.

جلسات انتقادی به منظور جلوگیری از ریزش «جمع هم‌اندیشی زنان: در همان سال **۱۳۸۴**، در هنگام بازگشت از سنندج (که به‌منظور اعلام حمایت از رؤیا طلوعی رفته بودیم) در این مورد که جمع هم‌اندیشی با ریزش نیروی زیادی مواجه شده بحث‌هایی بین ما درگرفت مبنی بر این که چطور می‌شود جلو ریزش نیرو را گرفت و بار دیگر جمع هم‌اندیشی را زنده کرد. سرانجام فکر کردیم که به خاطر جلوگیری از ریزش نیروها، و احیای مجدد جمع هم‌اندیشی، جلسات انتقادی ترتیب دهیم و از کسانی که مدتی است در جلسات هم‌اندیشی شرکت نمی‌کنند دعوت به‌عمل آوریم تا انتقادهای‌شان را صریح و بی‌پرده مطرح نمایند. این فکرها بود که سبب شد چند ماه بعد در سلسله نشست‌هایی که به همین منظور تدارک دیده شد، گیتی شامبیاتی مسئولیت برگزاری کارگاه‌های آسیب شناختی جمع هم‌اندیشی را به منظور رفع مشکلات و بازسازی دوباره «جمع هم‌اندیشی زنان» برعهده گیرد. در مجموع سه جلسه با عنوان جلسات آسیب‌شناسی در دفتر محبوبه عباسقلی‌زاده برگزار

شد که در جلسه سوم اختلاف و تنش‌ها حادتر و حادتر شد. در نتیجه، جلسات آسیب‌شناسی نیز از تداوم باز ماند.

شاید ما اساساً نباید چنین جلساتی را برگزار می‌کردیم زیرا به هر میزان که سعی می‌کردیم جلوی اختلافات را بگیریم و از فروپاشی جمع ممانعت کنیم متأسفانه اوضاع وخیم‌تر می‌شد. شایدم بهتر و عاقلانه‌تر بود که با بررسی اوضاع سیاسی امنیتی موجود، می‌پذیرفتیم که دیگر امکان تداوم جمع هم‌اندیشی به روال سابق، وجود ندارد و به جای کَل‌انداختن با یکدیگر و دامن زدن به اختلافات (تحت عنوان «جلسات انتقادی و آسیب‌شناسی») آستین همت بالا می‌زدیم و تغییر آرایش می‌دادیم و در «فرم» و سازماندهی متفاوتی، کار جمعی‌مان را پیش می‌بردیم. در واقع با گذشت نزدیک به یک دهه از آن روزها، و تجربه‌اندوزی از آن وقایع، به نظر می‌رسد که در دوره‌هایی چنین پُرفشار و متصلب شاید بهتر و عاقلانه‌تر این است که از تلاش‌های عبث به منظور حفظ ائتلاف‌هایی که با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، بازگشت‌شان به وضع پیشین امکان‌پذیر نیست، واقعاً دست برداریم و در نهادها و گروه‌های کوچک‌تر، اهداف کلی آن جمع‌ها و ائتلاف‌ها را دنبال کنیم تا بلکه استمرار مبارزه‌مان در «ساختارهای متکثر و شبکه‌ای»، بار دیگر روزنه‌هایی را در پرده آهنین و ظاهراً رخنه‌ناپذیر سیاسی، به‌وجود آورد و دوباره، زمینه برای ائتلاف‌های بزرگ فراهم آید. همان کاری که عملا ـ و به ناگزیر ـ انجام دادیم اما متأسفانه این کار را پس از یک دوره درگیری و تشنج همراه با رنج و درد به عمل درآوردیم.

دلایل تغییر در روش سازماندهی هم کاملاً روشن بود: زیرا تغییر شرایط سیاسی پس از انتخابات ۱۳۸۴، به‌تدریج خود را نشان داده بود. همه به نوعی می‌دانستند ـ و می‌دانستیم ـ که انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، حامل تغییراتی خواهد بود ولی این که چه چیز تغییر خواهد کرد هنوز روشن و مشخص نبود، از این رو ابهام در آینده، «جمع هم‌اندیشی زنان» را به‌مانند همه

بخش‌های فعال جامعه، دچار تنش‌هایی می‌کرد و به نظر می‌رسید که همین ابهام و ناروشنی، زمینه‌ساز اصلی ریزش نیروها و واگرایی در «جمع هم‌اندیشی زنان» بود. اگر به تاریخ معاصر جنبش زنان هم نگاه کنیم می‌بینیم که معمولاً با توجه به بی‌ثباتی سیاسی و شرایط هر دم متحول جامعه ایران (و نیز تغییر مداوم سیاست‌های رسمی حاکمیت)، جنبش زنان و گروه‌های تشکیل‌دهنده آن به مانند همه جنبش‌ها و فعالان جامعه مدنی، ناچار بوده‌اند جمع‌ها، ائتلاف‌ها و سازمان‌های خود را با شرایط جدید تطبیق دهند ولی به‌نظر می‌رسد تطبیق ساختار جمع‌ها و نهادها با شرایط متحول سیاسی، در صورتی موفقیت‌آمیز و تأثیرگذار بوده که به شکل ایجاد یک «جمع و نهاد جدید جایگزین» (حتا به یاری بخشی از همان نیروهای سابق) پیش رفته است و نه لزوماً با پافشاری تعصب‌آمیز بر ادامه‌ی همان ساختار و «ترکیب سابق». چرا که به تجربه می‌دانیم (و بارها امتحان کرده‌ایم) که تغییر و ترمیم ساختارها در «ائتلاف‌ها و جمع‌های از قبل موجود»، معمولاً با نوعی مقاومت درونی (مقاومت تعصب‌آلود برخی از اعضای آن نهادها) مواجه می‌شود، و تلاش‌های بسیار ـ و گاه طاقت‌فرسا ـ برای تغییر و تحول در همان ترکیب تشکیلاتی و نهادهای از قبل‌موجود، متأسفانه با ناکامی و بن‌بست ـ و در نتیجه، با انفعال و بی‌عملی ـ همراه می‌شود. دلایل آن هم متعدد و چه بسا مبرهن است: تغییر پیاپی برنامه‌های اجرایی در کشور و قبض و بسط مداوم فضای سیاسی (و بی‌ثباتی و بحران در ضمیر سیاست‌های کلان مملکت)، خواه ناخواه سبب می‌شود که نهادهای جامعه مدنی حتا نیروهای درون این نهادها، به دلیل تجربه‌های متفاوت‌شان، نسبت به این تحولات عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان بدهند و استراتژی‌های گوناگون ـ و اغلب ناهمگون نسبت به یکدیگر ـ اتخاذ کنند. اما نکته اینجاست که تغییر استراتژی و رویکردهای متفاوت نیروهای درون یک نهاد، گاه سبب می‌شود که استراتژی کلی آن نهاد در مجموع فلج شود و از کار بیافتد. به تجربه هم ثابت شده که برای تغییر استراتژی کلی آن نهاد و تطبیق حرکت مدنی‌اش با

شرایط جدید سیاسی (به‌ویژه در دوران‌های گذار و بی‌ثباتی)، معمولاً در میان اعضاء و نیروهای تشکیل‌دهنده‌اش نمی‌تواند توافقی ایجاد شود. از این رو معمولا در تحولات مداوم سیاسی در کشورهای توسعه‌نیافته، جابه جایی نیروها و تغییر استراتژی‌ها (برای تطبیق با تحولات سیاسی و شرایط سرکوب)، امری مرسوم، ناگزیر ـ و اغلب خود به خودی ـ است ولی برای آن‌که جابه‌جایی نیروها به شکل موفقیت‌آمیز و آگاهانه انجام گیرد، لزوماً نمی‌توان در همان ظرف تشکیلات قدیمی، چنین جابه جایی (و حتا تغییر راهکار و استراتژی) به راحتی انجام گیرد.

از همه این‌ها گذشته، بافت روابطی که درون یک نهاد یا سازمان، با شکل معینی از مبارزه در دوره‌ای خاص، نضج گرفته است طبعاً نیروهایی را متناسب با همان دوره خاص تاریخی و منطبق با نوع معین فعالیت‌اش، جذب کرده است که شاید برای برخی از این نیروها ، به‌کارگیری نوع دیگری از حرکت و استراتژی (با توجه به شرایط جدید سیاسی)، قابل پذیرش نباشد. زیرا معمولاً پس از دوره‌ای فعالیت در یک فضای خاص سیاسی، موجودیت آن تشکل، سابقه مبارزاتی‌اش، و شکل عادت‌شده‌ی فعالیت و رابطه‌های عاطفی و دوستانه-اش برای اعضایش، به‌طور ناخودآگاه به «**هویت**» و اتیکت (البته برای برخی از اعضا) تبدیل می‌شود و بنابراین امکان تغییر در آن، فوق‌العاده دشوار و چه بسا غیرممکن می‌گردد. این درحالی است که تولد تشکیلات و نهادهای «جایگزین» (آن هم با ساختاری متناسب با شرایط جدید سیاسی و امنیتی جامعه)، می‌تواند به جای کاستن انرژی، به جذب نیرو و انرژی در جنبش زنان واقعاً کمک کند.

بنابراین، «جمع هم‌اندیشی زنان» به‌رغم برگزاری جلسات انتقادی و آسیب-شناسی، نه‌تنها نتوانست مشکلات‌اش را حل و فصل کند بلکه آن‌ها را گسترش داد. هر چند باز هم پس از شکست جلسات آسیب‌شناسی، تلاش‌های دیگری به منظور احیای جمع هم‌اندیشی صورت گرفت و جلساتی دیگری هم به همین

منظور برگزار شد، اما واقعیت این بود که بافت و ساختار «جمع هم‌اندیشی زنان»، با توجه به این که در شرایط دوره‌ی اصلاحات ایجاد شده بود و با وجود یک دوره فعالیت موفق و تاثیرگذار، اما به‌تدریج با تغییر شرایط سیاسی (به‌ویژه از سال **۱۳۸۵** به این سو)، کارآیی و تاثیرگذاری اولیه‌اش را از کف داده بود. با این حال، این به معنای آن نبود که یادمان‌ها و تجارب موفق آن نیز به همراه «جمع هم‌اندیشی»، از بین برود، بلکه از دل همان تجربه‌ها بود که چندین و چند اتحاد و ائتلاف تازه‌نفس (متناسب با شرایط جدید سیاسی جامعه) شکل گرفت و نیروهای ورزیده شده‌ی درون هم‌اندیشی، با توجه به تجربه‌های نابی که اندوخته بودند، از سال **۱۳۸۵** به بعد، در شکل‌دادن و به جلو راندن حرکت‌های جمعی و ائتلاف‌های گوناگون، متناسب با شرایط و جابه‌جایی نیروها، نقش مثبت و مؤثر خود را به خوبی ایفا کردند، از جمله تشکیل: «کمپین یک میلیون امضا»، «میدان زنان»، «فوروم مادران صلح»، «مجمع زنان اصلاح‌طلب» و «منشور جهانی زنان» که همگی این ائتلاف‌ها و اتحادهای کوچک و بزرگ، به نوعی از دل جمع هم‌اندیشی زنان و با تکیه بر تجربه‌های غنایی آن (و به کمک یارگیری از درون آن جمع)، شکل گرفتند. همه این اتحادها و ائتلاف‌های کوچک و بزرگ، کانون‌ها و ستون‌های پایایی و تداوم جنبش زنان را شکل دادند. در واقع اگر گروه‌ها و تشکل‌های گوناگون جنبش زنان با ایجاد یک نهاد مهم یعنی «جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» توانستند حرکت‌های مدنی و مسالمت‌آمیز جنبش را در خلال سال‌های **۱۳۸۲** تا **۱۳۸۵** شکل دهند، دیدیم که از سال **۱۳۸۵** تا **۱۳۸۷**، جنبش زنان با پنج مرکز و نهاد متفاوت و موازی ولی هم‌راستا با یکدیگر، حرکت‌های حق‌طلبانه‌اش را پیش برد، و در سال **۱۳۸۷** تا **۱۳۸۸** نیز با ایجاد «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» و سپس ائتلاف «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» توانست تقریباً بخش بزرگی از این پنج مرکز و شبکه را بار دیگر به هم پیوند بزند و حرکت‌های ماندگاری را در جنبش زنان بیافریند.

فصل چهارم

فصلی تازه در تاریخ معاصر جنبش زنان

از شکل‌گیری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ تا کمپین یک‌میلیون امضاء

شکل‌گیری «کمپین یک میلیون امضاء» باز می‌گردد به تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** زنان در «میدان هفتم تیر» تهران. همان تجمعی که زن حق‌خواه و مسالمت‌جوی ایرانی در آن با پرداخت هزینه، گفتمان «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان» را از میان کشمکش‌های مجلسیان و از لایه‌های تو بر توی مطالبات جنبش زنان، به فریادی یکپارچه و عمومی تبدیل کرد و در ادامه‌اش، با شکل‌دادن به «کمپین یک میلیون امضاء» آن را تعمیق و تداوم بخشید. اما برگزاری چنین تجمعی، آن هم در سال تثبیت دولت نهم، پروسه‌ای چالش‌برانگیز بود که با درد و رنج از یک سو و شعف و شور از سوی دیگر همراه شد.

روند شکل‌گیری «تجمع ۲۲ خرداد» در میدان «هفتم تیر» تهران

در جلسه «جمع هم‌اندیشی زنان» که در دفتر شبکه سازمان‌های محیط زیستی برگزار شد، در ادامه گفتگوهای گذشته درباره هدف‌ها ومسیرهای فعالیت جمع هم‌اندیشی، بحث بر روی «کف مطالبات جمع هم‌اندیشی»، متمرکز شد.

در این جلسه منصوره شجاعی، بنابه تقاضای جمع، بحث یافتن «نقاط مشترک فعالیت» را به‌صورت «کارگاهی» پیش برد که سرانجام پس از گفت‌گوهای مفصل و جمع‌بندی نظرات شرکت‌کنندگان، موضوع «تغییر در قوانین تبعیض آمیز»، به عنوان نقطه مشترک همگان، پذیرفته شد. سپس چگونگی برگزاری سالگرد **۲۲** خرداد مورد بحث قرار گرفت. ما پیشنهاد دادیم که به میمنت فرارسیدن **۲۲** خرداد «روز همبستگی زنان ایران» به‌مانند سال گذشته تجمعی مسالمت‌آمیز برگزار کنیم. اما برخی از دوستان پیشنهادهای متنوع دیگری را مطرح ساختند از جمله برگزاری سمیناری به همین مناسبت و... ولی بحث‌ها به‌تدریج حول برگزاری تجمع به‌عنوان پیشنهادی که اکثریت را جلب کرده بود متمرکز شد. هر چند در نهایت عده‌ای در همان جلسه اعلام کردند: به شرط آن که فراخوان تجمع به نام «جمع هم‌اندیشی زنان» صادر شود موافق برگزاری این تجمع خواهند بود. در مقابل این گزینه، اما عده‌ای این بحث را مطرح کردند که چون در آن جلسه، همه اعضای جمع هم‌اندیشی حضور ندارند نمی‌توان در این مورد تصمیم قطعی گرفت. بالاخره پس از بحث‌های مفصل، قرار شد که کمیته روابط عمومی تشکیل شود و لیستی از افراد و تشکل‌هایی که از ابتدا تا آن زمان در نشست‌های هم‌اندیشی شرکت می‌کردند تهیه و برای «آخرین بار» با «همه» برای شرکت در نشست‌های جمع هم‌اندیشی تماس گرفته شود تا بتوان در مورد چگونگی برگزاری سالروز **۲۲** خرداد با حضور اکثریت، تصمیم‌گیری شود.

همان روز برای جلسه بعد، برنامه‌ریزی کردیم و قرار شد جلسه در محل دفتر انجمن «کنشگران داوطلب» باشد. تماس‌های تلفنی برقرار و ایمیل‌های دعوت برای افراد و تشکل‌ها که پیش از آن نیز در جلسات جمع هم‌اندیشی شرکت می‌کردند فرستاده شد. سپس جلسه، طبق توافق قبلی برگزار شد. برخی از افرادی که دعوت کرده بودیم خوشبختانه آمدند. حتا پس از مدت‌ها نمایندگانی از جمع «منشور جهانی زنان» (که ائتلاف طیف خاصی از زنان

چپ‌گرا بود که حول ایده «چهل تکه جهانی» شکل گرفته بودند) نیز حضور داشتند. آن زمان مرکز فرهنگی زنان در جمع «منشور جهانی زنان» نیز نماینده داشت و برخی از اعضای مرکز فرهنگی که در جلسات آن جمع (به نمایندگی از مرکز فرهنگی) حاضر می‌شدند پیشنهاد برگزاری «تجمع ۲۲ خرداد» را پیشتر با آنان مطرح کرده بودند. از این رو اعضایی از آن‌ها را نیز برای شرکت در این جلسه‌ی تصمیم‌گیری در مورد برگزاری یا عدم برگزاری تجمع ۲۲ خرداد، دعوت کرده بودیم. اما برخی از این طیف فکری با برگزاری تجمع به مناسبت روز ۲۲ خرداد از همان سال گذشته (۱۳۸۴) مخالفت کرده بودند. زیرا آنان اساساً مناسبتی به‌نام «روز همبستگی زنان ایران» (۲۲ خرداد) را به معنی بدیل‌سازی برای روز جهانی زن (۸ مارس) تلقی می‌کردند.[۱] از سوی دیگر تشابه و نزدیکی ۲۲ خرداد با دوم خرداد (که نماد «اصلاح‌طلبان» بود) از نظر آنان حرکتی «توطئه‌گرایانه» از سوی ما (که لیبرال و دوم خردادی‌مان تلقی می‌کردند) محسوب می‌شد.

به نظر می‌رسید ریشه چنین مخالفت‌خوانی‌هایی از سوی این طیفِ خاص از چپ، بازمی‌گشت به تجربه آنان در رابطه با «روز ۸ مارس» در همان اوایل انقلاب. چرا که از همان سال انقلاب ۵۷، در رابطه با «روز ۸ مارس» (روز جهانی زن) و «روز زن مذهبی» (تولد حضرت فاطمه) بین زنان سکولار و

۱- برای نمونه روزبه کریمی نیز می‌گوید: « برخی فعالان زن، ۲۲ خرداد را، همچون روز ملی زنان ایران، در کنار۸ مارس، (روز جهانی زنان) برجسته می‌سازند؛ ۲۲ خرداد واقعاً با ۸ مارس قابل قیاس نیست. نه از آن‌رو که این پیشنهاد زیادی رادیکال است و هنوز وقت‌اش نرسیده که از ۲۲ خرداد به عنوان چنین روز بزرگی یاد کنی، چرا که خیلی تشریفاتی و از قضا، ارتجاعی است» (منبع: خواب آشفته خیابان – ۱۳۸۷) این نمونه را که شمایی از دیدگاه‌های طیف رادیکال را بازتاب می‌دهد به این خاطر آوردم که چنین مخالفت‌هایی از سوی برخی از فعالان رادیکال جنبش زنان معمولاً کم‌تر به صورت کتبی وجود دارد زیرا در آن سال‌ها که امکانات گسترده اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی ـ مثل فیسبوک ـ وجود نداشت، مخالفت‌ها غالباً شفاهی صورت می‌گرفت. در نتیجه، این نمونه می‌تواند شمایی از دیدگاه‌های آن طیف از زنان را در مورد روز ۲۲ خرداد نشان دهد.

مذهبی قطب‌بندی به‌وجود آمده بود که در جریان این قطب‌بندی، سکولارها پس از رسمیت یافتن روز تولد حضرت فاطمه، مغلوبه شده بودند. شاید به مقتضای همین «دلیل اعلام‌نشده» هم بوده که همواره برگزاری مراسم روز جهانی زن، برای ما در بخش زنان سکولار، واقعه مهمی محسوب می‌شد. اما در سال ۱۳۸۴ که برگزاری روز جهانی زن در میان گروه‌های گوناگون، حتا در بین زنان مذهبی گسترش می‌یافت (و به نوعی در زمان اصلاحات به این روز رسمیت بخشیده شد)، دیگر این چالش و قطب‌بندی در رابطه با ۸ مارس در جنبش زنان دارای اهمیت زیادی نبود. اما تعدادی از زنان که طیف خاصی از چپ افراطی را در جنبش زنان نمایندگی می‌کردند همچنان مایل به تداوم این چالش و قطب‌بندی بودند، چرا که به نظر می‌رسید از این چالش به نوعی «هویت» می‌گرفتند و می‌توانستند در این حوزه نیز «خود» و «دیگری» را تفکیک نمایند تا به «هویت» خود (که طی این همه سال، رنگ و بوی جدیدی هم به خود نگرفته بود)، همچنان تداوم بخشند. منظور این است که به‌نظر می‌رسید از بستر این چالش قدیمی در زمانه انقلاب بوده است که به‌تدریج در میان برخی از زنان چپ افراطی، «روز جهانی زن» آن چنان «قداستی» یافته بود که گاه همچون «ناموس» از آن یاد می‌کردند، به‌طوری که به‌زعم آنان شکل دادن به هر روز دیگری (از جمله روز ۲۲ خرداد)، ایجاد «رقیب» برای روز ۸ مارس تعبیر و تلقی می‌شد. البته نسل جوان‌تر این طیف فکری با توجه به آن که در چالش‌های آغاز انقلاب حضور نداشتند طبعاً در این مورد نمی‌توانستند همدلی زیادی با نسل قدیمی‌تر داشته باشند، آن هم وقتی پای برگزاری «تجمع» در میان بود و نفس برگزاری تجمع نیز برای طیف چپ افراطی به‌مثابه یک «روش مقدس» تلقی می‌شد!

در هر صورت پس از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴، ما تلاش کردیم که با افزودن روزی دیگر به تقویم مبارزات زنان ایران ـ که رنگ و بویی محلی هم داشته باشد ـ روزی نه صرفاً متعلق به «زنان مذهبی» و نه متعلق به «زنان سکولار»

بلکه متعلق به همه زنان کشور، را برجسته و گفتمان‌سازی کنیم. از همین رو بود که پس از تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴**، در مجله «نامه» نوشتم: «سال **۸۴** برای جنبش زنان سال حرکت‌های جمعی بزرگ و کوچک بود که از دل آن همدلی‌ها روزی (**۲۲** خرداد) پدید آمد که این روز را در کنار روز جهانی زن (**۸** مارس) و روز مذهبی زنان (تولد حضرت فاطمه) می‌توان "روز ملی" زنان ایران نامیدش و همان‌طور که ما از تاریخی سه‌گانه بهره می‌بریم (سال قمری، خورشیدی و میلادی) می‌توانیم از تاریخ‌های سه‌گانه‌ی روز زن نیز برای طرح هرچه بیشتر مسایل زنان استفاده کنیم...»[1]

ولی متاسفانه زنان ایدئولوژیک و متعصب ــ در هر دو گروه مذهبی و لاییک ـ به نوعی علیه آن مناسبت، واکنش منفی نشان دادند. درحالی که روز **۲۲** خرداد، حاصل حرکتی برآمده از بطن مبارزات بی‌خشونت زن ایرانی بود که اتفاقاً از همه طیف‌ها و گرایش‌های فکری زنان، به‌طور جدی و مؤثر در آن مشارکت داشتند.

و اما، در آن جلسه جمع هم‌اندیشی که برای تصمیم‌گیری در مورد برگزاری تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** برگزار شد، افزون بر چنین مخالفت‌هایی، برخی از حاضران، برگزاری تجمع اعتراضی را در شرایط سیاسی موجود، عملی نادرست و همراه با هزینه‌های سنگین، ارزیابی کردند. استدلال‌شان هم این بود که برپایی تجمع اشتباه است زیرا «شایع شده که مأموران حکم تیر دارند» و بنابراین چنین تجمعی نه تنها به نفع جنبش زنان نیست بلکه می‌تواند هزینه‌های زیادی را بر آن تحمیل کند. البته استدلال‌شان منطقی بود، اما مسئله آن بود که تحلیل ما از شرایط آن زمان، درست یا غلط، این بود که: «هنوز فضای سیاسی آن‌چنان بسته نشده است پس بهتر است تا وقتی ما را به کل عقب نرانده‌اند، خودمان عقب نشینی نکنیم...» درهرحال تفاوت تحلیل‌های ما نسبت

---

۱ – مجله نامه، فروردین ۱۳۸۵: http://wp.me/p1bylo-2X

به شرایط، طبیعتاً به تفاوت راه‌کارها و استراتژی‌ها نیز منجر شده بود.

و اما، در میان جمع هم‌اندیشی زنان، کسانی مانند رضوان مقدم، فریبا داودی‌مهاجر، شهلا انتصاری، سوسن طهماسبی، و برخی دیگر با برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز، موافق بودند اما تمایل داشتند که فراخوان این تجمع نه با اسامی افراد و گروه‌ها بلکه تحت نام کلی «جمع هم‌اندیشی» صورت گیرد. تعدادی از حاضران هم مانند ما در مرکز فرهنگی زنان، صرفاً این جلسه تصمیم‌گیری را برای قانع کردن مخالفان این تجمع، و ایجاد توافق و اجماع برای برگزاری آن، تلقی می‌کردیم در نتیجه، بحث این که تجمع با نام «جمع هم‌اندیشی زنان» باشد یا با اسامی افراد، طبعاً در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

به‌رغم بحث‌های مفصل ـ گاه پُرتنش و گاه اقناعی ـ اما در نهایت، توافقی حاصل نشد زیرا همه گروه‌ها، موافق برگزاری تجمع نبودند بالاخره قرار شد که اگر بنا باشد تجمعی صلح‌آمیز برگزار گردد با «نام افراد» بیانیه صادر شود و نه با نام «جمع هم‌اندیشی زنان». از این رو کسانی که اساساً مخالف برگزاری تجمع بودند جلسه را ترک کردند ولی جلسه، خاتمه نیافت و گفتگوها بین کسانی ادامه پیدا کرد که موافق اصل برگزاری تجمع بودند. به‌تدریج، مسیر بحث‌ها به سمت تعیین جا و مکان تجمع و کارهای اجرایی آن سوق پیدا کرد. قرار شد به جای تقاضای تغییر مفاد «قانون اساسی» به نفع زنان، امسال با توجه به فضای سیاسی کشور، **یک گام عقب‌نشینی کنیم** و عنوان کلی «قوانین تبعیض‌آمیز» را که حمایت و موافقت بیشتری هم بین فعالان جنبش زنان داشت، جایگزین سازیم.

سپس اعضای کمیته هماهنگی هم مشخص شد: نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان، شهلا انتصاری، فریبا داودی‌مهاجر، زارا امجدیان، سوسن طهماسبی، محبوبه حسین زاده و آزاده فرقانی. همان لحظه بود که جای خالی محبوبه عباسقلی‌زاده را واقعاً حس کردم. در هر صورت کار کمیته هماهنگی که آغاز شد فکر کردم به‌رغم دلخوری‌ها و اختلافاتی که به‌واسطه برگزاری

«جلسه انتقادی و آسیب‌شناسی» در جمع هم‌اندیشی بین ما ایجاد شده بود، برای آخرین بار محبوبه عباسقلی‌زاده را شخصاً به همراهی با این تجمع دعوت کنم. با این انگیزه برایش ایمیلی فرستادم و صمیمانه از او خواستم «همراه‌مان باشد» چرا که در پایه‌گذاری این روز در سال گذشته سهیم بوده است و حیف است در ادامه‌اش حضور نداشته باشد. اما او نپذیرفت و البته پس از آن نیز برای شرکت در کنفرانسی عازم خارج از کشور شد و تا پس از برگزاری تجمع هم به ایران باز نگشت.

با توجه به موضوع تجمع **۲۲** خرداد، در مرکز فرهنگی زنان تصمیم گرفتیم که قوانین تبعیض‌آمیز (همچون قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، ولایت و حضانت فرزندان، ارث، تابعیت، تعدد زوجات، سن مسئولیت کیفری، و...) را که برای اعتراض به آن‌ها قرار بود تجمع **۲۲** خرداد برگزار شود، بر روی سایت «زنستان» (به منظور نظرسنجی از خوانندگان) قرار دهیم و از این طریق پیش از برگزاری تجمع، این موارد ۱۰گانه حقوقی را که مورد اعتراض ما زنان بود به‌صورت گسترده‌تری مطرح سازیم. زهره ارزنی و مریم حسین‌خواه در مرکز فرهنگی زنان داوطلب شدند و این موارد ۱۰گانه از قوانین تبعیض‌آمیز را لیست کردند. سپس متن حقوقی منتشر شده در سایت مرکز فرهنگی زنان را به‌صورت جزوه‌ای مختصر البته با توضیحاتی در ابتدای آن، تدوین کردیم. نام جزوه آموزشی را *«تأثیر قوانین بر زندگی زنان»* گذاشتیم و فراخوان تجمع را نیز در ابتدای آن قرار دادیم و پس از تایپ، پرینت نهایی را برای نظرخواهی، به کمیته هماهنگی بردم. پس از تأیید متن جزوه‌ی حقوقی، هزاران نسخه از آن به سرعت تکثیر شد و در جلسه بعدی کمیته هماهنگی، کار منگنه کردن بخشی از جزوات را انجام دادیم، و برای توزیع بین شهروندان، آماده شد. در عین حال در همان جلسه، متن «بیانیه شماره یک» کمیته هماهنگی را نیز آماده می‌کردیم. جزوه‌های *«تأثیر قوانین بر زندگی زنان»* را به گروه‌های مختلف دادیم که داوطلب توزیع آن‌ها بین مردم کوچه و بازار بودند. این جزوه «تأثیر قوانین در

زندگی زنان» (که بعدتر با اصلاحاتی، تحت عنوان دفترچه آموزش قوانین در کمپین یک میلیون امضا هم منتشر شد)، به شکلی گسترده پیش از تجمع، توزیع شد. به یاد دارم که با شور و اشتیاق و به یاری همه بچه‌ها، حتا شب‌ها آن را در خانه‌های مردم می‌انداختیم و یا در خیابان‌ها، کوچه‌ها و مراکز عمومی، به مردم هدیه می‌کردیم. در این حیص و بیص نیز دختر جوانی به هنگام پخش جزوه‌ها در مترو بازداشت شد و کارت شناسایی و موبایل‌اش را ضبط کردند ولی خوشبختانه شب در بازداشتگاه نگه‌اش نداشتند (این نخستین بازداشت به جرم توزیع «دفترچه‌های تأثیر قوانین بر زندگی زنان» بود). مجبور شدیم به کسانی که مطمئن بودیم در توزیع جزوه در مکان‌های عمومی فعالیت می‌کنند هر طور شده اطلاع بدهیم که چنین بازداشتی، اتفاق افتاده تا شاید با احتیاط بیشتر، عمل کنند.

امضاهایی که پای بیانیه گذاشته می‌شد نیز هر روز افزایش می‌یافت. سال قبل، یعنی در سال **۱۳۸۴**، فراخوان برگزاری تجمع **۲۲** خرداد جلوی دانشگاه تهران را **۳۵۰** تن امضاء کرده بودند (به همراه **۱۰۰** تن از مردان به عنوان حامی و **۹۰** گروه و ان. جی. او.) و معمولاً در آن زمان امضای پای بیانیه‌های جنبش زنان حداکثر به **۳۰۰** – **۴۰۰** نفر محدود می‌شد، درحالی که امضاهای بیانیه **۲۲** خرداد **۱۳۸۵**، به مرز **۲۰۰۰** امضاء رسیده بود (البته بدون نام گروه‌ها) آن هم در چنین مدت کوتاهی! و این برای خودمان نیز شگفت‌آور بود. در بعضی موارد، فراخوان را از پشت تلفن برای افراد می‌خواندیم و امضا و تأیید می‌گرفتیم. یا اگر از تشکیل هر جمع و جلسه‌ای خبردار می‌شدیم بلافاصله بیانیه را می‌بردیم تا امضاء جمع آوری کنیم. جمع‌آوری این تعداد از امضاء آن هم در چنین فرصت اندک، رؤیای ما را برای امکان‌پذیر بودن جمع‌آوری امضاهای بسیار حتا تا حد یک میلیون امضا در قالب «کمپین یک میلیون امضاء» شکل داد.

اما در این میان متأسفانه واکنش‌ها، شایعه‌ها برای تخریب تجمع افزایش

یافت. یک هفته پیش از تجمع، محل و موقعیت میدان هفت تیر را بررسی کردیم تا ببینیم کدام بخش از میدان را می‌توانیم برای نشستن «هسته اولیه» و آغاز تجمع، در نظر بگیریم. بالاخره متوجه شدیم که بهترین گزینه ، پارک کوچکی است که در ضلع غربی میدان (در ابتدای خیابان قائم مقام فراهانی) قرار دارد. محل را برای نشستن هسته اولیه انتخاب کردیم. در نتیجه، در بیانیه دوم کمیته هماهنگی، پارک میدان هفت تیر را برای محل تجمع، اعلام عمومی کردیم. به خصوص که برگزاری تجمع و تحصن در پارک‌ها ـ نسبت به خیابان‌ها ـ از هر نظر، قانونی‌تر و از نظر نیروی انتظامی هم، پذیرفته‌تر محسوب می‌شد.

هر لحظه و ساعت که به «روز واقعه» نزدیک‌تر می‌شدیم، فضا پرتنش‌تر می‌شد. تهدیدها و احضارهای تلفنی گسترش حیرت‌انگیزی پیدا کرده بود، بنابراین احتمال بازداشت و دستگیری ـ پیش از برگزاری تجمع ـ نیز هر لحظه افزایش یافته بود. فضای امنیتی موجود، فرصت روال عادی برنامه‌ریزی را نمی‌داد، در نتیجه امکان نداشت قبل از تجمع، همه را یک جا جمع کرد و دسته‌جمعی به محل برگزاری تجمع رفت. بنابراین همه این کارها را باید بدون تلفن و با «قرار و مدارهای حضوری و شفاهی» انجام می‌دادیم. از این رو توضیح روش کار برای یک سری افراد مختلف آن هم در محل (یعنی میدان هفتم تیر) کاری نفس‌گیر و در آن شرایط امنیتی، طاقت فرسا بود.

به میزانی که فشارها و شایعات رعب‌آور افزایش می‌یافت، برخی از افراد که فراخوان تجمع را امضاء کرده بودند بیشتر نگران می‌شدند وآن‌ها نیز فشارهای‌شان را بر ما افزایش می‌دادند. مجموعه‌ی این فشارها به حدی رسید که دو شب پیش از تجمع، در ایمیل‌ها و چت‌روم‌ها، بحث «ملغا کردن تجمع» بالا گرفت و از هر سو تحت فشار زیادی قرار گرفتیم تا تجمع را کنسل کنیم. برخی از افراد که متن فراخوان را امضاء کرده بودند با تلفن تهدیدشان می‌کردند. جوان‌ترها را با تلفن احضار، و در گوشه و کنار شهر با آن‌ها قرار و

مدار می‌گذاشتند. در نتیجه تعدادی ـ البته انگشت‌شمار ـ شروع کردند به «پس گرفتن امضا»های‌شان.

هر اتفاق کوچکی متأسفانه توسط برخی از دوستان (که مخالف تجمع بودند) با ابعاد عجیب و غریب در اینترنت پخش می‌شد و به مثابه فاجعه‌ای بر سر ما فرود می‌آمد. هنگامی که برای گذاشتن قرار و مدارها از این سر شهر به آن سر شهر می‌رفتیم و برای چند ساعتی در اینترنت «آنلاین» نبودیم، شایعه می‌کردند که خود کمیته هماهنگی دیگر وجود ندارد و فرار کرده‌اند!!.

وقتی احضارهای رسمی اعضای کمیته هماهنگی آغاز شد، دیگر واقعاً مصیبت بود. مجبور شدم خانه را ترک کنم و از این‌جا به آن‌جا بروم، تا با این ترفند شاید پیش از تجمع، بازداشت نشوم. یقین داشتم که اگر تعدادی از اعضای کمیته هماهنگی را بازداشت کنند و خبرش را در رسانه‌ها اعلام کنند دیگر تجمع به کلی ملغا خواهد شد و تمام زحمات و تلاش‌های چندین ماهه بر باد خواهد رفت.

پیش از تجمع ما فکر کرده بودیم که با توجه به این شرایط امنیتی، مجبوریم کارمان را در دو بخش سازمان دهیم: نخست، سازمان دادن یک گروه پنجاه، شصت نفره برای تشکیل «هسته اولیه تجمع»، و دوم، یک گروه پنجاه، شصت نفره دیگر برای آن که افراد را از بخش‌های مختلف میدان هفت تیر به سمت محل مورد نظر در پارک، راهنمایی و ترغیب کنند. در عرض چهار پنج روز، با گروه‌های مختلف دانشجویی و گروه‌های دیگر زنان که داوطلب بودند و می‌توانستند در شکل‌گیری «هسته اولیه تجمع» به ما یاری برسانند تماس گرفتیم. هر روز با نماینده‌ای از این گروه‌ها، یا دیگر افراد داوطلب، در میدان هفت تیر قرار و مدار می‌گذاشتیم و محل دقیقی که قرار بود هسته اولیه، تجمع کنند را مشخص می‌کردیم و قرار و مدارهای‌مان را می‌گذاشتیم.

چند روز پیش از برگزاری تجمع، فشارها به حدی بود که حتا در جلسات

کمیته هماهنگی نیز ریزش به‌وجود آمد. سوسن طهماسبی ناگهان اعلام کرد که در تجمع حضور نمی‌یابد و از تهران خارج می‌شود. استدلال‌اش هم این بود که او چون هویت «آمریکایی – ایرانی» دارد، بنابراین شرکت کردنش در تجمع خطر دارد پس بهتر است که کلاً از تهران خارج شود. از سوی دیگر برای فریبا داودی مهاجر هم احضاریه آمده بود و او قرار بود به دادگاه برود. از این رو با توجه به شرایط حاد امنیتی و شایعات ترسناک و دلهره‌آور تصمیم گرفتیم که فقط من و پروین و شهلا انتصاری مسئولیت کمیته هماهنگی را در زمان بازداشت برعهده بگیریم (البته در آن جلسه شهلا انتصاری حاضر نشده بود و از تصمیم ما بی‌خبر بود) و پس از آن نیز متأسفانه او را دستگیر کرده بودند و بنابراین نتوانست در جلسه بعدی هم که صبح روز ۲۲ خرداد تشکیل شد، شرکت کند. بقیه اعضای کمیته هماهنگی نیز خیلی جوان بودند و ما هم ترجیح دادیم آن‌ها را از چنین مسئولیت پُر هزینه‌ای دور نگه داریم. بنابراین قرار و مدارهای‌مان را از قبل، ردیف کرده بودیم.

ما اعضای کمیته هماهنگی به سهم خود همه‌ی تجربه و تلاش‌مان را به‌کار گرفتیم تا پیش از تجمع دستگیر نشویم هرچند که شهلا انتصاری در محل کارش بازداشت شده بود. فریبا داودی مهاجر هم که روز قبل، احضاریه را دریافت کرده بود و صبح روز ۲۲ خرداد به دادگاه رفته بود، و ما هرچه صبر کردیم فریبا نیامد. بعدها فهمیدیم که او را تا پایان تجمع و حتا تا پاسی از شب در دادگاه انقلاب و به حالت بازداشت، نگه داشته بودند.

بالاخره، ساعت ۱۰ صبح «روز واقعه» با تعداد دیگری از بچه‌های «هسته اولیه» قرار داشتیم تا آخرین بررسی‌ها را انجام دهیم. حتا ساعت‌های‌مان را چک کنیم که ثانیه‌ها و دقیقه‌های ساعت‌های‌مان نیز با هم هماهنگ باشد.

پس از آن به کافی شاب رفتیم و در کافی‌نت هنگامی که در اینترنت چندین نقشه‌ی فرار از دست نیروهای انتظامی و نمودار کامل کوچه‌های منتهی به میدان هفت تیر که راه فرار داشت را مشاهده کردم واقعاً حیرت زده شدم.

حیرت از این همه خلاقیت. شاید اگر بخواهم به یکی از صدها نکته شگفتی‌آور در آن فضای آشفته، اشاره کنم بلافاصله باید به تأثیر و عملکرد «اینترنت» انگشت بگذارم. یعنی کسب تجربه‌ای ناب و جالب از تأثیر عظیم «اینترنت» در امر هماهنگی و اطلاع‌رسانی بین فعالان جنبش زنان. ما در آن شرایط خطیر بود که به ارزش اینترنت به عنوان وسیله‌ای مؤثر و راهگشا در عرصه سازمان‌یابی، پی بردیم. «اینترنت» عملاً به ما این امکان و فرصت را بخشیده بود که در عین حال که نمی‌توانستیم در یک مکان ثابت مستقر شویم اما به سهولت، امکان ارتباط و هماهنگی را در اختیار داشته باشیم؛ یعنی به برکت حضور اینترنت، همه از حال و روز هم با خبر بودیم؛ اخبار حوادث و پیشامدها، لحظه به لحظه به اطلاع همگی می‌رسید، هماهنگی‌ها به خوبی صورت می‌گرفت و این، واقعاً بی‌نظیر بود. البته در آن زمان هنوز کنترل زیادی از سوی نیروهای دولتی بر فضای اینترنتی وجود نداشت و عمدتاً کنترل‌ها از طریق موبایل و تلفن انجام می‌گرفت، بنابراین فضای اینترنت، برای پیشبرد سازماندهی تجمع، واقعاً مناسب بود.

به هر ترتیب در آن روز ما با سرعت خودمان را به هفت تیر و در محلی که قرارمان بود، رساندیم. برخی از بچه‌هایی که قرار بود بیایند حضور داشتند اما بسیاری هم نبودند. علی اکبر موسوی خوئینی، علیرضا کرمانی، بهمن احمدی امویی و نیز چند تن از بچه‌های تحکیم وحدت هم درست همان لحظه به محوطه پارک وارد شدند. به محض ورود به محوطه پارک، خودمان را به سرعت به محل مورد نظر رساندیم و بلافاصله نشستیم روی زمین، پلاکاردها را در آوردیم و خواندن سرود «ای زن، ای حضور زندگی، به سر رسید زمان بندگی..» را آغاز کردیم. احتمالاً کسانی که از ورودی‌های دیگر قرار بود بیایند در خیل جمعیت نتوانسته بودند خودشان را به ما برسانند و یا نیروی انتظامی از ورود آنان به پارک جلوگیری کرده بود. متأسفانه هسته دوم، که قرار بود پس از نشستن ما، با حضور در پهنه‌ی میدان، مردم را به سمت ما

هدایت کند منسجم عمل نکرد و به هر دلیل نتوانست که به وظیفه‌اش، پاسخ گوید.

در حال خواندن سرود بودیم که ناگهان نیروهای انتظامی به طرف‌مان آمدند. درگیری شدید شد. در حالی که باتوم بر سر و بدن‌مان فرود می‌آمد با زنان پلیس بحث می‌کردیم. تعداد مأموران به حدی افزایش یافت تا این که توانستند ما را با مشت و لگد از پارک به وسط خیابان هل بدهند. گویا نمی‌توانستند در پارک ما را بازداشت کنند (چرا که بعداً نمی‌توانستند مدعی شوند که ما باعث اختلال در ترافیک شده‌ایم!) بنابراین ما را به وسط خیابان کشاندند و از همان زمان چرخیدن‌های ما دور میدان هفتم تیر به همراه انبوه جمعیت آغاز شد. هر کدام به گوشه‌ای از میدان پرتاب شدیم. وقتی که وسط میدان در راسته‌ی فروشگاه‌های مانتو فروشی نرسیده به مسجدالجواد اتومبیل‌های سفیدرنگ «ون» نظرم را جلب کرد که چند دختر بازداشت شده را داشتند به داخل آن سوار می‌کردند بلافاصله به سمت آنان رفتم تا به خیال خودم از دستگیری‌شان جلوگیری کنم، داشتم به یکی از افسران می‌گفتم آخر چرا این کار را می‌کنید... اما مأموری، به‌طور ناغافل، اسپری فلفل به چشم و صورت‌ام پاشید... دیگر نمی‌توانستم جایی را ببینم. اگر «فخری شادفر» (یکی از اعضای مرکز فرهنگی زنان) آستین‌ام را نگرفته بود و نکشیده بود بدون این که ببینم و مقاومتی کنم در داخل ون نیروی انتظامی جای می‌گرفتم... غوغایی بود در آن میدان هفت تیر. هیچ کس به هیچ کس نبود. در میان انبوه جمعیت، آن‌قدر نیروی انتظامی و پلیس‌های زن و مرد، و مأموران لباس‌شخصی در میدان آمده بودند که نمی‌توانستیم جم بخوریم...

.....

ماجراهای بعد از تجمع میدان هفتم تیر: پس از آن که به سمت خانه‌ای که قرار بود پس از تجمع (و اگر بازداشت نشدیم) در آن جا جمع شویم گیج و آشفته و داغان حرکت کردیم. تنها توانستیم از داروخانه، دارویی بخریم برای

آن که با آن بتوانم حداقل چشمانم را از شر آب‌ریزش و تورم و سوزش شدید، التیام دهم. استخوان دستم ورم کردم بود: به یک معنا همگی‌مان از آن همه فشارها و کتک‌ها و از هجمه‌های غیرمنصفانه، له شده بودیم...

وقتی به خانه‌ای که قرار بود جمع شویم رسیدیم برخی از بچه‌ها آن‌جا بودند و از همان زمان شروع کردیم به جمع آوری اسامی دستگیرشدگان و تعداد دقیق آن‌ها. بیانیه کمیته هماهنگی را همان شب در محکومیت خشونتی که در میدان هفت تیر رخ داده بود نوشتیم و خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط دستگیرشدگان شدیم و همان شب هم روی سایت قرار دادیم. از بچه‌های کمیته هماهنگی علاوه بر شهلا انتصاری که صبح آن روز در محل کارش بازداشت شده بود، آزاده فرقانی را نیز در همان تجمع بازداشت کرده بودند. تا نیمه‌های شب، بحث می‌کردیم تا شاید راه حلی برای آزادی هرچه سریع‌تر بازداشت‌شدگان و نیز اقدامات لازم در این زمینه بیابیم.

فردا اولین کاری که کردم آن بود که به خانه خدیجه مقدم رفتم. او از دیدنم تعجب کرد چون سابقه نداشت سرزده به خانه‌اش رفته باشم. هرچند دیگران در طی برگزاری تجمع عادت کرده بودند که من سرزده و بدون تلفن، برای هماهنگی برگزاری تجمع از این خانه به آن خانه بروم. خلاصه از او خواهش کردم از برخی از دوستان جمع هم‌اندیشی دعوت کند که اگر بتوانند در این موقعیت خطیر برای آزادی بازداشتی‌ها، اقدام جمعی صورت بدهیم. گفتم باید بتوانیم خانواده کسانی را که دستگیر کرده‌اند پیدا کنیم و از آنان حمایت به‌عمل آوریم. خدیجه مقدم با گشاده‌رویی استقبال کرد و قرار و مدارها را با هم تنظیم کردیم. قرار شد خدیجه همه را برای فردا دعوت کند به خانه‌اش تا جلسه‌ای بگذاریم برای پیگیری و هماهنگی کارها. متأسفانه تعداد کمی از اعضای جمع هم‌اندیشی به جلسه آمدند، ولی حضور مینو مرتاضی با آن روحیه مادرانه و دلسوزانه‌اش (که به‌رغم مخالفت‌اش با تجمع، آمده بود به کمک ما)، برایم بسیار امیدبخش بود. بدون وقت تلف‌کردن، در مورد نحوه

حمایت از دستگیرشدگان بحث کردیم. مشکل آن بود که شماره تلفن بسیاری از خانواده‌های بازداشت شدگان را نداشتیم زیرا غیر از چهره‌های شناخته‌شده‌ای همچون علی‌اکبرموسوی خوئینی، بهمن احمدی امویی، بهاره هدایت، ژیلابنی‌یعقوب، سمیرا صدری، ترانه بنی‌یعقوب، و... بقیه‌ی دستگیرشدگان کسانی بودند که در جنبش زنان شناخته‌شده نبودند. به هرحال در آن جمع قرار شد بیانیه‌ای بدهیم در حمایت از دستگیرشدگان و تا آن‌جا که می‌توانیم، امضاء جمع کنیم؛ و نیز همه کمک کنند که بتوانیم شماره تلفن خانواده‌های بازداشت شدگان را هرطور شده به دست آوریم تا حداقل حمایت معنوی‌مان را از خانواده‌های‌شان اعلام کنیم و بتوانیم کارهایی همچون تهیه کفالت، یا اگر لازم بود کمک گرفتن از وکیل برای دستگیرشدگان، انجام دهیم.

پس از آن جلسه بود که من به همراه بچه‌های دیگر، هر تلفنی از خانواده‌ها به‌دست می‌آوردیم به خدیجه مقدم و طلعت تقی‌نیا ارجاع می‌دادیم تا آن‌ها، با خانواده‌ها تماس بگیرند و ببینند به چه کمک‌هایی نیاز دارند. اما این روند به کندی پیش می‌رفت. در این حیص و بیص، خوشبختانه برخی از یاران و مدافعان حقوق برابر از زندان آزاد می‌شدند. از بیرون ـ با تلفن عمومی ـ با فریبا داوودی مهاجر تماس می‌گرفتم و او مرتب می‌گفت که بازپرس پرونده، پیغام داده است که ماها (من و پروین) بیاییم خودمان را به دادگاه انقلاب معرفی کنیم. چراکه از یک هفته قبل و چند روز پس از تجمع، به این دلیل که برایم احضاریه از دادگاه انقلاب آمده بود و مأموران امنیتی نیز برای بازداشت من به خانه‌ام مراجعه کرده بودند، به خانه نمی‌رفتم. بنابراین به فریبا گفتم اگر بازپرس‌ها دوباره تماس گرفتند به آن‌ها از قول من بگو که تا وقتی همه دستگیرشدگان را آزاد نکنند ما خودمان را معرفی نمی‌کنیم و اگر واقعاً می‌خواهند ما با پای خودمان بیاییم بهتر است همه را آزاد کنند. در ضمن از فریبا خواستم که هر شماره تلفنی از خانواده‌های بازداشت شدگان دارد به ما

برساند. او گفت که درحال مذاکره با حجه‌الاسلام مهدی کروبی است و قرار است از طریق ایشان برای آزادی بازداشت شدگان اقدام کند.

در این اثنا، خبر خوشحال کننده‌ای که باعث روحیه همگی‌مان شد خبر آزادی شهلا انتصاری از زندان بود. با کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت قرار گذاشتیم که ببینیم چه کارهای مشترکی می‌توانیم بکنیم، چرا که سه نفر از اعضای مؤثر دفتر تحکیم: بهاره هدایت، سمیرا صدری و سید علی‌اکبر موسوی خوئینی در جریان تجمع بازداشت شده بودند.

روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های داخلی و خارجی پُر شده بود از اعلام انزجار از ضرب و شتم زنان تجمع کننده آن هم برای اولین‌بار توسط «زنان پلیس». جهان تکان خورده بود؛ انواع و اقسام بی‌قانونی‌هایی که در میدان هفتم تیر توسط مأموران اتفاق افتاده بود به‌وسیله روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه پیگیری می‌شد. انبوه پرسش‌ها از مسئولان قضایی و مملکتی در همه جا بازتاب داشت: آیا ضبط و مصادره تلفن موبایل افراد، قانونی است؟ آیا پلیس حق دارد حتا اگر تجمع غیرقانونی باشد مردم را مورد ضرب و شتم قرار دهد؟ آیا حقوقی که زنان طالب آن هستند و اصولاً اعتراض‌شان به قوانین تبعیض‌آمیز واقعاً جرم است؟ بعضی کسان و مسئولان، اعتراض به قوانین تبعیض‌آمیز را، اعتراض به اسلام قلمداد می‌کنند این تلقی، تا چه حد صحت دارد؟ و پرسش‌های فراوان دیگری که آمران و مسئولان را زیر فشار قرار داده بود... خلاصه هر روز مسئولان مملکتی (از مسئولان نیروی انتظامی تا قوه قضاییه و..) مجبور بودند به انواع و اقسام سئوالاتی که در رابطه با تجمع ۲۲ خرداد در میدان هفت تیر اتفاق افتاده بود و نیز مطالبات حقوقی زنان، در رسانه‌های خبری، پاسخ بدهند.

فشار برای آزادی هرچه سریع‌تر دستگیرشدگان به‌طور مرتب از طریق روزنامه‌ها و رسانه‌های داخلی و بین‌المللی پیگیری می‌شد. کار تا بدانجا رسید که مرحوم کریمی‌راد، مسئول و سخن‌گوی قوه قضاییه، مقاله‌ای در باب خواسته‌های حقوقی جنبش زنان، در روزنامه شرق منتشر کرد و جالب است که

ایشان از حقانیت مطالبات حقوقی زنان تلویحاً دفاع کرد.

تا یک هفته پس از تجمع، خوشبختانه همه بازداشت‌شدگان، با سپردن تعهد یا ضمانت، و در مواردی دادن کفالت، از زندان آزاد شدند به جز علی اکبر موسوی خوئینی. پس از آن با وکلای‌مان (یعنی زهره ارزنی و نسرین ستوده) صحبت کردیم که اکنون پس از آزادی بازداشت‌شدگان، وقت آن است که ما خودمان را به دادگاه انقلاب معرفی کنیم. زهره پیشنهاد کرد ابتدا خودشان (به‌عنوان وکیل قانونی ما) به دادگاه انقلاب مراجعه کنند و بگویند فردا موکلان‌شان به دادگاه مراجعه خواهند کردند. به این ترتیب پس از اعلام وکلا، من و پروین اردلان خودمان را به دادگاه انقلاب معرفی کردیم. بازپرسی ما تا ساعت ۹ شب ادامه یافت. زهره ارزنی در پشت در نشسته بود. ما که از قبل قرار گذاشته بودیم که مسئولیت برگزاری تجمع را بر عهده بگیریم، به عهدمان وفا کردیم و همه مسئولیت را به گردن گرفتیم. نهایتاً ساعت ۹ شب، گفتند به شرطی شما را آزاد می‌کنیم که در جلسات بازپرسی بعدی هم شرکت کنید چرا که هنوز بازجویی‌ها تمام نشده است و پرونده باز است. نکته‌ای که در بازپرسی‌ها برایم مهم و تعمق‌برانگیز بود این که در خلال صحبت‌ها، بازپرس پرونده به‌طور ضمنی به این نکته هم اشاره می‌کرد که برخی از مقامات مسئول، به فکر چاره‌اندیشی برای برگزاری قانومند تجمع‌های مدنی در چارچوب قانون اساسی هستند و حتا این بحث هم مطرح شده که *مکان‌های معینی* برای برگزاری این حرکت‌های قانونی و مسالمت‌آمیز، در نظر بگیرند. البته این رویکرد در وزارت اطلاعات (که به نظرم دنباله‌ی همان نگرش اصلاح‌طلبی در میان بخش‌هایی از حاکمیت بود) بعداً تدوام نیافت و با تثبیت هرچه بیشتر کارگزاران دولت نهم، همه شاهد بودیم که مسیر وارونه‌ای طی کرد.

پس از اتمام بازپرسی، زهره ارزنی کفالت ما را بر عهده گرفت و ما در کمال ناباوری ـ درحالی که فکر می‌کردیم احتمالاً ماه‌ها در زندان خواهیم بود ـ از دادگاه انقلاب بیرون آمدیم. اما جلسات بازپرسی تا ماه‌ها ادامه داشت و

پس از آن نیز جلسات دادگاه و سپس حکم ۳ سال حبس (۶ ماه تعزیری و ۲ سال و نیم حبس تعلیقی) برایمان صادر شد.

بازگشت برنده‌ی نوبل صلح به کشور: پس از آن، شیرین عبادی نیز از سفر خارج، به کشور بازگشت. خانم عبادی بلافاصله پس از بازگشت از سفر، در محل «کانون مدافعان حقوق بشر» جلسه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد با هدف اعلام و اثبات «قانونی بودن تجمعات مسالمت‌آمیز». از طرف دیگر قرار شد از نیروی انتظامی نیز به خاطر برخوردهای خشن و اعمال ضرب و شتم زنان در میدان هفت تیر، به دادگستری شکایت ببریم. دو گروه را باید آماده این کار می‌کردیم: شاکیان و شاهدان. با عجله و بدون اتلاف وقت شروع کردیم به سازماندهی این کار. باید دو گروه برای اعلام شکایت آماده می‌شدند: ما که کتک خورده بودیم و می‌توانستیم شکایت کنیم و کسان دیگر که ضرب و شتم و کتک خوردن ما را شاهد بوده‌اند.

با وجود همه مشکلات در آن دوره، اما طرح شکایت از نیروی‌انتظامی را پی گرفتیم زیرا چنین اقدام بدعت‌گزارانه‌ای در جنبش زنان ـ گرچه ممکن بود پوزیشن اعتراضی حرکت مستقل ما را در نظر برخی از یاران رادیکال جنبش زنان خدشه‌دار سازد ـ ولی در عمل و متعاقب پیامدهایی که پس از برگزاری تجمع، دیده و شنیده بودیم (به‌خصوص تأثیر عظیم و غیرقابل انکار پیام تجمع، در میان افکار عمومی و نیز لایه‌های مختلف دستگاه حکومتی) ما را به این نتیجه رسانده بود که اعتراض مسالمت‌آمیز ما باید به شکل‌ها و روش‌های گوناگون در افکار عمومی تداوم یابد تا به‌تدریج خواسته «حقوق برابر» در جامعه نهادینه شود. ازاین رو صرفاً نمی‌بایست خواسته ما به چارچوب «سیاست‌های خیابانی» محصور و محدود بماند. بنابراین به فکر بودیم که مسیرهای دیگری که تاکنون در جنبش کنونی زنان، تجربه نشده را به آزمون درآوریم. البته می‌دانستیم که در این زمینه هم، فاقد سنت مستقل و مدنی در

جنبش زنان هستیم و حداکثر میراثی که برای ما به یادگار نهاده بودند لابی و ملاقات «خصوصی» با مقامات و مسئولین ذی‌ربط بوده است. گرچه این سنت‌های فردی لابی‌گری ـ بنا به موقعیت ـ می‌توانست مؤثر و مفید هم باشد اما جای خالی طرح «شکایت دسته‌جمعی، علنی و قانونی از نیروی‌انتظامی» را پُر نمی‌کرد. بنابراین حدود ۲۵ نفر که کتک خورده بودیم ـ به عنوان شاکی ـ حاضر به شکایت از نیروی‌انتظامی شدیم و کمتر از این تعداد هم شاهد. این اقدام قانونی علیه نیروی انتظامی به خاطر ضرب و شتم، انعکاس گسترده و تأثیر بسیار مثبتی داشت چرا که «سنت حسنه»ای را برای جنبش‌های مدنی زنان در ایران به یادگار گذاشت؛ سنتی که اگر تداوم می‌یافت چه بسا می‌توانست در کنار دیگر روش‌ها، به ابزار کارآمدی در راه کسب حقوق شهروندی زنان، تبدیل شود.

از سوی دیگر، چنین برخورد قانونمند و مدنی (هرچند که عرصه‌ای است بسیار تخصصی، دشوار، و به قول معروف «صبر ایوب» می‌خواهد) اما می‌توانست تفسیر و تلقی کسانی که متأسفانه تلاش می‌کردند حرکت مدنی و اعتراضی ما زنان در برگزاری تجمع‌های مسالمت‌آمیز در: پارک لاله، در پارک دانشجو، مقابل در دانشگاه تهران، و آخرین نمونه آن در میدان هفتم تیر را «چراغ سبز به آمریکا» (و بعضی‌ها نیز آن‌را «روشی انقلابی»!!) به افکار عمومی معرفی کنند (و به این بهانه، تجمع‌های مسالمت‌آمیز زنان ایران را تخطئه کنند)، خنثا سازد؛ و در عین حال نشان بدهد که جنبش مستقل زنان، یک جنبش عمیقاً مدنی و خشونت‌پرهیز است که از «همه‌ی ابزارها و مجاری رسمی و غیررسمی و از همه ظرفیت‌های قانونی» برای پیشبرد مطالبات حقوقی و درخواست‌های مدنی خود، بهره می‌برد.

در آن روزها می‌بایست همه‌ی شاهدان و شاکیان پرونده شکایت از نیروی انتظامی، به دفتر وکالت خانم عبادی می‌رفتیم برای گفتگو از وقایع آن روز و دادن وکالت به ایشان. در آن شرایطی که فقط آرزو داشتم برای لحظه‌ای،

لختی بیاسایم باید بی‌وقفه از این جا به آن‌جا می‌رفتیم و یکی یکی شاهدان و شاکیان را قانع می‌ساختیم که چنین اقدام قانونی، برای جنبش زنان سودمند است. سرانجام به هر شکلی بود تعدادی از ما به عنوان شاکی و تعدادی هم به عنوان شاهد در روز مقرر در دفتر شیرین عبادی جمع شدیم. خانم عبادی سخنرانی کوتاهی کرد و به همه انرژی بخشید. در آن وانفسا به راستی که قطره‌ای انرژی مثبت، چقدر لازم و دل‌گرم‌کننده بود. سپس وکالت‌نامه‌ها، تنظیم و امضاء شد. شاکیان و شاهدان مشخص شدند و هر کسی متن خود و مشاهدات‌اش را نوشت تا ضمیمه پرونده شود. من و احترام شادفر و دلارام علی که از ضربات باتوم آن روز صدمه دیده بودیم و کبودی‌ها همچنان از بدن‌مان محو نشده بود به پزشکی قانونی مراجعه کردیم برای معاینه و بررسی ضربات و گرفتن ورقه برای طول درمان.

وقتی به ساختمان دادگستری واقع در «میدان ارگ» رفتیم که نامه پزشک‌قانونی مبنی بر تأیید ضرب و شتم را نیز ضمیمه پرونده سازیم، یا روزی که در دادگستری جمع شدیم تا در مقابل قاضی ادای شهادت کنیم، کارمندان دادگستری با کنجکاوی می‌پرسیدند «واقعا کتک‌تان زده‌اند؟». عکس‌هایی را که در آن روز گرفته شده بود به محکمه آورده بودیم برای اثبات دعوی‌مان، به آن‌ها هم نشان می‌دادیم. عکس‌ها به‌قدری واضح بود که جای شکی باقی نمی‌گذاشت. آن عکس‌ها را «آرش آشوری نیا» تهیه و در قطعاتی بزرگ چاپ کرده بود تا ضمیمه‌ی پرونده شود. خیلی واضح به یاد دارم که بعضی از کارمندهای دادگستری از من می‌پرسیدند که «واقعاً شما می‌خواهید چهارتا شوهر بکنید؟»... برایم جالب بود که تقریباً کلیه کارکنان دادگستری از واقعه تجمع زنان، خبر داشتند و همه می‌خواستند مثلاً «واقعیت» را کشف کنند!....

در حالی که بحث تجمع **۲۲** خرداد میدان هفتم تیر، هنوز به‌طور گسترده در رسانه‌های داخل و خارج کشور مطرح بود و هنوز بازجویی‌های‌مان ادامه داشت، ولی ما کار بی‌وقفه‌ی خود را حول شکل دادن به «**کمپین جمع‌آوری**

یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» آغاز کردیم و بدون فوت وقت به برپایی جلسات هماهنگی برای شکل‌دهی به کمپین پرداختیم.

اما پیش از آن که به کمپین یک میلیون امضاء بپردازم، لازم است درباره عملکرد جمع هم‌اندیشی زنان پس از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ اشاره‌ای کنم.

جمع هم‌اندیشی زنان و فعالیت‌های آن در سال ۱۳۸۵: یکی از فعالیت‌های جمع هم‌اندیشی در اواخر سال ۱۳۸۵، برگزاری تجمع ۸ مارس ۱۳۸۵ بود. سازماندهی برای برگزاری تجمع به مناسبت این روز جهانی، گویا در نشست-های جمع هم‌اندیشی زنان صورت گرفت، هر چند در آن نشست‌ها ما اعضای مرکز فرهنگی زنان به واسطه‌ی مشغله‌های فراوانی که برای رتق و فتق امور کمپین یک میلیون امضاء بر عهده داشتیم، حضور نداشتیم. زیرا «کمپین یک میلیون امضاء» برای ما ائتلاف و جمعی جایگزین «جمع هم‌اندیشی زنان» محسوب می‌شد که می‌توانست کارآمدتر عمل کند و نیروهایی را که در شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان می‌توانستند به شکل کارآمدتری بایکدیگر عمل کنند، گرد هم آورده بود. در هر صورت خبر تصمیم در مورد برگزاری تجمع ۸ مارس در برابر مجلس (در میدان بهارستان) را برخی از دوستان به ما اطلاع دادند و از ما درخواست کردند که ما هم فراخوان این تجمع را امضاء کنیم که البته ما هم برای حفظ وحدت و پیشرفت کارها، فراخوان تجمع را امضاء کردیم. هر چند دلخور بودیم که از ۲۲ خرداد ماه تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۵ مگر چه تغییر ساختاری در کشور به‌وجود آمده که برخی از عزیزانی که در جمع هم‌اندیشی زنان به خاطر شرایط سیاسی حاد با «تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵میدان هفت تیر» آن‌طور مخالفت ورزیده و به شدت تخطئه‌اش کرده بودند، حالا خودشان به برگزاری تجمع اقدام می‌کنند! برای نمونه پس از برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در میدان هفت تیر، «زیبا میرحسینی» در مقاله‌اش نوشته بود که: «برخی از زنان اصلاح‌طلب و هم‌چنین برخی از

سازماندهندگان تجمع **۲۲** خرداد سال قبل (**۱۳۸۴**)، نام‌شان در بیانیه تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** نبود، چرا که آنان احساس می کردند که در زمانه‌ای که آمریکا به عراق حمله کرده و ایران بر سر مسئله هسته ای با آمریکا در تضاد است، برگزاری این تجمع می‌تواند بهانه‌ای برای جناح‌های محافظه‌کار فراهم کند تا به سرکوب مخالفان داخلی بپردازند».[1] مجله چپ‌گرای *«مانتلی ریویو»* نیز تجمع ما را مورد تخطئه و به نوعی آن را همراستا با طرح‌های امپریالیسم جهانی قرار داده بود. در واقع استدلال اصلی برخی از دوستان این بود که چنین حرکت های به اصطلاح «رادیکال» از سوی زنان ایرانی، در شرایط خاص بین‌المللی (تخاصم دولت ایران و دولت آمریکا) به نفع سیاست‌های منطقه‌ای «آمریکاست» و نیز سبب افزایش سرکوب توسط محافظه‌کاران می‌شود. از همین رو وقتی که ما خبر برگزاری تجمع **۸** مارس را شنیدیم به‌راستی متوجه نشدیم چه تغییر مهم و ساختاری در فضای سیاسی ایران یا در روابط بین حکومت‌های ایران و آمریکا پیش آمده که برخی از همین دوستان که «تجمع مسالمت‌آمیز زنان **۲۲** خرداد **۱۳۸۵**» در میدان هفت تیر را با استناد به این استدلال‌ها، آن‌طور تخطئه کرده بودند، چند ماه بعد به برگزاری تجمعی مشابه اقدام می‌کنند!؟ اما به‌رغم این پرسش‌ها و دلخوری‌ها، ما به جای مخالفت، فراخوان تجمع **۸** مارس **۱۳۸۵** را امضاء کردیم و با آنان همراه شدیم.

اما این تجمع به دلیل آن که پنج روز قبل از برگزاری آن، تعداد **۳۳** نفر از فعالان جنبش زنان (از جمله کسانی که در کمیته هماهنگی تجمع میدان هفتم تیر بودند) دستگیر شدیم عملاً به شکل منسجم و سازمان یافته نتوانست برگزار شود و انعکاس زیادی نداشت. چرا که پیش از برگزاری تجمع، یعنی در روز **۱۳** اسفند **۱۳۸۵**، تعدادی از اعضای جمع هم‌اندیشی به همراه فعالان گروه‌های دیگر (حدود **۴۰**-**۵۰** نفر) به پشتیبانی از ما **۵** نفر (یعنی برای پشتیبانی از نوشین

---

[1] http://www.merip.org/mero/mero061606

احمدی خراسانی، پروین اردلان، شهلا انتصاری، فریبا داودی مهاجر و سوسن طهماسبی) که قرار بود به خاطر برگزاری «تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵» دادگاهی شویم، جلوی دادگاه انقلاب آمدند و در آن‌جا تجمع کردند و همان‌جا در مقابل دادگاه انقلاب در خیابان معلم، ما ۵ نفر به همراه ۲۸ نفر دیگر از فعالانی که به پشتیبانی از ما آمده بودند، دستگیر شدیم و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل‌مان کردند. درهرحال، جمع هم‌اندیشی زنان، پس از آن نیز نشست‌های دیگری هم داشت ولی در نهایت پس از تجمع ۸ مارس ۱۳۸۵، فعالیت و کنش خاصی از این جمع در مطبوعات درج نشد.

تولد کمپین یک میلیون امضاء: پیش به‌سوی تغییر برای برابری

ایده کلی «کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» از همان دوره پیش از تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ به‌تدریج و آجر به آجر شکل گرفت، یعنی: هنگامی که جزوه‌های *«تأثیر قوانین بر زندگی زنان»* آماده شد و آن را پیش از برگزاری تجمع در میدان هفتم تیر، میان مردم و در کوچه و خیابان توزیع می‌کردیم؛ هنگامی که برای اولین بار تنها به جمع‌آوری امضای فردی، آن هم در بسیاری از موارد به‌صورت «چهره به چهره» و تلفنی، و یا به روش‌های اقنایی برای فراخوان تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ پرداختیم؛ هنگامی که توانستیم امضاهای آن تجمع را به رقم ناباورانه‌ی «دو هزار امضاء» برسانیم؛ و بالاخره هنگامی‌که تجربه بسیار موفق‌مان در راه‌اندازی و تداوم «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» را در حافظه تاریخی خود، حمل می‌کردیم در واقع داشتیم برای تولد «کمپین یک میلیون امضاء» بسترسازی می‌کردیم. اما در این میان، برخی از انتقادهایی که به تجمع ۲۲ خرداد شد، مسیر ما را در جهت پایه‌ریزی کمپین یک میلیون امضاء، روشن‌تر می‌ساخت. چرا که دایره نقدهایی که بر تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ (مانند هر حرکت تاثیرگذاری که ابعادی وسیع در افکار عمومی پیدا می‌کند) گسترده بود. هرچند برخی از این انتقادها مثبت و

سازنده بودند و برخی نیز مخرب و برخی نیز به بهانه‌گیری می‌مانست تا انتقاد.

در این میان، همان‌طور که پیشتر اشاره کردم، یکی از انتقادهایی که علیه تجمع ۲۲ خرداد میدان هفت تیر مطرح می‌شد، «بدیل‌سازی» روز ۲۲ خرداد در مقابل «۸ مارس، روز جهانی زن» بود. از این رو فکر کردیم که می‌توانیم تجمع ۲۲ خرداد را مانند تجربه موفق «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»، با راه‌اندازی کمپینی به‌منظور جمع‌آوری امضاء برای قطعنامه پایانی تجمع ۲۲ خرداد تا روز «۸ مارس ۱۳۸۵»، این دو «روز تاریخی» را به یکدیگر گره بزنیم. به این طریق: هم تقابل صوری و جعل‌شده‌ی این دو روز تاریخی را (که یکی ریشه «محلی» داشت و دیگری ریشه «بین‌المللی») در اذهان برخی از گروه‌های زنان از بین می‌بریم و از آن مهم‌تر می‌توانستیم با راه افتادن چنین حرکتی، خواسته و مطالبه اصلی تجمع ۲۲ خرداد (یعنی تغییر قوانین تبعیض‌آمیز) را در قالب حرکتی بلندمدت‌تر پیگیری کنیم. زیرا یکی دیگر از انتقادات صحیح و منطقی که بر ما برگزارکنندگان تجمع مطرح می‌شد این بود که: «چه اهمیتی دارد که فقط در یک روز، یک حرکتی بشود و بعد هم تمام شود و برود تا سال دیگر». این انتقاد، مهم و قابل تأمل بود. برای همین، راه‌اندازی کمپینی ۹ ماهه تا روز ۸ مارس آن سال به‌منظور جمع‌کردن امضاء برای قطعنامه آن تجمع، می‌توانست تأثیر تجمع را نیز در افکار عمومی تداوم بخشد و طرح مطالبات‌مان در همان روز ۲۲ خرداد، متوقف نشود. تجربه *«کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس»* را نیز در حافظه داشتیم که مدلی موفق و کاملاً تجربه شده را پیش روی‌مان قرار می‌داد. از سوی دیگر با این کار می‌توانستیم نیروهای تازه‌نفسی که به وسیله تجمع به سوی ما جذب و به مسایل زنان علاقه‌مند شده بودند، را در شبکه‌ای باز و دموکراتیک، سازمان‌دهی و آنان را به کنش‌های مدنی جنبش زنان پیوند دهیم.

در این میان بحث در مورد تجربه موفقیت‌آمیز کمپین یک میلیون امضاء زنان مراکش (برای اصلاح «قانون خانواده») که پیش از تجمع در مورد آن،

مطالبی ترجمه و در سایت مرکز فرهنگی زنان (زنستان) منتشر شده بود، انتظارات همه ما را بالا برد و در فضای رؤیایی و شیرین کسب امضاهای میلیونی، غرق‌مان کرد. این بحث‌ها پیش از تجمع ۲۲ خرداد مطرح بود و البته بعد از آن تجمع، ضرورت‌اش هر چه بیشتر آشکار شد. در نهایت، اکثر قریب به اتفاق اعضای مرکز فرهنگی زنان مشتاق تأسیس و راه‌اندازی چنین پروژه‌ای به منظور جمع‌آوری یک میلیون امضاء شدند در نتیجه، طرح اولیه و ناپخته‌ای را آماده کردیم. پس از آن نیز از افراد و گروه‌هایی که در تجمع ۲۲ خرداد سهیم بودند دعوت به عمل آوردیم تا نسبت به طرح اولیه، نظرات و پیشنهادات خود را مطرح کنند. استدلال‌مان هم این بود که چون کمپین یک میلیون امضا در تداوم تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ و برای تحقق خواسته‌های مندرج در قطعنامه پایانی آن تجمع مطرح می‌شود بنابراین طبیعی خواهد بود که همان گروه‌های درگیر در تجمع، اعضای اولیه پیش‌برنده‌ی پروژه‌ی جمع‌آوری یک میلیون امضا باشند.

بدین ترتیب طی جلسات متعدد بحث و تبادل نظر بین گروه‌ها و افراد گوناگونی که در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ مشارکت کرده بودند از جمله: مرکز فرهنگی زنان، کانون زنان ایرانی، کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت، افرادی از انجمن کنشگران داوطلب (به مدیریت سهراب رزاقی)، انجمن سلامت زنان، هستیااندیش، و نیز تعدادی از فعالان جنبش زنان (که به‌طور فردی فعالیت می‌کردند)، و همین‌طور نمایندگانی از چندین گروه از فعالان زن در: تبریز و شیراز و اصفهان و گرگان (فرانک فرید از تبریز، مریم بهرمان از شیراز، فاطمه نجاتی و ایمان مظفری از گرگان و...). خلاصه حدود دو ماه در مورد چگونگی حرکت کمپین بحث‌های مفصلی مطرح شد و آن طرح اولیه و ابتدایی در واقع زیر و رو شد و ابعاد واقعی و مشخصی یافت.

در طول جلسات متعددی که برگزار شد، مسایل بسیار متنوع و موارد ریز و درشت در چگونگی حرکت کمپین، یک به یک مطرح و تدقیق شدند.

سرانجام بیانیه و طرح کمپین، نهایی شد. از میان چندین آرم تهیه شده برای کمپین، بالاخره یکی برگزیده شد. کمیته‌هایی برای پیگیری کارها و ارتباطات، مشخص گردید. کارگاه آموزشی (برای شناخت قوانین نابرابر) نیز طراحی و برای آن، جزوه آموزشی نوشته شد. در نهایت، اعضای اولیه کمپین به‌طور داوطلبانه در کمیته‌های مختلف جای گرفتند تا هر کمیته بتواند در جلسات کوچک‌تر خود، وظیفه و کارهای خود را هرچه بیشتر تدقیق و نهایی کند.

در عین حال با زنان باتجربه و پیش‌کسوت که می‌دانستیم در این راه می‌توانند کمک‌مان کنند به مشورت می‌پرداختیم. به مرور، انبوهی از رایزنی و مشاوره و یاری‌گرفتن از زنان باتجربه، برای پخته‌کردن شکل کار و تدوین نهایی اسناد کمپین، صورت گرفت. برای نمونه دفترچه‌ی آشنایی با قوانین تبعیض‌آمیز که برای تجمع **۲۲** خرداد، تدوین و تکثیر و پیش از برگزاری تجمع، بین مردم توزیع کرده بودیم، را در کمیته آموزشی کمپین بازبینی و متن آن را هرچه ساده‌تر کردیم. در همین کمیته آموزشی بود که چگونگی عملیاتی‌کردن طرح ارتباط «چهره به چهره» با مردم کوچه و بازار را نیز تنظیم و آماده کردیم.

سرانجام، طرح به نسبت پخته‌شده‌ی کمپین که به یاری و مشورت **۵۴** نفر اعضای اولیه، تدوین شده بود به منظور مشورت و اطمینان بیشتر به زنان پیش‌کسوت و کسانی که تجربه بیشتری داشتند و حامی پر و پا قرص این پروژه بودند ارائه می‌دادیم تا نظر خود را بدهند از جمله به کسانی مانند: شیرین عبادی، شهلا لاهیجی، سیمین بهبهانی، و برخی دیگر که بعد در لیست «حامیان اولیه کمپین» قرار گرفتند. در واقع از **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** تا **۵** شهریور همان سال، از همه تجربه‌ها و ظرفیت‌هایی که طی دو دهه با سختی بسیار در جنبش زنان فراهم شده بود مدد گرفتیم و با انبوهی از جلسات، مشاوره‌ها و راهنمایی‌ها، این پروژه‌ی حق‌خواهانه را آغاز کردیم. در واقع هر تکه‌ی آن از تجربه‌ای آمد:

نام کمپین را از تجربه زنان مراکشی به ارث بردیم؛روش آگاهی‌بخشی«چهره به چهره‌اش» را از تجربه‌های فراوانی که در جنبش زنان حتا پیش از انقلاب در «مراکز رفاه» (سازمان زنان) وجود داشت و نیز از تجربه «رابطین بهداشت» و زنان محیط زیستی، و کتابخانه‌های سیار، اخذ کردیم؛ مشارکت همگانی فارغ از خط‌کشی‌های ایدئولوژیک‌اش را از تجربه کثرت‌پذیر «جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان» به ارث بردیم؛ انتشار و پخش دفترچه حقوقی کمپین را از تجربه توزیع بروشورهایی که در میان همه گروه‌های زنان در آن زمان مرسوم شده بود و البته قدمت آن به «پخش جزوه‌های حقوقی» در «جمعیت راه نو» که مهرانگیز دولتشاهی در سال ۱۳۳۴ پایه‌ریزی کرده بود بازمی‌گشت؛ روش کمپینی و نیز کمیته‌بندی‌اش را از تجربه «کمپین مبارزه با خشونت علیه زنان تا ۸ مارس»؛ شیوه نهادینه‌سازی آن به شکلی مستقل، و تلفیق فعالیت «اعتراضی/ آموزشی»اش را از تجربه «مرکز فرهنگی زنان»؛ چرایی حضورش نیز از تجربه موفق «تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ » مقابل دانشگاه تهران؛ عدم ایجاد تضاد و تقابل با «اسلام» را از تجربه موفق «مجله زنان»؛ محلی‌گرایی‌اش را از زنان ملی–مذهبی، و اهمیت گسترش آن در سطح بین‌المللی را از تجربه‌های جهانی شیرین عبادی؛ اهمیت به نیروهای حاشیه‌ای و بیرون از پایتخت (یعنی «شهرستان‌ها»)را از تجربه «کانون زنان ایرانی»؛ شیوه آموزش کارگاهی‌اش، از تجربه دوستان فعال در «یونیسف»، و فعالان ایجادکننده‌ی کتابخانه‌های سیار؛ روش حمایتی و دفاع بی‌خط و خط‌کشی‌اش را از «کانون مدافعان حقوق بشر»؛ علمی‌نگری و تئوری‌سازی‌هایش را از تجربه «زنان آکادمیسین و فمینیست ایرانی خارج از کشور»؛ تواضع ساختاری‌اش را از تجربه زنان کنش‌گر در شهرستان‌ها به‌ویژه از زنان فعال و باسابقه‌ی تبریز و گرگان و شیراز و اصفهان؛ اعتبار مردمی‌اش را از زنانی هم‌چون سیمین بهبهانی؛ و بالاخره، نیروی پیش برنده‌اش را از ظرفیت‌سازی تجمع۲۲ خرداد ۸۵ در میدان هفتم تیر، به ارث بردیم...

در مجموع همه‌ی تجربه‌های متکثر و نهفته در تاریخ معاصر جنبش زنان به کارمان آمد و در کمپین یک میلیون امضا و در هر گوشه‌اش، بازاندیشی و به‌خدمت گرفته شد.

بارها و بارها تاریخ افتتاح کمپین تغییر یافت: ابتدا می‌خواستیم به مناسبت سالگرد پیروزی «انقلاب مشروطیت»، آغازبه‌کارش را در روز ۱۴ مردادماه، کلید بزنیم اما هنوز بخش‌هایی از کار آماده نشده بود و در نتیجه، افتتاح آن به تعویق می‌افتاد تا این که سرانجام در ۵ شهریور ۱۳۸۵ (بدون آن که مناسبتی را در شهریور برای آن یافته باشیم)، کمپین یک میلیون امضاء افتتاح شد، آن هم در خیابان، مقابل «سالن فرهنگسرای رعد» که درهایش را به روی ما بستند و اجازه ندادند مراسم را در سالن برگزار کنیم.

در جلساتی که به منظور شکل‌دهی به کمپین در «کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی» تشکیل می‌شد، ریز به ریز جزییات برنامه‌ها، مطرح و در نهایت اگر مخالفت‌هایی مطرح می‌شد که با بحث و اقناع به توافق نمی‌رسیدیم به ناگزیر با رأی‌گیری، ختم به خیر می‌شد. اولین کارگاه آموزشی کمپین نیز در کتابخانه صدیقه دولت‌آبادی برگزار شد و چنین بود که در نهایت، همه چیز برای افتتاح کمپین در روز ۵ شهریور ۱۳۸۵، آماده و مهیا شده بود.[۱]

در روز افتتاح رسمی کمپین(۵ شهریور)، آماده شده بودیم که به «فرهنگسرای رعد» محل برگزاری نشست افتتاحیه، برویم که با ما تماس گرفتند و اطلاع دادند که برنامه افتتاحیه کمپین توسط نیروی انتظامی لغو شده است.

۱- من ابتدا پیش از افتتاح رسمی کمپین، برای طراحی کارگاه‌های آموزشی کمپین، در کمیته آموزش عضو بودم و در آن‌جا به همراه منصوره شجاعی، رضوان مقدم، شهلا انتصاری، خدیجه مقدم، مونا محمدزاده (و البته با مشورت سپیده یوسف زاده و مهسا شکرلو) جزوه‌های آموزشی را تهیه و همین‌طور کارگاه آموزشی کمپین را طراحی و آماده کردیم. پس از آن (وقتی کمیته آموزشی پس از ۵ شهریور، اولین ورک‌شاپ آزمایشی‌اش را در «کتابخانه صدیقه دولت آبادی» برگزار کرد)، در کمیته داوطلبان فعالیت می‌کردم.

من و منصوره شجاعی به همراه خدیجه مقدم، شهلا انتصاری و محبوبه حسین‌زاده به آن‌جا رفتیم تا بتوانیم با مسئولان سالن فرهنگسرا و سپس با نیروی انتظامی که برنامه را لغو کرده بودند مذاکره کنیم. بحث و چانه‌زنی‌های مفصل با آن‌ها متأسفانه نتیجه نداد و در نهایت با دلی شکسته به محوطه روبروی سالن رعد بازگشتیم جایی که بسیاری از مدعوین از ساعت‌ها قبل، منتظر ایستاده بودند و نیروی انتظامی از ورود آن همه جمعیت به سالن فرهنگسرای رعد، جلوگیری کرده بود. همان‌جا بود که ابتدا شیرین عبادی در مورد لغو برنامه صحبت کرد و به این عمل غیرقانونی نیروی انتظامی اعتراض کرد. بعد هم خدیجه مقدم در مورد کمپین توضیحاتی داد و سپس من به تشریح مختصر طرح کلی وعمومی کمپین و چگونگی کار و نحوه‌ی عضویت در آن، پرداختم. پس از آن در همان کف خیابان، بروشورهای کمپین بین حاضران، توزیع شد. همان بعدازظهر هم تعداد زیادی امضا جمع شد و کسانی که می‌خواستند عضو شوند ثبت نام کردند. نکته جالب این بود که در همان زمان گروهی از دانشجویان رادیکال چپ‌گرا نیز جزواتی که علیه کمپین تهیه کرده بودند بین حاضران پخش کردند. در واقع از همان روز افتتاحیه کمپین، ما با مخالفت نیروهای انتظامی از سوی حاکمیت، و برخی گروه‌های افراطی و اولتراچپ در بیرون از حاکمیت، مواجه شدیم.

اما در ادامه مطالب این فصل، قصد ندارم به تأثیر یا ویژگی‌های منحصر به فرد «کمپین یک میلیون امضا» بپردازم چرا که پیشتر، شرح مفصلی از آن را در کتاب *«جنبش یک میلیون امضا: روایتی از درون»* که در شهریور ۱۳۸۶ و به مناسبت یک سالگی کمپین منتشر شد مطرح کرده‌ام. بنابراین در کتاب حاضر سعی می‌کنم بر مشکلات و چالش‌های درونی‌تر کمپین که عمدتاً در سال دوم بروز کرد، تمرکز داشته باشم.[۱]

۱- کتاب «جنبش یک میلیون امضاء: روایتی از درون» را می‌توانید از طریق اینترنت در آدرس زیر دانلود کنید: http://www.feministschool.com/campaign/spip.php?article86

چالش‌های درونی کمپین یک میلیون امضاء

در همان ابتدای کار کمپین، ما با ایجاد یک ایمیل جمعی (ایمیلینگ‌لیست)، موفق شدیم برخی از چالش‌های اولیه‌ای را که در برابر کمپین قرار داشت، به بحث بگذاریم و روزها برای حل و فصل بهینه آن گفتگو کنیم. در این ایمیل جمعی، همه کسانی که عضو بودند (۵۴ نفر اعضای اولیه) و سپس افراد دیگری که به عضویت کمپین در می‌آمدند به لیست آن ایمیل افزوده می‌شد. در چند ماه اولیه نیز گفتگو و تبادل تجربه و نظر (گفتگوهایی بسیار مفید و کاملاً علنی و شفاف که می‌توانست در نشریات هم به چاپ برسد)، در این ایمیل جمعی به خوبی پیش می‌رفت. از جمله یکی از اولین بحث‌های چالش‌برانگیز ما در ایمیل جمعی این بود که آیا زنانی که در خارج از کشور هستند می‌توانند عضو کمپین شوند یا نه؟ در واقع بحث در این زمینه، با تهیه پیش‌نویس اطلاعیه‌ای آغاز شد که در آن قرار بود اعلام شود که «زنان ایرانی خارج از کشور» نمی‌توانند عضو کمپین باشند! این تصمیم در یک جلسه عمومی گرفته شده بود که از قضا من به دلیل پیش آمدن کار عاجلی، در آن جلسه حضور نداشتم.

هنگامی که بحث در ایمیل جمعی در مورد این مسئله آغاز شد و یکی از اعضای جوان، اطلاعیه‌ای را که در رابطه با ممنوعیت عضویت زنان ایرانی خارج از کشور، نوشته شده بود، جهت اطلاع به ایمیل جمعی فرستاد (تا فردای همان روز، در سایت تغییر برای برابر منتشر شود)، من یکی از مخالفان سر سخت محتوای آن اطلاعیه بودم و به شدت در مقابل آن، ایستادم زیرا معتقد بودم که اساساً ما نمی‌توانیم تعیین کنیم که «چه کسی می‌تواند در کمپین بیاید و چه کسی نمی‌تواند». اکثر افرادی که در بحث شرکت داشتند چون در جلسه عمومی موافقت خود را با این تصمیم ابراز کرده بودند با این اطلاعیه موافق بودند، با این توجیه که: این تصمیم در جلسه عمومی گرفته شده و بحث و

مجادله در مورد این تصمیم جمعی، غیردموکراتیک است. اما اعتراض من بر این تصمیم، مبتنی بر اصول بنیادین کمپین بود. زیرا بحث‌ام با این دوستان این بود که چنین «تصمیمی» اساساً در قلمرو تصمیم‌گیری هیچ مرجعی (حتا اکثریت) در کمپین نمی‌تواند باشد. چون ما از ابتدا در کمپین، این حرکت جمعی را متعلق به هر کسی که اراده کند و بخواهد در آن مشارکت نماید در نظر گرفته‌ایم و امروز هیچ مرجعی در کمپین نمی‌تواند و مجاز نیست که برخلاف اصول اولیه و اساسی کمپین، به‌صورت دلبخواه، تصمیمی اتخاذ کند، حتا اگر به روشی دموکراتیک و با رأی اکثریت اخذ شده باشد. در واقع چنین حرکتی، به آن می‌مانست که تعدادی از نمایندگان پارلمان بخواهند برخلاف «قانون اساسی»، قانونی وضع کنند. به این اعتبار، به نظر من اساساً تصمیم‌گیری در مورد «حذف یک گروه از زنان»، برخلاف «قانون اساسی کمپین» و فاقد مشروعیت بود.

به این ترتیب بحث در مورد این مسئله به درازا کشید، اما خوشبختانه در این مورد گفتگوهای خوبی صورت گرفت که به نظرم بسیار مهم و درس‌آموز برای همه ما بود، زیرا گستره‌ی بحث را به «اصول بنیادین کمپین» سوق داد و سرانجام، کمپین را به آن‌جا رهنمون کرد که از آن تاریخ به بعد، خط قرمز پُر رنگی برای جلوگیری از «حذف دیگری»، در ذهنیت ما اعضای اولیه کمپین کشیده شد. البته بعدها نیز از سوی برخی از اعضای کمپین، تحرکاتی به منظور «حذف دیگری» به بهانه‌های دیگر خود را نشان داد. برای نمونه برخی از دوستان به بهانه «فضای امنیتی» گاه خواستار موضوع‌گیری کمپین علیه این یا آن نگرش، یا علیه برخی اعضای کمپین می‌شدند؛ از جمله به دلیل این که آن عضو مثلاً در رسانه‌ای خارجی فلان موضع را گرفته و یا در بهمان کنفرانس خارجی شرکت کرده و از کمپین نام برده است. از طرف دیگر برخی از دوستان هم که با روش «لابی و مذاکره با زنان اصلاح‌طلب» مخالف بودند، خواستار جلوگیری از پیگیری این روش‌ها در کمپین می‌شدند. اما همه این

نگرش‌های حذفی، خوشبختانه نتوانستند در کمپین مسلط شوند.

به این ترتیب رویکرد منعطف و گشوده‌ای که از دل اولین چالش مهم ما در برابر حضور یا عدم حضور زنان ایرانی خارج از کشور در کمپین، بیرون آمد کمک فراوانی کرد که ساختار روابط ائتلاف کمپین یک میلیون امضا ـ برخلاف ساختارهای بسته و منسجم سازمان‌های ایدئولوژیک ـ انعطاف لازم را برای گسترش نفوذ خود در گروه‌های گوناگون و با تفکرات مختلف بیابد. درواقع بحث اصلی فقط بر سر این نبود که «زنان ایرانی خارج از کشور» حذف شوند یا نشوند، بلکه بحث حتا گسترده‌تر و عمیق‌تر از حذف زنان خارج از کشور بود و اساساً نگاه ما اعضای اولیه کمپین را نسبت به افق‌ها و بن‌مایه اهداف کمپین، چگونگی پیشبرد دموکراتیک[1] آن، و به‌رسمیت شناختن روش‌های مختلف (شامل روش‌های به‌اصطلاح محافظه‌کارانه تا رادیکال)، به چالش می‌کشید و محک می‌زد؛ به ویژه این که آیا ما خود را متولی و مالک کمپین می‌دانیم؟ و بالاخره این پرسش مبنایی که آیا واقعاً آن قدر دموکرات و دارای سعه‌صدر هستیم که بتوانیم در کمپین، رویکردی را پیش ببریم که «هیچ فردی» به «بهانه‌های مختلف» حذف نشود؟ و در عین حال، همه «روش‌ها» و «گروه‌ها» حتا اگر ما آن را نمی‌پسندیم بتوانند در کنار هم در کمپین پیش بروند؟...

خوشبختانه این بحث مفصل و دامنه‌دار با خوبی پیش رفت و در نهایت، اطلاعیه‌ای برای حذف خواهران‌مان در خارج کشور، منتشر نشد و راه

---

۱ - بی‌شک اگر ما از همان ابتدا، کمپین یا هر حرکت دیگری را بر اساس «یک روش خاص» و برای فعالیت «یک گروه خاص از زنان» و یا برای «یک مخاطب خاص در میان جامعه زنان» تعریف می‌کردیم، آن‌گاه خیلی هم دموکراتیک بود که در همان چارچوب تعریف شده حرکت کنیم و اتفاقاً کسانی که می‌خواستند آن حرکت را به گروه‌های گسترده‌تر سوق دهند، غیردموکراتیک عمل می‌کردند، ولی وقتی ما، از ابتدا اساس کمپین را برای مشارکت «همه زنان» با هر «روش» و با هر «مرام و اعتقادی» تعریف کرده بودیم، تخطی از این اصول اولیه و محدود کردن آن به «برخی زنان» و «برخی روش‌ها»، طبعاً غیردموکراتیک بود.

«متولی‌گری» جمع اولیه (به عنوان گروهی که می‌تواند برخلاف اصول اساسی کمپین، خط مشی تعیین کند)، برای همیشه بسته شد.

یکی دیگر از چالش‌های مهمی که در این زمینه به‌وجود آمد و باز هم در پیشبرد دموکراتیک اصول اساسی کمپین، به همه ما کمک کرد بحثی بود که بار دیگر در ایمیل گروهی، حول پیشنهاد تازه‌ای که داده بودم، در گرفت. پیشنهادم: اعلام حمایت کمپین از نگارش «منشور زنان» بود که عمدتاً با سازماندهی فعالان گروه «میدان زنان» و با همراهی تعدادی دیگر از فعالان جنبش زنان پیش می‌رفت. در واقع چندین ماه پس از شروع به کار کمپین، کار روی «منشور زنان» توسط بخشی از کنش‌گران جنبش زنان، آغاز شده بود. در آن زمان به نوعی بین برخی از گروه‌های «کمپین» و برخی از کنش‌گران «میدان زنان»، رقابت و درگیری‌های زیرپوستی وجود داشت که بخشی از این درگیری‌ها ریشه در جدل‌های ایجاد شده در «جمع هم‌اندیشی زنان» و بخشی نیز به‌واسطه مخالفت‌های گاه گزنده گروه‌هایی از جنبش زنان با تجمع ۲۲ خرداد میدان هفتم تیر به‌وجود آمده بود. از همین رو با راه افتادن کمپین یک میلیون امضا، درصدد بودم که به بهانه‌ای شاید بتوانیم این درگیری‌ها و دلخوری‌ها را به نوعی پایان ـ یا لااقل تخفیف ـ بدهیم، تا شاید با عبور از این فضای انرژی‌سوز، هرگروه و شبکه‌ای بتواند بهتر و راحت‌تر کار خود را در پهنه متکثر جنبش زنان پیش ببرد و حداقل اگر با یکدیگر همکاری نمی‌کنیم دست از تخطئه برنامه‌های یکدیگر برداریم. برای همین هم ابتدا در مرکز فرهنگی زنان پیشنهاد دادم که با صدور اطلاعیه‌ای از راه‌اندازی «منشور زنان» استقبال کنیم که خوشبختانه این کار را در مرکز فرهنگی زنان انجام دادیم. پس از آن در ایمیل جمعی کمپین هم این بحث را مطرح کردم.

پیشنهادم در ایمیل گروهی کمپین ابتدا با استقبال برخی از اعضای کمپین مواجه شد. باید اعتراف کنم که با ارائه این پیشنهاد می‌خواستم که مشخصاً فضای رقابت و کشمکش میان کمپین یک میلیون امضا با دیگر گروه‌های

خارج از آن (مانند میدان زنان) کاهش یابد. برای همین در مورد تبعات منفی چنین کاری (یعنی صدور اطلاعیه از طرف کمپین) فکر نکرده بودم. اما خوشبختانه در این میان نقد درستی به پیشنهاد من، از سوی یکی از اعضای جدید کمپین با توجه به همان بحث‌های پیشین در مورد بن‌مایه متکثر و شبکه‌ای کار کمپین، مطرح شد مبنی بر این که: اساساً ما اعضای کمپین نمی‌توانیم از طرف کمپین اطلاعیه بدهیم چون «اطلاعیه دادن» به منزله آن است که ما یک سازمان و گروه منسجم هستیم حتا اگر در حد استقبال از یک حرکت دیگر باشد. با شنیدن این نقد اصولی، به خطای خود پی بردم و بلافاصله بر این انتقاد منطقی مُهر تأیید زدم. خوشبختانه چنین منطق بخردانه‌ای، بحث‌های بسیار مهم دیگری را نیز برانگیخت و باعث شد که جلوی حرکتی که ناآگاهانه می‌توانست بعدها به «ضد خودش» در کمپین تبدیل گردد گرفته شود. در واقع اگر ما سنت «بیانیه دادن از سوی کمپین» را نهادینه می‌کردیم، ممکن بود در همان مقطع برای رفع اختلافات در جنبش زنان مفید واقع شود و فضا را سالم‌سازی کند، ولی تبعات‌اش می‌توانست بعدها به کمپین صدمه بزند، چون کمپین را از شکل شبکه‌ای که حول یک خواست مشخص شکل گرفته، به یک «سازمان» که می‌تواند در مورد این یا آن حرکت اعلام موضع کند، تقلیل می‌داد و می‌توانست به ریزش نیروهایی که صرفاً برای یک «هدف مشخص» به کمپین پیوسته بودند، منجر شود.

بعدها چالش‌های دیگری از جمله پیشنهاد در مورد «ایجاد تغییراتی در سه سند اصلی کمپین»، از سوی برخی دیگر از دوستان مطرح شد که مورد مخالفت من و برخی از دیگر اعضا قرار گرفت. آن پیشنهادها نیز سبب طرح بحث‌های جامع و مهمی شد. این گفتگوهای استدلالی هم به کمپین کمک کرد که بتواند از چالش مهمی که پیش رویش بود جان به در ببرد. استدلال من هم در مورد عدم امکان تغییر در سه سند اصلی کمپین (طرح اولیه، دفترچه قوانین کمپین، و بیانیه کمپین، که برای آن امضا جمع می‌شد) این بود که

گروه‌های پُرتعدادی از شهروندان بر مبنای همین سه سند و با مطالعه آن‌ها، به کمپین پیوسته‌اند، از این رو، تغییر در این اسناد و اصول بنیادین، آن هم در شرایطی که برای جمع‌آوری امضا مورد تعقیب و بازداشت قرار می‌گیریم، می‌تواند مشکلات متعددی ایجاد کند و باعث ریزش نیروها بشود.

در هر صورت اگر آن «ایمیل‌های جمعی» ادامه می‌یافت، می‌شد امیدوار بود که بر اثر گفتگو و تبادل تجربه، بحران‌های ساختاری کمپین (که پس از یک سال به شکل حادی بروز و ظهور یافت)، چه بسا به شکل بهتر و کم‌هزینه‌تری حل و فصل شود، که متأسفانه نشد زیرا «کمیته هماهنگی» در یکی از جلسات‌اش با این استدلال که ایمیل‌های جمعی «ناامن» هستند تصمیم به حذف و تعطیلی این ایمیل‌ها گرفت. این در حالی بود که در بحث‌ها و نقدهایی که در ایمیل جمعی مطرح می‌شد هیچ نکته‌ای که نشود از آن دفاع کرد وجود نداشت. به هر حال اکنون با گذشت چندین سال هنوز معتقدم که آن تصمیم، از خطاهای جبران‌ناپذیر بود. چرا که در جلسات عمومی و پُر ازدحام، اساساً فرصتی برای بحث‌های عمیق و طرح استدلال‌های جدی وجود نداشت. در حالی که نظرات و تجربه‌هایی که در«ایمیل‌های گروهی کمپین» مطرح می‌شد به دلیل مکتوب بودن (و تمرکز و دقت نویسندگان آن) می‌توانست جلوی سوء تفاهم‌ها را بگیرد و هر عضو، فرصت کافی داشت که نظرش را آزادانه با دیگر اعضا در میان نهد. از سوی دیگر می‌دانیم که از یک مقطعی به بعد، هر گونه جمع شدن اعضای کمپین (حتا ۸-۷ نفره در یک آپارتمان)، با ورود پلیس و زنگ زدن و اخطار و احضار و در مواقعی حتا با دستگیری و بازداشت، همراه می‌شد. در نتیجه، عملاً در کمپین، از وجود کم‌ترین «فضای گفتگو» محروم شدیم و یا حتا اگر با هزار دنگ و فنگ و رعایت همه موارد، جلسه‌ای برگزار می‌شد، فضای ملتهبی بر آن حکمفرما بود که بستر مناسبی برای بحث‌های جدی و عمیق نبود. از سوی دیگر شمار افراد تازه‌نفس که به کمپین جذب شده بودند آن‌قدر زیاد شده بود که حتا اگر می‌توانستیم

یک جلسه عمومی هم تشکیل دهیم عملاً هر نفر می‌توانست حداکثر یک تا دو دقیقه صحبت کند. با فرصتی چنین اندک، انتظار و توقع ایجاد فضایی برای تبادل نظر و انتقال تجربه بین اعضا، انتظاری رمانتیک بود و بیشتر به شوخی می‌مانست و همین امر، فقدان حضور آن «ایمیل‌های جمعی» اولیه را بیشتر گوشزد می‌کرد.

تلاش برای شکستن بن‌بست‌های ساختاری کمپین

یکی از مشکلات ساختاری در کمپین، به این مسئله باز می‌گشت که ما در کمپین یک میلیون امضا، بر اثر یک تصمیم و عمل قصدناشده، ساختار یک «سازمان متمرکز» را برای یک حرکت شبکه‌ای طراحی کرده بودیم. هر چند الگوی اولیه ما از همان ابتدا مدلی شبیه ساختار «کمپین زنان و مردان علیه خشونت تا ۸ مارس» بود چرا که ساختار کمپین زنان و مردان علیه خشونت، دارای فضایی گشوده‌تر، و همراه با «به رسمیت شناختن گروه‌ها و نیز افراد به‌صورت هم‌زمان» بود، ولی متأسفانه در کمپین یک میلیون امضا به جای آن که برای این شرایط ویژه و مبهم در آن دوره، ساختار متکثر و حتا پیچیده‌تری را طراحی کنیم، به سادگی و بسیار خام‌دستانه، جایگاه گروه‌ها و تشکل‌ها را در کمپین یک میلیون امضا حذف کردیم، و با پاک کردن صورت مسئله، در حقیقت ساختار کمپین را ناخواسته از ظرفیت شبکه‌ای‌اش تهی کردیم. هر چند بعدها در برابر اعتراض و فشار گروه‌های زنان در شهرستان‌ها، و سپس با توجه به عدم امکان‌پذیری تلفیق گروه‌های زنان در خارج از کشور با ساختار سازمانی کمپین (به خاطر مسایل امنیتی)، همگی سبب شد که ساختار کمپین در رابطه با گروه‌های زنان خارج از کشور و گروه‌های زنان در شهرستان‌ها تاحدودی منعطف‌تر (شبکه‌ای‌تر) شود، ولی این انعطاف تاحدودی «جبری» و «جغرافیایی» بود تا ناشی از ساختار طراحی شده کمپین و یا برنامه‌ریزی آگاهانه‌ی ما. به همین دلیل درکمپین تهران ـ برخلاف شهرستان‌ها و خارج از کشور ـ ساختار

«سازمانی» و غیرمنعطفی که از اول طراحی کرده بودیم تفوق داشت و بی‌وقفه مشکلات فراوانی را بر می‌انگیخت.

دلایل تفوق عضویت فردی بر عضویت گروهی در کمپین: این که ما در هنگام طراحی ساختار «کمپین یک میلیون امضا»، صرفاً به «عضویت فردی» تکیه کردیم دلایل متعددی داشت. از جمله آن که در آن زمان، کمپین یک میلیون امضاء از دل «تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در میدان هفت تیر» به‌وجود آمده بود و اکثر ما در آن زمان، خشونت فیزیکی و روانی شدیدی را در تجمع میدان هفت تیر (و پیش و پس از آن) با پوست و گوشت حس کرده بودیم؛ بازجویی‌ها هنوز ادامه داشت؛ برخی فعالان حقوق زن، ما را به شدت زیر ضرب انتقاد و نکوهش قرار داده بودند که چرا مرتکب برگزاری تجمع میدان هفت تیر شده‌ایم؛ یعنی فضا به‌شدت تلخ و گزنده شده بود. در نتیجه با فضایی چنین پُرفشار، حقیقتاً امکان‌پذیر نبود - منصفانه هم نبود ـ که از همه، درخواست کرد که نه فقط وجود فردی خود را بلکه هستی گروه و انجمن‌شان را نیز در آن شرایط دشوار به قمار بگذارند. به‌خصوص هستی و سرنوشت انجمن‌هایی را که با رنج و مرارت تأسیس کرده بودند. از سوی دیگر، در حرکت‌ها و فضاهایی که ممکن است «خطرآفرین» محسوب شود معمولا افراد یک گروه و تشکل نمی‌توانند برای مشارکت در چنین فعالیت‌های حساسیت‌برانگیزی به اجماع و توافق برسند.

واقعیت این بود که در آن زمان، «گروه‌ها و تشکل‌های زنان»، تشکل‌هایی برآمده از شرایط نسبتاً باز «اصلاحات» بودند، درحالی که پس از سال ۱۳۸۴ با بسته‌شدن تدریجی فضای فعالیت تشکل‌های مدنی، گروه‌های زنان بر مبنای موقعیت جدید شروع به ظهورکردند یعنی در دوران «پسااصلاحات» گروه‌های زنان شکل دیگری از فعالیت ـ متناسب با اوضاع جدید سیاسی ـ را سامان دادند. به این اعتبار، حرکت ها در چنان موقعیتی می‌توانست از طریق افرادی که «خود

شخصاً مسئولیت کارشان را می‌پذیرند» شکل بگیرند. به عنوان نمونه می‌توان به شکل‌گیری تجمع اعتراضی در میدان هفت تیر در سال **۱۳۸۵** اشاره کرد که بیانیه را فقط «افراد» امضا کرده بودند، درحالی که در سال **۱۳۸۴**، فراخوان تجمع با تلفیق نام افراد و گروه‌ها منتشر شده بود.

با توجه به چنین شرایطی بود که ما از همان ابتدای راه‌اندازی کمپین یک میلیون امضا، تحت تأثیر فضای پُرفشار و سنگین سیاسی، فقط نسبت و رابطه‌ی «افراد» را با این کارزار دسته‌جمعی مشخص کردیم و وضعیت و جایگاه گروه‌ها و انجمن‌های فعال در کمپین را تبیین نکردیم در نتیجه، نسبت این گروه‌ها با کمپین به نوعی در پرده ابهام باقی ماند. اما همین ابهام به ظاهر «کوچک»، به‌تدریج سبب بروز مشکلاتی بزرگ و ساختاری، هم برای کمپین و هم برای انجمن‌ها و گروه‌های فعال در کمپین شد. در حقیقت، «کمپین یک میلیون امضا» با نیرو، ظرفیت و تجربه‌ی گروه‌ها و انجمن‌های مختلف درگیر در آن، آغاز به‌کار کرد و در ادامه نیز بخشی از یاران و همکاران خود را نیز از میان اعضای فعال در «سازمان‌های از قبل موجود در جنبش زنان» جذب کرد. با این حال رابطه گروه‌ها و سازمان‌هایی که با کمپین پیوند یافتند، به‌طور متعارف و رسمی مشخص نشد. همین نقصان، در بلندمدت، سه تأثیر منفی برجای نهاد:

۱ـ گردش کار در انجمن‌ها و گروه‌های زنان فعال داخل کشور را که اعضای‌شان در کمپین مشغول فعالیت بودند، کم و بیش دچار اختلال کرد.

۲ ـ کمپین نتوانست از ظرفیت و پتانسیل موجود در انجمن‌ها و سازمان‌های فعال در جنبش زنان ــ آن طور که باید ــ بهره ببرد تا با ایجاد مراکز و ورودی های گوناگون برای جذب افراد به کمپین، بار مسئولیت آن را به شکل مجموعه‌ای متکثر و در میان تشکل‌ها، تقسیم کند و از این زاویه مشکلات و فشارهای امنیتی را نیز کاهش دهد.

۳ ـ و مهم‌تر از همه‌ی این موارد، آینده‌ی خیل پُرشمار نیروهای جوان جذب شده به کمپین را هم دچار ابهام کرد و به مرز سردرگمی سوق داد که

متأسفانه حاصل ناگزیر این روند، ریزش تدریجی نیرو، و عدم تثبیت بخشی از نیروهای جدید وارد شده به کمپین، در پهنه‌ی وسیع‌تر جنبش زنان بود.

به این ترتیب «کمپین یک میلیون امضا» با این که ثمرات، دستاوردها و پیامدهای بسیار غنی و دسته‌اول را به جنبش زنان هدیه کرد در عین حال سبب شد که هم انجمن‌ها و گروه‌هایی که با کمپین نزدیک بودند، تضعیف شوند و هم خود کمپین از حضور گروه‌ها و نهادهای پایدار برای تثبیت اعضای جدید جذب شده به کمپین در درون جنبش زنان و حرکت‌های آتی‌اش محروم بماند. هر چند که ما با مشاهده چنین وضعیتی، سعی کردیم با پیشنهاد ایجاد *«نهادها و هسته‌های خودبنیاد»* و اجرای عملی آن (ایجاد «مدرسه فمینیستی») و برجسته ساختن نقش گروه‌های درون کمپین (مانند «کانون زنان ایرانی» و...) بخشی از این نقیصه را جبران نماییم ولی چون این پیشنهاد مورد قبول برخی از اعضای کمپین تهران واقع نشد (و متأسفانه شیوه تصمیم‌گیری مشخصی هم در کمپین تعبیه نکرده بودیم که بتوان به سرعت به نتیجه رسید)، طبعاً نتوانست به شکل گسترده و بهینه‌ای به انجام برسد. چرا که «تصمیم‌گیری یکپارچه در میان اعضا»، روش مرسوم در «سازمان‌هایی منسجم» بود و نه «ائتلاف‌ها و کارهای شبکه‌ای» همچون کمپین. ولی از آن‌جایی که هدف کمپین، پیشبرد حرکتی ائتلافی و شبکه‌ای بود و نه سازمانی، ولی ما ساختار کمپین را در تضاد با هدف‌اش، به شکل «سازمانی» طراحی کرده بودیم، بنابراین اعضای کمپین نیز با تأثیرگرفتن از این تناقض، گاه تمایل به داشتن «سازمانی منسجم و در نتیجه مرکز تصمیم‌گیری منسجم» داشتند و گاه از این که کمپین یک کار «باز» و شبکه‌ای و بدون سلسله مراتب است حمایت می‌کردند. بنابراین نه می‌توانستیم از مزایای کار سازمانی همچون «یک مرجع تصمیم‌گیری مشخص» بهره ببریم و نه از مزایای کار شبکه‌ای که مبنایش انعطاف و تکثر تصمیم‌گیری‌ها در گروه و حلقه‌های کوچک بود.

دیگر مشکلات ساختاری کمپین: یکی دیگر از مشکلات ساختاری کمپین که به‌تدریج پس از گذشت ۶ ماه، آشکارتر شد، چگونگی پاسخ به نیاز مشارکت بیشتر اعضای جدید بود که هر روز بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. از آن جایی که خود من در «کمیته داوطلبان» بودیم، شاید زودتر از بقیه بخش‌ها، چنین مشکل ساختاری را متوجه شدم. چرا که ما در آن کمیته با خیل عظیم داوطلبان جدید روبرو بودیم که به واسطه‌ی شور و انرژی بی‌کران‌شان، طالب مشارکت فعال‌تر و گسترده‌تری (افزون بر جمع‌آوری امضا) بودند ولی متأسفانه ساختار ناکارآمد کمپین در تهران، این اجازه را به آن‌ها نمی‌داد. برای رفع این مشکل، ابتدا تلاش کردیم که با ایجاد و گسترش «زیرکمیته ها» و یا افزایش تعداد «کمیته ها»، این افراد را فعال سازیم ولی بسیاری از کمیته‌ها از جذب افراد جدید عاجز بودند. در واقع ادغام هر عضو جدید در یک مجموعه، نیاز به سازمان‌دهندگان مجرب و آزموده داشت که ما عملاً در همه کمیته‌ها از کمبود چنین کادرهای ورزیده‌ای، در رنج بودیم، به‌ویژه آن که فقدان تعبیه سازوکاری برای فعال شدن گروه‌ها و پیوستن تشکل‌ها و گروه‌های زنان به‌صورت «گروهی» و نه «فردی» به کمپین، ما را از وجود گروه‌ها و افراد مجرب عضوآن‌ها که می‌توانستند بخشی از بار سازماندهی نیروهای جدید را برعهده بگیرند محروم کرده بود. این در حالی بود که کار کردن با اعضای جدید و فعال کردن آن‌ها، به زمان و وقت بسیار نیاز داشت. زیرا هر یک نفر که بخواهد به جایگاه عضوی مؤثر در جنبش زنان ارتقاء یابد و تبدیل به نیرویی تأثیرگذار شود، نیاز دارد که ماه‌ها بلکه سال‌ها در کنار افراد مجرب سازمان‌ده و کادرهای قدیمی‌تر ، فعالیت کند. و این پروسه طولانی، اساساً نمی‌توانست در آن جو ملتهب، شتاب‌آلود و ناامن، و در نبود کادرهای سازمان‌ده و گروه‌هایی که بستر مناسب جذب نیروهای جدید هستند ، محقق شود.

معمولاً افراد در هسته‌ها و گروه‌های کوچک و جمع‌وجور، بهتر می‌توانند تجربه فعال‌شدن و ظرافت‌های فعالیت مدنی را بیازمایند. در جمع‌های بزرگ و

بی‌در و پیکر، چنین امکان و فرصتی، کم‌تر به دست می‌آید. در کمیته‌های کمپین نیز حتا گاهی می‌دیدیم که خود کمیته و مسئولان‌اش هم فعال نیستند و اساساً کار سازماندهی را نیاموخته‌اند چه برسد که بخواهند اعضای جدید را فعال سازند و آنان را با مشارکت جدی‌تر در پهنه‌ی جنبش زنان ادغام کنند.

کمبود کادرهای سازمان‌ده و مجرب، بر تک تک ما، فشارهای سهمگین و کمرشکن وارد کرده بود به‌طوری که وقتی پس از چند سال فعالیت مستمر در کمپین، در «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» و نیز در ائتلاف «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» فعالیت می‌کردیم، تازه متوجه سبکبالی کار در این ائتلاف‌ها (به نسبت سنگینی کار در کمپین یک میلیون امضا) شدم. در این دو ائتلاف برخلاف کمپین، کادرهای سازمانده و مجرب بسیاری وجود داشتند و همین باعث می‌شد که کارها بدون فشارهای کمرشکن، پیش برود. اما در کمپین، ما از همان ابتدا با افراد کم تجربه ـ در امر سازماندهی ـ سر و کار داشتیم. حتا در برخی از گروه‌هایی که با کمپین همکاری می‌کردند از جمله در «کانون زنان ایرانی» کادر سازمانده وجود نداشت (اکثر دوستان کانون زنان، کادرهای ورزیده مطبوعاتی بودند تا تشکیلاتی). بنابراین یکی از معضلات سازماندهی، کمبود افراد و کادرهای مجرب بود زیرا کادرهای سازمانده و با تجربه جنبش زنان از همان ابتدا به کمپین جذب نشدند، چرا که خود ما این اشتباه را مرتکب شدیم که فقط از افراد و گروه‌هایی که از «تجمع ۲۲ خرداد میدان هفت تیر» حمایت و مشارکت کرده بودند، برای تأسیس و شکل‌دهی به کمپین یک میلیون امضا دعوت کرده بودیم چون کمپین را ادامه تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ می‌دانستیم و برای همین، دعوت اولیه برای شکل دادن به کمپین را از میان این گروه‌های حامی انتخاب کرده بودیم. بنابراین نمی‌شد انتظار داشت که بخشی از فعالان جنبش زنان که از همان شروع به‌کار کمپین در آن حضور نداشتند، به راحتی در کمپین حضور یابند و در آن فعالیت کنند.

شاید این اشتباه به خاطر آن بود که حد و اندازه فعالیت کمپین را دست کم گرفته بودیم و فکر می‌کردیم که مثلاً با همان کادرهای با تجربه در مرکز فرهنگی زنان و یکسری گروه‌های دیگر می‌توان فعالیت کمپین را سازمان داد. این درحالی بود که در یک سال اول کمپین حتا برخی از اعضای مرکز فرهنگی زنان نیز به هزار و یک دلیل، کم‌تر خود را با کمپین، هویت‌یابی می‌کردند در نتیجه، در فعالیت‌های کمپین ادغام نشده بودند.

با وجود همه‌ی این کمبودها و ضعف‌ها اما با حضور تعداد پُرشمار «افراد مروج» و «چهره‌های سمبلیک و بلندآوازه» و نیز با توجه به‌وجود کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت و حضور پُرتعداد دانشجویان که «کادرهای ارتباطی» کمپین یک میلیون امضا را تشکیل می‌دادند، کمپین توانست شبکه‌ای گسترده در تهران و شهرستان ها ایجاد کند هرچند که با توجه به تعداد اندک افراد سازمان‌ده، نتوانست این شبکه گسترده را به خوبی سازماندهی و به درون جنبش زنان سر ریز کند. با توجه به این نقیصه، تلاش کردیم که «کادرهای زبده‌ی مروج کمپین» را با ایجاد و هویت‌یابی برای «کمیته مادران کمپین» به کار در حوزه سازماندهی بکشانیم ولی این کار نیز با موفقیت زیادی همراه نبود چرا که به فاصله کمی از تشکیل «کمیته مادران کمپین»، ناگهان «مادران صلح» تشکیل شد در نتیجه بسیاری از مادران کمپین، جذب مادران صلح شدند و سازماندهی حرکت‌هایی را خارج از مطالبه‌ی حقوق برابر (هدف کمپین) شکل دادند.

قضیه هم از آن جا شروع شد که در آن زمان پس از آن که تلاش کرده بودیم «گفتمانی تازه» به نفع جوانان (که با اصطلاح *«نسل پنجمی‌ها»* مشخص می‌شد) را در جنبش زنان و کمپین، تقویت کنیم، متوجه شده بودیم که به‌تدریج فعالان پیش‌کسوت و قدیمی‌تر به نوعی در انزوا قرار گرفته‌اند. با توجه به این مسئله و نیز به‌خاطر پتانسیلی که در امر سازماندهی توسط زنان باتجربه‌تر می‌دیدیم، فکر کردیم که شاید هویت‌یابی آنان در کمپین و در نتیجه امکان فعالیت‌شان دچار اختلال شده است. به این اعتبار، ایجاد «کمیته مادران

کمپین» راهی برای پررنگ کردن دوباره‌ی نقش و جایگاه زنان باتجربه و مسن‌تر در کمپین بود و روشی بود که آنان بتوانند بخشی از سازماندهی کمپین را پیش ببرند. بنابه این ضرورت، اولین جلسه کمیته مادران کمپین در اسفند ۱۳۸۵ برگزار شد و با توجه به حضور اعضای باتجربه در آن، می‌شد امیدوار بود که بخشی از سازماندهی و بسیج کمپین در این کمیته سازمان یابد.

در ادامه تلاش کردیم که با گفتمان پردازی حول ظرفیت و *«نقش اجتماعی مادری»*، نیروی این بخش از فعالان باتجربه کمپین را در جهت تحقق اهداف کمپین (حقوق برابر) به شکلی منسجم‌تر پیش ببریم. همین نیاز سبب شد که با نوشتن بیانیه‌ای[1] به مناسبت ۱۸ تیر، این نقش اجتماعی مادری را در جنبش زنان به‌صورت گسترده‌تر مطرح کنیم و این آغازی برای شروع «گفتمان مادرانه» در جنبش زنان و پررنگ ساختن «نقش اجتماعی مادری» در اعتراض به دستگیری بهاره هدایت و برخی دیگر از دانشجویان در آستانه ۱۸ تیر سال ۱۳۸۶، بود. آن بیانیه را با بیش از هزار امضاء منتشر کردیم اما با واکنش برخی از فعالان جنبش زنان بیرون از کمپین، روبرو شد (مانند دوستان میدان زنان). برخی از این دوستان، متن بیانیه و تأکید بر «نقش اجتماعی مادری» را به نوعی

۱- در این بیانیه که تلاش کردم گفتمان *مادری اجتماعی* را به شکلی عمومی‌تر مطرح سازم، آمده بود: «شما ای «پدران حکومتی»، بدانید ما زنان و مادران این سرزمین، این جوانان را با وجود هزاران تنش و خشونتی که در جامعه ایجاد شده، با تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها بزرگ کرده‌ایم و به آنان آموخته‌ایم که هرآن چه خوبی و زیبایی و رفاه و خوشبختی را برای خود می‌خواهند با بقیه مردم هموطن‌شان تقسیم کنند... چرا که امروز احساس می‌کنیم وظیفه مادرانه همه‌ی ماست که فرزندان‌مان را از خشونت و تحمل مجازات‌های غیرمنصفانه و غیرقانونی، حفظ کنیم و البته می‌دانیم هیچ سلاحی نداریم به جز عشق به آینده فرزندان‌مان، از این رو با چنگ و دندان هم که شده آن را پاس خواهیم داشت. همچون وقتی که در خانواده سینه سپر می‌کنیم و جگرگوشه‌هایمان را از شر و خشونت برخی «پدران» کم‌تحمل‌شان، حفظ می‌کنیم، امروز نیز در برابر این موج خشونت، سینه مادرانه خود را سپر خواهیم کرد و تا آزادی فرزندان‌مان از پای نخواهیم نشست.»
http://ir-women.net/spip.php?article4493

بازتولید «کلیشه‌های جنسیتی» می‌دانستند. هرچند که چنین انتقادی به محتوای عام و نظری این گفتمان، وارد بود ولی دانسته‌هایم از جنش‌های زنان در جهان نشان می‌داد که تجربه‌ی بهره بردن از «نقش اجتماعی مادری» در جنبش‌های فمینیستی در سراسر دنیا ـ بسته به موقعیت‌های گوناگون ـ همواره وجود داشته است اما دوران‌هایی هم بوده است که سبب‌ساز چالش‌هایی در جنبش‌های زنان شده است. چرا که گفتمان مادری، مبتنی بر «تفاوت» میان زن و مرد است و ـ حداقل در حوزه نظری ـ می‌تواند در تناقض با گفتمان «برابری» قرار بگیرد. گرچه به نظر من در عرصه عمل و بنابه شرایط تاریخی و فرهنگی (و در زمان‌های خاص)، این امکان برای فعالان مدنی وجود دارد که چنین تناقض‌هایی را به نفع جنبش زنان حل و فصل کنند. همان‌طور که ما در کمپین یک میلیون امضا، با ایجاد «کمیته مادران کمپین» توانستیم از گفتمان «مادری» که مبتنی بر «تفاوت» است به شکلی تناقض‌گونه به نفع گسترش گفتمان برابری کمپین، بهره ببریم. بنابراین بسته به این‌که از این گفتمان در کجا و در چه موقعیتی استفاده شود می‌تواند مفاهیم و تبعات متفاوتی برای جنبش زنان داشته باشد. برای نمونه گفتمان مادری که در «کمیته مادران کمپین» بازتولید می‌شد، بر گفتمان «حقوق برابر» استوار بود و بنابراین برای پیشبرد خواسته برابری در جنبش زنان تأثیر مثبت می‌گذاشت. اما در «مادران صلح» گفتمان مادری مبتنی بر «سیاست آشتی ملی» بود، درحالی که در «مادران عزادار» (مادران پارک لاله)، گفتمان مادری بر پایه «سیاست افشارگری» قرار داشت. بر این قیاس است که می‌بینیم این سه نهاد به‌رغم استفاده مشترک از «گفتمان مادری»، دارای رویکردهای متفاوت بودند و طبعاً تأثیرات متفاوتی هم بر جنبش دموکراسی‌خواهی و جنبش زنان داشتند.

به هر صورت در فضای درونی کمپین، تلفیق گفتمان «فمینیست‌های نسل پنجمی» و گفتمان «مادری اجتماعی»، موفق شده بود که بازتولید نیروهای گوناگون درون کمپین را تاحدودی سازماندهی کند. اما با شکل‌گیری «مادران

صلح»، بخشی از نیروی «کمیته مادران کمپین» جذب «مادران صلح» شدند. همین جابجایی نامنتظر نیروها، باعث شد که «کمیته مادران کمپین» تا حدود زیادی کمرنگ شود و ظرفیت جذب نیروهای باتجربه به این کمیته، و سازماندهی دیگر نیروهای کمپین توسط اعضای این کمیته، به شدت کاهش یابد. علت‌اش هم این بود که در آن زمان مسئله «خطر جنگ» دوباره به شکل گسترده‌تری مطرح شده بود و «مادران صلح» در چنین فضایی بی‌شک می‌توانست نیروی بیشتری را جذب کند؛ آن هم در شرایطی که نیروهای دولتی توانسته بودند حول کمپین یک میلیون امضا، خط قرمزهای امنیتی ایجاد کنند و همین امر باعث شده بود که جذب نیرو در کل کمپین، روند نزولی پیدا کند.

با توجه به کاهش ظرفیت کمیته مادران کمپین برای سازماندهی، طبعاً لازم بود که به فکر ایجاد مراکز دیگری برای سازماندهی نیروهای درون کمپین باشیم، از این رو فکر کردم که با شکل‌دادن به یک پروژه‌ی کاری در مرکز فرهنگی زنان، شاید امکانی پیدا بشود که بخشی از سازماندهی نیروهای درون کمپین را از طریق مرکز فرهنگی زنان (به واسطه یک پروژه کاری)، سر و سامان داد. چرا که به این ترتیب، همه اعضای باتجربه مرکز فرهنگی می‌توانستند به سازماندهی مستقیم از طریق این طرح (و حتا با جذب نیروهای درون کمپین)، فعال‌تر شوند، و از این طریق ـ و هم‌زمان ـ بخشی از نیروهای کمپین نیز در چنین فعالیتی مشارکت داده شوند، تا با هم افزایی فعالیت‌ها، بار دیگر حرکت و انرژی تازه به فضای کمپین هم تسری یابد. طرحی را هم که در این زمینه داشتم پروژه‌ای حول خدمت‌رسانی به «زنان زندانی عادی»، بود.

اجرایی شدن طرح «خدمات‌رسانی به زنان زندانی عادی» توسط مرکز فرهنگی زنان به‌عنوان یکی از گروه‌های تشکیل‌دهنده کمپین، دو هدف مهم را در برداشت، **نخست:** از طریق آن می‌توانستیم بخشی از اعضای کمپین را سازماندهی کنیم؛ و **دوم** این که می‌توانستیم تمرکزمان را در کمپین، از «پرونده‌های زنان زندانی شده‌ی کمپین» به دایره وسیع‌تری شامل «پرونده‌های

زنان زندانی عادی» بگسترانیم، تا از این طریق خواسته‌ی حقوق برابر در کمپین هرچه بیشتر به زندگی روزمره توده زنان پیوند بخورد. زیرا متأسفانه ما در کمپین یک میلیون امضاء نتوانسته بودیم از سنت «پیگیری پرونده‌های حقوقی زنان عادی» برای گسترش مسئله حقوق برابر در طبقات مختلف زنان بهره ببریم بنابراین این طرح ممکن بود بتواند این نقیصه را کم و بیش جبران کند. چرا که برخی نیز به ما انتقاد می‌کردند که «مطالباتی که کمپین بر روی آن تمرکز کرده، مطالباتی متعلق به طبقه متوسط است». اما به نظر می‌رسید مشکل ما در کمپین این نبود که «حقوق برابر» و رفع تبعیض‌های قانونی، تنها خواسته «زنان طبقه متوسط» است و مثلا تحقق این مطالبات در بهبود زندگی طبقات فرودست جامعه تأثیرگذار نیست بلکه نقطه ضعف ما در کمپین این بود که هنوز نتوانسته بودیم به شکل ملموس، پیوندهای موجود و مثبتِ کسب «حقوق برابر» را با زندگی روزمره زنان (از طبقات گوناگون) نشان بدهیم. یکی از روش‌های برقراری این پیوند، طبیعتاً از طریق «پیگیری پرونده‌های حقوقی زنان عادی» امکان پذیر بود. ولی ما به جای آن که چنین سنت خردمندانه و حسنه‌ای را که از سال **۱۳۷۴** تا **۱۳۸۴** در جنبش زنان به شکل گسترده استفاده می‌کردیم، را در کمپین ادامه و با تمام قوا، گسترش دهیم متأسفانه از سال **۱۳۸۵** به بعد ـ به دلایل متعدد ـ این رویکرد تاحدودی رو به افول نهاد وکمرنگ شد. البته برخی در کمپین فکر می‌کردند که با روشی مکانیکی یعنی آوردن «چند زن کارگر» به عضویت کمپین، می‌توان کمپین را به «توده زنان» پیوند زد!! درحالی که ایجاد پیوند میان خواسته‌هایی همچون «حقوق برابر» با توده زنان، می‌توانست با روش‌های واقعی و پیچیده‌تری از جمله: «پیگیری و طرح گسترده پرونده‌های زنان زندانی عادی» و... امکان‌پذیرتر باشد و نه با روش‌های تصنعی و کاریکاتوری، که معمولاً در میان برخی گروه‌های چپ پیش از انقلاب (در کنفدراسیون خارج از کشور) برای نشان‌دادن ارتباط با طبقه کارگر «و اثبات حقانیت‌شان» مرسوم بوده است. متأسفانه برخی از اعضای چپ‌ارتدکسی کمپین

نیز به پیروی از «مردان همفکرشان» سعی می‌کردند از این روش کاریکاتوری، استفاده کنند.

ما در کمپین یک میلیون امضا هر چند با کاربست روش «چهره به چهره» و گفتگو با مردم کوچه و بازار، در واقع روشی کاربردی را برای پیوند زدن خواسته‌های کمپین با زنان از اقشار مختلف اتخاذ کرده بودیم اما لازم بود که در کنار آن، به‌دنبال روش‌های خلاق دیگری برای محکم شدن این پیوند باشیم. اما به هرحال این نقطه‌ضعف ـ در واقع سیاهچاله‌ای ـ بود که ما در کمپین یک میلیون امضا به آن توجه زیادی نداشتیم. البته «کمپین ضدسنگسار» توانسته بود همچنان از سنت پیگیری پرونده‌های حقوقی زنان زندانی عادی بهره ببرد و این نقطه مثبت فعالان گروه میدان زنان بود. هرچند شاید به دلیل این که محدوده‌ی عمل آن‌ها، حول پرونده‌های زنان در معرض سنگسار قرار داشت، بنابراین خیلی هم نمی‌توانست همذات‌پنداری را در میان گروه‌های بزرگی از زنان برانگیزد، ولی هرچه بود اتخاذ چنین رویکردی توسط کمپین علیه سنگسار، باز هم گامی جلوتر از ما در کمپین یک میلیون امضاء محسوب می‌شد.

در هر حال با طرحی که در نظر داشتم و با اعضای مرکزفرهنگی زنان مطرح کردم (شامل مددکاری و کمک به زندانیان زن عادی و...) به سهم خودم تلاش کردم که به نوعی شاید بتوان از این طریق، سنت پیگیری پرونده‌های حقوقی زنان عادی را در کمپین زنده و عملیاتی کرد، و نیز بتواند مشکل سازماندهی و فعال‌سازی کنش‌گران کمپین را تاحدودی جبران کند. ولی متأسفانه این پیشنهاد را هنگامی در مرکز فرهنگی مطرح کردم که درگیری‌ها و دلخوری‌ها در مرکز فرهنگی زنان در این دوره، حاد شده بود و به نظر می‌رسید که دیگر امکان راه‌اندازی پروژه‌هایی جدید آن هم به این گسترده‌گی وجود ندارد. با این حال چند بار (حداقل۳ بار) جلسه گذاشتیم تا این طرح را در مرکز فرهنگی تصویب، و بلافاصله شروع به کار کنیم اما هر بار، با توجه به

عدم حضور عده‌ای از اعضاء در جلسه، طبعاً نمی‌توانستیم تصمیم‌گیری را به سرانجام برسانیم. حتا در آخرین جلسه‌ی مرکز فرهنگی زنان که قرار بود اولتیماتوم داده شود که اگر آن چندنفر اعضای مرکز در جلسه حضور نیابند دیگر خودمان تصمیم خواهیم گرفت اما باز هم تعدادی از دوستان نیامدند و بالاخره نتوانستیم این پروژه را به سر و سامان برسانیم و قضیه در نهایت منتفی شد. البته بعد از آن شیرین عبادی نیز تلاش کرد تا طرحی با همین مضمون و به کمک اعضای «کانون مدافعان حقوق بشر» و با همراهی برخی از اعضای کمپین پیش ببرد، اما آن طرح نیز به دلایلی پیش نرفت.

پس از این ناکامی‌ها بود که به‌نظر می‌رسید دیگر در چنین شرایط و اوضاعی نمی‌توان به نهادهای از قبل‌موجود مثل مرکز فرهنگی زنان (به عنوان پایگاهی برای بازتولید فعالیت‌های عملی حول اهداف کمپین و سازماندهی نیروهای آن) امید بست. بنابراین تأسیس نهادهای جدید (هسته‌ها و نهادهای خودبنیاد/خودمدیر) برای سازماندهی کارآمدتر در کمپین، هرچه بیشتر ضروری و عاجل به نظر می‌آمد.

دوره‌های مختلف کمپین: اوج‌گیری در سطح، گفتمان‌سازی در عمق

چالش بغرنج دیگر کمپین یک میلیون امضا که پس از گسترش فضای امنیتی و دستگیری‌ها درکمپین به وقوع پیوست این بود که به هر میزان که فضا برای فعالیت اعضا و هواداران کمپین در حوزه عمومی و در «کف خیابان» بسته‌تر می‌شد، گرایش به استفاده از فضاهای بین‌المللی در میان اعضای کمپین گسترش می‌یافت. در واقع از سال ۱۳۸۶ به بعد، رویکرد کمپین، به‌تدریج از رویکرد گسترش شبکه‌ای در داخل کشور - به‌طور نامحسوس - فاصله گرفت و رویکردی با جهت‌گیری بین‌المللی، تفوق یافت.

شاید بتوان از میان دوره‌های مختلف رشد و نمو پروژه جمع‌آوری یک میلیون امضا، دوران اوج‌گیری شتابان آن در داخل کشور (در تهران و در شهرستان‌ها)

را در همان شش ماه نخستِ شروع فعالیت‌اش، مشخص کرد. در شش ماهه دوم، علاوه بر آن که کمپین در ایران همچنان گسترش پیدا می‌کرد، در خارج از کشور نیز به‌تدریج شروع به رشد کرده بود چرا که از شش ماهه‌ی دوم ، برخی از رسانه‌های فارسی زبان به دلیل افزایش دستگیری اعضای کمپین در داخل کشور، و نیز مقاومت کمپین برای تداوم راه روشن و صلح‌آمیز خود، به آن اقبال نشان دادند و اخبار مبارزه و تلاش‌های کمپین را منتشر می‌کردند. به این ترتیب در یک سال اول فعالیت‌ها، ما شاهد رشد و گسترش کمپین در داخل و خارج از کشور بودیم. اما پس از یک سال، متأسفانه مشکلات ساختاری و نیز فشارهای گوناگون نیروهای انتظامی هم افزایش یافت. برون‌رفت از این دو معضل هم‌زمان ـ که یکدیگر را تقویت هم می‌کردند ـ به‌تدریج در داخل کشور، باعث کاهش استقبال عمومی از کمپین شد. سه واقعه مهم در حوزه فشارهای امنیتی در کمپین بسیار تأثیرگذار بود و سبب شد که حرکت گسترده کمپین را در مجموع با اُفت شدید ـ و سپس با ریزش نیرو ـ مواجه کند:

اولین واقعه، بازداشت **۳۳** نفر در **۱۳** اسفند **۱۳۸۵** بود که چونان بمبی خبری در سطح جهان، منفجر شد، و از آن جایی که بسیاری از اعضای اولیه کمپین در میان این **۳۳** نفر بودند بنابراین در بدنه کمپین و در افکار عمومی، این دستگیری‌ها به عنوان «حرکتی علیه کمپین از سوی حاکمیت» تعبیر شد و به‌طور غیرمستقیم سبب شد که بسیاری از شهروندان برای استقبال از کمپین، با احتیاط بیشتری عمل کنند.

دومین واقعه، هجوم نامنتظر و بسیار خشونت‌بار نیروهای انتظامی به کارگاه آموزشی کمپین در شهر تاریخی «خرم‌آباد» در شهریور سال **۱۳۸۶** بود. برخورد بسیار شدید و توهین‌آمیز مأموران دولتی به فعالان کمپین در خرم‌آباد که با پخش شایعات قبیح اخلاقی و سراسر کذب (به منظور بسیج مردمان محل، علیه اعضای کمپین) و بازداشت موقت تمامی شرکت‌کنندگان در آن کارگاه

آموزشی (چه کنش‌گران خرم‌آبادی و چه کنش‌گرانی که از تهران به آن‌جا رفته بودند)، نیز تأثیر بسیار گسترده‌ای در مجموعه‌ی کمپین (در تهران و بقیه شهرها) بر جای گذاشت و سبب شد که خط قرمزهای دولتی (که از قبل به گرداگرد کمپین کشیده بودند) در افکار عمومی به شکلی، نهادینه شود. این واقعه نیز اُفت شدیدتر حرکت کمپین را در داخل کشور، بسترسازی کرد.

واقعه سوم، مصادره و بردن چندین «برگ» از امضاهای جمع‌آوری شده توسط نیروهای انتظامی (در جریان بازداشت برخی از اعضای کمپین و تفتیش منازل آن‌ها) بود که از اواخر سال **۱۳۸۶** آغاز و تا اواسط سال **۱۳۸۷** ادامه داشت. این واقعه نیز به لحاظ این که احساس امنیت را در میان امضاءکنندگان ورقه‌های کمپین، کاهش داد خود به خود تأثیر زیادی بر افول کمپین یک میلیون امضا گذاشت. هر چند این واقعه، متأسفانه از سوی برخی از اعضای کمپین خیلی بزرگ‌نمایی شد و همین اغراق و بزرگ‌نمایی‌ها هم در افزایش ترس مردم و اُفت بیشتر کمپین، واقعاً کمک کرد.

بنابراین در شش ماهه‌ی سوم فعالیت‌های‌مان، ما عملاً شاهد آغاز رکود و ایستایی کمپین در داخل کشور بودیم. البته خیلی سعی می‌کردیم خودمان را از تک وتا نیندازیم و راه برون‌رفتی بیابیم ولی واقعیت این است که عملاً نتوانستیم در آن مقطع به راهبرد متناسب و منسجمی برای کاهش این فشارها دست پیدا کنیم. چرا که دو رویکرد متفاوت در برابر این فشارها مطرح شد:

نخست، رویکردی بود که اعتقاد به دور زدن این فشارهای امنیتی داشت و به دنبال کاهش سطح تقابل بود. این رویکرد، «افشاگری» در مورد بازداشت‌ها را صرفاً به عنوان ابزاری فرعی آن هم به منظور ایجاد حاشیه امنیتی برای اعضا و گسترش کم‌هزینه‌تر شبکه کمپین، ارزیابی می‌کرد و نه افزایش تقابل با نیروهای امنیتی. اما این رویکرد برای دور زدن این فشارها و خارج کردن فعالان کمپین از «سیبل» نیروهای انتظامی، مورد توافق اکثریت نبود.

دوم: رویکردی مبتنی بر «افشاگری» برای مقابله و افزایش تقابل بود که البته

به باور من این شکل مواجهه، برخوردی اسطوره‌ای -ناشی از عادت دیرینه‌ی فرهنگ سیاسی ما ایرانیان ـ بود که همیشه در سنت مبارزاتی نیروهای انقلابی و ایدئولوژی‌گرا در کشور ما، بازتولید می‌شود، و در آن شرایط ، به هزار و یک دلیل داخلی و خارجی، در جنبش زنان نیز بازتولید می‌شد. بنابراین کمپین که در شش ماهه‌ی سوم، دچار ایستایی در فعالیت‌های روزمره‌اش شده بود به ناگزیر، مرکز توجه‌اش را حول دستگیری‌ها متمرکز کرد. همین تمرکز بیش از اندازه، باعث شد که با استقبال بیشتر در بین نیروهای انقلابی خارج از کشور، مواجه شود اما در عوض، به رکود و استقبال کم‌تر در داخل کشور، بیانجامد.
روند دستگیری‌های فراقانونی و فله‌ای کنش‌گران کمپین نیز مزید بر علت بود و سبب می‌شد که «سیاست واکنشی و افشاگری» به جای «سیاست کنش‌مندانه» در کمپین تفوق یابد و ناخواسته، خط قرمزهایی را که نیروهای دولتی، دور کمپین کشیده بودند، پررنگ‌تر سازد. بسیاری از این تلاش‌ها هم برای آن که «سیاست کنش‌گرانه در ارتباط با اقشار مردمی» در کمپین تقویت شود، با توجه به فشارهای سنگینی که وجود داشت، به سختی تأثیرگذار بود.

به نظر می‌رسید یکی از دلایل عقیم ماندن چنین تلاش‌ها که اجازه نمی‌داد گفتمان مقاومت بی‌خشونت و رویکردهای کنش‌مند زنانه (با هدف دور زدن فضای تقابلی با حاکمیت)، در فضای کمپین تثبیت و روالمند شود همانا غلبه و تسلط روزافزون رویکردهای ایدئولوژی‌گرایانه در کمپین ــ مشخصاً از سال دوم حرکت کمپین ـ بود. در واقع با گسترش پوشش رسانه‌ای و افزایش اعتبار کمپین در سطح بین‌المللی (که حالا دیگر عمدتاً بر «دستگیری‌ها و فعالیت‌های تقابلی» تمرکز پیدا کرده بود)، کمپین برای افرادی جذابیت یافت که گرایش‌های رادیکال‌تر داشتند. از این رو با افزایش تعداد این گروه از اعضا و توسعه‌ی نفوذ مدافعان این رویکرد (که تمایل زیادی به «سیاست‌های افشاگرانه» و تقابلی داشتند) باعث می‌شد که سمت و سوی حرکت کمپین هرچه بیشتر تخاصمی شود. همواره در ایران به دلیل آن که نیروهای سیاسی و به‌ویژه

گرایش‌های تندرو و رادیکال، فاقد احزاب و نهادهایی برای سازمان‌دادن به فعالیت‌های سیاسی خود هستند، به مجرد پاگرفتن و گسترش هر حرکت اجتماعی (که احیاناً زمینه‌ای برای تقابل با حاکمیت داشته باشد و به قول معروف در آن «دستگیری» رخ دهد)، به سرعت جذب آن می‌شوند و آن حرکت را هرچه بیشتر به رویکردهای غیرمدنی و تقابلی سوق می‌دهند.

چرا که آن‌ها رویکردشان به جنبش زنان و مبارزات حقوقی، با ما فمینیست‌هایی که به دنبال دور زدن این تخاصم‌ها و کاهش درگیری با حاکمیت (به منظور پیش بردن هدف اصلی کمپین بودیم)، طبعاً متفاوت بود. به این ترتیب برخی از نیروهای رادیکال و تندرو، سعی می‌کردند که روش دو وجهی مبارزات کمپین را (که تلفیقی از حرکت اعتراضی + آگاهی‌بخشی بود) را نادیده بگیرند و فقط بخش «اعتراضی» آن را (یعنی چالش مستقیم‌تر) را تقویت کنند. اما برخی از ما اعضای اولیه کمپین که آشکارا می‌دیدیم کمپین در حال از دست دادن تعادل‌اش (تعادل در تلفیق میان «اعتراض و آگاهی رسانی») است طبعاً می‌کوشیدیم بخش اعتراضی و تقابل‌گرایانه آن با دولت را (که متأسفانه هر روز با افزایش سرکوب‌ها و دستگیری اعضای داوطلب کمپین، غلبه می‌یافت) به نفع برجسته کردن ابعاد «آگاه‌گرایانه»ی آن، کاهش دهیم تا در آن شرایط پرفشار، شاید تعادل اولیه کمپین در تلفیق این دو عنصر، بار دیگر به آن باز گردد.

مجموعه همه این مشکلات ساختاری پیچیده و عدم تحمل رویکردها و روش‌های متفاوت بود که ضرورت تجدید آرایش در کمپین را هرچه بیشتر گوشزد می‌کرد. زیرا واقعیت این بود که در ساختار قدیمی کمپین کمیته‌ها عملاً کارآمدی‌شان را برای سازماندهی متناسب با استقبال گسترده اعضای جدید تاحدودی از کف داده بودند و تغییر و جابجایی مسئولیت‌ها در این کمیته‌ها نیز هر بار، با شکست مواجه می‌شد و به اختلافات موجود، بیشتر دامن می‌زد. بنابراین به نظر می‌رسید با ایجاد نهادهای جدید از درون کمپین و

افزایش مراکز و ورودی‌های کمپین می‌توان هم انعطاف ساختار شبکه‌ای را که لازمه رسیدن به اهداف کمپین بود به آن بازگرداند و هم سازماندهی بهینه‌تری برای جذب و تثبیت نیروهای تازه نفس در جنبش زنان فراهم آورد. همچنین با ایجاد مراکز و ورودی‌های متعدد، بار امنیتی کمپین را سرشکن کرد و به نگرش‌های گوناگون درون کمپین که با «روش‌های مختلف» فعالیت می‌کردند امکان فعالیت ساختارمند بخشید. تا «بدون ایجاد مانع برای یکدیگر» بتوانند بهتر و آزادانه تر عمل کنند. از سوی دیگر با تجدید آرایش شاید می‌شد اعضای کمپین را در گروه‌های کوچک‌تر برای ادغام در حرکت‌های آینده‌ی جنبش زنان آماده کرد... باری، چنین دغدغه‌هایی بود که ما را به سمت شکل‌دهی «مدرسه فمینیستی» (و نیز تبدیل شدن «کانون زنان ایرانی» به عنوان یکی از مراکز دیگر در کمپین) و طرح ایده‌ی جنجال‌برانگیز *«هسته‌های خودبنیاد»*(خودگردان) کشاند تا شاید بتوان تغییرات ساختاری را برای کارآمدی بیشتر در کمپین پیش برد و تا دیر نشده، بخش‌هایی از اعضای کمپین را در هسته‌های خودبنیاد سازمان داد تا این هسته‌های خودگردان (خودمدیر) هم‌زمان که برای کمپین، مراکز متعددی برای جذب نیروهای جدید به‌وجود می‌آورند، در عین حال بتوانند پروژه‌های دیگری را بسته به علاقه خود و با توجه به مسایل روز در حوزه زنان، در کنار فعالیت در کمپین پیش ببرند. همچنین با توجه به ساختار مستقل‌شان، بتوانند در حرکت‌های آینده جنبش زنان مشارکت فعال داشته باشند و همه‌ی امید، فعالیت و هویت‌شان محدود به کمپینی نشود که بالاخره مانند هر پروژه و ائتلاف مشابه‌ای، سرانجام در یک مقطع، فعالیت‌اش به پایان می‌رسد.

به این ترتیب در شش ماهه‌ی چهارم حیات کمپین، ایجاد و راه‌اندازی «مدرسه فمینیستی» و طرح ایده «هسته‌های خودبنیاد»، هر چند واکنش‌های متعددی را در میان بخشی از اعضای کمپین در تهران به‌وجود آورد اما باعث شد که تمرکز کمپین از دایره دستگیری‌ها و بازداشت‌ها (که عملاً همه فعالیت-

های کمپین را تحت‌شعاع قرار داده بود)، فراتر رود و تا حدودی بر مسایل و مشکلات ساختاری و درونی کمپین متمرکز شود که خوشبختانه از دل این رویکرد تازه، از یک سو بخش‌های کمپین در شهرستان‌ها توانستند با استقلال بیشتری از پایتخت، به طرح مباحث و روش‌های خلاق خود دست یابند ومشکلات‌شان را بیشتر در مرکز توجه قرار دهند (که یکی از نشانه‌های آن، برگزاری نشست در شهرستان رشت بود) و در نهایت هم باعث شد که تاحدود زیادی «پایتخت‌محوری در کمپین» عملا شکسته شود. هم‌چنین راه‌کارهای دیگری همچون ایجاد «کارگروه‌ها» مانند کارگروه «ارث برابر»، و هم‌چنین «ایجاد میلینگ لیست‌های گسترده و متعدد شامل فعالان داخل و خارج از کشور» (هر چند دیرهنگام) شکل بگیرد. از سوی دیگر باعث شد که تصمیم‌سازی با شیوه‌ی «رأی‌گیری» در کمپین بالاخره به مورد اجرا گذاشته شود. در این دوره، بحث‌ها به سطح جدی‌تر و عمومی‌تری (در قالب مقالات و یافتن پاسخ برای معضلات کمپین) ارتقاء یافت.

در کنار این دستاوردها، ایده‌ها و ابتکاراتی که مدت‌ها ـ نزدیک به یک سال ـ نادیده گرفته می‌شد و تحقق آن‌ها به تأخیر افتاده بود خوشبختانه در جریان «رقابت» میان گروه‌های کمپین، به شدت و با گستردگی پیگیری شد. در این میان سایت‌های مختلف کمپین رونق گرفتند و حامل بحث‌های مهمی شدند که ارتباط جنبش یک میلیون امضا را با بسیاری از مقولات همچون سکولاریسم، دموکراسی، و نیز رابطه جنبش‌های اجتماعی با سنت‌های مذهبی و ملی ، تأثیر قدرت سیاسی در جامعه مدنی، روش‌های متنوع سازماندهی و... مورد بحث و بازاندیشی قرار می‌داد. در این دوره تحقیقات میدانی در رابطه با خواسته‌های کمپین هم افزایش یافت و مسبب ابتکاراتی جدید (از جمله تولید صدا و سرودهای جدید، کاریکاتورهای طنزآمیز و...)، هم‌چنین انتشار مجموعه مقالات چاپی (کاغذی) حول کمپین واقعاً گسترش یافت و... مجموعه این عملکردها و روالمندشدن نسبی آن‌ها باعث شد که اگر در یک سال اول،

کمپین رشدی کمی یافته بود، در سال دوم پس از رکودی حداقل شش ماهه، به رشد کیفی دست یابد. به این ترتیب پس از یک سال و نیم، کمپین یک میلیون امضا با تکیه بر سایت‌های متعدد و نهادهای تازه‌تأسیس و کوچک‌تر، وارد فاز تولید گفتمان‌های مهمی در جنبش زنان شد که بعدها نیز در ائتلاف-های فعالان زن و جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز به کار آمد. در عین حال تغییرات ایجاد شده در این دوره، سبب شد که کمپین بتواند در پهنه‌ی جنبش زنان رفتاری متواضعانه و معقولانه‌تری در برابر حرکت‌های دیگر زنان اتخاذ کند و همین تواضع، سبب شد که کمپین از حصار مرگ‌آوری که بین خود و دیگر فعالان جنبش زنان ایجاد کرده بود عبور کند.

از سوی دیگر، در اواسط سال ۱۳۸۷، جنبش دانشجویی دوباره خود را سازماندهی کرده بود و فعالیت‌هایش را گسترش می‌داد. اصلاح‌طلبان نیز توانسته بودند که تحرک و فعالیت‌های وسیع‌تری در جامعه از خود نشان بدهند. در مجموع از نیمه‌ی سال ۱۳۸۷، ما شاهد آن بودیم که در بخش‌های مختلف جامعه و از سوی جنبش‌های اجتماعی و صنفی گوناگون، حرکت‌های تازه و جان‌دارتری در حال وقوع است. همه این‌ها سبب شد که تمرکز نیروهای امنیتی بر کنش‌گران کمپین، کاهش یابد و در نتیجه، فشارهای جانبی بر کمپین هم تاحدودی فروکش کند. به‌ویژه آن که اساساً نیروهای دولتی موفق شده بودند حرکت اصلی کمپین یعنی آگاهی‌بخشی با روش «چهره به چهره» را بسیار محدود سازند و بنابراین تاحدودی به اهداف‌شان نیز رسیده بودند. هر چند که ما هم توانسته بودیم رشد و گسترش گفتمان اصلی کمپین (حقوق برابر) را در افکار عمومی و نیز در ابعاد دیگری به منظور نهادینه ساختن دستاوردهای کمپین، پی بگیریم و به این ترتیب، بازی را به «بازی برد ـ برد» (به قول معروف «ختم به خیر») تبدیل کنیم.

فصل پنجم

حرکت متحد زنان: همبستگی کم سابقه

ماجرای «لایحه حمایت از خانواده» در سال ۱۳۸۶

تابستان سال ۱۳۸۶، گرمای شدید و آلودگی هوا، نفس‌ها را در سینه‌ها به تنگی و شمارش انداخته بود. هوای تازه به کالایی کمیاب و دست‌نیافتنی می‌مانست. حال و روز جامعه مدنی کشورمان هم بی شباهت به وضعیت جوی نبود. از همه سو با فشارهای روز افزون دولت نهم و فضای سیاسی رو به انسداد، دست و پنجه نرم می‌کرد و نفس‌اش به شمارش افتاده بود. جنبش زنان هم به‌عنوان بخشی از نهضت مقاومت جامعه مدنی، طبعاً به دامچاله‌ی مشکلات تو بر تو و گاه پیش‌بینی‌ناپذیر، گرفتار شده بود. در چنین شرایطی، «لایحه حمایت از خانواده»[1] پس از تصویب در هیئت وزیران دولت آقای احمدی‌نژاد (در سوم تیرماه ۱۳۸۶) و در کم‌تر از یک ماه، بالاخره در اول مردادماه همان سال به مجلس هفتم تقدیم شد و در روز چهارم شهریورماه در کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی مطرح گردید. اما تهیه و تدارک این لایحه، خیلی پیشتر ـ و نه توسط دولت نهم که از سوی قوه قضاییه ـ انجام گرفته بود؛ یعنی زمانی که مسئولان قوه قضاییه به سبب این که در دادگاه‌های خانواده با ناکارآمدی و انبوه مشکلات عملی دادرسی مواجهه شده بودند برای رفع مشکلات شکلیِ

---

[1] http://www.feministschool.com/spip.php?article992

آیین دادرسی، به تهیه و تنظیم چنین طرحی اقدام کرده بودند. ولی در طول کار تدوین این طرح، به‌تدریج به لایحه‌ای که بازنگری در برخی از قوانین مدنی را نیز سر لوحه کارش قرار می‌داد، تبدیل شد. در واقع این دو هدف یعنی بازنگری در آیین دادرسی در دادگاه‌های خانواده و بازنگری در قوانین مدنی، در نهایت سبب شد که در این لایحه، هم به جزییات فنی آیین دادرسی پرداخته شود و هم تغییراتی را در قوانین مدنی مد نظر داشته باشد. از این‌رو این دوگانگی در هدف تدوین لایحه، به طرز آشکاری در سراسر لایحه حمایت از خانواده به چشم می‌خورد.

اما سابقه لایحه نویسی برای تعدیل در قوانین تبعیض‌آمیز پس از انقلاب، به سال ۱۳۶۰ باز می‌گشت. یعنی به زمانی که یکی از نویسندگان زن مجله‌ی «زن روز» طرحی را با عنوان «لایحه‌ای جهت حفظ و احیای حقوق زن» در ۶ تیرماه ۱۳۶۰ منتشر کرد. «زن روز» در آن زمان شاید تنها نشریه زنان محسوب می‌شد که البته توسط دولت و از سوی زنانی که نزدیک به حاکمیت بودند اداره می‌شد، به هر حال درج چنین لایحه‌ای در نشریه زن روز، نشان دهنده آن بود که زنان درون حاکمیت نیز با قوانین تبعیض‌آمیز موجود، مشکل داشتند. طبق گزارش این مجله، فرشته هاشمی آن لایحه را به نمایندگان مجلس ارائه داد. پس از آن در سال ۱۳۷۹ سه نهاد درگیر در حوزه زنان (یعنی: مرکز امور مشارکت زنان دولت آقای خاتمی، فراکسیون زنانِ مجلس ششم، و شورای فرهنگی-اجتماعی زنان) با هدف اصلاح قوانین مربوط به زنان، طرح جامع «نظام حقوقی و قضایی زنان» را برای اجرا به «دانشگاه مفید» سپرده بودند. انجام این کار متأسفانه خیلی با تأخیر و کُندی پیش رفت و اتمام کار آن تا بهار سال ۱۳۸۳ به‌طول کشید وگزارش آن در نهایت در جلسه ۱۴ مرداد ۱۳۸۳ در هیئت دولت ارائه شد و سرانجام در سال ۱۳۸۴ منتشر گردید. این تحقیق که با هدف ارائه «پیشنهاد لایحه اصلاح پاره‌ای از قوانین مربوط به زنان» به هیئت دولت سید محمد خاتمی صورت گرفته بود (و زنان اصلاح‌طلب، تصویب

نهایی آن تحقیق را توسط هیئت دولت انتظار می‌کشیدند) در ابتدای پیشنهادات اصلاحی خود، به ضرورت تجدید نظر در قوانین مربوط به زنان ، و در ادامه به بررسی همه مواد قانونی نیز توجه کرده بود. یعنی به مجموعه قوانین مدنی، جزایی و... که به نحوی با مسئله تبعیض علیه زنان پیوند می‌خورد؛ این پژوهش سپس با ارائه مستندات و ادله‌های فقهی، پیشنهاد جایگزین کردن مواد قانونی جدیدی را با توجه به حقوق زن و نیز «رعایت عدالت»، به دولت، ارائه می‌کرد. در این تحقیق نه تنها به مسئله زنان در قوانین خانواده بلکه اصلاح در قانون مجازات اسلامی، قانون کار و تأمین اجتماعی، و نیز به اصلاح موادی از آیین دادرسی مدنی، و کیفری هم می‌پرداخت. در واقع زنان اصلاح‌طلب از سال **۱۳۷۹**، کار بازنگری در قوانین را از زاویه مسایل زنان آغاز کردند و در صورت تصویب در هیئت دولت می‌توانست یکی از مهم‌ترین یادگارهای آنان در حوزه زنان باشد. اما انجام این پروسه آن‌چنان با تعلل و تأخیر صورت گرفت که پنج سال به درازا کشید و هنگامی که «پیشنهاد لایحه اصلاح پاره‌ای از قوانین مربوط به زنان»[1] را در اردیبهشت سال **۱۳۸۴** به هیئت دولت ارائه کردند فقط یک ماه به ادامه حضورشان در حاکمیت، باقی مانده بود. یعنی یک ماه پس از ارائه این لایحه به دولت، در خردادماه **۱۳۸۴** انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و اصلاح‌طلبان از مسند قدرت کنار گذاشته شدند. با روی کار آمدن دولت آقای محمود احمدی‌نژاد نیز، نه تنها طرح آنان برای اصلاحاتی در قوانین تبعیض‌آمیز کنار گذاشته شد بلکه مجموعه دوجلدی این تحقیق و متن لایحه پیشنهادی آن ـ که به‌صورت کتاب منتشر شده بود ـ خمیر شد. پس از آن در زمستان سال **۱۳۸۵**، قوه قضاییه با هدف اصلاح در آیین دادسری در دادگاه‌های خانواده، لایحه‌ای تهیه کرد و آن را به هیئت دولت نهم ارائه کرد تا از طریق دولت، به مجلس فرستاده شود. در تیرماه **۱۳۸۶**، دولت

---

[1] http://www.feministschool.com/spip.php?article1219

آقای احمدی نژاد نیز ماده‌های جنجال‌برانگیز (از جمله ماده ۲۳) را در مورد سهولت هرچه بیشتر «چندهمسری» برای مردان، به لایحه قوه قضاییه افزود و آن‌را راهی مجلس کرد و در شهریور ۱۳۸۶ برای نخستین بار این لایحه در مجلس، مطرح شد. افزودن ماده ۲۳ بر این لایحه توسط دولت، اعتراض قوه قضاییه را نیز به دنبال داشت و سخنگوی قوه قضاییه بلافاصله در همان مردادماه ۱۳۸۶ در برابر آن موضع‌گیری کرد و عمل دولت را در رابطه با افزودن برخی از مواد به طرح قوه قضاییه، عملی خلاف قانون دانست.[۱] اتفاقاً این ماده ۲۳ لایحه، همان ماده‌ای بود که بیشترین اعتراض‌ها را در میان جامعه زنان برانگیخت. در ماده ۲۳ این لایحه آمده بود: «اختیار همسر دائم بعدی، منوط به اجازه دادگاه پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجرای عدالت بین همسران می‌باشد»[۲]. هر چند که مواد دیگر این لایحه مانند ماده‌های ۲۲ ، ۲۵، ۴۴، ۴۶[۳]

۱- http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8605240449

۲- در تبصره این ماده آمده بود: «در صورت تعدد ازدواج چنانچه مهریه حال باشد و همسر اول آن را مطالبه نماید، اجازه ثبت ازدواج مجدد منوط به پرداخت مهریه زن اول است.»

۳ - ماده۲۲- ثبت عقد نکاح دائم، فسخ و انفساخ آن، طلاق، رجوع و اعلام بطلان نکاح و طلاق الزامی است. تبصره : ثبت نکاح موقت تابع آیین نامه ای که به تصویب وزیر دادگستری می رسد. ماده ۲۵- وزارت امور اقتصادی و دارایی موظف است از مهریه های بالاتر از حد متعارف و غیر منطقی با توجه به وضعیت زوجین و مسایل اقتصادی کشور متناسب با افزایش میزان مهریه به‌صورت تصاعدی در هنگام ثبت ازدواج مالیات وصول نماید. میزان مهریه متعارف و میزان مالیات با توجه به وضعیت عمومی اقتصادی کشور به موجب آیین نامه ای خواهد بود که به وسیله وزارت امور اقتصادی و دارایی پیشنهاد و به تصویب هیات وزیران می رسد. ماده ۴۴- چنانچه مردی بدون ثبت در دفاتر رسمی اقدام به ازدواج دایم، طلاق، فسخ و رجوع نماید، ضمن الزام به ثبت واقعه، به پرداخت مبلغ بیست میلیون تا یک صد میلیون ریال جزای نقدی و یکی از محرومیتهای اجتماعی متناسب محکوم می شود. ماده ۴۶- هر فرد خارجی بدون اخذ اجازه مذکور در ماده (۱۰۶۰) قانون مدنی با زن ایرانی ازدواج نماید، به حبس از نود و یک روز تا یک سال محکوم می شود. در این صورت زن چنانچه به اختیار خود ازدواج کرده باشد و ولی دختر در صورتی که ازدواج به اذن وی صورت گرفته باشد و همچنین عاقد به عنوان معاون در جرم مزبور محکوم خواهند شد.

نیز مورد اعتراض جنبش زنان بود ولی ماده ۲۳ آن در واقع دهن‌کجی بزرگی به همه زنان حق‌خواه کشور، به‌ویژه به کنشگران جنبش زنان بود که سالیان سال برای ایجاد تغییرات حقوقی به نفع زنان در قوانین موجود تلاش کرده بودند و مهم‌ترین حرکت جنبش زنان در آن مقطع یعنی «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» را نیز به همین منظور شکل داده بودند.

پیش از این لایحه، در قوانین مدنی ایران (پس از انقلاب)، چندهمسری به شکل ماده‌ای مشخص و شفاف، ذکر نشده بود ولی برای نمونه در قوانین مربوط به ارث، مسئله چندهمسری در قالب چگونگی تقسیم ارث میان زنان متعدد یک مرد مطرح شده بود.

باید گفت که «لایحه حمایت از خانواده» سال ۱۳۸۶، «سومین» لایحه با نام «حمایت از خانواده» بود که در تاریخ معاصر ایران، برای تبدیل شدن به قانون، به مجلس ارائه شده بود. در سال ۱۳۴۶ با فعالیت‌های گسترده زنانی همچون «مهرانگیز دولتشاهی» لایحه‌ای برای بهبود وضعیت حقوقی زنان در قوانین خانواده در مجلس شورای ملی با عنوان «قانون خانواده» تصویب و لازم الاجرا شد. پس از آن با تلاش‌های مستمر کنشگران جنبش زنان (به‌ویژه «سازمان زنان ایران») بار دیگر در سال ۱۳۵۳ تغییراتی در قانون مصوب ۱۳۴۶[1] به عمل آمد و مجلس شورای ملی نیز لایحه‌ای را در زمینه اصلاح قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۴۶ مطرح و در نهایت، متممی بر قانون حمایت خانواده نوشته شد. البته پیش از سال ۱۳۴۶ نیز فعالان جنبش زنان در مورد قوانین خانواده تلاش‌های بسیاری کرده بودند از جمله لایحه حمایت از خانواده‌ای که توسط «مهرانگیز منوچهریان»[2] به نگارش درآمده بود به سال ۱۳۴۲ باز می‌گشت. در هر صورت قانون خانواده پیش از انقلاب، دوام چندانی نداشت و با وقوع انقلاب ۵۷ ، این قانون که جزو قوانین مترقی آن زمان بود، توسط حکومت

---

1 http://www.feministschool.com/spip.php?article990

2 http://www.feministschool.com/spip.php?article1218

اسلامی، به کلی ملغا اعلام شد. پس از نزدیک به سه دهه نیز در حالی که انتظار می‌رفت با توجه به گسترش روزافزون حضور زنان در آموزش عالی و رشد مشارکت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زنان ایران، قوانین نیز منطبق با موقعیت زنان، به نفع آنان تغییر یابد. ولی متأسفانه لایحه‌ای در رابطه با قوانین خانواده در مجلس شورای اسلامی مورد بررسی قرار گرفت که چندین گام از خواسته‌ها و موقعیت زنان جامعه عقب‌تر بود.

از این رو اعتراض‌ها به لایحه حمایت از خانواده در سال ۱۳۸۶ بسیار گسترده بود و نه تنها گروه‌های فمینیستی و زنان اصلاح‌طلب را به واکنش واداشت بلکه حتا گروه‌های زنان اصول‌گرا را نیز به جبهه جنبش زنان نزدیک ساخت. هر چند در همان ایام، دولت آقای احمدی نژاد، طرح‌های دیگری همچون بومی‌گزینی، سهمیه‌بندی و تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها، و نیز راندن زنان از محیط‌های شغلی به کنج خانه‌ها را در دستور کار خود قرار داده بود، با این حال اما اعتراض به «لایحه حمایت از خانواده» اجماع و توافقی کم نظیر را میان زنان حق‌خواه ایرانی ایجاد کرد. هر چند این اعتراض‌ها، غالباً به‌صورت گروهی بود و به یک «ائتلاف بزرگ» میان گروه‌های زنان در همان سال ۱۳۸۶ نیانجامید ولی پیگیری این لایحه از سوی دولت و مجلس در نهایت سبب شد که سال بعد یعنی در سال ۱۳۸۷ جنبش زنان به‌خود آید و ائتلافی بسیار گسترده را علیه این لایحه شکل دهد.

اعتراض‌ها به لایحه حمایت از خانواده از سوی زنان درون حاکمیت

در همان مردادماه ۱۳۸۶ که دولت آقای احمدی نژاد لایحه حمایت از خانواده را به مجلس تقدیم کرد و متن آن به شکل عمومی در رسانه‌ها منتشر شد، اولین اعتراض‌ها نسبت به آن، از سوی زنان مجلس هفتم، چه اصول‌گرا و چه اصلاح‌طلب صورت گرفت. در آن زمان در مجلس، اکثریت با اصول‌گرایان بود اما برخی از نمایندگان اصلاح‌طلب هم هنوز در مجلس حضور داشتند.

اعتراض زنان اصول‌گرا: در همین دوره‌ی آغاز اعتراض‌ها نسبت به لایحه، منیره نوبخت، رییس شورای فرهنگی - اجتماعی زنان، ضمن بیان اعتراض خود به این لایحه، اظهار می‌دارد که: «قوانین ما باید از حقوق زنان دفاع کند و ما از نمایندگان مجلس تقاضا داریم که در تصویب لایحه حمایت از خانواده این موضوع را مد نظر قرار دهند.» در ۳ شهریور ۱۳۸۶ نیز شورای فرهنگی - اجتماعی زنان در جلسه خود به این لایحه می‌پردازد و نیاز به بازنگری در ماده ۲۳ لایحه حمایت از خانواده را مطرح می‌سازد و خواستار توجه ویژه نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی به تقویت و رفع برخی اشکلات این لایحه به‌ویژه در خصوص ماده ۲۳ می‌شود.[۱]

رفعت بیات، نیز یکی دیگر از اعضای فراکسیون زنانِ مجلس هفتم، مخالفت خود را با تصویب این قانون به صراحت ابراز می‌دارد و از نوشتن نامه‌ای به آیت‌الله هاشمی شاهرودی (رییس قوه قضاییه) جهت بررسی بیشتر مسئله‌ی ازدواج مجدد مردان خبر می‌دهد و می‌افزاید: «این ماده، حمایت از خانواده نیست بلکه اقدامی برای متلاشی کردن خانواده‌ها است.»

در مهرماه ۱۳۸۶ احزاب زنان اصول‌گرا نشستی درباره «نقد و بررسی لایحه‌ی حمایت از خانواده»، در دفتر «جامعه‌ی زینب» که مسئول آن مریم بهروزی بود، برگزار می‌کنند. در این نشست، مریم محمودزاده، عضو جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی با بیان این‌که ثبت ازدواج موقت در صورت بارداری و راه‌اندازی مشاوره از موارد مثبت این لایحه است، می‌گوید: در لایحه‌ی مذکور و در موضوع ازدواج آمده که اختیار همسر دایم بعدی منوط به اجازه‌ی دادگاه پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجرای عدالت بین همسران است. سوال ما این است که آیا صرفا ثروت و پول می‌تواند همه چیز را حل کند و این تعهد چه ضمانت اجرایی دارد؟» در ادامه این نشست، مریم بهروزی نیز در

---

[۱] http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=540659

اعتراض به این لایحه اظهار می‌دارد که: «در اصل ۲۱ قانون اساسی، دولت موظف به احقاق حقوق مادی و معنوی افراد اعم از زن و مرد شده تا زمینه‌های رشد و ترقی آن‌ها را فراهم کند... این لایحه در فصل ازدواج فورا به سراغ مسئله‌ی تعدد زوجات رفته است در حالی که اسلام اصل را تک‌همسری دانسته و آن را به جامعه‌ی اسلامی، خانواده‌ها و به‌ویژه نظام اسلامی توصیه کرده است... متاسفانه ماده‌ی ۲۳ لایحه‌ی حمایت از خانواده زمینه‌ی سودجویی و هوسرانی مردان پولدار را فراهم می‌کند و باعث از هم پاشیدگی بنیان خانواده و به چالش کشاندن جامعه می‌شود چرا که امنیت خانواده‌ها با تصویب این لایحه به هم خواهد ریخت... ما از نمایندگان مجلس تقاضا می‌کنیم تا اجازه ندهند این لایحه در کمیسیون تصویب شود.»[۱]

یکی از فعالیت‌هایی که زنان اصول‌گرا در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده انجام دادند در برنامه‌ای تلویزیونی تحت عنوان «اردیبهشت» بود که هر روز از شبکه چهارم صدا و سیما به‌طور زنده پخش می‌شد و به طرح مسایل زنان اختصاص داشت. «اردیبهشت» چند روز برنامه خود را در دی ماه ۱۳۸۶ به بررسی لایحه حمایت خانواده اختصاص داد که در این برنامه، ماده ۲۳ این لایحه مورد بحث قرار گرفت. «توران ولی‌مراد» که عضو «جامعه زینب» و مجری این برنامه بود در مورد طی کردن مسیر این لایحه در مجلس توضیح داد و گفت: این لایحه قرار بود تصویب شود ولی فعلا قرار شده با توجه به نظرات کارشناسان خارج از مجلس روی آن کار کارشناسی بیشتری انجام شود.

اعتراض زنان اصلاح‌طلب: در فضای مجلس شورای اسلامی و در نقد لایحه توسط نمایندگان زن مجلس، سهیلا جلودار زاده، از اعضای اصلاح‌طلب و عضو فراکسیون زنان مجلس، از جمله‌ی زنان منتقد این لایحه بود. وی در همان مردادماه ۱۳۸۶ در اعتراض به ماده ۲۳ گفته بود که: «با توجه به این که در

---

[۱] http://www.meydaan.org/wwShow.aspx?wwid=512

حال حاضر پذیرش چند همسری برای زنان ما در جامعه بسیار سخت است و اکثر خانواده‌هایی که به این شکل در می‌آیند منجر به متلاشی شدن خانواده‌ی اولی می‌شود که تعدادی فرزند هم در آن وجود دارد، می‌توان گفت این امر حمایت از خانواده نیست بلکه اقدام برای متلاشی کردن خانواده‌هاست.»[۱]

فریده ماشینی، رییس کمیسیون زنان جبهه مشارکت، در اعتراض به این لایحه، «نگاه و تلقی خاصی که نسبت به زنان وجود دارد و به زن نه به‌عنوان یک پایه‌ی زندگی بلکه به عنوان یک کالا می‌نگرد» را موجب تصویب لایحه حمایت از خانواده دانست و گفت: «بر اساس این نگاه، زن حداقل حقی هم در زندگی مشترک ندارد. آقایان اگر ادعا می‌کنند زن را مایه بقای خانواده می‌دانند، چرا از خانواده‌ای حمایت می‌کنند که زن بیشترین وظیفه و کمترین حقی را در آن دارد؟ در حالی که باید از خانواده‌ی مشارکتی حمایت کرد که در آن زن و مرد از حق و مسئولیت یکسانی برخوردارند. » (همان)

حتا سید محمد خاتمی، رییس جمهوری پیشین نیز در ۷ شهریور ۱۳۸۶، طی مصاحبه‌ای با روزنامه سرمایه «دادن اجازه و حق یکطرفه به مرد برای ازدواج مجدد» را «جفایی بزرگ در حق زنان» اعلام می‌کند.[۲]

در شهریور ماه ۱۳۸۶ ، آیت‌الله یوسف صانعی، که طی سال‌های اخیر، فتواهایش در حوزه زنان، اغلب مورد استناد و استفاده فعالان حقوق زن قرار گرفته بود در فتوایی، ازدواج مجدد مرد را بدون اجازه همسر اول، حرام اعلام کرد.[۳]

زنان اصلاح‌طلب پس از اعتراضات فردی خود در رسانه‌ها علیه لایحه، در ۱۳ شهریور ۱۳۸۶، نشستی را برای اعتراض به لایحه حمایت از خانواده با نام «لایحه حمایت از خانواده: تزلزل یا تحکیم» برگزار می‌کنند. در این نشست که توسط «کمیسیون زنان جبهه مشارکت» برگزار می‌شد، فخرالسادات

---

1 - http://www.meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=329
2- http://www.meydaan.org/wwShow.aspx?wwid=490
3 - http://www.signforchange.info/spip.php?article1013

محتشمی‌پور عنوان داشت که نمی‌توانیم از کسانی که در زمان برنامه‌های انتخاباتی خود به صراحت اعلام کردند که به برابری زنان با مردان اعتقادی ندارند، انتظار زیادی داشته باشیم. در این نشست، همچنین میزگرد حقوقی (با مدیریت شهیندخت ملاوردی) برگزار می‌شود که فریده غیرت، محسن کدیور و اشرف گرامی‌زادگان به اعتراض علیه لایحه حمایت از خانواده می‌پردازند. در بخش دوم این نشست که توسط فریده ماشینی اداره می‌شود و به تحلیل لایحه حمایت از خانواده از نظر سیاسی و اجتماعی می‌پردازد، الهه کولایی، فاطمه راکعی و زهرا شجاعی نیز لایحه حمایت از خانواده را مورد نقد قرار می‌دهند. در این نشست همچنین بیانیه‌ای اعتراضی هم به تصویب می‌رسد که توسط گروه‌هایی همچون: «کمیسیون زنان جبهه مشارکت ایران اسلامی»، «جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان»، «انجمن روزنامه‌نگاران زن ایران (رزا)»، «جمعیت زنان مسلمان نواندیش» و «انجمن زنان پژوهشگر علوم اسلامی» علیه لایحه حمایت از خانواده صادر می‌شود. صادرکنندگان این بیانیه، لایحه حمایت از خانواده را مغایر با ماده ۱۰ و ۲۱ قانون اساسی دانسته و در آن به ماده ۲۳ و دیگر مفاد لایحه حمایت از خانواده اعتراض و خواهان اعتراض اساتید، حقوقدانان، صاحب نظران و نیز علمای دیگر نسبت به این لایحه و شکستن سکوت خود می‌شوند.[۱]

«کمیته زنان خانه احزاب» نیز نشستی در نقد لایحه‌ی حمایت از خانواده در ۱۴ شهریور برگزار می‌کنند. فاطمه راکعی، مسئول کمیته‌ی زنان خانه‌ی احزاب درباره این نشست می‌گوید: «همه‌ی ما زنان چه اصلاح‌طلب و چه اصول‌گرا باور داریم که چنین مسایلی جز آن که کیان خانواده را متزلزل کند فایده‌ای نخواهد داشت و انتظار داریم که مجلس نیز اجازه ندهد چنین طرح‌هایی در مرکز مطالعات و پژوهش‌های آن ارایه شود.»(همان)

---

[۱] http://www.meydaan.org/wwShow.aspx?wwid=498

افزون بر آن نشست، در روز اول مهرماه ۱۳۸۶ نیز کمیسیون زنان جبهه مشارکت، نشست دیگری را در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده، سازمان داد، و در ۵ مهرماه ۱۳۸۶ نیز میزگردی با عنوان بررسی و آسیب‌شناسی لایحه حمایت از خانواده در کمیته زنان خانه احزاب برگزار شد که در آن سهیلا جلودارزاده، مریم بهروزی، صدیقه وسمقی و... نقدهایشان را نسبت به لایحه حمایت از خانوده مطرح کردند. در این نشست صدیقه وسمقی اظهار داشت: «در فقه ما هر فعلی که متضمن مفسده باشد حرام است پس محدود کردن چند همسری به صلاح فرد و جامعه نزدیک‌تر است.»(همان)

زنان اصلاح‌طلب پس از آن بیانیه اول (در شهریور ۱۳۸۶)، در آبان ماه ۱۳۸۶ نیز بیانیه دیگری خطاب به مجلس هفتم در ارتباط با اشکالات لایحه صادر کردند و در آن به اجمال ۲۳ اشکال بر این لایحه را منتشر کردند. امضاکنندگان این بیانیه نسبت به بیانیه قبلی گسترده‌تر بودند. نام تشکل‌های امضاءکننده این بیانیه شامل این گروه‌ها بودند: «مجمع زنان اصلاح‌طلب، جمعیت زنان مسلمان نواندیش(ایران)، جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان ، انجمن روزنامه-نگاران زن ایران(رزا)، کمیسیون زنان جبهه مشارکت ایران اسلامی، جامعه زنان انقلاب اسلامی». یکی از امضاکنندگان این بیانیه «مجمع زنان اصلاح‌طلب» بود و این نشان می‌داد که روند اعتراض به لایحه حمایت از خانواده توانسته است میان «گروه‌های زنان اصلاح‌طلب» ائتلاف و اتحادی را شکل دهد که بعدها به یکی از مراکز و نهادهایی تبدیل شود که در ائتلاف‌های جنبش زنان حضوری فعال یابد. البته بعدها به نظر می‌رسد همین موضوع مخالفت مشترک با لایحه حمایت از خانواده، کاتالیزوری می‌شود برای شکل‌گیری اتحادی گسترده‌تر با نام «ائتلاف اسلامی زنان» در سال ۱۳۸۷ که شامل گروه‌های زنان اصول‌گرا تا اصلاح‌طلب (مشارکتی‌ها و کارگزاران سازندگی) بود.

اعتراض گروه‌های مختلف جنبش زنان

از همان اوایل شهریورماه ۱۳۸۶ اعتراض گروه‌های مستقل جنبش زنان نیز آغاز شده بود که در چهار وب‌سایت: «سایت زنستان» (ارگان مرکز فرهنگی زنان)، «تغییر برای برابری»، «میدان زنان» و «کانون زنان ایرانی» نمایندگی و نمود می‌یافت. در شهریور ۱۳۸۶، هم‌زمان با کنفرانس مطبوعاتی به مناسبت اولین سالگرد کمپین یک میلیون امضاء که در محوطه پارکینگ ماهنامه توقیف شده «نامه» برگزار کردیم شیرین عبادی محتوای لایحه حمایت از خانواده را یک گام به عقب توصیف کرد و از نمایندگان مجلس خواست که این لایحه را از دستور کار مجلس خارج کنند چرا که این لایحه، هم از لحاظ حقوقی ایراد دارد، هم با تعهدات بین‌المللی ایران ناسازگار است و هم مطابق با شریعت اسلام نیست. عبادی سپس اظهار داشت که: اگر مجلس لایحه حمایت از خانواده را از دستور کار خارج نکند، ما زنان مقابل مجلس می‌رویم و اعتراض‌مان را به هر بهایی که بشود، بیان می‌کنیم.[۱] پس از آن کنفرانس مطبوعاتی کمپین (که در ۱۱ شهریورماه ۱۳۸۶ برگزار شده بود)، در کمپین یک میلیون امضاء به سرعت تلاش کردیم تا نشست دیگری با عنوان «بررسی لایحه حمایت از خانواده از منظر حقوقی، جامعه‌شناسی، و روان‌شناسی»[۲] را (به‌رغم افزایش بگیر و ببندها و استمرار بازداشت اعضای کمپین یک میلیون امضاء)، برگزار، و اطلاعیه آن را اعلام عمومی کنیم. این نشست، اولین نشست «عمومی» کنشگران جنبش فمینیستی زنان در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده بود. در آن نشست: نسرین ستوده، فریده غیرت، شهلا اعزازی، و شیوا دولت‌آبادی از زاویه‌های مختلف به مواد و محتوای لایحه حمایت از خانواده، اعتراض کردند. در همین نشست بود که بیانیه‌ای را که با عنوان «مجلسیان، این

۱- http://www.zanestan.es/news/07,08,28,11,36,45

2 - http://www.zanestan.es/news/07,09,03,01,47,04

لایحه را از دستور خارج کنید»[1] نوشته بودیم، با حاضران مطرح و اولین امضاءها را برای آن بیانیه، جمع‌آوری کردیم. این بیانیه را که هفت روز بعد یعنی در ۱۸ شهریور به‌صورت عمومی (با ۲ هزار امضاء) منتشر کردیم در واقع دومین بیانیه جمعی در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده بود. خوشبختانه متن بیانیه در روزنامه‌های مختلف آن زمان منتشر شد. در آن دوره تعدادی از روزنامه‌های اصلاح‌طلب وجود داشتند و خط قرمزها گرداگرد جنبش فمینیستی زنان – به این شدت – کشیده نشده بود که روزنامه‌های یومیه از نشر برخی از بیانیه‌های جنبش زنان، پرهیز کنند، از این رو پاره‌ای از بیانیه‌های جنبش زنان در روزنامه‌ها و مطبوعات داخلی نیز منعکس می‌شد. در انتهای بیانیه آمده بود: «اگر روزی این لایحه در صحن مجلس مطرح شود، بی‌شک نمایندگان مجلس بدون حضور و صدای عدالت‌خواهانه ما زنان در مقابل مجلس، آن روز را نخواهند گذراند».

پس از انتشار وسیع بیانیه، ما اعضای مرکز فرهنگی زنان دست به کار تهیه و انتشار «ویژه‌نامه»ای در اعتراض به مواد زن‌ستیز لایحه شدیم. بالاخره ویژه‌نامه را در اول مهرماه ۱۳۸۶ در نشریه اینترنتی زنستان (ارگان مرکز فرهنگی زنان)، منتشر کردیم.[2] از سوی دیگر «میدان زنان» نیز که یکی دیگر از گروه‌هایی بود که از همان ابتدا در مورد لایحه به خوبی کار کرده بود، به ایجاد یک بخش با عنوان *«نه به لایحه حمایت از خانواده»* در سایت خود پرداخت و به شکلی منسجم در مورد لایحه، اعتراض خود را گسترش داد.[3] میدان زنان هم‌چنین دست به ابتکار جالبی زد و در سایت اینترنتی خود در آذرماه، نامه‌هایی از سوی زنان به مجلس را نیز منتشر کرد.[4] از طرف دیگر «انجمن زنان کارآفرین» (به رهبری فیروزه صابر، فخرالسادات محتشمی پور،

---

1 - http://www.signforchange.info/spip.php?article985
2- http://www.zanestan.es/issue30/
3 - http://meydaan.org/aboutcamp.aspx?cid=53
4 - http://www.meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=397

و....) نیز طی بیانیه‌ای در مهرماه ۱۳۸۶ مخالفت صریح و مستدل خود را نسبت به لایحه حمایت از خانواده رسماً اعلام کرد.

در آذرماه ۱۳۸۶، در سالن کنفرانس «فرهنگسرای بانو»، نشستی به همت سازمان «سلامت و امنیت زنان و خانواده» برگزار شد. در آن نشست، علاوه بر الهه کولایی سخنرانان عمدتاً مردانی از اساتید دانشگاه بودند که لایحه حمایت از خانواده را از زاویه دیدگاه اسلامی، فقهی و حقوقی، آسیب‌شناسی خانواده، هم‌چنین روند انتقادی مباحث زنان در داخل، و تاثیر لایحه حمایت از خانواده بر وجهه جهانی ایران مورد بررسی قرار دادند.[1] در آبان ماه آن سال نیز تعدادی از اعضای «کمیته روابط عمومی» کمپین یک میلیون امضاء به مجلس رفتند و در مورد لایحه حمایت از خانواده با مجلسیان گفتگوکردند.[2] در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بیانیه‌ی دیگری در نقد لایحه به چاپ رساندیم و در آن، از نمایندگان مجلس خواستار گفت و گوی علنی و شفاف درباره لایحه حمایت از خانواده در صدا و سیما شده بودیم. در پی این بیانیه، در ۳ دی ماه ۱۳۸۶ برخی از زنان نماینده مجلس برای گفت وگو با منتقدان لایحه، اعلام آمادگی کردند. اما این گفتگوی شفاف، میان مجلسیان و نمایندگان جنبش زنان در مورد لایحه (با توجه به مسکوت ماندن لایحه در مجلس هفتم)، به‌ناگزیر یک سال به تعویق افتاد، ولی سال بعد در «ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده»، این گفتگوی به تأخیر افتاده، به وسیله دیدار نمایندگان جنبش زنان با مجلسیان در مجلس شورای اسلامی، بالاخره به وقوع پیوست.

در همان آذرماه هنگامی که نمایندگانی از پارلمان اروپا برای پیگیری وضعیت کارگران و دانشجویان بازداشت‌شده به ایران آمده بودند، در آخرین برنامه خود با نمایندگان مجلس و اعضای کمیسیون امنیت ملی دیدار کردند. اما آن‌ها پیش از طرح گزارش پیگیری‌های‌شان در مورد زندانیان سیاسی، نسبت

---

1 - http://www.etemaad.ir/Released/91-05-17/default.htm

2 - /http://www.zanestan.es/news/07,10,30,05,46,56

به پیگیری مجلس برای طرح لایحه حمایت از خانواده به شدت اعتراض کردند.[1] «آنجلیکا بر» رییس هیئت روابط ایران در پارلمان اروپا در این جلسه به نمایندگان مجلس گفت: «لایحه حمایت از خانواده نقض صریح حقوق زنان است و به همین دلیل از نمایندگان درخواست می‌کنیم که بررسی این لایحه را از دستور کار خارج کنند».(همان)

آذرماه در حالی سپری می‌شد که تقریباً همه گروه‌ها، نهادها و طیف‌های مختلف زنان کشور ـ به‌رغم تفاوت در عقاید سیاسی و مشرب فکری‌شان ـ لحظه‌ای برای جلوگیری از تصویب و تثبیت این لایحه ضد زن، از پای ننشستند. اما در همان آذرماه برخی از نمایندگان تأکید کردند که لایحه به این زودی‌ها مصوب نمی‌شود و مطمئناً تصویب آن به عمر مجلس هفتم کفاف نمی‌دهد. بنابراین، همین زمزمه در مورد آن که لایحه به «مجلس هشتم» خواهد رسید، تا حدودی واکنش‌ها را از شکل و شمایل اعتراض صِرف، به تعمق و بررسی بیشتر درباره جنبه‌های مختلف لایحه و مضامین تبعیض‌آمیز آن، سوق داد.

گروه میدان زنان در ۱۰ دی ماه ۱۳۸۶ هم‌چنین خبر از تهیه کارت پستال‌هایی[2] با عنوان «نه به لایحه حمایت از خانواده» داد. طی آذر و دی ماه

1- http://www.meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=398

۲ – تجربه ارسال کارت‌های اعتراضی به مجلس با امضای فردی، به سال ۱۳۷۹ بازمی‌گشت. در مرکز فرهنگی زنان در اسفند سال ۱۳۷۹ کارت‌پستال‌هایی تهیه کرده بودیم تا زنان علاقمند بتوانند آن‌را به شکل فردی، امضاء و برای مجلس و «مجمع تشخیص مصلحت نظام» ارسال کنند. در آن کارت پستال ها دو مسئله «افزایش سن ازدواج» و موانع «اعزام دختران دانشجو به خارج»، مورد اعتراض قرار گرفته بود. انتشار این کارت‌ها در آن زمان گرچه نوآورانه تلقی می‌شد ولی به این دلیل که هنوز جنبش زنان دارای شبکه‌های قوی و گسترده نبود، این حرکت گسترش زیادی نیافت. از طرف دیگر برای جامعه زنان (به خصوص برای زنان طبقه متوسط مدرن)، در آن زمان، درخواست‌های فردی و ارسال آن به نهادهای قانون‌گذاری و دولتی، حرکتی نامأنوس بود. ولی وقتی همین تجربه ۸ سال بعد در مورد لایحه حمایت از خانواده، توسط «گروه میدان» به کار گرفته شد با توجه به گسترش شبکه های جنبش زنان، به‌طور گسترده توزیع شد.

۱۳۸۶ بیش از دوهزار برگ از این کارت‌پستال‌ها به همت اعضای گروه میدان، به چاپ رسیده بود و به زنان فروخته می‌شد (برای جبران هزینه‌های اولیه چاپ آن‌ها) تا زنان علاقمند در صورت تمایل، به مجلس ارسال کنند.

بدین ترتیب رشته اعتراضات مدنی و مسالمت‌آمیز زنان از گروه‌های گوناگون طی مرداد تا آذرماه ۱۳۸۶ یعنی طی ۵ ماه، با شدت دنبال شد و در نهایت، مجلس هفتم که به انتهای کار خود می‌رسید و هنوز مجلسی کاملا یک دست از اصول‌گرایان نبود، لایحه را به مجلس بعدی (مجلس هشتم) واگذار کرد.

ائتلاف بزرگ جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده در سال ۱۳۸۷

مجلس هشتم در تیرماه سال بعد یعنی در ۱۳۸۷، کلیات لایحه حمایت از خانواده را در کمیسیون حقوقی مجلس (بدون در نظر گرفتن تعهدی که مجلس هفتم برای اعمال تغییراتی در مفاد این لایحه داده بود) ناگهان مورد تصویب قرار داد. هم‌چنین قرار بود که به زودی (با مطرح شدن در صحن علنی)، این لایحه از تصویب کلیه نمایندگان مجلس نیز بگذرد. در همان تیرماه ۱۳۸۷، گروه‌ها و طیف‌های گوناگون جنبش زنان، دور جدیدی از فعالیت‌های مدنی خود را آغاز کردند. در همان تیرماه، ما در سایت مدرسه فمینیستی در کنار دیگر سایت‌های زنانه از جمله تغییر برای برابری، میدان زنان و کانون زنان ایرانی، بخشی ویژه را برای تمرکز به مسایل مربوط به نقد «لایحه حمایت از خانواده»[1] به راه انداختیم. میدان زنان هم که ایده کارت‌پستال‌های فردی برای ارسال به مجلس را در دی ماه سال گذشته به‌صورت محدود به اجرا گذاشته بود، این ایده را بار دیگر فعال کرد و با شکل‌گیری ائتلافی بیناگروهی در این زمینه از شبکه‌های مختلف گروه‌های جنبش زنان برای گسترده شدن آن یاری گرفت و عمل موفقی را ـ این بار در سطحی وسیع‌تر ـ به اجرا گذاشت.

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?rubrique15

همه این فعالیت‌ها درحالی صورت می‌گرفت که یک ماه قبل از آن، سخنگوی قوه قضاییه اعلام کرده بود که از این پس، پرداخت دیه زن و مرد و مسلمان و غیرمسلمان در تصادفات رانندگی، یکسان خواهد بود[۱] و این برابری دیه، ـ حداقل در تصادفات رانندگی ـ دستاورد بزرگی برای جنبش زنان به‌ویژه کمپین یک میلیون امضاء تلقی شد (زیرا یکی از خواسته‌های کمپین اتفاقاً «برابری دیه زن و مرد» بود). همین دستاورد اندک نیز قوت و امید فعالان جنبش زنان را افزایش بخشیده بود. از طرف دیگر همه طیف‌های زنان برخلاف سال ۱۳۸۶، به شکلی منسجم و گروهی در مراکز و شبکه‌های خود تثبیت شده بودند. به این ترتیب که: اصلاح‌طلبان، «مجمع زنان اصلاح‌طلب» را به عنوان نهادی تثبیت شده ایجاد کرده بودند. بخشی از اعضای «جمع هم‌اندیشی زنان» که در کمپین‌ها و گروه‌های ایجاد شده آن زمان ادغام نشده بودند به شکل منسجم‌تر و با راهبردی مشخص‌تر، توانسته بودند فوروم «مادران صلح» را به عنوان نهاد و مرکزی مهم، تأسیس و تثبیت کنند. ما فعالان کمپین یک میلیون امضاء نیز با توجه به تغییراتی در ساختار درونی کمپین، بخشاً دارای گروه‌های مستقلی در تهران و شهرستان‌ها شده بودیم در نتیجه می‌توانستیم در قالب گروهی، خود را در حرکت‌های دیگر جنبش زنان فعال سازیم. در واقع کمپین دارای سه نهاد تثبیت شده در تهران (تغییر برای برابری، مدرسه فمینیستی، کانون زنان ایرانی) و چندین نهاد در شهرستان‌ها و خارج از کشور بود که همگی تثبیت شده بودند. مجموعه این‌ها باعث شد که در سال ۱۳۸۷، جنبش زنان با مراکز و نهادهایی تثبیت شده، آمادگی لازم برای شکل‌دهی به حرکت‌های بیناگروهی (و ائتلافی بزرگ در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده) را به چنگ بیاورد. به همین اعتبار در سال ۱۳۸۷ این مراکز گوناگون تثبیت شده در جنبش زنان، به‌تدریج به یکدیگر پیوند خوردند؛ و سرانجام، موفق شدند یکی از

۱- http://www.feministschool.com/spip.php?article685

حرکت‌های مهم و تأثیرگذار جنبش زنان ایران در دو دهه اخیر را (یعنی ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه خانواده) را در تاریخ مبارزات مدنی و خشونت‌پرهیز، به ثبت برسانند. به این ترتیب اگر در سال **۱۳۸۶**، طیف‌های گوناگون جنبش زنان بیانیه هایی جداگانه در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده نوشته و منتشر کرده بودند اما در سال **۱۳۸۷**، طیف‌های مختلف، توانستند به چنین ائتلاف گستردهای دست یابند و زیر چتر همبستگی یک بیانیه مشترک، جمع شوند.

دلیل این رویکرد مثبت و همدلانه نیز به موقعیت خاص و شکننده‌ی جنبش زنان بازمی‌گشت: چراکه همین «موقعیت تثبیت‌شده گروه‌های زنان در سال **۱۳۸۷**» زمینه را برای نزدیکی و همکاری مجدد (پس از وقفه‌ای دو ساله برای سازمان‌یابی جدید میان آن‌ها) مهیا کرده بود. موضوع این نزدیکی هم (یعنی اعتراض به لایحه حمایت از خانواده) با توجه به آن که از سوی همه گروه‌ها و طیف‌های جنبش زنان از اهمیت و اولویت برخوردار شده بود، هرچه بیشتر به شکستن مرزهای صوری میان گروه‌ها، کمک می‌کرد. از سوی دیگر اعتراض به لایحه خانواده»، در واقع موضوعی بود که تقریباً همه طیف‌های جنبش زنان به واسطه فعالیت شبانه روزی‌شان طی سال گذشته، خود را متولی آن می‌دانستند بنابراین شاید همین احساس برابری در امر «متولی بودن»، به‌طور اتوماتیک کمک می‌کرد تا دیوارهایی که طی دو سال پیش از آن، به‌تدریج شکل گرفته بود و گروه‌های زنان را از همکاری منسجم و انداموار با یکدیگر باز می‌داشت، راحت‌تر فرو بریزد. مجموعه این شرایط کمک کرد تا به محض ارسال یک ایمیل برای تعدادی از افراد، توسط فرد مناسبی مثل ژیلا بنی یعقوب که به دلیل آنکه بافت روزنامه‌نگارانه‌ی «کانون زنان ایرانی» بر فعالیت جنبشی‌اش می‌چربید (و به دلیل همین بافت متفاوت، از دایره‌ی درگیری‌ها و دلخوری‌های پیش آمده در طول دو سال گذشته در میان گروه‌های جنبش زنان، فاصله داشت) به‌منظور همکاری مشترک علیه لایحه حمایت از خانواده،

سبب گردد که همه گروه‌ها از آن پیشنهاد به سرعت استقبال کنند و به ساختن ساز و کارهایی برای ایجاد «ائتلاف میان گروه‌های جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده» اقدام نمایند. سال پیش از آن، بیانیه‌های اعتراض به لایحه در بخشی از جنبش زنان، عمدتاً با امضاهای فردی شکل گرفته بود، اما در ائتلاف سال ۱۳۸۷، این گروه‌ها و طیف‌ها بودند که اس و اساس این ائتلاف را می‌ساختند در نتیجه، فعالیت‌ها در پیوندی «میان‌گروهی» به حرکت در آمد. بنابراین، امضاءها با نام و نشان «گروهی» به همراه امضاهای فردی نیز پای بیانیه نشست.

هر چند این ائتلاف مانند هر حرکت دیگری، اشکالاتی هم داشت اما به دلیل آن که طول مدت فعالیت این ائتلاف، کوتاه مدت بود بنابراین، اشکالات ساختاری‌اش، ضربه جدی به حرکت متحد و دسته‌جمعی آن وارد نکرد. در واقع این ائتلاف بزرگ و پُرتعداد کنشگران (همراه با انبوه ایده‌ها و ابتکارها) تنها از اوایل مردادماه ۱۳۸۷ آغاز شد و در نهایت در ۲۰ مرداد ۱۳۸۷ اعلام فراخوان عمومی ائتلاف انجام گرفت، و تا ۱۱ شهریور (که مجلس اعلام و تأکید کرد که لایحه را از دستور کار صحن علنی مجلس خارج می‌کند)، عمر کوتاه اما پُر برکت‌اش، به سر آمد. در واقع کم و بیش این ائتلاف حدود یک ماه طول کشید، اما پیامدهای مثبت‌اش، هم به لحاظ درونی در جنبش زنان و هم به لحاظ بیرونی و تاثیر بر کل جامعه مدنی، بسیار جدی و ماندگار بود.

فعالیت‌های ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده (سال ۱۳۸۷): «ائتلاف گروه‌های جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده» در سال ۱۳۸۷ شامل ۱۲ گروه اولیه: کانون زنان ایرانی، مدرسه فمینیستی، میدان زنان، تغییر برای برابری، کمیسیون بانوان دفتر تحکیم وحدت، مادران صلح، مجمع زنان اصلاح‌طلب؛ انجمن روزنامه‌نگاران زن ایران (رزا)؛ کانون هستیا اندیش؛ کانون مدافعان حقوق بشر؛ کمیته حقوق بشر سازمان دانش آموختگان ایران (ادوار تحکیم)» بود که پس از انتشار

بیانیه ائتلاف، بلافاصله نزدیک به ۳۰ گروه دیگر به آن پیوستند.
با آغاز به‌کار «ائتلاف گروه‌ها و فعالان جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده»[1] در مردادماه ۱۳۸۷، بروشورهایی[2] که در آن، به زبان ساده این لایحه و اشکالات آن را در رابطه با حقوق زنان توضیح می‌داد، در سراسر کشور توزیع شد که در آخرین صفحه بروشور، نامه‌ای فردی (اعتراض فردی) برای جدا کردن از متن بروشور، و امضای فردی و ارسال آن به مجلس درج شده بود. روزنامه‌ها، نشریات و نیز خبرگزاری‌ها به ـ ویژه اصلاح‌طلب ـ در پوشش خبری دادن به این حرکت‌ها، بسیار فعالانه عمل کردند چرا که این ائتلاف به‌طور گسترده توانسته بود زنان روزنامه‌نگار جوان را هم جذب کند و آنان به‌طور مرتب در ایمیلینگ لیست ائتلاف علیه لایحه حضور فعال داشتند. حتا سردبیران سایت‌های عمومی (سایت‌هایی که لزوماً به‌طور تخصصی روی مسایل زنان کار نمی‌کردند) نیز جذب این میلینگ لیست شده بودند و آن‌ها نیز با عضویت در این ائتلاف به‌طور مرتب اخبار فعالیت‌ها و اعتراض‌ها در رابطه با این لایحه را پوشش می‌دادند.

گروه‌های زنان در شهرستان‌ها (به‌ویژه با کمک‌گرفتن از شبکه‌های ایجاد شده در کمپین در شهرستان‌ها) به دیدار حضوری با نمایندگان مجلس در شهر خود می‌رفتند و از آن‌ها می‌خواستند که در مجلس، به این لایحه حتماً رأی منفی بدهند. تلفن‌های تماس برخی از نمایندگان که در بروشورهای ائتلاف درج شده بود (بروشورهایی که در سطح شهرها مختلف توزیع شده بود) نمایندگان مجلس را از تکرار بی‌وقفه به صدا درآمدنِ زنگ موبایل‌های خود از سوی زنانی که به این لایحه معترض بودند، به ستوه آورده بود و همین نمایندگان در مطبوعات از زنان می‌خواستند که دیگر با آنان تماس نگیرند و از این که تلفن‌شان در بروشورهای ائتلاف درج شده و در دسترس عمومی قرار

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1128
2 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1124

گرفته بود مرتب گله می‌کردند و همین به افزایش تماس‌های تلفنی زنان با آنـان می‌انجامید. فعالیـت‌هـایی همچـون سـاخت فلـش و کلیـپ‌هـای تبلیغـاتی بـرای ائتلاف علیه لایحه (ساختن بازی کامپیوتری) تا پیشنهادهایی برای زنان خارج از کشور همچون تهیه «نامه اعتراضی» تا آنان که در خارج از کشور به سر می‌برنـد از برخی موادی که برای خود آن‌ها نیز می‌تواند دردسرساز باشد آگـاه شـوند و بتوانند با ارسال این نامه‌هـای اعتراضـی بـه سـفارتخانه‌هـای جمهـوری اسـلامی، اعتراض خود را از این طریق ابراز کنند.[1]

حضور پُررنگ گروه‌های سیاسی در اعتـراض‌هـا علیـه لایحـه در سـال ۱۳۸۷: «ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده» نه تنها توانست با هـم‌افزایـی توان گروه‌ها و طیف‌های گوناگون زنان به این حرکت اعتراضی ابعـادی وسـیع و گسترده ببخشید بلکه توانست گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی را بـه همکـاری ترغیب نماید. چرا که به نظر می‌رسید کنشگران جنبش زنان آنقدر پخته شده‌اند که به منظور اثرگذاری بیشتر، گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی و برابری‌خـواه را هم جذب این اعتراض‌ها کنند تا با این هم‌افزایی، در زمان بسیار کوتاهی که در اختیار داشتند، بتوانند توان اعتراضی خود را هر چه گسترده‌تـر سـازند. از همـین روست که در نشستی که «کانون مدافعان حقوق بشر» در روز ۱۴ مـرداد ۱۳۸۷ برگزار کرد، این بار چهره‌های سیاسی به همراه فعالان جنبش زنان، در رابطـه بـا لایحـه بـه سـخنرانی و اعتـراض پرداختنـد و در کنـار شـیرین عبـادی و سـیمین بهبهانی و رخشان بنی‌اعتماد به عنوان چهره‌های شاخص و نمـادین جنـبش زنـان (در کنار نمایندگانی از گـروه‌هـای مسـتقل جنـبش زنـان)، چهـره‌هـای سیاسـی همچون ابراهیم یزدی،حسن یوسفی اشکوری، عباس عبدی، احمـد زیـدآبادی و... نیز در آن نشست، به لایحه اعتراض کردند. در این میان در ۱۱ مرداد، یعنی سه روز پیش از این نشست، «شورای فعـالان ملـی -مـذهبی‌هـا» نیـز بیانیـه‌ای در

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1428

اعتراض به این لایحه صادر کرد. هم‌چنین «کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت» (در ۱۷ مرداد) و «کمیته گزارشگران حقوق بشر (در ۱۳ مرداد) علاوه بر آن که در ائتلاف لایحه حضوری مؤثر داشتند به‌طور جداگانه نیز به صدور بیانیه-های اعتراضی اقدام کردند.

در ۱۳ مرداد آیت‌الله یوسف صانعی (که در سال گذشته ازدواج مجدد مرد را بدون رضایت همسر اول، حرام اعلام کرده بود) این بار هم فتوایی مبنی بر حرام بودن وضع «مالیات بر مهریه» که در لایحه ذکر شده بود صادر کرد و یک ماه پس از آن نیز آیت‌الله امینی، امام جمعه قم از نمایندگان مجلس خواست که دو ماده بحث‌انگیز لایحه (ماده ۲۲ و ۲۳) را بازنگری کنند. هم-چنین در ۱۵ مرداد نیز جامعه زینب (مریم بهروزی) نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس نوشت و در آن، اشکالات لایحه را برشمرد.[۱] در ۱۶ مرداد هم، «جبهه مشارکت» نشستی در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده برگزار کرد که در آن نشست: فریده ماشینی، شهیندخت ملاوردی و صدیقه وسمقی در سخنرانی‌های خود، به موارد نقض آشکار حقوق زنان در این لایحه، اعتراض کردند.[۲] از سوی دیگر در ۱۸ مرداد «کمیته بانوان خانه احزاب» نشستی را برگزار کرد که در آن از جمله فاطمه راکعی به لایحه حمایت از خانواده انتقاد کرد.[۳] در ۱۹ مرداد «جمعیت زنان نواندیش مسلمان»، نشستی در اعتراض به لایحه حمایت از خانواده برگزار کرد که در آن نیز صدیقه وسمقی و فاطمه راکعی علیه لایحه حمایت از خانواده به سخنرانی پرداختند.[۴] در ۸ شهریورماه ۱۳۸۷، اعضای زن «شورای شهر تهران» نامه‌ای اعتراضی به نمایندگان زن مجلس، در انتقاد به موادی از لایحه حمایت از خانواده، صادر کردند.

---

1 - http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1176847
2 - http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1176680
3 - http://www.mehrnews.ir/NewsPrint.aspx?NewsID=729152
4 - http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8705200377

در این میان درج خبری، اوضاع را به ضرر نمایندگان مرد در مجلس (که مدافع لایحه بودند) تاحدودی تغییر داد. ماجرا به این ترتیب بود که در ۲۱ مردادماه ۱۳۸۷، هنگامی که گروهی از زنان اصلاح‌طلب با نمایندگان فراکسیون اقلیت در مجلس دیدار داشتند، زهرا شجاعی رییس مرکز مشارکت امور زنان در دولت سید محمد خاتمی به نمایندگان گفت که «طبق یک خبر غیر رسمی ۶۵ نفر از نمایندگان مجلس هفتم که تعدادی از آن‌ها هم در این مجلس جدید هستند همسر دوم داشتند و دارند».[1] این خبر که در وبلاگ فخرالسادات محتشمی پور درج شد، باعث گردید دریچه‌ی تازه‌ای برای زیر فشار قرار دادن نمایندگان مجلس برای افزایش اعتراض به لایحه حمایت از خانواده گشود شود و در نهایت منجر به راه‌اندازی یک وبلاگ با نام «شلوارهای احساس در خانه ملت»[2] شد. این وبلاگ به نقد و مشخص نمودن نمایندگانی که چندزنه بودند می‌پرداخت.

به این ترتیب اعتراض‌ها به لایحه به برکت تاثیرگذاری گسترده ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه»، همچنان وسعت می‌گرفت و همه‌ی نیروها و گرایش‌های برابری‌خواه ایران ـ اعم از تشکل‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد و مدنی تا احزاب و جریان‌های سیاسی ـ در اعتراض به این ظلم آشکار در حق نیمی از جمعیت کشور که در لایحه خانواده نهفته بود (و می‌رفت تا بنیان و اساس روابط زنان و مردان را از آنچه که هست، شکننده‌تر سازد)، به تلاش و تکاپو واداشته بود و هریک از این گروه‌ها به فراخور موقعیت و امکاناتی که در دسترس‌شان بود، از روش‌های متنوع و خلاق برای نشان دادن این اعتراض، بهره می‌بردند.

برخی اشکالات ساختاری در ائتلاف لایحه: هرچند ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده، در شکل‌گیری فضا و ارزش‌های همبستگی

---

1 - http://www.mohtashami.info/?p=204
2 - http://chandzane.wordpress.com

گروه‌های مدنی ـ و حتا سیاسی ـ حول مسئله زنان، تأثیرهای مثبت و ماندگار داشت اما باز هم به‌مانند همه ائتلاف‌های پیشین جنبش زنان، دارای اشکالات درونی هم بود. ایمیل جمعی (ایمیلینگ‌لیست) ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده که به‌منزله «فضای مشترک این ائتلاف» عمل می‌کرد. این فضای مشترک اینترنتی از اوایل مرداده ماه ۱۳۸۷ برای هماهنگی میان گروه‌های شرکت‌کننده در ائتلاف شکل گرفته بود. با این وجود اما این ابزار راهگشای مجازی هر چند توانست بدنه این ائتلاف را دور هم گرد آورد و ایده‌های گوناگونی را به‌صورت جمعی پیش ببرد اما بی‌شک ظرفیت آن را نداشت که حرکت‌ها و اقدام‌های جدی‌تر در سطحی متفاوت را در این ائتلاف به جلو براند. زیرا هر ائتلاف و حرکت دسته‌جمعی، در کنار چنین وسیله کارآمدِ ارتباطی (ایمیلینگ لیست) نیازمند یک گروه تصمیم‌گیری با ابعاد جمع و جورتر هم هست که با حضور و گفتگوی چهره به چهره برای اقدام‌های کلان‌تر و باریک‌بینی در جزییات و تدقیق ظرافت‌ها و ریزه‌کاری کنش‌های عملگرایانه ، به حرکت گام به گام ائتلاف یاری برساند و عمل دسته‌جمعی‌مان را از گزند پراکنده کاری‌ها و هرز رفتن انرژی کنشگران، برهاند. شاید درک این ضرورت بود که ما را به چاره‌اندیشی وا داشت. در واقع پس از آن که حجم قابل ملاحظه‌ای از ایده‌های اعتراضی مطرح شد و بروشورهای ائتلاف نیز با موفقیت در سطحی وسیع میان مردم توزیع شد به قولی برای حرکت‌های جدی و نهایی‌تر، احتیاج به برگزاری نشست و گرد هم آمدن نمایندگانی از گروه‌ها برای تصمیم‌گیری و یافتن راهکارها، ضرورت خود را بیشتر گوش‌زد می‌کرد. در آن زمان شیرین عبادی هم که از سال گذشته ایده برگزاری «تجمع اعتراضی در برابر مجلس» را در صورت تصویب این لایحه مطرح کرده بود، قصد داشت از وجهه‌ی خود برای گرد هم آوردن گروه‌های مختلف زنان به منظور اعتراض وسیع‌تر به این لایحه، مایه بگذارد. برای همین بود که وقتی «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» شکل گرفت در تماسی که با ایشان

داشتم قرار شد که نمایندگانی از ائتلاف را در دفتر کارش، دور هم جمع کنیم. حالا که خوشبختانه مکانی برای نشست نمایندگان به دست آمده بود، بحث برای انتخاب «نمایندگانی» از گروه‌ها و طیف‌های مختلف درون ائتلاف، برای شکل‌دادن جلسات تصمیم‌گیری در مورد اقدامات اساسی‌تر را در ایمیلینگ لیست لایحه، مطرح کردیم. در ابتدا پیشنهاد معرفی نماینده از جانب گروه‌های مختلف برای برگزاری یک جلسه حضوری، مورد توافق همه اعضای ائتلاف قرار گرفت، اما نتوانستیم بر سر ملاک‌های مشترکی برای انتخاب نمایندگان، به توافق برسیم. چراکه در مورد بحث بغرنج «نمایندگی» سه رویکرد وجود داشت:

یک گروه از شرکت‌کنندگان در ائتلاف لایحه، برای انتخاب نماینده (به منظور حضور در جلسات حضوری)، با تعداد فراوان نماینده از کمیته‌های خود، خواهان سهم‌خواهی فراتر از انتظار، در جمع نمایندگان ائتلاف شدند. این سهم‌خواهی (یا به تعبیر بعضی کسان «زیاده خواهی») باعث می‌شد که تعداد نمایندگان گروه‌ها آن‌چنان زیاد شود که برگزاری جلسات برای چنین جمع پُرتعدادی (هم به لحاظ شرایط سیاسی و هم از لحاظ مکان برگزاری چنین جلسات بزرگی)، عملا ناممکن گردد. گفتن ندارد که تصمیم‌گیری‌های عملگرایانه و سریع در چنین جلسات بزرگی، آن هم با شرایط سیاسی به وجودآمده، حقیقتاً مقدور نیست، به‌خصوص که همه با چشم‌های مضطرب و حسرت‌بار خود می دیدیم که زمان به غایت اندک است و فرصت زیادی برای شکل‌دادن به کنش‌هایمان علیه لایحه نداریم (چراکه خبر می‌رسید که به زودی این لایحه قرار است در مجلس تصویب شود) بنابراین، به سرعتِ عمل در یک جمع کوچک‌تر نمایندگی، نیاز داشتیم و نه انبوه افرادی که اساساً هنوز تجربه کاری سازماندهی برای یک حرکت بزرگ را نداشتند و از قضا به همین دلیل می‌توانستند کل جلسات را که در آن شرایط دشوار و امنیتی قرار بود برگزار شود، به بحث‌های غیرضروری بکشانند.

رویکرد دیگر در میان گروه‌های ائتلاف، حضور یک نماینده از هر گروه بود (برای نمونه شادی صدر پیشنهاد فقط یک نماینده از هر گروه یعنی گروه‌های: میدان زنان، مدرسه فمینیستی، کانون زنان ایران، تغییر برای برابری، زنان اصلاح‌طلب، مادران صلح و کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت را داد). و بالاخره، رویکرد سوم حضور دو نماینده از هر گروه، به علاوه نمایندگانی از گروه‌های شهرستان‌ها و برخی از افراد تاثیرگذار و باتجربه جنبش زنان که گروهی نداشتند را هم دربرمی گرفت (این رویکرد پیشنهادی من بود).[۱]

در هر صورت در ایمیلینگ‌لیست لایحه، گروه‌ها نتوانستند بر سر شیوه نمایندگی به توافق برسند و زیاده خواهی برخی از گروه‌ها باعث شد که اساساً از روند تصمیم‌گیری به کل حذف شوند و امکان تصمیم‌گیری در جمع گسترده ائتلاف بسیار با مشکل مواجه گردد. به عنوان مثال، بحث‌های طولانی و فرسایشی درباره برخی از موضوعاتی (همچون بودن یا نبودن نام خدا بر بالای بروشور) در گرفت، در حالی که در باره‌ی برنامه‌های اصلی (مانند برگزاری تجمع و تحصن و در نهایت نحوه حضور زنان در مجلس)، اساساً بحثی در چارچوب ایمیلینگ لیست ائتلاف انجام نشد. چرا که پس از آن که گروه‌ها نتوانستند در مورد ساز و کار انتخاب نمایندگی، به توافق برسند، و از آن جایی که فرصت نیز بسیار اندک بود، در نهایت، شیرین عبادی ناگزیر شد که خودش به انتخاب افراد برای برگزاری جلسات «تصمیم‌گیری در مورد فعالیت-های ائتلاف» دست بزند از این رو نمایندگان گروه‌ها را به صلاحدید خود، انتخاب و برای جلسه تصمیم‌گیری به دفتر کارش دعوت کرد. ایشان همان‌طور که از من و منصوره شجاعی (به نمایندگی از مدرسه فمینیستی) دعوت کرد که برای برنامه ریزی به دفترش برویم، با افراد دیگر از گروه‌های دیگر نیز همچون: شادی صدر، ژیلا بنی یعقوب، پروین اردلان، خدیجه مقدم و فخری محتشمی

---

[۱] برای آشنایی بیشتر با اشکالات ساختاری در ائتلاف، می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید:
http://www.feministschool.com/spip.php?article1455

پور، آسیه امینی و.... تماس گرفت تا برای تصمیم‌گیری در مورد چگونگی پیشبرد کنش‌ها علیه لایحه حمایت از خانواده، در دفتر کارش حاضر شوند. به این ترتیب انتخاب نمایندگان گروه‌ها، با آن همه مناقشه در میلینگ لیست، در نهایت به «حذف روند دموکراتیک انتخاب نمایندگی» انجامید و به اقتدار فردی شیرین عبادی واگذار شد. هر چند در همان جلسات تصمیم‌گیری برای فعالیت‌های ائتلاف لایحه در دفتر خانم عبادی، یکی دو نفر از حاضران از پذیرش مسئولیت نمایندگی گروه خود سر باز زدند و در آن جا نیز به نوعی اخلال ایجاد کردند.

در بسیاری از حرکت‌های جنبش زنان، طی ده سال گذشته، بحث «نمایندگی»، یکی از مسایل معضل‌ساز در برابر شکل‌گیری توافق‌ها و حرکت های دسته‌جمعی بوده است. گاهی برخی از فعالان جنبش زنان با این بحث که «نمایندگی کردن» امکان‌ناپذیر است، آن را به کل، نفی کرده‌اند و گاهی هم که اصل نمایندگی پذیرفته شده است اما متأسفانه پروسه انتخاب نمایندگی با بحث‌های نامعقول و غیرواقعی (و گاه زیاده خواهانه)، در برابر شکل‌گیری هسته‌های تصمیم‌گیری برای انجام اقدامات مهم در ائتلاف‌ها، مشکل ایجاد کرده است. ما جنبش‌زنانی‌ها گاه پیش آمده که آنقدر گروه‌های خودمان را دست بالا گرفته‌ایم که هر «کمیته اجرایی» در گروه‌مان را به مثابه «نماینده یک جریان و طیف» معرفی کرده‌ایم. گاهی هم با رویکردهای پوپولیستی، «جامعه زنان را توده‌وار» و فاقد هیچ نوع نمایندگی تلقی نمی‌کردیم. به نظر می‌رسد که رویکرد اول، بخشاً ناشی از «بزرگ‌نمایی» رسانه‌ای و تبلیغاتی از ماکت جنبش زنان بوده است؛ و رویکرد دوم نیز به احتمال زیاد حاصل ارثیه‌ای بود که از نگرش «پوپولیستی» برخی از دیدگاه‌ها و احزاب سیاسی‌انقلابی سابق در جنبش معاصر زنان بازتولید می‌شد.

برای نمونه بحث «نمایندگی» یکی از همین بحث‌های بازدارنده در جلسات نگارش «منشور زنان» بود که چندین جلسه را به خود اختصاص داد. البته در

اینجا نمونه مجادلات در جلسات «منشور زنان» را حول بحث «نمایندگی» فقط به این دلیل ذکر می‌کنم که این نمونه، در حال حاضر یکی از معدود گزارش‌های مکتوبی است که از بحث‌های پایان‌ناپذیر در مورد مجادلات «نمایندگی»، در دسترس ماست وگرنه بحث نمایندگی به نوعی در اغلب حرکت‌های دسته‌جمعی ما زنان، مطرح و معضل‌آفرین بوده است. در یکی از جلسات منشور زنان در سال ۱۳۸۵ ، منیژه نجم عراقی که آن زمان عضو گروه حرکت جهانی زنان بود، چنین اظهار داشت: «ما اینجا جنبش زنان ایران نیستیم ما یک عده، یک جمعی از زنان فعال ایران هستیم که می توانیم منشوری برای خودمان بنویسیم ولی این منشور، منشور زنان ایران نخواهد بود.» این درحالی بود که شهلا حائری استاد مردمشناسی دانشگاه بوستون با نگاهی متفاوت در همان جلسه به روشنی می‌گوید که: «من در وهله اول به نظرم می‌آید که یکی از معضل‌ها مسئله نمایندگی است و این که آیا ما نماینده دیگران هستیم یا نه. بهتر است ما خیلی خودمان را درگیر مسئله نمایندگی نکنیم به هر حال ما هرگز نماینده همه نخواهیم بود ولی این مهم است که ما بخواهیم یک کاری بکنیم و در این راه بتوانیم پل‌هایی را میان خودمان برقرار سازیم تا به هم برسیم، چه در داخل، چه با تاریخ خودمان، و چه با کشورهای دیگر.» همچنین فاطمه صادقی نیز در برابر بحث «نمایندگی» در ارتباط با نگارش منشور زنان به درستی اشاره می‌کند که: «یک زمانی خودمان را نماینده کل عالم می‌دانستیم، حالا این‌قدر خودمان را کوچک فرض می‌کنیم که حتا خودمان را نماینده خودمان هم نمی‌دانیم. خب همه اینهایی که اینجا نشسته‌اند دست‌کم به نوعی نماینده خودشان هستند و این‌طور نیست که اینها از پیش خودشان آمده باشند یا فقط دغدغه‌های شخصی را مطرح کنند بلکه به هر حال گروه‌هایی هرچند کوچک را دارند نمایندگی می‌کنند. در ضمن بهتر است منشور را به عنوان یک قانون اساسی در نظر بگیریم. در قانون اساسی هم همیشه اختلاف نظر هست ولی به هر حال همیشه هم این موضوع هست که این دارد نمایندگی چه کسی را انجام

می دهد. اما بحث بر سر این نیست که قانون اساسی داشته باشیم یا نداشته باشیم، بحث بر سر این است که مکانیزم‌هایی را پیش‌بینی کنیم که قانون اساسی را دارای هرچه بیشتر نمایندگی کند و خود را دموکراتیک‌تر عرضه کند اما نه این که بگوییم اصلا قانون اساسی داشته باشیم یا نه چون مساله نمایندگی هیچوقت حل نمی‌شود.» یکی دیگر از زنان صاحب‌نظر در جمع منشور (اعظم خاتم) در این مورد به صراحت و دقت استدلال می‌کند که: «نمایندگی اصولا امری تاریخی است یعنی هیچوقت شما پیشاپیش نمی‌توانید بگویید که حزب کارگر بنا بر حزب‌اش نماینده کارگران است یا بنا به برنامه‌اش نماینده کارگرهاست. معمولا بنا به عملکردش است. برای همین هم هست که واژه لیبرال در ایران یک معنی دارد در آمریکا یک معنی دیگر دارد چون عملکرد لیبرالیسم در آنجا و اینجا متفاوت بوده است. بنابراین خیلی نگران این داستان نباشید. از بس این رقابت خفه‌کننده میان فعالین زن زیاد است که بیش از حد بحث نمایندگی را مقدم می‌کنیم.»[1]

دیدار با نمایندگان مجلس در ۱۰ شهریور ۱۳۸۷: و اما، ایده «دیدار با نمایندگان مجلس» در ائتلاف علیه لایحه نیز در جمع کوچک تصمیم‌گیری که در دفتر شیرین عبادی برگزار می‌شد، مطرح و برنامه ریزی شد. ولی قرار شده بود به دلیل شرایط بسته سیاسی، خبر این دیدار با نمایندگان مجلس، به‌صورت عمومی در سایت‌ها منتشر نشود و حتا در میلینگ لیست لایحه نیز طرح نگردد. به این ترتیب هماهنگی میان گروه‌های ائتلاف برای این دیدار به‌صورت شفاهی و بدون اعلام عمومی انجام گرفت و از هر گروهی، تعدادی نماینده برای این دیدار (در تیم‌های چند نفره) هماهنگ شدند. هماهنگی برای این دیدارها را عمدتا «میدان زنان» برعهده گرفت و هرگروهی نیز با توجه به دستیابی‌اش به

---

[1] http://meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=129

زنـان از طیـف‌هـای مختلـف (و نیـز بـا چهـره‌هـای شـاخص و نمـادین زنـان) هماهنگی‌های لازم را صورت می‌داد تا بتـوان طیـف‌هـای هرچـه متنـوع‌تـری را گرد هم آورد. در این میان شب قبل از دیدار فعالان جنبش زنان بـا نماینـدگان، یکی از اعضای جوان کمپین یک میلیون امضاء در میلینگ لیست ائتلاف لایحه اعلام کرد که با یکی از نمایندگان تماس گرفته است و او گفتـه کـه فـردا قـرار است که لایحه حمایت از خانواده از صحن علنی مجلس خارج شود. این مسئله تنش و تردید و بگومگوهایی را در فضای ایمیلینگ لیست برانگیخت. علاوه بـر آن ، روز پیش از این دیدار، شایعه برگزاری «تجمع» در برابر مجلـس در برخـی از وب‌سایت‌های خـارج از کشـور پخـش شـده بـود و درنتیجـه، فضـای داخـل کشور را تاحدودی پلیسی کرده بود. چرا که این سایت‌ها به گونه‌ای نشان مـی-دادند که گویا قرار است در ۱۰ شهریور «تجمع اعتراضی» توسط فعالان جنبش زنان در میدان بهارستان در برابر مجلس، برپا شود! یکی از بسترهای بروز چنـین شایعاتی این بود که پیش از «دیدار فعالان جنبش زنان با نماینـدگان مجلـس» از سوی جنبش زنان، ایده‌هـایی بـرای تجمـع و تحصـن در مقابـل مجلـس بـه‌طـور مرتب به گوش می‌رسید و به نوعی انتظار و توقع برای شکل‌گیری یـک تجمـع اعتراضی توسط جنبش زنان در میان افکار عمومی روشـنفکری، مطـرح بـود. از سال ۱۳۸۶ نیز شیرین عبادی، بحث تجمع در صورت تصویب لایحـه را مطـرح کرده بود و در مرداد ماه ۱۳۸۷ بارها این ایده را در رسانه‌ها تکرار کرده بـود.[1] به‌تدریج همه گروه‌ها حتا زنان اصلاح‌طلب نیـز خـود را بـرای برگـزاری تجمـع آماده می‌کردند، به‌طوری که فاطمه راکعی از اعضای مجمع زنان اصـلاح‌طلـب نیز در ۲۲ مردادماه ۱۳۸۷ در نشستی بـه منظـور اعتـراض بـه لایحـه حمایـت از خانواده تهدید کرده بود: «زنان کشور مـا هرگـز اجـازهٔ تصـویب ایـن لایحـه را نمی‌دهند و حتا اگر لازم باشد جلوی مجلس شـورای اسـلامی تحصـن خـواهیم

[1] http://www.feministschool.com/spip.php?article1131

کرد».[1] در واقع این بحث‌ها در مورد تحصن و تجمع در برابر مجلس، در فضای ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده نیز به شدت جاری بود. هر چند به نظر می‌رسید زمینه چنین کنشی (چه از نظر روابط پر تنش درونی میان گروه‌های جنبش زنان که تازه داشتند تجربه کار ائتلافی را پس از دو سال وقفه، بار دیگر تجربه می کردند و چه از نظر فشارهای بیرونی و به واسطه فضای امنیتی) فراهم نبود (شاهد عدم آمادگی نداشتن گروه‌ها نیز، می توانست همان عدم رسیدن به توافق بر سر پذیرش یک روش معقول برای انتخاب نمایندگی باشد). در هرحال به همین دلیل هم بود که بسیاری از فعالان جنبش زنان و نیز شیرین عبادی نیز به‌رغم اعلام تجمع، با ایده تبدیل تجمع به «دیداری با نمایندگان مجلس» موافقت کردند. البته با توجه به دستاورد نامنتظری که این حرکت «دیدار نمایندگان جنبش زنان با نمایندگان مجلس» (بدون پرداخت کمترین هزینه ای) در برداشت، مورد استقبال وسیعی هم قرار گرفت. در هر صورت آن شب، با همه این شایعات و سوء تفاهم‌ها و دغدغه‌ها، سپری شد.

در روز ۱۰ شهریور که قرار بود این دیدار انجام شود، منصوره شجاعی به نمایندگی از مدرسه فمینیستی حضور داشت. پیش از آن نیز ما در مدرسه با سیمین بهبهانی برای حضور ایشان در این دیدار، هماهنگ کرده بودیم، بنابراین منصوره پس از آن که به دنبال سیمین بهبهانی رفت، به اتفاق ایشان به دنبال شیرین عبادی هم رفت و این سه نفر، یکی از تیم‌هایی بودند که قرار بود در این دیدار، حاضر شوند. روز ۱۰ شهریور، از ساعت ۱۲ تا ساعت ۲ بعد از ظهر گروه‌های مختلف به دیدار نمایندگان مختلف در اعتراض به این لایحه، به مجلس رفتند[2] در میان این زنان کسانی چون: رخشان بین اعتماد، فریده غیرت، شیرین عبادی، سیمین بهبهانی، اعظم طالقانی، الهه کولایی، منصوره شجاعی، شادی صدر، محبوبه عباسقلی زاده، رزا قراچورلو، فخری محتشمی پور، فریده

---

[1] http://www.feministschool.com/spip.php?article1144

2 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1254

ماشینی، شهلا شرکت، مینو مرتاضی، ژیلا شریعت پناهی، شهربانو امانی، اکرم مصوری منش، آسیه امینی، فاطمه گوارایی، ژیلا بنی یعقوب و... در کنار دیگر فعالان جنبش زنان که از شهرهایی همچون اصفهان، همدان و... به تهران آمده بودند حضور داشتند.[۱] در این دیدارها که در مجموع حدود ۱۰۰ نفر از نمایندگان طیف‌های گوناگون زنان را شامل می‌شدند با بیش از ۵۰ نماینده مجلس، دیدار کردند.[۲] این دیدارها طی چند روز پس از آن ادامه داشت به‌طوری که فردای آن روز نیز، «مجمع زنان اصلاح‌طلب» (به عنوان یکی از گروه‌هایی که در «ائتلاف گروه‌ها و فعالان جنبش زنان علیه لایحه » حضور داشتند) به شکل تخصصی‌تر با فراکسیون زنان مجلس دیدار کردند.[۳] در همین روزها بود که فاطمه راکعی، زهرا شجاعی و معصومه ابتکار نیز در نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی، خواهان توقف تصویب لایحه حمایت از خانواده شدند.

همه این تلاش‌ها و به‌ویژه دیدار نمایندگان جنبش زنان با نمایندگان مجلس، سبب شد که همان روز ۱۰ شهریور رییس مجلس، آقای علی لاریجانی، اعلام کند که لایحه حمایت از خانواده از دستور کار صحن علنی مجلس خارج شده است. این موفقیت «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» که با کار شبانه‌روزی یک ماهه تمام فعالان زن از طیف‌های مختلف همراه بود، بمب خبری مهم و پُر امیدی شد که همه جا پیچید و یک بار دیگر قدرت جنبش زنان ـ که منبعث از همبستگی و اتحاد آنان بود ـ را به نمایش گذاشت. در واقع همین قدرت برآمده از اتحاد گروه‌های زنان بود که باعث واکنش نمایندگان مجلس شد و بالاخره سبب شد که فاطمه آلیا فردای آن روز، عنوان «مشتی لائیک لجن پراکن» را به فعالان ائتلاف علیه لایحه نسبت بدهد و خبرگزاری جمهوری اسلامی هم رسماً علیه این ائتلاف موضع‌گیری کند.

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1257
2 - http://meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=654
3 - http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1190672

حضور ناگهانی این موج عصبانیت و تقابل با جنبش زنان، باعث شد که دو تن از زنان نماینده مجلس با از دستور کار خارج شدن لایحه حمایت از خانواده توسط رییس مجلس، مخالفت کنند و آن را غیرقانونی بدانند. از سوی دیگر در صدا و سیمای جمهوری اسلامی، میزگردی با حضور زهرا آیت اللهی، عضو شورای فرهنگی-اجتماعی زنان، زهره طبیب زاده، رییس مرکز امور زنان و خانواده، و غلامحسین الهام، وزیر دادگستری و سخنگوی دولت، درباره لایحه حمایت از خانواده و عمدتا در دفاع از آن برگزار شود.[1]

همین واکنش‌های تقابلی علیه اعتراض‌های مدنی و خشونت‌پرهیز جنبش زنان سبب شد که یک هفته بعد، دوباره مجلس به جای از دستور خارج کردن کل لایحه، فقط مواد **۲۳** و **۲۵** و بند **۴** ماده **۵۳** که مورد اعتراض جنبش زنان بود را از لایحه حذف کند و رسیدگی بیشتر در مورد این مواد مشکل‌آفرین را به کمیسیون‌های حقوقی واگذار نماید، و در نهایت کلیات آن را در **۱۹** شهریور در صحن علنی مجلس تصویب کند.

حذف «مواد مشکل ساز از لایحه» را یک پیروزی مرحله‌ای برای جنبش زنان قلمداد کردیم. پس از این پیروزی نسبی، فعالان جنبش زنان به امید آن که مواد مورد اعتراض‌شان در مجلس با دقت بیشتری اصلاح می‌شود، عمدتا به دستاوردهای ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده پرداختند و در **۲۱** شهریور **۱۳۸۷** نشستی که توسط «کمیسیون زنان دفتر ادوار تحکیم وحدت» برگزار شد (که پیش از آن با عنوان «نقد و بررسی لایحه حمایت از خانواده»[2] برنامه ریزی شده بود) عمدتا به بحث دستاوردها و ویژگی‌های ائتلاف علیه لایحه خانواده پرداخته شد. در آن نشست برخی از گروه‌های زنان شرکت کننده در سخنان امیدوارکننده خود، به دستاوردهای ائتلاف علیه لایحه پرداختند. برای نمونه فریده غیرت از وکلای باسابقه دادگستری در این نشست

---

1 - http://ir-women.com/spip.php/?article6099
2 - http://advar-news.biz/article6669.html

با صراحت اعلام کرد که: «حذف ماده‌های ۲۳ و ۲۵ و اصلاح ماده ۵۳ به معنای ختم به خیر شدن نیست اما این را نتیجه اتحاد موفقی می‌دانم که بین گروه‌های زنان ایجاد شد و همچنان هم باید ادامه داشته باشد». فخرالسادات محتشمی پور نیز در این نشست اظهار داشت که: «خود ائتلاف بیش از دستاوردهایش ارزشمند است.». مینو مرتاضی یکی از بنیادگذاران مادران صلح با اشاره به چگونگی شکل‌گیری سرمایه‌های اجتماعی در یک جنبش، خاطرنشان کرد که: «سرمایه‌های اجتماعی ما همان مردم هستند که در صورت وجود یک درد یا شادی مشترک دور هم جمع می‌شوند. این درد یا شادی مشترک خاصیت همگرا شدن دارد». ژیلا بنی یعقوب نیز اظهار داشت: «تجربه این ائتلاف به من آموخت که با وجود همه اختلاف ها می توان برای یک هدف مشترک کار کرد... افراد فعال در احزاب سیاسی با دیدن این ائتلاف اعتراف کردند که از جنبش زنان دارند می‌آموزند و این جنبش را پر از ایده و خلاقیت خوانده‌اند.» نسیم سرابندی نماینده کمیسیون زنان تحکیم وحدت نیز گفت: «این ائتلاف و جنبش زنان ایران ایده‌های تازه‌ای به ما دادند تا در جنبش دانشجویی آن‌ها را به کار بگیریم». (همان)

۱۰۰ وکیل دادگستری بپا خاستند: در همین زمان، اتفاق بسیار مهم و نادر دیگری نیز رخ داد که به نظرم در تاریخ تأسیس قوه قضاییه و نیز جنبش زنان ایران بسیار با اهمیت است. اتفاق این بود: «نامه‌ای تحت عنوان استمداد وکلای دادگستری از وکلای مجلس» به امضای یکصد تن از وکلای دادگستری در مردادماه ۱۳۸۷ منتشر شد.[۱] این نامه حاوی پیشنهاد اصلاحاتی در لایحه حمایت از خانواده از سوی ۱۰۰ وکیل ارشد دادگستری بود. این طرح

---

[۱] http://ir-women.com/spip.php?article6080

پیشنهادی در شهریورماه ۱۳۸۷ (در رابطه با مواد مورد اعتراض جنبش زنان در لایحه حمایت از خانواده) قرار بود به نمایندگان مجلس ارائه گردد. این طرح که حاصل اجماع و توافق دسته‌جمعی ۱۰۰ تن از وکلای دادگستری از جمله: بهمن کشاورز، فریده غیرت، محمدعلی دادخواه، صالح نیکبخت، نعمت احمدی، و ... بود، پس از دیدار فعالان جنبش زنان با نمایندگان مجلس، توسط فریده غیرت، به مجلس تحویل داده شد. در تاریخ جنبش زنان، کمتر پیش آمده که در خصوص مسایل زنان، ۱۰۰ وکیل باسابقه و شاخص مملکت گِرد هم آیند و در مورد لایحه‌ای در رابطه با «قوانین خانواده»، به یاری جنبش زنان بشتابند. بی‌شک این حرکت (که به همت وکلای پیشکسوت و پُرآوازه‌ای همچون فریده غیرت، محمدعلی دادخواه، و دیگر وکلای برابری‌خواه به انجام رسیده بود)، چنانچه کنشگران جنبش فمینیستی زنان، چنین حرکت نادر و کم‌سابقه‌ای را در افکار عمومی جامعه برجسته می‌کردند به نظرم می‌توانست همان‌طورکه شایسته‌ی چنین حرکتی بود، در تاریخ تغییر قوانین مربوط به خانواده و زنان، تثبیت شود و سرمایه اجتماعی هنگفتی را به جنبش زنان هدیه کند.

این‌که یکصد تن از وکلای دادگستری از اعتبار اجتماعی و تخصصی خود برای احقاق حقوق زنان مایه گذاشته بودند و به چنین حرکت درخشانی همت کرده بودند، خود به خود موضوعی مهم و تاثیرگذار بود. اما متأسفانه ما در ائتلاف لایحه، هر چند از بسیاری از پتانسیل‌ها بهره بردیم، اما غفلت و کم‌توجهی ناخواسته به چنین حرکتی، نقصانی بزرگ در ائتلاف لایحه محسوب می‌شود. اگر ما می‌توانستیم به پشتوانه این اعتبار، بر پیشنهاد این ۱۰۰ وکیل ـ همچون «برگ زرینی در فرآیند مبارزات حقوقی ایرانیان» ـ صحه گذاشته و همه گروه‌های ائتلاف علیه لایحه، روی این پیشنهاد به توافق می‌رسیدیم، از یک طرف می‌توانستیم با حمایت از آن، چنین حرکت‌هایی را برجسته و در نتیجه تقویت سازیم واز طرف دیگر نقصان مهمی هم که در

ائتلاف لایحه وجود داشت، یعنی تشتت در ارائه پیشنهادات اصلاحی در مورد لایحه را نیز مرتفع کنیم. در هر صورت اصلاحیه پیشنهادی این ۱۰۰ وکیل دادگستری در مورد ماده جایگزین ماده ۲۳ لایحه حمایت از خانواده، بدین شرح بود:

«ماده۲۳- مرد نمی‌تواند با داشتن زن، همسر دیگری اختیار کند، مگر در موارد زیر:
۱- رضایت همسر اول که باید شفاهاً در جلسه دادگاه و بدون حضور شوهر اعلام و در صورتجلسه نوشته شود و به امضاء یا اثر انگشت زن برسد./ ۲- عدم قدرت همسر اول به ایفای وظایف زناشویی. / ۳- عدم تمکین زن از شوهر. / ۴- ابتلاء زن به جنون یا امراض صعب‌العلاج به نحوی که مانع از ایفای وظایف زناشویی شود. / ۵- محکومیت زن به موجب حکم قطعی به مجازات ۵ سال حبس یا بیشتر یا به جزای نقدی یا پرداخت دین که بر اثر عجز از پرداخت منجر به پنج سال بازداشت شود یا به حبس و جزای نقدی که مجموعاً منتهی به پنج سال یا بیشتر حبس و بازداشت شود و حکم در حال اجرا باشد. / ۶- ابتلاء زن به هرگونه اعتیاد مضری که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد. / ۷- ترک زندگی از طرف زن. / ۸- عقیم بودن زن. / ۹- غایب و مفقودالاثر شدن زن.
تبصره ۱- در مورد بند ۱ تجویز نکاح مجدد منوط به آن است که:
الف- دادگاه علاوه بر رضایت همسر اول توان مالی شوهر را برای ازدواج مجدد و امکان اجرای عدالت از جانب او را احراز کند. منظور از اجرای عدالت، رعایت تساوی بین همسران از حیث مالی و مادی و از جهت عاطفی و احساسی و معنوی است.
ب- در صورت مطالبه همسر اول، شوهر کلیه حقوق مالی او را اعم از مهریه و اجره‌المثل خدمات و نفقه معوقه (در صورت وجود)، پیش از صدور مجوز نقداً به همسر اول تأدیه کند.
تبصره ۲- صدور مجوز ازدواج بعدی برای همسر اول حق تقاضای طلاق ایجاد می‌کند و در صورت تقاضای او، دادگاه مکلف به صدور رأی طلاق است، حتا اگر شوهر رضایت همسر اول را تحصیل کرده باشد.»[1]

---

[1] http://meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=657

نقطه ضعف ائتلاف : تشتت در ارائه اصلاحات پیشنهادی

پس از آن که ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده در ۱۰ شهریور ۱۳۸۷ با موفقیت نسبی اما فراتر از انتظار به پایان رسید، توانست مواد مورد اعتراض در لایحه را مسکوت بگذارد، اما با پافشاری نمایندگان نزدیک به دولت نهم در مجلس به‌تدریج ضرورت مطرح ساختن «اصلاحیه‌هایی مشخص بر لایحه» و توافق بر سر آن نمود می‌یافت. چرا که در همان شهریور ماه ۱۳۸۷، مجلس کلیات لایحه حمایت از خانواده را تصویب کرد، هر چند دو ماده مورد اعتراض را حذف کرد، ولی بررسی دو ماده ۲۳ و ۲۵ لایحه در کمیسیون‌های تخصصی مجلس در رفت و برگشت بود. بنابراین نتیجه اصلاحات آنان در این مواد، اساساً مشخص نبود. این روند تا سال ۱۳۸۹ ادامه یافت، ولی به‌رغم داشتن زمان بسیار، اما باز هم در میان مباحث جنبش زنان، تمرکز بر «اصلاحاتی مشخص در لایحه» و توافق بر سر آن متأسفانه همچنان مغفول ماند. در واقع پس از اتمام کار ائتلاف لایحه حمایت از خانواده در شهریور ۱۳۸۷، و پس از تصویب کلیات طرح در مجلس، می‌بایست یک گفتگوی جدی و همگانی میان گروه‌های متنوع جنبش زنان (از زنان اصول‌گرا تا اصلاح‌طلب تا گروه‌های مختلف و مستقل جنبش زنان) برای رسیدن به توافق بر سر «موارد دقیق اصلاحات در لایحه» در می‌گرفت تا پس از آن پیروزی تاریخی، بتوان «پیامی واحد» مبتنی بر «اصلاحیه‌ای مشخص و روشن و مشترک» را از سوی جنبش زنان برای مجلسیان فرستاد. ولی متأسفانه همه ما آن زمان گویا نمی‌خواستیم کام خود را با چنین مباحثی تلخ کنیم! شاید هم با توجه به پیروزی و دستآمد بزرگی که داشتیم، تصور می‌کردیم که در آینده نیز توان آن را خواهیم داشت که لایحه حمایت از خانواده را از اساس همچنان از دستور کار مجلس خارج کنیم. اما چنین نشد.

از طرف دیگر، بخشی از جنبش زنان نشان داد که هنوز به خوبی با ساز و

کارهای روش «لابی و مذاکره» با دستگاه‌های قانون‌گذاری و دیگر نهادهای رسمی آشنا نیست و در این زمینه واقعاً بی‌تجربه است. زیرا همان‌طور که به کارگیری روش «تجمع اعتراضی» و مبارزات خیابانی نیاز به سازوکارهای خاص خود دارد، به‌کارگیری روش «لابی و مذاکره» با نهادهای رسمی نیز تخصص، ورزیدگی و سازوکارهای ویژه خود را می‌طلبد. این که قرار باشد «در برابر درب مجلس بایستی» یا آن که «به صحن داخلی مجلس بروی»، حقیقتاً دو روش گوناگون با مکانیزم‌های منحصر به فرد خود است. اولی نیاز به «قلب گرم» دارد و مستلزم «شور و شعار و جسارت» است و بیش از هر چیز «رسانه» یاری‌رسان است ولی در دومی نیاز به «عقل سرد» دارد و داشتن «تخصص و تسلط بر موضوع مورد مذاکره».

طبعاً برای موفقیت در عرصه مذاکره، بیش از هر چیز به پشتیبانی نیروی اجتماعی نیاز است ولی «اشراف بر آن‌چه قرار است در موردش مذاکره صورت گیرد» نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. همچنین برای پیروزی در این حیطه، افزون بر این مؤلفه‌ها، اسباب دیگری نیز باید فراهم باشد از جمله: دانش و توان اقامه‌ی استدلال و قدرت چانه‌زنی، و نیز یافتن «زبان مشترک» به منظور پیشبرد تغییرات مورد نظر. بنابه همین دلایل و مؤلفه‌ها است که معمولا سازماندهندگان و راهبران این دو روش در جنبش‌های اجتماعی ـ از جمله در جنبش زنان ـ افرادی با توانایی‌های متفاوت هستند. می‌خواهم بگویم که جنبش زنان در اعتراض‌اش علیه لایحه خانواده، هر چند توانست از تمام ظرفیت‌های موجود استفاده کند و به‌ویژه با توجه به مخالفت مشترک زنان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب با مواد این لایحه، امکانات رسانه‌ای وسیعی در اختیارش قرار داده شد (و در این میان، موضوع هماهنگی و اتحاد میان بخش‌های گوناگون جنبش زنان نیز دستاورد بسیار مغتنمی بود)، اما بخشی از جنبش زنان هنوز نمی‌دانست که وقتی قرار است برود با نمایندگان مجلس مذاکره و لابی کند، سر دادن شعارهای رمانتیک (و از نظر عملی، امکان‌ناپذیر،

همچون لغو کامل تعدد زوجات، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر!!) می‌تواند به عنوان شعاری تبلیغاتی و پوزیشن رادیکال برای جنبش زنان در روش‌های خیابانی و... کاربرد داشته باشد ولی نمی‌تواند در روش پیچیده‌ی مذاکره و لابی آن هم با نهادهایی که در آن دوره، زن ستیزترین نمایندگان در آن قرار داشتند به کار آید، چرا که اگر از شعارهای نامناسب در این عرصه استفاده شود به جای پیشروی، کل انرژی و حرکت جنبش زنان معمولا به هدر می‌رود. همان‌طور که وقتی قرار باشد در برابر مجلس، تجمعی صورت بگیرد، به همان نسبت، طرح پیشنهادات ریز و کارشناسی در قالب شعارهای متعدد و متنوع، قطعاً ناکارآمد و ای بسا مضحک است.

با توجه به یادآوری این نکات، بار دیگر می‌خواهم تاکید کنم که یکی از نقاط ضعف ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده، آن بود که هیچ تلاشی نکرد تا اجماع و توافقی گسترده بر سر «اصلاحیه‌های پیشنهادی در لایحه» میان گروه‌های زنان به‌وجود آید و همین امر بالاخره سبب شد که از پیامی روشن و مشخص به نمایندگان در رابطه با تغییرات مورد نظرش، ناتوان بماند.

در دیدار نزدیک به صد نفر از نمایندگان طیف‌های گوناگون جنبش زنان که در روز ۱۰ شهریور ۱۳۸۷ انجام گرفت یک سلسله پیشنهادهای مختلف از سوی برخی از گروه‌ها مطرح شد (از جمله پیشنهاد گروه ۱۰۰ نفره وکلا که توسط فریده غیرت ارائه شد) اما اگر نه همه، بلکه اکثریت‌مان در جنبش زنان می‌توانستیم پیشنهادات گوناگون خود را در قالب یک «پیشنهاد واحد» به توافق حداکثری برسانیم و آن را به پارلمان ارائه کنیم، بی‌شک تاثیر مثبت بسیار بیشتری برجای می‌گذاشت.

و اما، برای آن که این بحث‌ها را هرچه بیشتر تدقیق و مستند سازم، بی‌مناسبت نیست که به لیست پیشنهادات متفاوتی که گروه‌ها و طیف‌های گوناگون جنبش زنان در رابطه با لایحه داشتند، نگاهی بیاندازیم.

پیشنهادهای مدافعان حقوق برابر نسبت به ماده مربوط به تعدد زوجات در لایحه

در مورد ماده مربوط به تعدد زوجات در لایحه حمایت از خانواده، به‌طور کلی چهار نوع پیشنهاد در جنبش زنان وجود داشت که هر چند در ظاهر به هم نزدیک بودند اما اگر به قانون تبدیل می‌شدند، تفاوت‌های به ظاهر جزیی‌شان در زندگی خانوادگی میلیون‌ها زن، به تفاوت‌های بیشتر و آشکارتری می‌انجامید.

پیشنهاد اول: لغو تعدد زوجات: بخشی از فعالان جنبش زنان، اساساً بدون آن که پیشنهاد کتبی و مورد توافق و مشخصی ارائه دهند، صرفاً شعار «لغو کامل و قطعی قانون تعدد زوجات» را مطرح می‌کردند. البته شعار «لغو تعدد زوجات»، همان‌طور که گفته شد در جنبش زنان، در سال‌های ۱۳۸۶ و ۸۷ موضوعی تقریباً همه‌گیر بود، چرا که تلاش و اعتراضات آنان در این مدت، معطوف به کنار گذاشتن کامل لایحه حمایت از خانواده در مجلس بود و از سوی دیگر این شعار عمدتاً نشان دهنده «دورنمای چنین تغییراتی در قوانین برای آینده» محسوب می‌شد نه درخواستی مبتنی بر اصلاحیه‌ای مشخص در لایحه‌ای که از نمایندگان آن دوره‌ی مجلس که به طرز فوق‌تصوری مخالف حقوق برابر زنان بودند. در واقع بخشی از نیروهای جنبش زنان اساساً در آن مقطع تمایلی نداشتند با وجود چنین نمایندگانی در مجلس هفتم و هشتم، لایحه‌ای در رابطه با خانواده تصویب شود، به این دلیل ساده، که امکان رویکردی به نفع زنان در چنین مجلسی، شانس خیلی کمی داشت. از سوی دیگر تصویب یک قانون در این رابطه می‌توانست شانس بازنگری در قوانین خانواده را برای سال‌ها در جامعه عقب بیاندازد.

اما مدتی بعد که کلیات طرح لایحه حمایت از خانواده در مجلس به تصویب رسید، مشخص شد که دیگر مسئله کنار گذاشتن «کل لایحه حمایت از خانواده» در مجلس امکان‌پذیر نیست، در نتیجه، باید حداقل برای ما

جنبش‌زنانی‌ها روشن می‌شد که زین پس ناگزیریم خواسته‌های خود را در چارچوب همین «کلیات لایحه موجود» تنظیم و ارائه کنیم. همچنین برای بسیاری از کنشگران جنبش زنان روشن بود که در شرایط موجود جامعه، امکان این که «تعدد زوجات» به‌طور کامل ملغا شود اساساً وجود ندارد و اجماع و توافق کاملی هم حول آن در میان زنان از قشرهای گوناگون فعلا امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر با توجه به وضعیت اشتغال و وابستگی شدید زنان به مردان خانواده، چنین شعاری لزوماً منطبق با درخواست بخشی از زنان نبود. در واقع در سرزمین پهناور ایران که طی قرن‌ها تعدد زوجات یکی از سنت‌های موجود در جامعه بوده، لغو یک باره آن، به‌نظر امکان پذیر نمی‌آید. همان‌طور که پیشینیان ما نیز در جنبش زنان، برای تدوین «قانون خانواده سال **۱۳۴۶**» تلاش کرده بودند تا به‌تدریج و بدون آن‌که هیچ یک از گروه‌های زنان در جامعه، از این قوانین ضرر نبینند، تغییراتی در قانون تعدد زوجات اعمال کرده و آن‌را به آرامی و با صبر و هوشمندی به سمت «تک‌همسری» هدایت کنند.

وقتی تنها **۱۲** یا **۱۳** درصد از زنان جامعه ما شاغل هستند و بقیه به نوعی، به درآمد خانواده (و شوهر خود) وابسته هستند، لغو کامل تعدد زوجات، به عنوان شعاری برای ترسیم افق‌های «آینده»، حتماً خوب و لازم است ولی برای زنانی که به دلیل وابستگی اقتصادی، حاضرند «زن دوم» (هوو) را تحمل کنند ولی طلاق نگیرند، طبعاً لغو تعدد زوجات لزوماً از اولویت و دغدغه‌های عاجل زندگی‌شان نیست. آن هم در شرایطی که دولتی بر جامعه ما حاکم است که با همه امکانات لجستیکی‌اش برای تصویب لایحه حمایت از خانواده بسیج شده و هم‌زمان، لوایح متعدد دیگری در خصوص کنار گذاشتن هرچه بیشتر زنان از عرصه‌های اقتصادی را می‌خواهد به اجرا گذارد؛ و اخراج و خانه‌نشین کردن همین تعداد اندک شاغلان زن را نیز در سر می‌پروراند. اگر دولتی وجود داشت که به‌طور گسترده طرح‌هایی برای افزایش اشتغال زنان فراهم می‌کرد و افزایش ورود زنان به دانشگاه‌ها را خطرساز تلقی نمی‌کرد بلکه آن را تشویق

هم می‌کرد، اگر قانونگذاران در پی افزایش قوانین حمایتی به نفع زنان بودند و مردان، «حق طلاق یکجانبه و بدون شرط و شروط» نداشتند و لااقل زنان نیز همچون مردان، حق طلاق داشتند و اگرهای بسیار دیگر، آن وقت «لغو کامل تعدد زوجات» می‌توانست شعاری واقع‌گرایانه تلقی شود. این نکته را هم باید در نظر بگیریم که لغو کامل قانون تعدد زوجات، در یک مجموعه قوانین خانواده با رویکردی به نفع زنان، می‌توانست به یاری زنان از گروه‌های مختلف بشتابد. زیرا با انتزاع کردن آن خواسته (لغو تعدد زوجات) بدون در نظر گرفتن مجموعه قوانین موجود ـ که همه اجزای آن به نفع مردان تنظیم شده است ــ راه به مقصد نمی‌برد.

با توجه به این شرایط نابرابر و پیچیده بود که در کنار پیشنهاد «لغو تعدد زوجات»، سه نوع پیشنهاد دیگر در رابطه با نحوه قانون‌گذاری در مسئله تعدد زوجات از سوی گروه‌های جنبش زنان مطرح شد که به نظرم واقع‌بینانه‌تر و امکان پذیرتر بود.

پیشنهاد دوم: بازگشت به قانون خانواده‌ی پیش از انقلاب : برخی از گروه‌های زنان به دنبال حذف مواد مربوط به تعدد زوجات در لایحه و بازگشت دوباره به وضع پیشین یعنی ابقاء ماده ۱۶ قانون خانواده سال ۱۳۵۳ بودند. این پیشنهاد متفاوت از پیشنهاد «منع تعدد زوجات» بود، یعنی کسانی که مدافع «شعار حذف ماده مربوط به تعدد زوجات در لایحه» بودند در واقع ابقاء «قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۵۳» را درخواست می‌کردند که تعدد زوجات را منوط به شرایطی کرده بود (هر چند در ظاهر برای برخی، حذف ماده مربوط به تعدد زوجات، گویا نشاندهنده حذف قانون تعدد زوجات بود ولی در واقع چنین نبود). یعنی به‌رغم خلط این دو شعار اما «لغو تعدد زوجات» با «حذف مواد مربوط به تعدد زوجات در لایحه» اساسا دو رویکرد متفاوت و دو درخواست گوناگون را در برابر لایحه بازنمایی می‌کردند. در واقع اگر مواد مربوط به تعدد

زوجات در لایحه حذف می‌شد و «قانون خانواده سال **۱۳۵۳**» نیز ابقاء نمی‌گردید، در این صورت وضعیت زنان در رابطه با تعدد زوجات بدتر از قبل می‌شد. درحالی که اگر مواد مربوط به تعدد زوجات لغو، ولی «قانون خانواده سال **۱۳۵۳**» ابقاء می‌شد، وضعیت زنان در رابطه با تعدد زوجات به دوران قبل از لایحه بازمی گشت ولی در هر دو صورت آن «تعدد زوجات» لغو نمی‌شد. در هر صورت ابقاء مجدد قانون خانواده سال **۱۳۵۳**، این نکته مثبت را در مقابل رویکرد سوم (که بعدتر توضیح خواهم داد) داشت که بقیه قوانین مربوط به قانون حمایت از خانواده سال **۱۳۵۳** را نیز که در مورد حضانت و مسایل دیگر بود با خود به همراه می‌آورد. یعنی به رسمیت شناختن قانون حمایت از خانواده سال **۱۳۵۳**، علاوه بر حل نسبی مشکل تعدد زوجات در لایحه، می‌توانست نکات مثبت دیگری را هم به نفع زنان به همراه بیاورد.

در میان گروه‌های زنان، برای نمونه گروه «میدان زنان»، از چنین پیشنهادی حمایت می‌کرد. آنان در طرح پیشنهادی خود که به مجلس ارائه دادند حذف دو ماده **۲۳** و **۲۵** یعنی مواد مربوط به تعدد زوجات را مطرح کرده بودند و در پی آن، بازگشت به قانون مربوط به تعدد زوجات در «قانون خانواده سال **۱۳۵۳**» را تجویز می‌کردند،[۱] که در آن قانون تعدد زوجات لغو نشده بود بلکه محدود به شرایطی شده بود.[۲]

پیشنهاد سوم: درج قانون مربوط به تعدد زوجات قانون خانواده‌ی سال ۱۳۵۳ به همراه موارد تکمیلی در لایحه: در پیشنهاد سوم، مواد مربوط به تعدد زوجات در قانون خانواده سال **۱۳۵۳**، با تغییراتی بهتر به نفع زنان، به‌طور کامل در قانون لایحه حمایت از خانواده درج می‌شد. در واقع در این پیشنهاد علاوه بر نکات مثبت

---

۱ http://meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=659

۲ http://www.feministschool.com/spip.php?article990

موجود در قانون خانواده‌ی سال **۱۳۵۳**، حقوق مالی زنان را به‌رغم داشتن حق طلاق، تثبیت می‌کرد و این نکته بسیار مثبت و گام جلوتری نسبت به شرایط تعدد زوجات در قانون خانواده سال **۱۳۵۳** محسوب می‌شد. این پیشنهاد همان‌طور که در صفحات قبل هم گفته شد، در نامه ۱۰۰ وکیل دادگستری از جمله فریده غیرت، محمدعلی دادخواه، بهمن کشاورز، صالح نیکبخت، نعمت احمدی، و ... مطرح شده بود.

پیشنهاد چهارم: درج قانون خانواده‌ی سال ۱۳۵۳ اما با تاکید بر چند همسری: در این پیشنهاد هم مانند دو پیشنهاد بالا از همان ماده مربوط به تعدد زوجات در قانون خانواده سال **۱۳۵۳** اخذ شده بود ولی این ماده به شکلی نوشته شده بود که تعدد زوجات را بیشتر به رسمیت می‌شناخت. جامعه زینب (مریم بهروزی) پیشنهاد دهنده آن بود. اگر به ماده جایگزین پیشنهادی این گروه، برای ماده **۲۳** نگاهی بیاندازیم، فرق نحوه نگارش آن را می‌توان متوجه شد: در این پیشنهاد آمده بود: «ازدواج دائم مجدد مرد منوط به اجازه دادگاه پس از احراز نیاز و تمکن مادی و معنوی مرد و احراز اجرای عدالت توسط دادگاه صالحه می‌باشد.
تبصره ۱- مرد متاهل نمی‌تواند همسر دوم اختیار کند مگر در موارد زیر:
۱. عدم توانایی زن در انجام وظایف زناشویی / ۲. عدم تمکین زن / ۳. ترک زندگی خانوادگی از طرف زن / ۴. غایب و مفقودالاثر شدن زن به مدت ۴ سال یا بیشتر / ۵. محکومیت زن به مجازات ۴ سال حبس یا بیشتر / ۶. ابتلا زن به جنون
تبصره ۲- جلب رضایت زن که با تحقق شرایط زیر میسر است:
۱. ادای کلیه حقوق و دیون زن / ۲. تنصیف دارایی مرد حاصل از زندگی مشترک / ۳. حصول اطمینان از تامین نیازهای مالی زن / ۴. حصول اطمینان از انجام وظایف همسری نسبت به زن / ۵. حصول اطمینان دادگاه از این که ازدواج مجدد مرد در تامین هزینه‌های زندگی و تربیت فرزندان و نیازهای روحی، روانی، عاطفی و خانوادگی آن‌ها لطمه وارد نمی‌کند.
تبصره ۳- هرگاه مردی با داشتن همسر بدون تحصیل اجازه دادگاه مبادرت به ازدواج مجدد نماید ازدواج بعدی فاقد اعتبار است.

تبصره ۴- مردی که اجازه ازدواج مجدد می‌گیرد وثیقه‌ای از دارایی‌های خود به دادگاه می‌سپارد تا درصورت عدم اجرای عدالت و تحقق شرایط پیش بینی شده در قانون، دادگاه راسا تعهدات مالی مرد را پرداخت و جرایم تعیین شده را اخذ نماید.»

همان‌طور که مشخص شد در این ماده آمده بود: «ازدواج دایم مجدد مرد منوط...» یعنی در این جمله، ازدواج مجدد بیش از مواد مندرج در دو پیشنهاد قبلی به رسمیت شناخته شده است. چرا که در دو پیشنهاد اصلاحی قبلی، بر «تک همسری» تأکید و پافشاری شده بود ولی در این یکی تاکیدی بر تک همسری دیده نمی‌شد. ولی در عوض مجازات‌هایی که در این پیشنهاد برای مردان متخلف درنظر می‌گرفت جدی و سفت و سخت‌تر از پیشنهاد قبلی بود. و نیز شرایط حصول جلب رضایت زن برای همسر دوم را بسیار سختگیرانه تبیین کرده بود و از این نظر، بهتر از پیشنهادات قبلی بود ولی اشکال اصلی و عمده این پیشنهاد آن بود که «حق طلاق» را برای زنان در صورت ازدواج مجدد مرد، در نظر نگرفته بود و به همین علت، این پیشنهاد را دارای ضعفی عمده و غیرقابل قبول می‌کرد.

تشتت آراء در ماده مربوط به «ازدواج موقت»: در رابطه با مواد مربوط به «صیغه» (ازدواج موقت) نیز همین تشتت آراء و عدم تلاش ما برای به توافق رسیدن بر سر یک «اصلاحیه مشخص و روشن» در لایحه حمایت از خانواده، دیده می‌شد. همین باعث شده بود که جنبش زنان نتواند از زاویه‌ای روشن و مشخص، به مسئله «صیغه» (نکاح موقت) برخورد کند و متأسفانه باز هم رویکردهای متفاوتی در جنبش زنان برای اصلاح این بخش از لایحه، وجود داشت (البته در این‌جا از ذکر جزییات این تفاوت‌ها در رویکردهای مختلف گروه‌های زنان، خودداری می‌کنم). اما همین تشتت در پیام‌های جنبش‌زنانی‌ها به مردم و مجلسیان، سرانجام باعث شد که جنبش زنان در مجموع نتواند با قدرت و انسجام کافی، اصلاحیه‌هایش را بر لایحه حمایت از خانواده پیش ببرد. چرا که پیام‌های گوناگونی که از سوی طیف‌های مختلف به افکار عمومی و نیز به مجلس قانونگذاری فرستاده می‌شد، هم باعث سر در گمی در

میان افکار عمومی زنان شده بود و هم باعث شد که برخی از نمایندگان مدافع لایحه چندزنی، از این ضعف و تشتت آراء استفاده ببرند.

اتفاقات پس از ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده در آذرماه ۱۳۸۷

با توجه به تشتت موجود در طرح‌های اصلاحی لایحه حمایت از خانواده از سوی گروه‌های مختلف جنبش زنان و فقدان یک طرح پیشنهادی واحد برای قدرت‌دادن بیشتر به موارد اصلاحی مورد توافق، در ۲ آذرماه ۱۳۸۷ بار دیگر زمزمه بازگشت ماده ۲۳ لایحه که حذف شده بود، از سوی مجلسیان آغاز شد و طبق اخبار منتشر شده، ماده ۲۳ به شکل زیر بازنگری و قرار بود دوباره به لایحه بازگردد:

اختیار همسر دائمی بعدی منوط به اجازه‌ی همسر اول یا احراز دادگاه از توان مالی و عدم خوف از اجرای عدالت بین همسران و یا اثبات یکی از شروط زیر است:

۱- عدم قدرت همسر اول به ایفای زناشویی
۲- عدم تمکین زن از شوهر
۳- ابتلا زن به جنون و یا امراض صعب العلاج
۴- محکومیت زن
۵- ابتلا زن به مواد مخدر و اعتیادآور مضر
۶- ترک زندگی خانوادگی از طرف زن
۷- عقیم بودن زن
۸- غائب و مفقودالاثر شدن زن[1]

همان روز نشست مشترکی میان زنان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب در مورد لایحه حمایت از خانواده برگزار شد[2] و روز بعد، توران ولی‌مراد، مسئول کمیته حقوقی شورای احزاب زنان اصول‌گرا و مسئول کمیته تحقیقاتی و پژوهشی جامعه زینب، اس ام اسی ارسال کرد که در میان فعالان جنبش زنان دست به

---

1 - http://isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1239768
2 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1702

دست شد. متن پیامک بدین مضمون بود: زنان اصول‌گرا می‌خواهند با بستن چفیه‌های سفید به ساکنان بهارستان و به‌ویژه زنان مجلس هشتم نشان دهند که نمی‌گذارند بنیان خانواده با تصویب ماده **۲۳** به خطر بیفتد.[۱] بدین ترتیب آن‌ها، روز **۱۱** آذر را برای برگزاری این تجمع اعتراضی در برابر مجلس اعلام کرده بودند. توران ولی‌مراد در مصاحبه‌ای در رابطه با این تجمع گفت: «ما برای رد شدن ماده **۲۳** در شور اول مجلس کلی زحمت کشیدیم. اما در حال حاضر زنان نماینده در مجلس فعالند تا این ماده‌ی حذف شده در شور دوم به لایحه حمایت از خانواده اضافه شود.» او در **۵** آذر نیز به روزنامه اعتماد ملی گفت: «تلاش زنان اصول‌گرا این است که در این هفته ملاقاتی را با اعضای کمیسیون اجتماعی و حقوقی و قضایی مجلس انجام دهند و به‌طور کامل از حذف ماده **۲۳** از لایحه حمایت از خانواده مطمئن شوند. در این صورت، این تجمع ملغی می‌شود». او در ادامه افزوده بود: قرار بر این است تا با اطلاع رسانی وسیع از همه زنان ایرانی و انقلابی دعوت شود تا با همراه داشتن چفیه مقابل درهای مجلس حاضر شوند و صدای اعتراض و فریاد خود را به گوش نمایندگان برسانند، چون مقابل این حرکت و این تصمیم (بازگشت ماده **۲۳** به لایحه حمایت از خانواده) نباید انفعالی رفتارکرد و باید با همبستگی همه زنان ایرانی، مقابل آن ایستاد».(همان) البته در **۸** آذرماه **۱۳۸۷** یعنی چند روز پیش از برگزاری این تجمع، «کمیته امور زنان خانه احزاب» بیانیه‌ای صادرکرد و این تجمع را لغو کرد[۲]، گویا مذاکرات آنان با کمیسیون قضایی مجلس در رابطه با جلوگیری از بازگشت این ماده به لایحه، نتیجه‌بخش بود.

درهرحال تأثیر همه این فشارها از طرف گروه‌های گوناگون زنان باعث شد که در نهایت، بازگشت دوباره ماده **۲۳** و دیگر مواد مورد اعتراض زنان، توسط مجلس تا حدود دو سال به تعویق افتد.

---

1 - http://ir-women.com/spip.php/?article6536
2 - http://www.feministschool.com/spip.php?article1739

برخی از ویژگی‌های ائتلاف جنبش زنان علیه لایحه حمایت از خانواده

فشارهای ۳ ساله پس از روی کار آمدن دولت نهم، گویی همه‌ی طیف‌های مختلف فکری جنبش زنان را نسبت به ضعف‌ها، کمبودها و ناتوانی‌های‌شان آگاه‌تر ساخته بود و درنتیجه همگان را به همکاری و پیوند دسته‌جمعی، ترغیب می‌کرد. «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» نیز آشکارا ضرورت این پیوند آگاهانه را نمایندگی می‌کرد و از این منظر اهمیت بسیاری داشت و در آن مقطع، نقطه عطفی در همبستگی فعالان زن، به حساب می‌آمد. از سوی دیگر نطفه‌های شکل‌گیری ائتلاف بعدی (همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات) و چرایی تشکیل آن نیز اساساً در بطن همین ائتلاف ضد لایحه خانواده، قابل پیگیری است. چرا که بحث «لایحه حمایت از خانواده»، در عمل، بحث تغییر در قوانین تبعیض‌آمیز (که ما در کمپین یک میلیون امضا پیگیری می‌کردیم) را به شکل موضوعی ملموس و روزمره در زندگی اجتماعی اغلب گروه‌ها و فعالان جنبش زنان تبدیل کرد و نشان داد که تغییر در حوزه قوانین بدون اتخاذ سازوکارهایی مناسب برای اثرگذاری در ساختار سیاسی و نیروهایی که بتوانند این مطالبات را پیگیری کنند، نه تنها پیش نمی‌رود بلکه با طرح لایحه‌ای مانند لایحه حمایت از خانواده، حتا می‌تواند دستاوردهای جنبش زنان را چندین گام به عقب‌نشینی وادارد. در واقع در آن شرایط به‌نظر می‌رسید تحقق مطالبات زنان (حداقل آن مطالباتی که ابعاد قانونی و حقوقی داشت) بدون نیروی پیشبرنده‌ای در ساختار سیاسی، دورنمای چندان روشنی نمی‌توانست داشته باشد.

تجربه جنبش زنان در پیش از انقلاب یعنی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی نیز نشان داده بود که تغییر و اصلاحات حقوقی به نفع زنان، بدون آن که نیروهای جامعه مدنی زنان در فرآیند تغییر، مشارکت داشته باشند (تا بتوانند تغییرات قانونی را به سبک و زبان زندگی «عموم» شهروندان، ترجمه کنند و در میان مردم بگسترانند) می‌تواند از دست برود. چرا که پس از انقلاب،

«قانون خانواده» که یکی از قوانین مترقی آن زمان ـ حتا در سطح منطقه بود ـ از بین رفت بدون آن که اعتراض گسترده‌ای را در میان زنان ایرانی برانگیزد.

از سوی دیگر، «ائتلاف علیه لایحه» که در نهایت با حضور فعالان جنبش زنان در مجلس شورای اسلامی و لابی و مذاکره با آنان، توانست برای مدتی لایحه را مسکوت بگذارد باز هم نشان از آن داشت که دیدگاه‌های فرهنگی و نگرش «نمایندگان مجلس» چقدر می‌تواند در سرنوشت قوانینی که در رابطه با زنان وجود دارد تأثیرگذار باشد. پس به‌طور طبیعی این مسئله مطرح می‌شد که اگر ما کنش‌گران جنبش زنان قرار است برویم جلوی طرح‌های ضد زن در مجلس را با مذاکره و لابی و ارائه دادخواست و... بگیریم، پس چرا نباید حتا در سطح محدود انتخاب‌هایی که عملاً وجود داشت، بر افرادی که می‌خواستند به نمایندگی مجلس یا به ریاست جمهوری و یا به پست‌های دیگر برسند، تأثیر بگذاریم؟ تا حداقل وقتی وارد «لابی و مذاکره» و ارائه دادخواست به نمایندگان مجلس و دولت و... می‌شویم با نمایندگان کم‌تر زن‌ستیز مواجه شویم و احتمال پیروزی‌مان افزایش یابد.

همه این پرسش‌ها و ابهام‌ها ـ به‌ویژه تغییرات ناگهانی سیاست‌های دولت نهم ـ در برابر خواسته‌های جنبش زنان نسبت به گذشته، که نماد آن، همین «لایحه حمایت از خانواده» بود، به‌طور طبیعی ـ و ناگزیر ـ جنبش زنان را با چالش‌های نظری و عملی بسیاری دست به گریبان کرد و بخش‌هایی از این جنبش را که سمت و سویی رؤیاپردازنه و هویت‌گرا داشت به‌تدریج به سمت واقع‌نگری، عملگرایی و بلوغ بیشتر، سوق داد. در واقع از یکسو به‌گروه‌هایی از جنبش زنان که تنها چشم امیدشان به جامعه مدنی بود، نقش و تأثیر گروه‌های درون «ساختار سیاسی» (پارلمان و دولت) را ـ حتا بر معادلات درون جامعه مدنی ـ یادآور شد. از سوی دیگر گروه‌هایی از جنبش زنان که عمدتاً چشم امیدشان به تغییر و تحولات در بالا (قدرت سیاسی) بود، به نقش و اهمیت نیروهای درون جامعه مدنی، توجه داد. همین ضرورت (ضرورت به‌کارگیری

رویکرد تلفیقی) سرانجام باعث شد که بخش اعظم کنش‌گران جنبش زنان را در جهت پیوندهای گسترده‌تر و هماهنگ‌تر رهنمون شود که شاید «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» در سال ۱۳۸۷ و «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» در سال ۱۳۸۸، دو حرکتی بود که برآیند همین احساس نیاز به پیشبرد هماهنگ این دو سازوکار ـ از رأس تا قاعده هرم اجتماعی ـ بود، و صد البته که حاصل پختگی و بلوغ آشکار در بینش و عمل کنش‌گران و رهروان مساوات مدنی در جامعه ایرانی محسوب می‌شد.

در این میان «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» با توجه به همین ضرورت توجه به رویکردهای تلفیقی، اگر از سوی بسیاری مورد استقبال قرارگرفت اما متأسفانه برخی از نیروهای تندرو و ایدئولوژیک، در برابر آن احساس خطر کردند، چون آنان نیز خودآگاه یا ناآگاهانه متوجه شده بودند که ساختار کنش‌مند و خشونت‌پرهیز این ائتلاف، به سمت و سویی می‌رود که حرکت اعتراض مدنی (و در عین حال اعتدالی) را در جنبش زنان به شدت تقویت خواهد کرد. این درحالی بود که به‌زعم نیروهای تندرو: تنها با شعار رویارویی با حاکمیت بود که جنبش زنان می‌توانست به خواسته‌هایش برسد و نه با روش مدنی در جهت اصلاح قوانین موجود. طبعاً آنان از این ائتلاف و رویکرد تلفیقی آن، ناخرسند بودند که انتشار نقدها و مقالات انتقادی‌شان نسبت به حضور فعالان جنبش زنان در پارلمان، بازتاب این ناخرسندی‌ها بود (البته بعدها در زمان شکل‌گیری همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات، این نقدها شدت و حدت بیشتری گرفت). در واقع «حضور فعالان جنبش زنان در مجلس» و لابی و مذاکره با مجلسیان، آن هم همراه با شخصیت‌های برجسته و شناخته‌شده‌ی زنان همچون سیمین بهبهانی، شیرین عبادی، رخشان بنی‌اعتماد و... در کنار زنان اصلاح‌طلب از جمله فریده ماشینی، فخرالسادات محتشمی‌پور، الهه کولایی، فاطمه راکعی، و... بمبی خبری در جهت تابوشکنی بود که در نهایت باعث می‌شد این حرکت (و منش مدنی و

غیرمرسوم آن را) در رسانه‌ها به شکلی گسترده مطرح سازد. اتفاقاً همین امر هم سبب شد که تعدادی از «مردان» مدافع رویکرد چپ‌روانه، با حرکت فعالان «ائتلاف علیه لایحه» آشکارا مخالفت ورزند و از این طریق ائتلاف علیه لایحه و به خصوص «دیدار با نمایندگان مجلس» را مورد انتقاد و هجمه قرار دهند.

مسئله مهم این بود که هستی‌گرفتن ائتلاف و به‌ویژه پیامد مبارزات مدنی و خشونت‌پرهیز آن، امید به وحدت، همگرایی و همکاری بلندمدت گروه‌های جنبش زنان و از آن مهم‌تر، امکان‌پذیر بودن حرکت‌های مدنی را دوباره در قلب بسیاری از کنش‌گران جنبش زنان، شعله‌ورکرد. چرا که از سال ۱۳۸۴ با تغییر سیاست‌های دولتی (و بسته شدن همان فضای به‌نسبت باز اجتماعی)، لاجرم، تفوق «رویکرد مدنی و خشونت‌پرهیز» در جنبش‌های اجتماعی ایران، کم و بیش با تردیدهایی روبرو شده بود، به‌ویژه آن که حاکمیت حتا حرکتی همچون کمپین یک میلیون امضا را که هدف آن، جمع‌آوری امضا و سپردن این امضاها به مجلس به منظور تغییراتی در قوانین بود را نیز برنمی‌تافت و متأسفانه فعالان کمپین را آن‌طور مورد هجمه و پیگرد قضایی و امنیتی قرار داده بود. از سوی دیگر در آن زمان بسیاری از دستاوردهای دوران اصلاحات نیز به‌تدریج و یکی از پس دیگری نابود می‌شد. طبعاً همه این ناکامی‌ها هم به‌طور اتوماتیک باعث می‌شد که اساس «حرکت‌های مدنی و مطالبه‌محور» با تردیدهایی مواجه شود و رویکرد یوتوپیایی و تندرو که در تمام این سال‌ها به انزوا رفته بود، از بستر این تردیدها و بسته‌شدن هرچه بیشتر فضای جامعه، به‌تدریج بتواند از انزوا خارج شود. از این رو شاهد بودیم که از سال ۱۳۸۵ به بعد بار دیگر شعله‌های چالش و کشمکش میان این دو رویکرد (رویکرد مدنی و رویکرد آرمانشهری)، در فضای جامعه و به تبع آن در همه جنبش‌های اجتماعی به‌تدریج زبانه می‌کشید. برای نمونه در جنبش سندیکایی (سندیکای کارکنان شرکت واحد اتوبوس‌رانی) که در سال ۱۳۸۴ با انرژی و فرم تازه‌ای به میدان آمده بود، به خاطر وجود درگیری این دو رویکرد به‌تدریج گرفتار

دسته‌بندی و تنش‌های بسیار شد. سندیکالیست‌هایی مانند «منصور اسانلو»، به طور پیوسته از سوی برخی از نیروهای تندرو درون جنبش چپ ـ که روش و حرکت اعتدالی سندیکای اتوبوس‌رانی تهران و حومه را تخطئه می‌کردند ـ مورد اتهام قرار می‌گرفتند. قابل تأمل و حیرت‌انگیز است که مشابه همین درگیری‌ها و چالش‌های ایدئولوژیک در میان نیروهای موجود در کمپین یک میلیون امضا، یا در جنبش دانشجویی هم وجود داشت و اتفاقاً در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ افزایش یافته بود.

نکته اینجاست که این دو حرکت (سندیکای اتوبوس‌رانی شرکت واحد و کمپین یک میلیون امضا) تلاش کردند که با رویکردهای اعتدالی و خشونت‌پرهیز خود، جامعه مدنی را که پس از تغییر سیاست‌های دولتی، در سراشیب ناامیدی و ابهام، قرار گرفته بود و می‌رفت که به‌طور کلی زمین‌گیر شود، برای مدتی هم که شده تقویت‌کنند و امید به ایجاد تغییرات مدنی را همچنان زنده نگه دارند در عین حال، نقش مثبت و وزن تأثیرگذار نیروهای جامعه مدنی را برای اصلاح‌طلبانی که صرفاً به دنبال تغییرات در بالا بودند به اثبات برسانند. اما به‌تدریج در سال‌های ۱۳۸۷، با محاصره امنیتی کمپین و سندیکای شرکت واحد و زمین‌گیر کردن این حرکت‌ها، جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی هرچه بیشتر نسبت به امکان تغییر با روش‌های بی‌خشونت و مدنی، مردد و دل‌سرد می‌شدند. در واقع سیاست‌های دولت، فقط این حرکت‌ها را خفه نمی‌کرد بلکه همراه با زمین‌گیر کردن‌شان، «امید به تغییر با روش‌های مسالمت‌آمیز» را از بین می‌برد. به این ترتیب در سال ۱۳۸۷ دیگر جامعه امیدش به امکان تغییر تدریجی به وسیله‌ی چنین اسلوب‌هایی را از دست می‌داد. از همین رو، «ائتلاف علیه لایحه» و کنش مدنی و دسته‌جمعی «دیدار با نمایندگان مجلس» و موفقیت این کنش در چنین شرایطِ رو به افولی، به سهم خود، بازآفرینی امید برای ایجاد تغییر به روشی مدنی و مسالمت‌آمیز بود.

پانوشتی بر فصل پنجم: پیش از پایان مطالب این فصل، مناسب و شاید ضرور است که مروری کوتاه بر تغییرات نهایی لایحه حمایت از خانواده که از ابتدای سال **۱۳۹۱** رسماً به «قانون» تبدیل شد، داشته باشیم:

در آخرین روزهای پایانی سال **۱۳۹۰**، بعد از چهار سال رفت و آمد و کشمکش، سرانجام برخی از مواد باقی مانده و جنجالی این لایحه در **۱۶** اسفندماه سال **۱۳۹۰**،[1] و چهار روز پس از برگزاری انتخابات بی‌رمق مجلس نهم بالاخره به تصویب رسید. این درحالی بود که جنبش زنان با دغدغه‌هایی همچون: مسئله تحریم‌های اقتصادی و خطر جنگ، افزایش فشارهای کمرشکن زندگی و خالی شدن سبد مایحتاج روزمره خانوارها (به واسطه حذف یارانه‌ها)؛ افزایش بهای بنزین؛ افزایش بیکاری‌ها به‌ویژه در میان زنان؛ شتاب در لغو پروانه مؤسسات انتشاراتی و توقیف تعداد اندک‌شمار روزنامه‌هایی که گاه مطالب انتقادی منتشر می‌کردند؛ و نیز با تخریب و تکه‌پاره‌شدنِ شبکه‌ی روابط جنبش زنان (به واسطه سرکوب‌ها و مهاجرت‌ها و بسته‌شدن مجاری اعتراض مدنی)، و افزون بر همه این‌ها، تشدید اخبار دلهره‌آور افزایش فشار بر زنان به بهانه‌ی تفکیک جنسیتی و «بدحجابی» و... مواجه بود.

آری، در چنین تنگنا و شرایطی بود که این لایحه در **۵۰** ماده در اواخر اسفندماه **۱۳۹۰** توسط مجلسیان به تصویب رسید و به قانون تبدیل شد. در این لایحه (قانون) ماده مربوط به تعدد زوجات (ماده **۲۳**) حذف شد ولی در عوض قانون حمایت خانواده سال **۱۳۵۳** لغو نشد و ابقاء گردید. به این ترتیب قانون در رابطه با مسئله تعدد زوجات به همان شکل سابق (که **۳۰** سال قبل وجود داشت) بازگشت.[2]

در مورد «صیغه» نیز طبق ماده **۲۲** این لایحه (قانون) این طور ذکر شده

---

1 - http://icana.ir/NewsPage.aspx?NewsID=191691

2 - http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=293652

است: در ماده **۲۲** لایحه حمایت خانواده آمده است که نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران در جهت محوریت و استواری روابط خانوادگی، نکاح دایم را که مبداء تشکیل خانواده است مورد حمایت قرار می‌دهد.

نکاح موقت نیز تابع موازین شرعی و مقررات قانون مدنی است و ثبت آن در سه مورد باردار شدن زوجه، توافق طرفین، و شرط ضمن عقد، الزامی است.

در تبصره این ماده نیز آمده است که شرط وقایع موضوع این ماده و ماده **۲۱** این قانون در دفاتر اسناد رسمی ازدواج و یا ازدواج یا طلاق مطابق آیین‌نامه‌ای است که ظرف یک سال با پیشنهاد وزیر دادگستری به تصویب رییس قوه قضاییه می‌رسد و با تصویب آیین‌نامه مذکور، نظام‌نامه‌های موضوع ماده **۱** اصلاحیه قانون راجع به ازدواج، کماکان به قوت خود باقی است.[1]

[1] http://www.akharinnews.com/jahate-ettela/item/6565-namayandegan.html

فصل ششم

جنبش زنان در کمین فرصت‌ها و شکار ثانیه‌ها

جنبش زنان و دوره‌های مختلف انتخاباتی

در آستانه‌ی انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، جنبش زنان ایران به آزمون سرنوشت‌سازی فرا خوانده شد. از یک‌سو با تجربه‌ی چهارسال حاکمیت دولت نهم و سیاست‌های خشونت‌آمیز در برابر جامعه مدنی و محدودیت‌های روزافزون برای فعالیت‌های مسالمت‌آمیز دست و پنجه نرم کرده بود؛ تا جایی که برای هر عمل اجتماعی و صلح‌آمیز با بن‌بست‌های متعدد روبرو می‌شد، در نتیجه عملاً زمین‌گیر شده بود. از سوی دیگر بحران‌های متعدد اقتصادی و اجتماعی، از جمله: گسترش بیکاری فزاینده زنان، افول فعالیت‌های فرهنگی، مطبوعاتی و هنری، فعال شدن نهادهای حراست دانشگاه-ها، حضور دوباره‌ی سیستم گزینش هنگام استخدام در ادارات، دخالت گسترش‌یابنده قوای انتظامی در حوزه خصوصی شهروندان، وسعت‌گرفتن خرافات پدرسالارانه، تشدید منازعه دولت با نظم بین‌المللی و... جملگی جامعه‌ی مخاطب جنبش زنان را هرچه بیشتر در مشکلات روزمره‌ی زندگی غرق می‌کرد و به جابه جایی اولویت‌های زندگی‌اش وامی‌داشت. به تبع آن، ریزش نیرو از بدنه جنبش را باعث شده بود که این بدنه را هر روز لاغر و کم‌بنیه‌تر می‌کرد و فضاهای حرکتی را از جامعه مدنی به سرقت می‌برد. به‌خصوص هجمه‌ی سیستماتیک مسئولان دولتی به حداقل‌های به‌دست‌آمده‌ی زنان و توسعه‌ی شتابان رویکردهای پدرسالار از جمله: تفکیک جنسیتی ،

افزایش حضور گشت ارشاد و برخوردهای خیابانی به بهانه بدحجابی، و.... آن هم با شیوه‌های آمرانه و خشن، کنش‌گران مسالمت‌جوی جنبش را در حالتی از انتظار و اضطرار قرار داده بود.

دور تازه‌ی خروج از کشور نیز در همین سال‌های ۸۷-۱۳۸۶، عمدتاً بین اقشار طبقه متوسط شهری، آغاز شده بود (که البته پس از حوادث انتخابات ۱۳۸۸ به سونامی تبدیل شد). این مهاجرت هر چند دامن کنش‌گران جنبش زنان، روزنامه‌نگاران و دیگر فعالان مدنی و سیاسی را گرفته بود آن دسته از خانواده‌های طبقه متوسط مدرن را شامل می‌شد که (به دلیل تشدید تخاصم میان دولت نهم با جامعه جهانی)، روی‌هم‌رفته دچار نوعی احساس بی‌ثباتی در زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود شده بودند. طبعاً بخشی از این بی‌ثباتی‌ها، می‌توانست «روانی» باشد ولی بخش دیگرش ریشه در واقعیت‌هایی داشت که شیوه‌ی مدیریت ایدئولوژیک و آمرانه‌ی دولت مسبب به‌وجود آمدن‌اش بود. فضاهای فعالیت در حوزه‌های فرهنگی و *مشارکت‌های اجتماعی کوچک و حداقلی* ـ که بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی امروز طبقه متوسط مدرن را تشکیل می‌دهد ـ هر روز محدودتر و فضاهای مشارکت اقتصادی برای این اقشار نیز هر روز بسته‌تر می‌شد.

در ادارات دولتی نیز با توجه به وضع مقررات جدید و به شدت ایدئولوژیک‌شده، طبعاً شرایط استخدام و نحوه‌ی گزینش کارکنان، با سبک زندگی اقشار تحصیل‌کرده و شاغلان طبقه متوسط مدرن (و به اصطلاح غیرخودی) به طرز چشم‌گیری ناهمخوان شده بود. حتا در برخی از ادارات دولتی، علاوه بر برپایی دوباره‌ی گزینش‌های ایدئولوژیک به سبک اوایل انقلاب، کنترل بر کارمندان ـ حتا برای خروج از کشور ـ نیز افزایش یافته بود و آنان می‌بایست قبل از سفر به خارج ازکشور، دلایل و موارد مربوط به سفر خود را به مدیریت اطلاع می‌دادند. شرایط کاری و استخدامی در بخش خصوصی نیز با توجه به تغییر سیاست‌های دولت در توزیع ایدئولوژیک

«پروژه‌ها» در میان بخش خصوصی (به جای توزیع تخصصی آن)، خواه‌ناخواه به تغییر بافت شرکت‌های خصوصی انجامید. همه این‌ها سبب می‌شد که اقشار طبقه متوسط مدرن هرچه بیشتر از مشارکت اقتصادی و کسب درآمد کنار گذاشته شوند. از این رو مهاجران این دوره را بخش‌هایی از طبقه متوسط مدرن تشکیل می‌دادند که سبک زندگی‌شان با شرایط جدید ــ و بسیار بسته ـ همخوانی نداشت.

در نتیجه‌ی این وضعیت مبهم و ناپایدار، فعالان جنبش زنان نیز به‌مانند بقیه‌ی کنش‌گران مدنی کشور، منتظر فرصتی برای ابراز وجود دوباره و فریاد زدن بر خشونت‌ها، فشارها و زایل‌شدنِ دستاوردهای اندک خود بودند. چنین بود که فرصت به‌وجودآمده از فضای انتخابات ریاست جمهوری را مغتنم شمردند و بلافاصله دور هم جمع شدند و ائتلاف بزرگ *«همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخاب»* را در زمان کوتاه باقی‌مانده به آغاز انتخابات، با موفقیت شکل دادند.

حضور جنبش زنان به عنوان جنبشی مستقل در فضای انتخابات، آن هم به شکلی منسجم و بلوغ‌یافته، و شکل‌دادن به این ائتلاف بزرگ، طبعاً حاصل تجربه‌های عملی و نظری کنش‌گران این جنبش طی سال‌ها فعالیت‌شان بود. این دستآمد، از رهگذر ایجاد ظرفیت‌سازی‌های فکری (تثبیت اندیشه پراگماتیستی و عملگرایانه و غیرایدئولوژیک) در میان بخش بزرگی از زنان حق‌خواه کشور، صورت می‌گرفت که خشت‌های آن توسط دست‌های ظریف اما قدرتمند زنان، یک به یک روی هم استوار شده بود. در واقع طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸، جنبش زنان هم‌زمان با رشد و ارتقای ظرفیت فکری خود، و با تکیه به اندوخته‌های تجربی‌اش، بالاخره توانست از فرصت و فضای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ با هوشیاری و در ابعاد گوناگون بهره ببرد.

طبعاً چنین رویکرد تازه‌ای در مبارزات مدنی دو دهه‌ی اخیر جنبش فمینیستی ایران، سابقه‌ی چندانی نداشت. به عنوان مثال، در آستانه انتخابات

ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ که به انتخاباتی تعیین‌کننده در جامعه ایران تبدیل شد و به روی کار آمدن «سید محمد خاتمی» و اصلاح‌طلبان انجامید جنبش زنان در حال تمرین مشق‌های مدنی‌اش و پایه‌ریزی آرام نهادها و ادبیات مخصوص به خود بود. در آن برهه‌ی تاریخی، جنبش زنان سعی داشت که به‌تدریج (و خارج از چارچوب‌های قدرت رسمی و نیز گفتمان‌های سیاسی مسلط بر جامعه‌ی روشنفکری)، خود را بازآفرینی و احیا کند و نهال سنت‌های مدنی خاص خود را به‌تدریج در زمین جامعه مدنی بکارد و با حوصله، آبیاری‌شان کند.

انتخابات مجلس پنجم: رأی بالای یک زن و غافلگیری پدرسالاران

شاید اولین انتخاباتی که توانست جامعه زنان را تاحدودی تحت تأثیر قرار دهد و چالش‌هایی را از زاویه «مسئله زن» در افکار عمومی مطرح کند، انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۴ بود. در آن زمان بحثی عمومی در رابطه با نقش زنان در انتخابات، کم و بیش آغاز شده بود و چالش‌ها و درگیری‌هایی که بین زنان اصول‌گرا با زنان عضو حزب کارگزاران سازندگی، در فضای انتخاباتی مجلس پنجم پاگرفته بود، مجالی برای ظهور مسئله‌ای به نام «مسئله زن» در جامعه به‌وجود آورده بود. حزب «کارگزاران سازندگی» و کمیسیون زنان این حزب که عمدتاً حول شخصیت «فائزه هاشمی» دور می‌زد، در زمینه انتخابات فعال شده بودند و تلاش داشتند تا اکثریت کرسی‌های مجلس پنجم را کسب کنند. بنابراین در آن زمان بحث در مورد حضور فعال زنان در انتخابات، از سوی این جناح از حاکمیت دنبال می‌شد. «شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» نیز که در دفتر امور زنان ریاست جمهوری (شهلا حبیبی) مستقر شده بود در حمایت از کاندیداهای زن این جناح (مانند فائزه هاشمی، سهیلا جلودارزاده، و...) فعالیت می‌کرد. همان‌طور که «شورای همبستگی ورزش بانوان» با صدور اطلاعیه‌هایی از بیانیه‌های «کارگزاران

سازندگی» در رابطه با مجلس پنجم، تمام قد حمایت می‌کرد. (مجله زنان، آذر و دی ۱۳۷۴)

در این میان نگرش برخی از زنان اصول‌گرا همچون «جامعه زینب» (مریم بهروزی) علیه نگرش‌های به قول اصول‌گرایان «لیبرالی» زنانی همچون فائزه هاشمی، سهیلا جلودارزاده، جمیله کدیور و... بحث‌های داغی را در جامعه دامن زده بود. به‌طوری که «جامعه زینب» در فروردین ۱۳۷۵ و پس از ورود فائزه هاشمی و سهیلا جلودارزاده به مجلس پنجم، طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «اولین خطر در شرایط فعلی برای حقوق زنان، رشد افکار لیبرال و تبلیغ بی‌بند و باری و فساد است» و خود مریم بهروزی نیز به صراحت اظهار داشت که: «متأسفانه اخیراً حرف‌هایی مطرح می‌شود که رسالت زن را در حضور در میادین ورزشی و خودنمایی در عرصه‌های ورزش دو و میدانی، دو چرخه سواری، اسب سواری، اسکی و... می‌بینند. این مضحک‌ترین و در عین حال اهانت‌آمیزترین تعبیر از حضور زن در عرصه اجتماع ماست». (هفته نامه صبح، ۲۸ فروردین ۱۳۷۵).

اتفاقاً همین تلاش و فعالیت‌های بی‌وقفه فائزه هاشمی در دفاع از ورزش زنان و نیز چالشی که او در بحث «دوچرخه سواری زنان» ایجاد کرده بود و به همین سبب نیز بین محافظه‌کاران سنت‌گرا، سر و صدایی برپا شده بود، جملگی باعث گردید که او به شکل باورنکردنی رأی دوم شهروندان تهران را برای ورود به مجلس پنجم کسب کند. سهیلا جلودار زاده نیز (که رییس زنان حزب اسلامی کار و عضو خانه کارگر بود و با حزب کارگزاران سازندگی نزدیکی بسیار داشت)، توانست به مجلس پنجم وارد شود.[1] هر چند در این دوره،

۱- زنانی که به مجلس پنجم راه یافتند شامل: فائزه هاشمی، سهیلا جلودارزاده، فاطمه رمضان‌زاده، نفیسه فیاض‌بخش، فاطمه کروبی، منیره نوبخت، مرضیه وحید دستجردی، نیره اخوان بی‌طرف، زهرا پیشگاهی‌فرد، قدسیه سیدی علوی، مرضیه صدیقی، شهربانو امانی، مرضیه حدیدچی(دباغ) و الهه راستگو بودند. تا پیش از این، چهره‌های ثابت مجلس در دوره‌های اول تا چهارم مریم بهروزی، گوهرالشریعه دستغیب، عاتقه صدیقی بودند.

جمیله کدیور که از شیراز کاندید شده بود با تهمت‌ها و هجمه‌های سنگین از سوی محافظه‌کاران تندرو مواجه شد. برای او شایعاتی همچون «لیبرال بودن، طرفدار رابطه با آمریکا و اسراییل بودن، کمونیست بودن و...» به‌طور گسترده پخش کردند و در نهایت هم نتوانست به مجلس راه یابد. (سلام، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۵)

در این میان اما فعالان جنبش زنان خارج از حاکمیت، راه حضور فعال در انتخابات را لزوماً راه‌گشای کسب حقوق زنان نمی‌دانستند از این رو تمرکز و فعالیت کنش‌گران این جنبش، معطوف به «پایین» یعنی به درون جامعه مدنی، از جمله: استفاده از فرصت پیش آمده برای شکل دادن به تشکل‌های مستقل زنان بود. چرا که در آن زمان جناحی از حاکمیت، نسبت به رشد تشکل‌های جامعه مدنی، تمایل نشان داده بود و هر چند طبق روال و سنت دولت‌های ایران، خود نهادها و مسئولان دولتی به دنبال شکل‌دادن به این تشکل‌ها بودند با این وجود اما برخی از زنان حق‌خواه نیز به سهم خود تلاش می‌کردند که به‌طور واقعی و بدون وابستگی به دولت، تشکل‌های مستقل‌شان را به‌وجود آورند. بنابراین، چالش اصلی در جنبش فمینیستی بیرون از جناح‌های حاکمیت، عمدتاً حول سهم‌خواهی تشکل‌های مستقل زنان «از فعالیت درجامعه مدنی»، و ایجاد تشکل‌های زنان بود. به همین سبب در برابر بحث «حضور زنان در انتخابات» (که این طرف و آن طرف به گوش می‌رسید)، زنان فمینیست و فعال آن زمان، عمدتاً بر «شکل‌دهی به جامعه مدنی» و سهم خود از تشکل‌های جامعه مدنی را مطرح می‌کردند و بر آن تأکید می‌گذاردند.

رویکرد «نهادسازی در جامعه مدنی» توسط کنش‌گران جنبش نوپای زنان، در برابر رویکردی که عجولانه خواستار حضور زنان در انتخابات بود را «مهرانگیز کار» در دی ماه ۱۳۷۴ به روشنی توضیح می‌دهد: «در حال حاضر شرایط اجتماعی برای تحقق آرمان‌های دو دیدگاه مترقی که در جامعه امروز ایران زنده و فعال است، مهیا نیست. در نتیجه مشکل بتوان باور کرد که

نمایندگان پُرشور جنبش زنان در مجلس پنجم حضور یابند و بازنگری در قوانین کشور به قصد تغییر موقعیت حقوقی زنان همچنان با موانع بینشی و دیدگاهی مواجه نباشد. پیش‌بینی یک چنین فضای محتمل سیاسی در دوره پنجم قانونگذاری به زنان متفکر و دگراندیش از هر لایه و طیف و گرایش سیاسی هشدار می‌دهد تا به چاره‌جویی برخیزند و راه چاره را در تلاش گسترده و پیگیر برای ایجاد تسهیلاتی با هدف شکل‌یابی جامعه مدنی جست و جو کنند.»[۱]

نکته قابل تعمق اینجاست که از سال **۱۳۷۴** با این که زنان اصول‌گرایی همچون مریم بهروزی و هم‌فکران ایشان، رو در روی خط فکری زنانی همچون فائزه هاشمی قرار گرفتند و سپس در مجلس ششم نیز همین زنان اصول‌گرا علیه خط فکری و رویکردهای زنان جبهه‌ی مشارکت (به خصوص علیه «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان») قرار گرفتند، اما در سال **۱۳۸۷** بنا به شرایط وخیم سیاسی، به سوی همکاری با زنان کارگزارانی و مشارکتی حرکت کردند و در «ائتلاف اسلامی زنان» گرد هم آمدند و در روند اعتراض به «لایحه حمایت از خانواده» با یکدیگر همگام شدند.

به همین قیاس، می‌بینیم که اتفاقاً در همین سال نیز ما جنبش‌زنانی‌ها که در حوزه جامعه مدنی فعالیت داشتیم (و از قضا در انتخابات مجلس پنجم و ششم هم مشارکت فعالی نداشتیم) در کنار همین زنان ـ از اصول‌گرا تا اصلاح‌طلب ـ در سال **۱۳۸۷** علیه لایحه حمایت از خانواده یکپارچه اعتراض کردیم و چه بسا همین کشش و گرایش به همکاری بود که سرانجام باعث شد در سال **۱۳۸۸** نیز اکثر فعالان زن از جمله: زنان کارگزاران سازندگی و جبهه‌ی مشارکت، تا اکثر جنبش‌زنانی‌هایی که در جامعه مدنی فعال بودند، در ائتلافی با نام *«همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات»* گرد هم

---

۱ – مهرانگیز کار، «انتخابات و سرنوشت حقوق زنان»، مجله زنان، آذر و دی **۱۳۷۴**.

بیاییم. اما تا به سال ۱۳۸۸ برسیم، جنبش زنان فراز و فرودهایی را در رابطه با بحث «فعالیت جنبش زنان در انتخابات» پشت سر گذاشته بود و نه تنها «مریم بهروزی» بلکه همه ما در مملکتِ هر دَم متحول‌مان، دچار تغییر و تحول و کسب تجربه‌های بسیار شده بودیم. از همه مهم‌تر آموخته بودیم که با توجه به قبض و بسط مداوم شرایط سیاسی، ناگزیریم که منعطف باشیم و برای پیشبرد مسایل زنان، استراتژی‌های گوناگونی را اتخاذ کنیم یعنی آموخته بودیم که از ایستایی و جزم‌اندیشی ـ **و تقدس‌بخشیدن به یک شیوه‌ی عمل** ـ بپرهیزیم.

انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ : زنان با حضورشان، نتیجه را رقم زدند

یک‌سال پس از انتخابات مجلس پنجم، جنبش زنان با انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ روبرو بود، اما در آن انتخابات نیز هنوز چالش مهم فعالان زن، شکل دادن به تشکل‌های خاص خود بود. چرا که تا پیش از سال ۱۳۷۶، کنش‌گران حقوق زن تاحدودی توانسته بودند برای گرفتن سهم‌شان از شعار دولت مبنی بر «گسترش تشکل‌های جامعه مدنی»، اقدام کنند و به تأسیس تشکل‌هایی که به‌طور مستقیم به کسب «حقوق زنان» ارتباط نمی‌یافت (همچون: جمعیت مبارزه با آلودگی محیط زیست، انجمن حمایت از حقوق کودکان، و تشکل‌هایی از این دست) توفیق یابند. زیرا در آن دوره، فضای مناسب سیاسی برای آن که فعالان مستقل جنبش زنان به‌دنبال ایجاد نهادهای مستقل به منظور احقاق حقوق زنان بروند، هنوز وجود نداشت. بنابراین در انتخابات ۱۳۷۶ نیز فعالان زن عمدتاً به دنبال فرصتی برای ایجاد تشکل‌های مدنی «با موضوع خاص حقوق زنان» بودند. از این رو، زنان ایرانی در انتخابات سال ۱۳۷۶ به‌صورت «فردی» نقش‌آفرینی کردند و در فقدان حضور نهادها و سخنگویانی در میان جامعه مدنی، به شکلی فردی توانستند برآن انتخابات تأثیر بگذارند، بدون آن که حقیقتاً برنامه‌ای منسجم، روشن و جدی برای پیشبرد حقوق خود داشته باشند. با این حال، می‌دانیم که همین حضور فردی زنان

(به‌عنوان رأی‌دهنده)، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، چنان شاخص بود که نقش جوانان و زنان در پیروزی مدرنیست‌های اسلامی (و در رأس آن‌ها به ریاست جمهوری رساندن آقای خاتمی)، به یکی از مهم‌ترین بحث‌های جذاب آن زمان در تحلیل‌های سیاسی و مطبوعاتی تبدیل شد.

جنبش نوپای زنان در آن دوران نتوانست به‌صورت منسجم از فضای به‌نسبت باز انتخابات، به نفع احقاق حقوق زنان کشور بهره‌ای ببرد اما پس از روی‌کار آمدن اصلاح‌طلبان، و هشت سال ماندگاری‌شان در قوه اجرایی کشور، جنبش زنان یکی از خوش‌شانس‌ترین و فرصت‌شناس‌ترین جنبش‌هایی بود که بلافاصله پس از تغییر فضای حاکم بر جامعه، موفق شد که بیشترین بهره را از فضای موجود نصیب خود سازد و با سرعتی شگفتی‌آور به گسترش ادبیات، نهادها و گفتمان‌های خود بپردازد.

و اما، در همان فضای انتخاباتی نیز بحث در مورد «رأی دادن یا ندادن» در اکثر محافل روشن‌فکری و نیز محفل‌های زنانه، به بحثی داغ و گاه فرساینده، تبدیل شده بود و این محفل‌ها را تحت تأثیر قرار داده بود. به‌طوری که در بسیاری از این محفل‌ها سبب‌ساز ایجاد قطب‌بندی بین کسانی شده بود که این انتخابات را «توطئه» قلمداد می‌کردند با افرادی (به‌ویژه نسل جدیدتر) که به‌دنبال فرصتی برای باز شدن فضای عمومی بودند. واقعیت این بود که دادگاه میکونوس و تحریم‌های سیاسی متعاقب آن، سبب شده بود که بخش‌هایی از حاکمیت که به‌دنبال سیاست تنش‌زدایی و همکاری با جامعه بین‌المللی (به‌ویژه همکاری‌های اقتصادی) بودند، دست برتر بیابند.

از سوی دیگر جامعه به ویژه نسل جوان‌تر زنان و مردان هم که به‌دنبال فرصتی برای ایجاد تغییرات بودند، از انتخابات سال ۱۳۷۶ بهره بردند تا نشان دهند که خواهان تغییر هستند. در آن زمان بخش وسیعی از جامعه روشن‌فکری کشور، از پیامدهای خون‌فشان انقلاب ۵۷، اساساً از «انقلاب» و دگرگونی‌های کلان‌مقیاس و زیر و زبرکننده، سرخورده شده بود بنابراین در این فضای

خاص، برای مایی که دغدغه‌های اجتماعی و مدنی داشتیم فرصت و زمینه‌ی خوبی فراهم شده بود که در ورای درگیری‌های سیاسی، مطالبات خود را به روشی متفاوت از نسل‌های انقلابی و فرهنگ دیرینه‌ی سیاسی، پیگیری کنیم. بدین ترتیب انتخابات سال ۱۳۷۶ نقطه عطفی بود برای سرگشودن چالشی در همه محفل‌ها و جمع‌های روشن‌فکری (و نیز محافل زنانه)! یعنی چالشی میان نیروهایی که هم‌چنان «در فاز گذشته سیر می‌کردند» با نیروهای تازه‌نفسی که می‌خواستند با سیاستی جدید (یعنی سیاست مدنی) در فضای عمومی چرخی بزنند و آرام، آرام آن را تغییر دهند.

در آن زمان «سیاست مدنی» (مرام خشونت‌پرهیز) که جنبش زنان نیز بر پایه آن، مبارزات خودش را استوار می‌کرد، شانس و اقبال بسیاری برای مقبولیت و گسترش در جامعه داشت؛ چرا که حداقل تجربه‌های ناموفق و خون‌فشان را پشت سر خود نداشت. بدین ترتیب پس از قوّت‌گرفتن اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۷۶، در همه‌ی محفل‌ها و جمع‌های پنهان شده‌ی جامعه روشن‌فکری (از جمله محفل‌های زنان)، زلزله‌ای به وقوع پیوست که سبب دوپاره شدن همه این بخش‌های پنهان مانده شد: بخش اندکی با «آرزوهای رمانتیک» در پستوی خانه‌های‌شان ماندند، اما بخشی دیگر، رو به «سرنوشت» و «آینده»، به عرصه عمومی و خیابان، گام نهادند.

در سال‌های حضور آقای خاتمی در ریاست‌جمهوری، حرکت مدرنیست‌های مسلمان و اصلاح‌طلبان در اوج خود بود و تمام فضاهای رسانه‌ای را مباحث داغ سیاسی و نزاع جناح‌های در قدرت، اشغال‌کرده بود ولی ما گروه‌های متنوع جنبش‌زنانی‌ها توانستیم بی‌صدا و آرام، حرکت‌های زیرپوستی زنان ایرانی را (به کمک تأسیس نهادها و انجمن‌ها و شکل‌دادن به جامعه مدنی) به سطح «جنبشی اجتماعی» ارتقاء دهیم و آرام، آرام در جامعه مدنی کشورمان، تاثیرگذار شویم. از این رهگذر به‌تدریج در رسانه‌ها نیز رسوخ کنیم و ستون‌های ویژه زنان را بر صفحات روزنامه‌ها، نقش بزنیم و گفتمان دفاع از

حقوق مشروع و انسانی زنان را از حاشیه ، به متن رویدادهای مدنی مملکت، بکشانیم.

اولین انتخابات شوراهای شهر و روستا: گسترش مشارکت عمومی زنان

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶، و روی‌کار آمدن اصلاح‌طلبان، انتخابات «شوراهای شهر و روستا» در شهریور سال ۱۳۷۷ به‌عنوان بخش مغفول و معطل‌مانده‌ی قانون اساسی، توسط دولت جدید احیا شد. شورای شهر و روستا نهادی تازه تأسیس بود و از سوی اصلاح‌طلبان تازه به قدرت‌رسیده، به منظور گسترش مشارکت عمومی، مطرح گردید و سرانجام به یکی از مهم‌ترین دستاوردهای اصلاح‌طلبان تبدیل شد. با این حال اما در سال ۱۳۷۷ هنگامی که برای نخستین بار قرار بود انتخابات شوراها برگزار شود، ما شاهد وقایع تلخی بودیم؛ از جمله: وقوع قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و جان‌باختن شخصیت‌هایی همچون پروانه فروهر (به‌عنوان یکی از معدود زنانی که در عرصه مردانه‌ی سیاست قد علم کرده بود) هم‌چنین داریوش فروهر، محمد مختاری، و نیز یکی از معدود مردان مدافع جنبش زنان در آن زمان یعنی «محمدجعفر پوینده». در این میان بحث و شایعاتی نیز درمورد اسامی کسانی که در لیست سیاه برای قتل‌های دیگر قرار داشتند بر سر زبان‌ها بود و گفته می‌شد نام زنانی همچون شیرین عبادی و مهرانگیزکار نیز در آن لیست قرار دارد. در آن سال فائزه هاشمی در مطبوعات و رسانه‌ها زنان را فراخوانده بود تا برای انتخابات مجلس خبرگان کاندید شوند. اما به زنان اجازه کاندیداتوری و حضور داده نشد. نشریات مختلفی را در این سال توقیف کردند از جمله ماهنامه «جامعه سالم» و پس از آن «آدینه». ولی در مقابل این حوادث تلخ، رویدادهای امیدوارکننده هم کم نبودند، که از همه‌شان مهم‌تر آن بود که در این سال، تعداد زنانی که به دانشگاه‌ها راه یافتند بیش از تعداد پسران شده بود، یعنی به بیش از ۵۲ درصد ارتقاء یافته بود.

در این میان با شروع بحث انتخابات شوراها، مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری (به مدیریت زهرا شجاعی) و دفاتر بانوان وزارت کشور (به مدیریت اشرف بروجردی و فخرالسادات محتشمی پور) و چند نهاد دیگر از جمله وزارت آموزش و پرورش، تلاش کردند که زنان را به مشارکت در شوراها تشویق کنند. ۱۹ آذر ۱۳۷۷، به عنوان «روز ملی زنان، مشارکت و شوراها» از سوی مرکز امور مشارکت زنان مطرح شد و همایش‌های گوناگونی در سطح کشور برگزار گردید. در این نشست‌ها، فرم‌های مخصوصی را برای اعلام داوطلبی زنان پخش می‌کردند تا زنانی که داوطلب می‌شوند پس از آن، با هماهنگی مرکز امور مشارکت زنان گرد هم آیند و در زمینه کارکرد شوراها، آموزش ببینند. در این میان در ۲۲ آذرماه، مرکز امور مشارکت زنان نمایندگان برخی از سازمان‌های غیردولتی زنان را در جلسه‌ای به منظور تشویق زنانی که در سازمان‌های غیردولتی تجربه داشتند برای نامزدشدن در شوراها، برگزار کرد که جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران (زهرا مصطفوی)، جامعه زنان انقلاب اسلامی (اعظم طالقانی)، دفتر ترویج فعالیت‌های زنان روستایی وزارت کشاورزی (پروین معروفی) به درخواست مرکز امور مشارکت زنان پاسخ مثبت داده بودند. به‌رغم این تلاش‌ها از مجموع ۳۳۴ هزار و ۱۳۹ نفری که داوطلب عضویت در شوراهای سراسر کشور شده بودند، تنها حدود ۲ درصد یعنی ۷۲۵۱ نفر زن بودند.[۱]

در این میان اما بخشی از نیروهای تندرو جناح محافظه‌کار در برابر شکل‌گیری شوراها و نیز حضور زنان، سنگ‌اندازی می‌کردند به‌طوری که در نهایت هیئت نظارت بر انتخابات، صلاحیت تعدادی از زنان را از جمله: اعظم طالقانی، جمیله کدیور، فاطمه جلایی‌پور، ناهید شید و... رد کردند. بدین ترتیب ۲۹۷ زن در شهرها و ۴۸۴ زن در روستاها به عنوان کاندید در انتخابات

۱- نازنین شاه رکنی، مجله زنان، دی و بهمن ۱۳۷۷.

۷ اسفندماه ۱۳۷۷شرکت کردند. با این حال نتایج، شگفت‌آور بود، زیـرا زنـان کاندیدای شورای شهر در ۵۶ شهر رتبه اول و نیـز در ۵۸ شـهر رتبـه دوم را بـه به خود اختصاص دادند، و در ۵ شهر دیگر نیز زنان هـم رتبـه اول و هـم دوم را به دست آوردند. در همه شـوراها (چـه روسـتا و چـه شـهر) حـداقل یـک زن و حداکثر ۴ زن حضور یافت. (مجله زنان، اردیبهشت ۱۳۸۷) حضور گسترده و موفـق زنان ـ به نسبت مجلس شورای اسلامی ـ برای ما در جنـبش زنـان، واقعـه مهمـی محسوب می‌شد. مهم از این جهـت کـه بـه همـه ثابـت مـی‌کـرد کـه زن ایرانـی خواهان مشارکت مدنی در سرنوشت خود و جامعه خویش است و از هر روزنـه و فرصت دموکراتیک ـ حتـا کوچـک ـ بـرای تثبیـت و گسـترش ایـن حضـور، استفاده می‌کند. البته ممکن است برخی از گرایش‌های رادیکـال و آرمانشـهری در جنبش زنان ایران، این پیروزی‌های کوچک را دسـتکم و نـاچیز تلقـی کننـد ولی به نظر من، همین دستاوردهای کوچک و گام به گـام، زیباسـت. اتفاقاً در همین دوره بود که در پاسخ به سؤال «مجله زنان» در رابطه با بـدترین و بهتـرین وقایع سال ۱۳۷۷ نوشتم: «در مجموع، ممکن است کفه حـوادث نـاگوار بـرای زنان بر کفه دستاوردهایش، غلبه داشته باشد اما نکته مهـم ، رونـد رو بـه صـعود دموکراسی‌خواهی در جامعه است. شاید این روند مستقیماً به مسایل ویـژه زنـان ارتباط نیابد اما خود به خود به رشد حرکـت زنـان یـاری رسـانده و مـی‌رسـاند. فضای حاکم بر سالی که گذشت فضای اعتراض قانونی بود، قضایی کـه در آن ما زنان به‌تدریج آموختیم که برای انجام تغییر و اصلاح، به انـواع حرکـت‌هـای اعتراض‌آمیز همچون نوشتن نامه‌هـای سرگشـاده و جمعـی، ایجـاد انجمـن‌هـای صنفی، تأسیس تشکل‌های اجتماعی و مدنی روی آوریم. نهـال نوپـای فرهنـگ اعتراض، به‌تدریج پا می‌گیرد... یـاد گرفتـه‌ایـم کـه «زدن بـه سـیم آخـر» راهـی ثمربخش و خوشایند نیست، می‌توان تغییراتی کوچک را تجربه کـرد و گـام بـه گام پیش رفت. آری، کوچک زیباست». (مجله زنان، ویژه نوروز ۱۳۷۸)

انتخابات مجلس ششم: حضور زنانی از جنسی دیگر

انتخابات مجلس ششم در میانه سه واقعه‌ی مهم و تأثیرگذار در دوران اصلاحات قرار داشت. یکم: واقعه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در جنبش دانشجویی بود. در آن زمان، بخش بزرگی از جنبش دانشجویی به عنوان یکی از نیروهای حامی اصلاح‌طلبان در جامعه مدنی محسوب می‌شد. در نتیجه خاموش کردن خشونت‌آمیز اعتراض مدنی دانشجویان در کوی دانشگاه تهران (که در اعتراض به توقیف «روزنامه سلام» صورت گرفته بود) ضربه مهمی به روند دموکراسی‌خواهی جامعه بود. واقعه دوم که به حرکت‌های اصلاح‌طلبانه در داخل کشور، شوک وارد کرد ترور سعید حجاریان به عنوان نایب‌رییس شورای شهر تهران و تئوریسین اصلاحات بود، اصلاحاتی که به روی‌کارآمدن سیدمحمدخاتمی منجر شد. واقعه سوم هم که بلافاصله پس از انتخابات مجلس ششم اتفاق افتاد و آن، برگزاری «کنفرانس برلین» در فروردین سال ۱۳۷۹ و برخورد بسیار شدید نیروهای محافظه‌کار با شرکت‌کنندگان در کنفرانس بود. این دو واقعه سبب شد که اصلاح‌طلبان در حاکمیت، تضعیف شوند و از سوی دیگر، بدنه حامی اصلاحات دموکراتیک در جامعه (حامیان تغییر بدون خشونت) نیز دچار ریزش نیرو گردد. به این ترتیب در همان سه سال اول روی‌کار آمدن اصلاح‌طلبان، جناح محافظه‌کار حاکمیت با همراهی معنوی بخش‌های تندرو اپوزیسیون، و نیز با تکیه بر ضعف‌های متعدد اصلاح‌طلبان (و هم‌چنین ناپختگی جامعه مدنی کشور) توانستند تأثیرهای منفی بر روند مبارزات خشونت‌پرهیز و پروسه گام به گام اصلاح و دموکراسی در جامعه، تحمیل کنند. اما به‌رغم همه این مصیبت‌ها، جامعه‌ی مدنی و به‌ویژه جنبش زنان، همچنان پویا و پرشور حرکت می‌کرد و هنوز قصد تسلیم‌شدن نداشت.

در میانه‌ی این سه واقعه‌ی تأثیرگذار، انتخابات مجلس ششم، اتفاق مهمی برای کل جامعه – و جنبش زنان – بود. مرکز امور مشارکت زنان در بیانیه‌ای در

این مورد نوشت: «از تمامی زنان شایسته، متعهد، متخصص و توانمند در عرصه قانون‌گذاری کشور دعوت می‌کند با اعلام داوطلبی خود، زمینه ابراز اعتماد عمومی مردم به توانایی‌های زنان را فراهم کنند زیرا تا دست‌یابی به جایگاه واقعی زنان و مشارکت آنان در ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور، فاصله زیادی وجود دارد». (مجله زنان، دی ماه ۱۳۸۷)

در همین زمان است که با گسترش ادبیات فمینیستی و رشد نهادها و انجمن‌های زنان، برای نخستین بار زنان خارج از حاکمیت نیز با هوشیاری از فرصت بهره می‌برند و وارد کارزار و مبارزات انتخاباتی (برای راه یافتن به مجلس ششم) می‌شوند و خود را برای نمایندگی پارلمان، نامزد می‌کنند، از جمله زنان نام‌آشنایی همچون: ژاله شادی‌طلب، مینو مرتاضی لنگرودی، اعظم طالقانی، فریبا داوودی مهاجر، و... به همراه زنانی از جنبش دانشجویی مانند فاطمه حقیقت‌جو ، و دیگران. به باور من، این اتفاق بزرگی در جنبش رو به اعتلای زنان ایران بود هر چند اکثر این زنان، رد صلاحیت شدند و به عرصه‌ی رقابت و مبارزه انتخاباتی راه‌شان ندادند ولی همین حضور پُرتعداد و محکم زنانه، نشانه‌ی آن بود که اگر همین روند تداوم می‌یافت زنانی با رویکردهای دیگر نیز به‌تدریج می‌توانستند اعتماد به نفس لازم برای حضور در مبارزات انتخاباتی را بیابند و به عرصه قانونگذاری، راه یابند. البته در میان کاندیداهای مرد این دوره‌ی مجلس، رویکردهای متنوع‌تری وجود داشت و حتا رویکردهای چپ‌گرا نیز حضور داشتند برای نمونه «فریبرز رئیس دانا» نیز خود را کاندید مجلس کرده بود.

در هر صورت به‌رغم این نقطه اوج زیبا در فضای انتخاباتی مجلس ششم، حوادث پس از آن به گونه‌ای پیش رفت که این روند در همان مجلس ششم از سوی نیروهای محافظه‌کار در نطفه خفه شد و نتوانست دوام بیاورد و در افکار عمومی جامعه نهادینه و روالمند شود. به‌طوری که پس از آن، ملی‌ـ مذهبی هایی که به‌طور گسترده کاندید نمایندگی مجلس شده بودند، به شدت تحت

فشار و پیگرد قانونی قرار گرفتند و اکثرقریب‌به‌اتفاق رهبران و اعضای مؤثرشان دستگیر، و برای‌شان احکام سنگین حبس صادر شد و تحت فشارهای بسیار به منظور مصاحبه‌های تلویزیونی قرارگرفتند. هم‌چنین بسیاری از نمایندگان مجلس ششم هم که از مانع رد صلاحیت‌ها عبور کرده بودند، بعدها با انواع و اقسام فشارها روبرو شدند.

به‌رغم همه این مشکلات و موانع، اما شور و هیجان انتخابات مجلس ششم در سال ۱۳۷۸، در جنبش زنان واقعاً تاثیرگذار بود. برای نخستین بار در ۱۶ بهمن ۱۳۸۷، انتشارات روشنگران (شهلا لاهیجی) با همکاری مجله زنان (شهلا شرکت)، نشست پرسش و پاسخی را با زنان نماینده دوره پنجم، همراه با داوطلبان نمایندگی دوره ششم مجلس (در آمفی تئاتر مجموعه ورزشی انقلاب) برگزار کرد که در آن نشست از خبرگزاری‌های مختلف از جمله تلویزیون‌های فرانسه و آلمان نیز شرکت کرده بودند. در آن زمان من در «جمع زنان ناشر» با خانم لاهیجی همکاری داشتم و این جمع با برگزاری نمایشگاه‌ها و سمینارهای گوناگون (از ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸)، به یکی از تأثیرگذارترین جمع‌های زنان در جامعه مدنی کشور تبدیل شده بود و همکاری‌های ما در جمع زنان ناشر با مطبوعات زنانه ـ از جمله «مجله زنان» ـ نیز گسترش یافته بود. در هر صورت «جمع زنان ناشر» در آن سال به عنوان نهادی قدرتمند در حوزه زنان شناخته شده بود و مجله زنان نیز مهم‌ترین نهاد مطبوعاتی آن زمان در حوزه مسایل زنان به‌شمار می‌رفت. البته با توجه به موضع‌گیری و مخالفت برخی از اعضای جمع زنان ناشر، ما نتوانستیم این نشست را با نام «جمع زنان ناشر» برگزار کنیم از این رو شهلا لاهیجی، از اعتبار و فضای مؤسسه انتشاراتی خود برای برپایی این نشست مایه گذاشت.

و اما، در روز ۱۶ بهمن با ورود به سالن «نشست نمایندگان زن مجلس پنجم و کاندیداهای زن مجلس ششم»، هر کسی می‌توانست فضای پرشور آن زمان را کاملاً احساس کند. در آن نشست مهرانگیز کار، شیرین عبادی، شهلا

لاهیجی در برابر اقدامات ضعیف زنان در مجلس پنجم انتقادهای تند و تیزی مطرح کردند که شور و هیجان بسیاری آفرید. در پاسخگویی به این انتقادها، فائزه هاشمی به سهم خود تلاش کرد دلایل و ریشه‌های ضعف عملکرد زنان در مجلس پنجم را توضیح دهد. چرا که در این نشست از میان ۱۴ زن نماینده مجلس پنجم، سهیلا جلودارزاده، فائزه هاشمی و فاطمه رمضان‌زاده شرکت کرده بودند و در معرض نقدهای شدید در مورد کم‌کاری‌شان در رابطه با احقاق حقوق زنان، قرار گرفتند. از سوی دیگر در این نشست، زنانی که برای مجلس ششم کاندید شده بودند و صلاحیت‌شان نیز تأیید شده بود از جمله: فاطمه حقیقت‌جو، جمیله کدیور، الهه کولایی، اعظم امامی نایینی، فریبا داوودی مهاجر، ثریا کرباسی، ربابه عبادی نیستانک، فاطمه فدایی فتح‌آبادی، نوشین حاجی‌زاده، سهیلا صفایی و طاهره رضازاده حضور داشتند. (مجله زنان، بهمن ۱۳۷۸) در آن زمان تعداد زیادی از کاندیداهای زن رد صلاحیت شده بودند که در میان آن‌ها، زنانی همچون: ژاله شادی‌طلب، مینو مرتاضی، اعظم طالقانی[1] به چشم می‌خوردند که همگی از مدافعان حقوق زنان بودند، به‌طوری که ژاله شادی‌طلب، رد صلاحیت‌اش را ناشی از دفاع از حقوق زنان می‌دانست و معتقد بود که «به دلیل انتقادهایش از قوانینی که علیه زنان است تنبیه می‌شود، قوانینی که زن را انسان تلقی نمی‌کند» (مجله زنان، همان).

در این میان با توجه به ورود آقای هاشمی رفسنجانی به کارزار انتخاباتی مجلس ششم، بین زنان حزب کارگزاران سازندگی به رهبری فائزه هاشمی، و نیروهای جبهه مشارکت به رهبری الهه‌کولایی، فاطمه‌کروبی و... چالش‌هایی پیش آمد. چرا که پیش از آن نیز بین این دو جناح اصلاح‌طلب درون حاکمیت، تنش‌هایی پیش آمده بود که در انتخابات مجلس ششم به اوج خود رسید. در واقع اگر در مجلس پنجم بین «زنان اصول‌گرا» و «زنان کارگزاران

---

۱ – در این دوره‌ی مجلس، تعداد ۵۰۴ زن، داوطلب نماینده‌گی مجلس ششم شده بودند.

سازندگی» چالش و درگیری رخ داد، در مجلس ششم، این درگیری‌ها میان جناح راست و چپ اصلاحات (کارگزاران و مشارکتی‌ها) رخ نمود.[۱]

این درگیری‌ها باعث شد که زنان جناح‌های مختلف درون اصلاحات نتوانند به لیست واحدی از کاندیداهای زن دست یابند. به‌طوری که در لیست کاندیداهای زن «مجمع اسلامی بانوان» (که مدیریت‌اش با فاطمه کروبی بود)، فائزه هاشمی حضور نداشت، چرا که بنا به اظهارات فاطمه کروبی: «فائزه هاشمی گفته است ما خودمان ائتلاف بزرگی هستیم و نیازی به ائتلاف با شما نداریم». در هر صورت درگیری‌ها میان کارگزاران و دوم خردادی‌ها در این دوره به شدت بالا می‌گیرد. از سوی دیگر بسیاری از کاندیداهای: ملی‌مذهبی‌ها، مستقل‌ها، و بخشی از دوم خردادی‌ها نیز از همان ابتدا رد صلاحیت می‌شوند.

به‌رغم تمامی این چالش‌ها اما در این دوره از انتخابات مجلس نیز، گفتمان مسلط در جنبش زنان، باز هم حضور مؤثر و یکپارچه «جنبش زنان» در انتخابات نیست بلکه عمدتاً بحث و پشتیبانی حول «مشارکت عام زنان» (چه برای کاندیدا شدن و چه برای رأی دادن) مطرح است و اساساً در آن زمان هنوز «جنبش زنان» به سطحی از انسجام و مشروعیت نرسیده بود که بتواند کاندیداهای مستقل خود را اعلام و به نفع آنان وارد کارزار انتخاباتی شود، یا به عنوان «جنبش زنان»، در فضای انتخابات به نفع زنان گفتمان‌سازی کند. در آن

۱- در این میان فائزه هاشمی در حمایت از پدر خود- که از سوی جناح چپ اصلاح‌طلبان مورد حمله بود - وارد درگیری رسانه‌ای با این جناح شد که در آن زمان به «دوم خردادی‌ها» معروف بودند. فائزه هاشمی در یک سخنرانی جنجال‌برانگیز، جناح چپ اصلاح‌طلبان را این طور مورد خطاب و انتقاد قرار داد: «مجلس ششم از آن اصلاح‌طلبان خواهد بود اما آن‌ها با تندروی خود مجلس را دچار مشکل می‌کنند» و در میانَه این درگیری‌ها گفت: «چپ، مرده سیاسی بود و کارگزاران آن را زنده کرد». فاطمه کروبی، همسر «مهدی کروبی» نیز در جواب به فائزه هاشمی اظهار داشت: «جناح چپ به خاطر سعه‌ی صدر و نجابتی که دارد تاکنون پاسخی نداده است و اگر بخواهد حرف بزند سند و مدرک نیز دارد» (همان).

زمان تازه داشت میان برخی از کنش‌گران جنبش زنان و جامعه روشن‌فکری مردانه، بحث‌هایی در باره‌ی وجود یا عدم وجود «جنبش زنان»، شکل می‌گرفت که اتفاقاً همین بحث‌ها نشان دهنده آن بود که به‌تدریج «جنبش زنان» به‌عنوان کلیتی که بخشی از خواسته‌های زنان را نمایندگی می‌کند، دارد شناخته می‌شود و حق اهلیت کسب می‌کند. یعنی دارد وارد گفتمان عمومی می‌شود. هر چند از خیلی پیشتر، ما فعالان جنبش زنان، حرکت‌های خودمان را تحت عنوان «جنبش زنان» به رسمیت می‌شناختیم، ولی این به معنای آن نبود که در افکار عمومی جامعه و در گستره‌ی گفتمان نخبه‌گان و روشن‌فکران نیز کنش‌های زنان فعال کشور، به عنوان «جنبش» تلقی می‌شد. با این حال در همین سال‌های ۱۳۷۸-۷۹ به‌تدریج جنبش زنان به آرامی و گام به گام هم‌زمان با قدرت‌یابی و تاثیرگذاری بیشترش، به عرصه گفتمان عمومی وارد می‌شد.

از سال ۱۳۸۲ به بعد نیز با نضج‌گرفتن حرکت‌های ائتلافی در جنبش زنان در «جمع هم‌اندیشی زنان» که تأثیر گسترده‌تری را در پی داشت و نیز اعتباری که جنبش زنان به دلیل گرفتن جایزه نوبل صلح توسط شیرین عبادی کسب کرده بود، در مجموع سبب شد که ما شاهد به رسمیت شناختن نسبی «جنبش زنان» در سطح گفتمان روشن‌فکری و رسانه‌ای باشیم؛ اما با برگزاری تجمع ۲۲ خرداد در سال ۱۳۸۴ و سال بعد از آن در میدان هفتم تیر تهران، و بمب خبری آن، زمینه‌ی مقبولیت و پذیرش مبارزات زنان به عنوان «جنبش» را در سطح وسیع‌تری فراهم آورد. چرا که این مقبولیت و پذیرش از حوزه روشن‌فکری فراتر رفت و در سطح افکار عمومی و حتا در میان مخالفان جنبش زنان نیز به رسمیت شناخته شد. در واقع می‌خواهم بگویم که در فضای انتخابات مجلس در سال ۱۳۷۸، هنوز در گفتمان عمومی، عمدتاً بحث «مشارکت زنان در انتخابات» مطرح بود و نه «مشارکت "جنبش" زنان در انتخابات». به همین سبب، مخاطب این بحث‌ها «فرد فرد زنان کشور» بود و نه لزوماً «جنبش زنان». به‌طوری که مثلاً نیره توحیدی، یکی از فمینیست‌های باسابقه و استاد دانشگاه

در آمریکا، در مقاله‌ای در رابطه با انتخابات مجلس ششم نوشت: «خوشبختانه بر کمیت و کیفیت نظریات مردان و زنان نواندیش دینی و چه روشن‌گر لاییک، افزوده می‌شود و قاعدتاً، مجلس ششم باید منعکس‌کننده این روند امیدوارکننده و پیشرو در زمینه مسایل و حقوق زنان باشد. اما این نخواهد شد مگر با آگاهی، موقع‌شناسی و همت زنان و شرکت فعال آنان در انتخابات از طریق نامزد شدن و رأی‌دادن به نمایندگانی که مدافع پیگیر و غیرمتزلزل حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی زنان باشند و مانع قربانی‌شدن حقوق زنان در معاملات، ملاحظات و برد و باخت‌های سیاسی و جناحی شوند.» (مجله زنان، دی ۱۳۷۸) و یا مینو مرتاضی در رابطه با علل عدم مشارکت گسترده زنان در انتخابات در همان زمان به «دو عامل اساسی اشاره می‌کند: ۱ ــ عامل بیرونی و خارج از قدرت زنان که همان تفکر سنتی و مردسالارانه است. ۲ـ عامل درونی که عدم اعتماد به نفس در زنان است» (همان). همان‌طور که از میان بحث‌های این فعالان زن نیز مشخص است، در آن دوره، «جنبش زنان» هنوز به عنوان کلیتی منسجم، مخاطب بحث «مشارکت» در انتخابات نیست و به‌رغم آن که ما خود در جنبش زنان در آن دوره در برابر کسانی که بر عدم وجود «جنبش» در حوزه فعالیت زنان سخن می‌گفتند، واکنش نشان می‌دادیم، ولی واقعیت این است که در ذهنیت خودمان نیز هنوز «جنبش زنان» را به عنوان ابزار جمعی برای مشارکت اجتماعی و سیاسی در نظر نمی‌گرفتیم زیرا عملاً می‌دیدیم که «عامل» و «کنش‌گر» مشارکت در عرصه عمومی، هنوز «فرد، فرد» زنان شناخته می‌شوند و نه «جنبش زنان». هر چه بود، انتخابات مجلس ششم در بهمن ماه ۱۳۷۸ به پایان رسید و تعدادی از زنان اصلاح‌طلب به مجلس راه یافتند.[1] این

۱- نمایندگان زن مجلس ششم شامل: سهیلا جلودارزاده، فاطمه حقیقت‌جو، فاطمه راکعی، وحیده علائی‌طالقانی، جمیله کدیور و الهه کولایی از نماینده‌گان تهران، شهربانو امانی نماینده‌ی ارومیه، سیده فاطمه خاتمی نماینده‌ی مشهد، طاهره رضازاده نماینده‌ی شیراز، حمیده عدالت نماینده‌ی دشتستان، اکرم مصوری‌منش نماینده‌ی اصفهان، اعظم ناصری‌پور نماینده‌ی اسلام‌آباد غرب و مهرانگیز مروتی نماینده‌ی خلخال بودند.

مجلس مهم‌ترین مجلس برای جنبش زنان از بعد از پیروزی انقلاب۵۷ محسوب می‌شد چرا که در آن، طرح‌های مهمی به نفع زنان مطرح شد که مهم‌ترین (و البته جنجال‌برانگیزترین آن‌ها) تصویب پیوستن ایران به «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» بود. هر چند که متأسفانه اکثر لوایح مهم و تاثیرگذار مجلس ششم از سوی شورای نگهبان رد شد.

انتخابات مجلس هفتم: حضوری کم‌رمق در فضای سرد انتخاباتی

«انتخابات مجلس هفتم» در اسفندماه **۱۳۸۲**، در زمانی برگزار شد که جنبش زنان با مرگ «زهرا کاظمی» در تیرماه آن سال مواجه شده بود[1] و در مجموع این انتخابات در فضای سردی برگزار شد که نشان‌دهنده سرخوردگی رو به گسترش جامعه از روند بسیار بطئی تغییرات بود و نشان می‌داد که در انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز اصلاح‌طلبان با شرایط بسیار سختی روبرو هستند. چرا که مجلس ششم، حتا با تحصن و استفای جمعی نمایندگان اصلاح‌طلب نتوانست از کارشکنی‌هایی که با هدف به بن‌بست رساندن طرح‌ها و لوایح نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس اعمال می‌شد جلوگیری به عمل آورد. تحصن اعتراضی نمایندگان مجلس ششم که اتفاق مهم سیاسی به‌شمار می‌رفت در میان مردم نیز واکنشی در خور نیافت و در مجموع سبب شد که امید به ایجاد تغییر از طریق مجلس شورای اسلامی، به شدت در میان مردم ـ و نیز در میان مدافعان حقوق زنان ـ کاهش یابد. زیرا کلیه لوایح و طرح‌های مربوط به زنان در شورای نگهبان رد می‌شد و اگر برخی از آن‌ها هم به تصویب می‌رسید در واقع به واسطه‌ی رأی «شورای تشخیص مصلحت نظام» بود. اتفاقاً همین سد نیرومند

---

۱ در همین زمان بود که زمزمه سهمیه‌بندی جنسیتی برای نخستین بار پس از افزایش ورودی-های دختران نسبت به پسران از سال ۱۳۷۷، مطرح شد و در دفترچه‌های انتخاب رشته کنکور در برابر سه رشته پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی، سهمیه ۵۰ درصد زن و ۵۰ درصد مرد نگاشته شد. این کار از سوی «رییس سازمان سنجش کشور» انجام گرفته بود.

«شورای نگهبان» در برابر لوایحی به نفع زنان بود که بخشی از جنبش زنان را به همراهی با کسانی که خواستار رفراندوم و تغییر قانون اساسی بودند واداشت. چرا که آن‌ها به عینه مشاهده کرده بودند که حتا اگر زنان با تحمل مضیقه‌های فراوان (و رد صلاحیت‌های گسترده) بالاخره چند نماینده برای پیگیری مطالبات‌شان به مجلس بفرستند، باز هم به راحتی با توجه به ساختار سیاسی حاکم بر قانون اساسی (قدرت مسلط نهادهای انتصابی بر نهادهای انتخابی) نمی‌توان به تغییر و اصلاح قوانین به نفع زنان، دل بست. بنابراین جنبش زنان یا می‌بایست نیروی عظیمی در میان جامعه زنان بسیج می‌کرد تا شاید بتواند لوایح مربوط به برابری حقوق زنان را حتا به «شورای نگهبان» هم بقبولاند، یا باید به منظور تغییراتی در ساختار حقوقی و نهادهای انتصابی حکومت، در انتظار متجلی شدن خواسته‌ی «تغییراتی در قانون اساسی به نفع حقوق زنان» در بخش‌هایی از حاکمیت می‌ماند. در واقع جنبش زنان در خلال سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸، این دو روش را آزمود. یعنی با راه‌اندازی «کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا» (و دیگر کمپین‌ها و حرکت‌های گسترده)، راه اول را آزمود، و با شکل‌دادن به «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» راه دوم را به محک آزمایش گذاشت. گرچه هیچ کدام از این دو روش، نتوانست به تغییرات جدی به نفع زنان، منجر شود اما بی‌شک همه این آزمون‌ها، پشتوانه‌های مهمی برای جنبش زنان در آینده فراهم کرده است.

در انتخابات مجلس هفتم نیز برخلاف انتخابات مجلس ششم، به‌رغم تلاش دو جناح اصلاح‌طلب (کارگزارانی‌ها و مشارکتی‌ها) مشارکت مردم در انتخابات نسبت به گذشته بسیار کاهش یافته بود و به ۵۰ درصد تنزل کرده بود. درحالی که میزان مشارکت مردم در انتخابات مجلس پنجم و ششم بسیار بالاتر بود (حدود ۷۰ درصد). در زمان مجلس ششم، چالش‌هایی نیز میان اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی ایجاد شده بود و آقای رفسنجانی در مجلس ششم به دلیل رأی پایین‌اش، اعلام انصراف داد. در واقع در انتخابات مجلس

پـنجم، کـارگزارانی‌هـا بیشـترین رأی را کسـب کردنـد و در مجلـس ششـم، مشـارکتی‌هـا توانسـتند بسـیاری از کرسـی‌هـا را از آن خـود سـازند. از ایـن رو کارگزارانی‌ها در مجلس هفتم، احتمال موفقیت خود را برخلاف مجلـس ششـم بیشتر مـی‌دانسـتند. بـه ایـن اعتبـار بـود کـه آن‌هـا فعالیـت‌هـای خـود را بـه‌طـور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش دادنـد. امـا نتـایج انتخابـات نشـان داد کـه چنـین نشـد و مجلس هفتم در واقع دوران واگـذاری مجلـس بـه طیـف «اصـول‌گرایـان» بـود. دلایل اصلی این واگذاری هم تا حدودی روشن بود: از یـک سـو انسـجام لازم در میان اصلاح‌طلبان وجـود نداشـت و از سـوی دیگـر مـردم نیـز تاحـدودی از ناکامی نمایندگان مجلس ششم در روند قانونگذاری سرخورده شـده بودنـد در نتیجه، مشارکت مردم در این دوره‌ی انتخابات، روند نزولی پیدا کرد. بـه‌طـوری که در تهران، (که معمولاً پایگاه اصلی تغییرات سیاسی کشور به‌شمار مـی‌رود)، فقط ۳۳ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند.

به‌رغم این فضای سرد و ناامیـدی حـاکم بـر جامعـه، امـا در آذرمـاه ۱۳۸۲، فراکسیون زنان مجلس ششم، از تعداد قابل تـوجهی کـنش‌گـران و تشـکل‌هـای زنان دعوت کرد تا نحوه‌ی حضور زنان در انتخابات مجلس هفـتم را بـا کمـک آنان بررسی کند و پیشنهاد در نظر گرفتن «سـهمیه ۳۰ درصـدی بـرای زنـان در فهرست اصلاح‌طلبان» را ارائه نماید. بحث «سهمیه برای زنـان در مجلـس» از آن به بعد بود که توسط جبهه مشارکت در انتخابات سال‌های بعد نیز پیگیری شد و به عنوان یکی از خواسته‌های اصلیِ کمیسیون زنان جبهـه مشـارکت درآمـد. در این جلسه از تعداد ۱۲۰ نفر که دعوت کـرده بودنـد تنهـا ۳۰ نفـر از فعـالان زن (عمـدتاً ملـی مـذهبی‌هـا و تشـکل‌هـایی کـه در شـبکه همـاهنگی سـازمان‌هـای غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» عضو بودند) شرکت جستند. در این نشسـت، دعوت‌کنندگان شامل الهه کولایی، سهیلا جلودارزاده، حمیـده عـدالت، فاطمـه خاتمی، جمیله کدیور، وحیده طالقانی و.. بودند و از میان دعوت‌شدگان حاضر در جلسه نیز می‌توان به: ناهید توسلی، فاطمه فرهنگ خواه، شـهین علیـایی زنـد،

زهرا اشراقی، اشرف بروجردی، نرگس کریمی و... اشاره کرد. در این جلسه بنابه گزارش مجله زنان «از تعداد حاضران در جلسه و بحث‌های غیرمنسجم و غیرمرتبط با موضوع اصلی، تنها یکی از حاضران یعنی فاطمه فرهنگ‌خواه برای افزایش تعداد زنان در مجلس راه‌کار ارائه داد... او پیشنهاد کرد که لیست ۳۸ نفره‌ای از زنان تهیه و اعلام شود یا حداقل ده نفر از زنان نخبه در لیست گروه-های سیاسی اصلاح‌طلب گنجانده شوند و از جوانان، مجلس دانش‌آموزی و انجمن‌های اسلامی مدارس و دانشگاه‌ها در این جهت کمک گرفته شود.»[۱]

در این میان برخی از تشکل‌های زنان که عمدتاً تحت «شبکه سازمان‌های غیردولتی زنان جمهوری اسلامی» فعالیت می‌کردند، بیانیه‌ای را در بهمن ۱۳۸۲ صادر کردند و مطالبات زنان از مجلس شورای اسلامی را مطرح نمودند.[۲] تا جایی که اطلاع دارم این بیانیه با کمک «مرکز کارورزی سازمان‌های غیردولتی» که توسط محبوبه عباسقلی‌زاده اداره می‌شد، تدوین شده بود.[۳]

این بیانیه درحالی صادر شده بود که ما دومین نشست جمع «هم‌اندیشی زنان» را در دی ماه ۱۳۸۲ برگزار کرده بودیم و در آن نشست، در مورد ایجاد زمینه‌های همکاری فعالان زن و کف مطالبات زنان به بحث پرداخته بودیم. ولی همان‌طور که در فصل‌های پیشین توضیح داده‌ام «جمع هم‌اندیشی زنان» اساساً هنوز با بحث «انتخابات» به‌طور جدی و تعیین‌کننده، درگیر نشده بود. به-

---

۱- زهرا ابراهیمی، مجله زنان، آذر و دی ۱۳۸۲.

۲ http://zananmag.org/spip.php?article206

۳ تشکل‌هایی که این بیانیه را امضاء کرده بودند شامل: «۱. انجمن حمایت از زنان و کودکان پناهنده. ۲. انجمن حمایت از حقوق زنان. ۳. انجمن روزنامه‌نگاران زن ایران. ۴. انجمن زنان پژوهش‌گر تاریخ. ۵. انجمن کودکان مهر. ۶. جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان. ۷. خانه دختران ایران. ۸. خانه زنان پیشتاز صنعت. ۹. خانه فرهنگ و توسعه پایدار. ۱۰. سازمان زنان زرتشتی. ۱۱. کانون بانوان بازنشسته آموزش و پرورش. ۱۲. کانون حمایت از حقوق زنان. ۱۳. کمیته بانوان آشوری انجمن آشوریان تهران. ۱۴. مرکز خانواده سالم. ۱۵. مرکز کارورزی سازمان‌های غیردولتی. ۱۶. مرکز مطالعات و تحقیقات زنان. ۱۷. مؤسسه اجتماعی ـ فرهنگی یاس. ۱۸. مؤسسه فرهنگی فرزانه پیشرو. ۱۹. مؤسسه مطالعات و تحقیقات حوّا».

ویژه آن که با توجه به شکست‌هایی که مجلس ششم در رابطه با تصویب لوایح و طرح‌هایش خورده بود طبعاً در سال ۱۳۸۲ نیز در مورد انتخابات مجلس، فضای مثبتی در جامعه وجود نداشت به‌خصوص که وقتی تعدادی از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم، پس از تحصن، از مجلس استعفا داده بودند، در واقع این پیام را به‌طور غیرمستقیم به افکار عمومی جامعه رسانده بودند که دیگر «کار در مجلس» بی‌فایده است بنابراین اصلاح‌طلبان چه‌طور می‌توانستند دوباره روزنه‌ای امیدوارکننده را در برابر مردم و جامعه مدنی برای حضور فعال‌شان در انتخابات مجلس، بگشایند. از همین رو بود که بیانیه تعدادی از تشکل‌های زنان در رابطه با انتخابات، در آن فضا، نه تنها نمی‌توانست برای بسیج زنان راه‌گشا باشد بلکه تاثیرگذاری چندانی هم در افکار عمومی جامعه نداشت. در واقع فضای سرد موجود در آن زمان چنان بود که حتا گروه‌های سیاسی زنان نیز که در انتخابات ششم، لیست‌های کاندیداهای زن را مطرح کردند، در انتخابات هفتم، اساساً لیست‌های جداگانه ندادند و تحت تشکل‌های مردان نزدیک به خود، کاندید اعلام کردند. برای نمونه مجمع اسلامی بانوان که فاطمه کروبی آن را هدایت می‌کرد و در مجلس ششم لیست کاندیداهای زن را مطرح کرده بود این بار به جای ائتلاف میان گروه‌های زنان، به نزدیکان مردشان، پیوستند و تحت عنوان «ائتلاف برای ایران» حرکت کردند.

در این میان جناح چپ اصلاحات به دلیل رد صلاحیت‌های گسترده‌شان از سوی شورای نگهبان، عملاً از صحنه انتخابات حذف شدند و فقط «مجمع روحانیون مبارز» و «حزب همبستگی» و «کارگزاران سازندگی» باقی ماندند که همه‌شان نیز تحت نام «ائتلاف برای ایران» در انتخابات شرکت کردند. «جامعه زینب» (به ریاست مریم بهروزی) نیز تحت لوای «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» قرار گرفت و تشکل‌های سیاسی مانند «جمعیت زنان جمهوری اسلامی» (به رهبری زهرا مصطفوی) هم اساساً لیستی ندادند. به این ترتیب عملاً حرکت نمایان و قابل‌توجهی از سوی زنان در این دوره وجود نداشت. در

نهایت هم ۵ زن از لیست ائتلاف آبادگران که متعلق به اصول‌گرایان (جمعیت مؤتلفه اسلامی) بود، توانستند به مجلس راه یابد و از میان زنان اصلاح‌طلب کسی به مجلس هفتم راه نیافت. تنها یک زن (مهرانگیز مروتی) از مجلس ششم به مجلس هفتم راه یافت.[۱]

انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴: آغازی برای استفاده از «فضا»ی انتخاباتی

بحث انتخابات و حضور زنان، در «جمع هم‌اندیشی زنان» (که از سال ۱۳۸۲ شکل گرفته بود) به‌طور جدی‌تر و از زاویه «کنشی جمعی» از سوی جنبش زنان در اردیبهشت سال ۱۳۸۴، هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد. در این دوره ، انتخابات ریاست‌جمهوری نیز با استقبال از سوی جامعه و مردم همراه نبود و فضای نسبتاً سردی همچنان بر جامعه حاکم بود. اما در جامعه روشن‌فکری و در میان گروه‌ها و جنبش‌های گوناگون از جمله جنبش زنان، جنبش دانشجویی و... بحث‌ها در مورد شیوه تاثیرگذاری برای ایجاد تغییرات در «فضا»ی انتخابات، به شدت در جریان بود. آن زمان بسیاری حدس می‌زدند که اصلاح‌طلبان با توجه به این که در دو دوره، کرسی ریاست جمهوری را برعهده داشتند پس به‌طور طبیعی احتمال پیروزی دوباره‌شان بسیار اندک است. به‌ویژه آن که آقای خاتمی پس از دو دوره ریاست جمهوری، امکان کاندیدا شدن نداشت و چهره مقبولی هم از سوی جبهه دوم خردادی‌ها تعیین نشده بود. دکتر معین در واقع بدترین انتخابی بود که اصلاح‌طلبان در آن شرایط رکود بازار انتخاباتی و ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌ها ـ به‌ویژه سرخوردگی جوانان ـ می‌توانستند ارائه کنند. همان‌طور که کاندید شدن آقای هاشمی رفسنجانی از سوی بخش کارگزاران سازندگی ، بعد از آن دوره «افشاگری» که از سوی

۱- اسامی زنان مجلس هفتم: فاطمه آلیا، عشرت شایق، لاله افتخاری، فاطمه رهبر، نفیسه فیاض‌بخش، الهام امین‌زاده، فاطمه آجرلو، هاجر تحریری، مهرانگیز مروتی، رفعت بیات، عفت شریعتی، نیره اخوان بی‌طرف.

برخی از فعالان جناح چپ اصلاح‌طلبان اتفاق افتاده بود، بی‌شک انتخاب خوبی نبود. هر چند در معادلات سیاسی، بسیاری می‌دانستند که اگر هم قرار باشد از مجموعه طیف‌های گسترده اصلاح‌طلبان کسی این بار سکان ریاست جمهوری را به دست گیرد، کارگزارانی‌ها به ریاست هاشمی رفسنجانی است و نه مشارکتی‌ها. در این میان از همه سو علیه خانواده هاشمی رفسنجانی در میان مردم تبلیغات شده بود در نتیجه آقای هاشمی رفسنجانی هم نمی‌توانست شانس و اقبالی برای جمع کردن رأی بالا را داشته باشد. هرچند در این دوره، حضور حجةالاسلام مهدی کروبی گزینه‌ای بود که می‌توانست مورد موافقت جناح‌های مختلف جبهه اصلاحات قرار بگیرد، ولی این کار نیز به هزار و یک دلیل، صورت نگرفت. به این ترتیب تشتت میان اصلاح‌طلبان، فضای ناامید و سردرگم حاکم بر جامعه را تشدید می‌کرد و فضای انتخاباتی را هرچه بیشتر سرد و بی‌رمق می‌ساخت.

در مجموع در این دوران، جامعه سرگردان بود: اصلاح‌طلبان در دوران هشت ساله آن‌چنان که انتظار جامعه - به‌ویژه طبقه متوسط مدرن - از آن‌ها می‌رفت نتوانسته بودند قول‌ها و وعده‌های‌شان را محقق کنند از این رو طبقه متوسط مدرن بیش از اقشار و طبقات دیگر، ناامید شده بود. از سوی دیگر طبقات محروم و پایین جامعه نیز از دوران اصلاحات (که عمدتاً شعارش بر محور آزادی‌های سیاسی و مدنی بود)، به قول معروف «دخلی» نبرده بودند و یا بهتر بگوییم جامعه مدنی و مدرنیست‌های مسلمان نتوانسته بودند که به‌روشنی، پیوند بین آزادی‌های سیاسی مانند آزادی بیان، عقیده، قلم و... با چشم‌انداز عدالت اجتماعی را برای طبقات محروم و پایین جامعه ترسیم کنند. این درحالی است که بی‌شک مهم‌ترین دستاورد آزادی قلم و بیان و ایجاد تشکل-های صنفی و مدنی در تحلیل نهایی می‌توانند به نفع توزیع عادلانه‌تر ثروت یعنی به نفع تهیدستان (به دلیل قدرت اعتراض و چانه‌زنی دسته‌جمعی، اعتراض به فساد دولتی، و نیز گسترش خدمات آموزشی و بهداشتی به نفع طبقات پایین

و محروم جامعه) به‌کار آیند، ولی با توجه به آن که در دوران اصلاحات، عمدتاً به زمینه‌سازی و بیان خواسته‌ها سپری شد و به مرحله اجرای آن و تأثیرات‌اش بر جامعه و طبقات فرودست آن‌چنان که باید، نرسید و روشن‌فکران و سیاست‌مداران نیز نتوانستند این پیوند را به خوبی تبیین کنند، در نتیجه بخشی از طبقات فرودست نیز چشم امیدی به اصلاح‌طلبان نداشتند. از سوی دیگر در میان اغلب روشن‌فکران و فعالان جامعه مدنی نیز گفتمان غالب بر بحث «حقوق بشر»، عمدتاً در محدوده‌ی «حقوق زندانیان سیاسی» باقی مانده بود و نتوانسته بود از این محدوده خیلی فراتر برود. آزادی مطبوعات و آزادی بیان و قلم و تشکل‌های مدنی نیز این اواخر به فشار برای «آزادی زندانیان سیاسی» و چانه-زنی بر سر توقیف یا عدم توقیف چند نشریه و روزنامه، محدود می‌شد و در مجموع، پیوند شعارهای سیاسی و دموکراسی‌خواهانه با گسترش عدالت اجتماعی و استیفای حقوق تهیدستان شهری، تا حدود زیادی مغفول مانده بود.

با توجه به این مجموعه عوامل و نیز مواردی از جمله: ناامیدی و دلزدگی بخش بزرگی از مردم از درگیری‌های جناحی در حاکمیت، ناپختگی و عدم هماهنگی میان نیروهای اصلاح‌طلب درون نظام، و نیز عدم بلوغ گروه‌های مردمی از به کارگیری ابزارهای مدنی مناسب برای پیشبرد اهداف مشترک و.... همه و همه دست به دست هم داد که در مقطع انتخابات **۱۳۸۴**، سرگردانی بر جامعه مدنی و نخبه‌گان و گروه‌های سیاسی و اجتماعی (در یافتن راه برون رفت از بن بست‌های پیش آمده)، غلبه کند و فضای قطب‌بندی شده‌ای ایجاد گردد. نیروهای جبهه مشارکت هم در این میان بدترین گزینه را برای کاندیدای مورد نظر خود ـ دکتر معین ـ برای احراز مقام ریاست جمهوری، برگزیدند و به این سرگردانی‌ها دامن زدند. بخشی دیگر از اصلاح‌طلبان نیز آقای کروبی را کاندید کردند و در این میان آقای قالیباف نیز نظر بخشی از زنانی را که پیش از آن به اصلاح‌طلبان، اقبال نشان داده بودند، جذب خود کرده بود. طبعاً چنین شرایطی، به‌طور اتوماتیک، زمینه‌ی پیروزی تیم انتخاباتی

آقای احمدی‌نژاد را بسترسازی می‌کرد. واقعیت این است که در آن شرایط تشتت و چندپاره‌گی، آن‌چه در فضای انتخاباتی آن زمان، غالب شده بود، تنش فزاینده میان «تحریم انتخابات» و یا «شرکت در انتخابات» بود.

همواره بحث تحریم و شرکت در انتخابات در همه دوره‌های انتخاباتی وجود داشته است اما از سال ۱۳۷۶ به بعد در دوره‌های مختلف انتخابات ریاست جمهوری، این بحث در حاشیه قرار داشت ولی در مقطع سال ۱۳۸۴ ، این چالش بر فضای انتخابات غلبه کرد. چنان که حتا نخبگان با تجربه‌ی کشور نیز در مورد این که چه‌گونه می‌شود مردم را به نفع ایجاد تغییرات، بسیج کرد، نمی‌توانستند به توافق حداقلی برسند. انواع و اقسام شعارهای رنگارنگی که دکتر معین به عنوان نامزد مشارکتی‌ها بیان می‌کرد (و از قضا بسیار آوانگارد هم بود)، بیشتر نشانه‌ی ناپختگی بود تا دموکرات و کثرت‌پذیر بودن! چرا که با این شعارهای پُر زرق و برقی که یک هزارم آن را در ۸ سال ریاست اصلاح‌طلبان نتوانسته بودند به اجرا در بیاورند، بیشتر واکنش‌برانگیز بود تا شعارهایی قانع‌کننده و عملی. خلاصه در آن فضای بلبشو و مبهم، بی‌شک ورود جنبش زنان به فضای انتخاباتی (آن هم به شکلی مستقیم) نه تنها کمک و تاثیرگذاری زیادی نداشت بلکه می‌توانست اعتبار جنبش زنان را نیز در میان برخی از مخاطبان‌اش از میان ببرد.

قابل تأمل است که موج این درگیری‌ها و تنش‌ها و تشتت‌ها حتا تا کوچک‌ترین تشکل‌ها و گروه‌ها هم نفوذ کرده بود و نشان می‌داد که نه تنها جنبش زنان که هیچ جنبش بزرگ دیگری هم نمی‌تواند به‌تنهایی در این فضای نابسامان، تأثیرگذاری داشته باشد و جامعه را از دو قطبی حاکم بر آن، رهایی دهد.

از سوی دیگر، این یک واقعیت انکارناپذیر است که از سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۴ کنش‌گران جنبش فمینیستی فقط توانسته بودند بسترهای مناسب برای حرکت‌های بزرگ آینده را، پی‌ریزی کنند ولی هنوز نقش مستقل خود را بر

جامعه ـ آن هم به شکل گسترده و قابل اعتنا ـ رقم نزده بودند. از این رو به نظر می‌رسید بهترین کاری که جنبش مستقل زنان می‌توانست در آن مقطع انجام بدهد، بهره بردن از فضای نسبتاً باز انتخاباتی به نفع «رؤیت‌پذیر شدن هرچه بیشتر» است. اما در «جمع هم‌اندیشی زنان» در آن زمان دو رویکرد در رابطه با مسئله انتخابات، فعال بود. از همان اردیبهشت ۱۳۸۴، برخی از اعضای جمع هم‌اندیشی زنان، به دنبال اتحادیابی برای حمایت از کاندیداهای اصلاح‌طلبان بودند و این که فعالان جنبش زنان بتوانند به عنوان حامی کاندیداها فعال شوند (روندی که طی سه دهه‌ی گذشته همواره در بخشی از جنبش زنان وجود داشته است). اما رویکرد دیگر در «جمع هم‌اندیشی زنان» (از جمله ما در مرکز فرهنگی زنان)، عمدتاً راه‌های بهره بردن از فضای به نسبت باز انتخاباتی برای طرح مسایل زنان را جستجو می‌کرد. در این دوره، که فضای قطبی‌شده‌ای بر روند انتخابات حاکم شده بود، جنبش دانشجویی (یعنی یکی از نزدیک‌ترین متحدین جنبش زنان) اساساً «تحریم انتخابات» را در دستور کار خود قرار داده بود. فضای ناامیدی هم که در جامعه موج می‌زد.[1] بنابراین، این که جنبش زنان پس از سال‌ها تلاش، موفق شده بود که بسترهای مناسبی برای یک حرکت جدی فراهم آورد، اگر که تصمیم می‌گرفت در اولین گام عملی‌اش (آن هم با توجه به فضای دوقطبی و ناامیدی در جامعه) به‌طور مستقیم وارد فضای انتخاباتی شود، حرکتی به نظر ناپخته می‌رسید. چرا که سازماندهی و حضور مستقیم برای «انتخابات» با یک کنش جمعی از سوی جنبش زنان (آن‌طور که

۱- میزان رأی‌ها در دور اول انتخابات ۱۳۸۴ نیز نشان داد که زنان در مجموع کم‌تر از مردان به آقای دکتر معین رأی داده‌اند. این امر گواه آن است که زنان طبقه متوسط مدرن که پیشتر پشتیبانی خود را با رأی‌های انبوه میلیونی (در سال‌ها ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰) نشان داده بودند، دچار سرخوردگی و ناامیدی شده بودند. از سوی دیگر کاندیدای واحدی که مقبولیت عمومی داشته باشد وجود نداشت از همین رو به‌رغم آن که بخشی از جنبش زنان در ستادهای آقای معین و یا آقای رفسنجانی فعالیت می‌کردند، اما تعداد رأی‌های زنان به آقای قالیباف، بیشتر بود تا دکتر معین. http://ir-women.net/spip.php?article4216

در ائتلاف همگرایی زنان در سال ۱۳۸۸ اتفاق افتاد) می‌توانست تأثیرهای منفی چنین حرکتی بر اثرات مثبت‌اش بچربد. زیرا جنبش مستقل زنان هنوز به شیوه-های حرکتی معتبر و سنت‌های جاافتاده‌ای که در سطح عمومی مشروعیت داشته باشد دست نیافته بود. بنابراین در شرایطی که احتمال مشارکت پایین زنان در این انتخابات بسیار بود، واردشدن به چنین صحنه پرخطر با ریسک بالا ، می‌توانست به جای آن که باعث افزایش سرمایه اجتماعی در جنبش زنان شود، با توجه به مجموعه فضای سیاسی، آن را دچار تنش و ریزش نیرو بکند.

از سوی دیگر بخشی از اپوزیسیون معتدل حاکمیت نیز که پیش از آن با برخی از طیف‌های اصلاح‌طلبان هماهنگی بیشتری داشت، فراخوانی عمومی برای «رفراندوم قانون اساسی» را مطرح کرده بود که در میان فراخوان‌دهندگان، زنان شاخص جنبش زنان همچون مهرانگیز کار نیز دیده می‌شد. در واقع بخشی از جامعه روشنفکری ایران به این نتیجه رسیده بود که اساساً با وجود موانع قانونی بسیار، اصلاح‌طلبان نتوانستند برنامه‌های خود را پیش ببرند از این رو باید به سمت تغییر در قانون اساسی و کاهش تصلب و نارسایی این قانون در برابر خواسته‌های مردم رفت. خواسته‌ی تغییرات قانونی در جنبش زنان نیز (با توجه به آن که در مجلس ششم، مشخصاً به دیوار نفوذناپذیر «شورای نگهبان» برخورد کرده بود) بخشاً با این رویکرد همآوا شده بود. این بخش از جنبش زنان نیز پذیرفته بود که فراهم شدن بستر برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز، مستلزم تغییراتی در قانون اساسی است. با توجه به چنین مجموعه‌ی متنوعی از رویکردهای متفاوت، بخشی از جنبش زنان (گروه‌هایی مانند ما در مرکز فرهنگی زنان) رویکردمان استفاده غیرمستقیم از «فضا»ی انتخاباتی به نفع تثبیت گفتمان حقوق برابر، تحکیم هرچه بیشتر موقعیت جنبش زنان، و عمومی شدن هرچه بیشتر مطالبات زنان بود، به جای آن که به‌طور مستقیم وارد عرصه

انتخاباتی شویم.[۱]

در واقع اتخاذ چنین استراتژی‌های حساس و مهمی (مواجهه با رخدادی ملی همچون انتخابات) در جنبش زنان، می‌بایست با توجه به سنجش ظرفیت‌های درونی جنبش و نیز شرایط اجتماعی، سیاسی بیرون از جنبش زنان، به‌کار گرفته شود. معنی این سخن آن است که بدون در نظر گرفتن همه شرایط و برآورد میزان اقبال جامعه‌ی مخاطب (جامعه زنان)، و بدون داشتن شانس موفقیت آن حرکت، و... پُر واضح است که ورود به حوزه‌های حساس، به‌خصوص هنگامی که جنبش زنان هنوز در مراحل آزمون و خطاست و در جامعه مشروعیت گسترده ندارد، طبعاً می‌تواند تأثیر منفی ـ و اغلب ناامیدکننده ـ در بر داشته باشد.

در هر صورت تمام رویکردهای متفاوت در درون جنبش زنان نسبت به انتخابات، در «جمع هم‌اندیشی زنان» فعال شده بودند و به دنبال متحدان خود می‌گشتند. گروهی از جمع هم‌اندیشی که رویکردشان فعالیت در ستادهای انتخاباتی بود تا بلکه با نگه‌داشتن اصلاح‌طلبان بتوانند فضای موجود جامعه را حفظ کنند و از بدترشدن اوضاع سیاسی (که بی‌شک جنبش زنان را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد) جلوگیری کنند، پس از این نشست، جلسات مشترک ترتیب دادند و در نهایت هم کمیسیون زنان حزب مشارکت از جمعی از فعالان جنبش زنان دعوت کرد تا با کاندیدای این حزب (دکتر معین) دیدار داشته باشند. در این میان کمیسیون زنان جبهه مشارکت لیستی از مطالبات زنان از رئیس جمهور را به منظور «ارائه به نامزد منتخب جبهه مشارکت ایران اسلامی برای دوره نهم ریاست جمهوری» تدوین کرد که شامل **۲۹** مورد بود. (روزنامه اقبال، **۲۷** اردیبهشت **۱۳۸۴**، ص ۷)

به این ترتیب بخشی از اعضای جمع هم‌اندیشی زنان در ستادهای انتخاباتی

۱http://www.bbc.co.uk/persian/interactivity/debate/story/2005/06/050610_shr-female-elections.shtml

حزب مشارکت فعال شدند. همچنین غیر از زنان مشارکتی و کارگزارانی، از میان بخش‌های دیگر جنبش زنان، فعالانی همچون شادی صدر ، ژیلا بنی یعقوب، و... به‌صورت فردی (نه تحت عنوان جنبش زنان) در ستادهای انتخاباتی آقای معین (نامزد حزب مشارکت) فعالیت کردند. از سوی دیگر زنان ملی مذهبی همچون فاطمه گوارایی، فاطمه فرهنگ خواه، مینو مرتاضی، ناهید توسلی، اعظم طالقانی و... نیز در ستاد انتخاباتی که با نام خودشان (ستاد ملی،مذهبی‌ها و نهضت آزادی) برای حمایت از دکتر معین ایجاد کرده بودند فعالیت داشتند. به‌طوری که در ۲۵ خرداد در بیانیه «حمایت جمعی از هنرمندان و روشن‌فکران از معین» برخی از فعالان جنبش زنان از جمله شهلا شرکت، نیره توکلی، شادی صدر، آسیه امینی، فاطمه گوارایی، مژده دقیقی، نسرین افضلی و... این بیانیه‌ی حمایت از دکتر معین را در کنار برخی از روشن‌فکران مرد، امضاء کرده بودند. (روزنامه اقبال، ۲۵ خرداد ۱۳۸۴، ص ۲) البته فعالیت این بخش از فعالان جنبش زنان فقط در حد دادن بیانیه حمایتی نبود و برخی از آنان در ستادهای انتخاباتی دکتر معین فعالیت می‌کردند، به‌طوری که در «طرح گفت و گوی رو در رو» که در ستاد انتخاباتی دکتر معین به منظور حمایت از او برنامه ریزی شده بود، از فعالان جنبش زنان، شادی صدر، پرستو دوکوهکی، ساناز الله‌بداشتی، شهلا شرکت، معصومه ناصری، ژیلا بنی یعقوب و... که در ستاد نسیم دکتر معین فعال بودند، به نفع این کاندید در خیابان‌ها و میدان‌های شهر با مردم صحبت می‌کردند. (روزنامه اقبال، ۲۵ خرداد ۱۳۸۴، ص ۴)

به این ترتیب بخشی از جنبش زنان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ به‌طور مستقیم و به حمایت از یک کاندیدای مشخص، فعال شد. البته این فعالیت‌ها در ستادهای انتخاباتی از سوی فعالان جنبش زنان، تحت عنوان جنبش زنان صورت نمی‌گرفت و عمدتاً حرکت‌هایی فردی بود، حرکت‌هایی که در تمام دوره‌های پیشین انتخابات نیز به‌صورت فردی در میان برخی از فعالان جنبش زنان، همواره جریان داشت.

حرکت دیگری که از دل «جمع هم‌اندیشی زنان» در سال ۱۳۸۴، و به واسطه فضای انتخاباتی شکل گرفت، «تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴» در برابر دانشگاه تهران بود که مهم‌ترین حرکت جنبش زنان در این دوره از انتخابات تلقی می‌شد. البته در جمع هم‌اندیشی زنان، حرکت دیگری نیز پیش از این تجمع، به وقوع پیوست، یعنی تعدادی از گروه‌های جمع هم‌اندیشی با سازماندهی اعظم طالقانی برای تحصنی در برابر ریاست جمهوری برای حذف کاندیداهای زن از انتخابات ریاست جمهوری فعال شدند. در آن تحصن (که پیشتر در فصل سوم کتاب شرح دادم)، بخشی از ما در مرکز فرهنگی زنان به فراخوان اعظم طالقانی لبیک گفتیم و به آن تحصن پیوستیم و پس از آن نیز بحث تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ در برابر دانشگاه تهران را سازمان دادیم که با استقبال جنبش دانشجویی هم مواجه شد و همان حرکت، پیوندهای ما جنبش زنانی‌ها را با جنبش دانشجویی، به شدت افزایش داد.

تجمع اعتراضی جلوی دانشگاه تهران، انعکاس بسیار وسیعی داشت و برای اولین بار تجمعی نه از طرف یک گروه، بلکه از سوی طیف‌های گوناگون جنبش زنان شکل می‌گرفت و این باعث می‌شد که جنبش زنان در بخش وسیع‌تری از افکار عمومی مطرح گردد. به هر روی، در انتخابات ۱۳۸۴، گروه‌های فعال در جنبش زنان مانند همه گروه‌های دیگر، هرچند با تشتت برنامه و راه‌کار روبرو بودند اما در نهایت، مجموع فعالیت‌های متنوع‌شان در فضای انتخاباتی سال ۱۳۸۴، سبب شد که مباحث زنان در طیف گسترده‌ای مورد توجه عموم شهروندان ایرانی قرار بگیرد.

پس از آن، شکست اصلاح‌طلبان و پیروزی آقای احمدی‌نژاد در انتخابات ۱۳۸۴ (و تغییر فضای سیاسی کشور) باعث شد که اوضاع «جمع هم‌اندیشی زنان» نیز دستخوش تحولات بسیار شود. چرا که زین‌پس باید گروه‌های زنان به فکر آن می‌بودند که در آینده چه‌گونه می‌خواهند فعالیت‌های خود را با توجه به شرایط جدید سیاسی، سازمان بدهند از این رو در این دوران گذار، نهادهای

پیشین قادر نبودند پاسخ‌گوی شرایط جدید جامعه باشند. زیرا سیاست‌های ضد جامعه مدنی توسط دولت، تشکل‌های رسمی زنان را عملا زمین‌گیر کرده بود.[۱]

جابه جایی نیروها و نزدیکی و دوری آن‌ها به یکدیگر حالا باید با توجه به استراتژی هر کدام از نیروهای درون جنبش زنان در برابر شرایط جدید سیاسی، شکل می‌گرفت. طی این روند بود که به‌تدریج ائتلاف‌های کوچک‌تر و فعال‌تر حول کمپین‌ها و فوروم‌های گوناگون (با توجه به تعریف فعالان و گروه‌ها از استراتژی حرکتی‌شان برای شرایط جدید سیاسی) شکل گرفت. پس از تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۵** در «میدان هفت تیر» نیز جنبش زنان با توجه به هزینه‌ای که پرداخت، توانست هویت خود را به عنوان یک «جنبش» حق‌خواه و مشروع که مستقل از نیروها و احزاب سیاسی است در افکار عمومی تثبیت کند و پس از آن بود که ائتلاف‌های کوچک‌تری با عنوان «کمپین یک میلیون امضا»، «میدان زنان»، «مادران صلح»، «مجمع زنان اصلاح‌طلب» و «منشور زنان» شروع به شکل‌گیری و فعالیت، کردند تا این که در نهایت، بار دیگر در فضای انتخابات ریاست جمهوری سال **۱۳۸۸**، به یکدیگر نزدیک شدند. این نخستین بار بود که جنبش زنان از طیف‌های گوناگون و با راه‌کارهای مدنی خود، در عین استقلال، اما با برنامه‌ریزی برای کسب منافع مشترک، در فضای به‌نسبت باز انتخابات، حضوری گسترده پیدا کرد. روش و شیوه حرکتی «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» نسبت به بقیه ائتلاف‌های پیشینی جنبش زنان، تکامل یافته‌تر، منسجم‌تر، و بسیار پخته‌تر بود.

شکل‌گیری همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات

تولد ائتلاف «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» در سال **۱۳۸۸**، فاز جدیدی در حرکت فعالان جنبش فمینیستی ایران برای

۱- برای نمونه بلافاصله پس از روی کارآمدن دولت نهم، در شهریور **۱۳۸۴**، تعداد **۱۲** تشکل غیردولتی زنان فقط در شهر خدابنده، پلمب شدند. (کانون زنان ایرانی، مهر **۱۳۸۴**)

بهره‌وری از فضای انتخابات، محسوب می‌شد. این ائتلاف در واقع یک کنش جمعی و هدفمند از سوی مجموعه‌ی فعالان جنبش زنان بود و سبب شد که انرژی و پتانسیل کنش‌گران این جنبش ـ که پیشتر در ستادهای انتخاباتی به صورت پراکنده خرج می‌شد ـ با هم‌افزایی و در یک کارزار دسته‌جمعی و کوتاه‌مدت برای رسیدن به هدفی مشخص و قابل حصول، بسیج شود. اگر در انتخابات ۱۳۸۴، کمیسیون زنان جبهه مشارکت، فعالان جنبش زنان را دعوت کرد تا مطالبات‌شان را ارائه دهند، در انتخابات ۱۳۸۸، این جنبش زنان بود که بخشی از نیروی آنان را به ائتلافی گسترده به نفع حقوق زنان، فراخوانده بود.

از سوی دیگر بخش بزرگی از مخاطبان جنبش زنان (عموم جامعه زنان) نیز پس از سپری شدن دوره یأس و سرخوردگی و از سرگذراندن تجربه‌های تلخ و انفعالی در زمان دولت نهم، به روشنی، تمایل خود را برای حضور دوباره در فضای به نسبت باز ناشی از انتخابات، نشان می‌دادند. در این زمان برخلاف انتخابات ۱۳۸۴، اکثر نیروهای اجتماعی و مردمی در داخل و خارج کشور (از جمله بخش فعال جنبش دانشجویی)، مصمم شده بودند که تغییری را در فضای سیاسی مملکت ایجاد کنند. به این اعتبار، بحث «تحریم انتخابات»، بر خلاف دوره قبل، بحثی حاشیه‌ای شده بود و از آن فضای دوقطبی ایجاد شده در سال ۱۳۸۴ نیز خبر چندانی نبود. با توجه به مجموعه شرایط مساعد در سال ۱۳۸۸، جنبش زنان می‌توانست به شکلی دسته‌جمعی و منسجم و فراتر از حرکت‌های انفرادی، و نیز با پیوند دادن جنبش زنان در داخل و خارج از کشور، از این فرصت تاریخی بهره ببرد و نقش تاریخی خودش را با هوشیاری، ایفا کند ـ و کرد. طُرفه این که: نقش‌آفرینی ائتلاف همگرایی کنش‌گران جنبش زنان در فضای انتخابات سال ۱۳۸۸، آن‌چنان اثرگذار بود که به الگویی برای گروه‌های اجتماعی دیگر در انتخابات ۱۳۸۸ تبدیل شد. به خصوص گفتمان «مطالبه-محوری» نهادینه شده در جنبش زنان، از طریق رفتار همدلانه‌ی کنش‌گران در «همگرایی»، بالاخره از درون جنبش زنان به بیرون (بین جنبش‌های اجتماعی)

تسری یافت و به گفتمان مسلط در فضای سیاسی انتخابات ۱۳۸۸ تبدیل شد.

از سوی دیگر «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» توانست «قدرت فردی زنان» در دوره‌های انتخاباتی گذشته را به‌صورت «قدرت جمعی زنان» به ظهور برساند. «قدرت جمعی و سازماندهی شده» که در خدمت خواسته‌های مشخص زنان توانست انتخابات سال ۱۳۸۸ را نیز تحت تأثیر قرار دهد و برخلاف گذشته که زنان «مخاطب» انتخابات بودند، این بار زنان توانستند کل فضای انتخابات (و اکثر قریب‌به‌اتفاق کاندیداها) را به «مخاطب خود» تبدیل کنند.

آغازی برای یک ائتلاف گسترده: در بهمن ماه ۱۳۸۷ بود و ما در «مدرسه فمینیستی» همچون دیگر گروه‌های زنان تلاش می‌کردیم با ایجاد حرکت‌های ائتلافی کوچک‌مقیاس (هم‌چون «حبس فعالان زن، حبس جنبش زنان نیست»[1]) امید به ایجاد تغییرات را همچنان حفظ کنیم. اما جامعه مدنی زنان به‌رغم آن که توانسته بود با ابتکار عمل و روش‌های خشونت‌پرهیز خود، امید را در دل‌های ما زنده نگه دارد ولی در عین حالی به نوعی زمین‌گیر هم شده بودیم. شاید تأثیر همین زمین‌گیرشدن و بن‌بست‌ها و ابهام‌ها بود که مدام این پرسش در ذهن و ضمیر تک، تک ما جنبش‌زنانی‌ها تکرار می‌شد که «در آینده چه‌گونه می‌شود فعالیت‌ها ادامه داد؟».

واقعیت آن بود که تنش‌هایی که در سال ۱۳۸۴ در رابطه با بحث انتخابات حاکم شده بود به‌تدریج و بنابه هزار دلیل پیدا و پنهان، رنگ باخته بودند. شاید به این دلیل که در سال ۱۳۸۷ برخلاف سال ۱۳۸۴، جامعه مدنی دیگر نمی‌توانست به قدرت و توانایی‌های آن زمان‌اش خیلی تکیه و مباهات کند. در واقع جامعه مدنی با سیاست‌های متصلب و تخریبی که مدام بر او وارد شده بود،

---

1 http://www.feministschool.com/spip.php?article2058

به شدت کم‌بنیه، افسرده و ضعیف شده بود. در سال ۱۳۸۴، جامعه نوپای مدنی، چنان خود را قدرتمند و تثبیت‌شده می‌پنداشت که تصور می‌کرد بدون هیچ پشتوانه‌ی حمایتی از درون حاکمیت، می‌تواند به تغییرات مورد نظرش دست یابد. ولی مسئله آن بود که پس از ۱۳۸۴ جامعه مدنی نه تنها با قطع سیاست‌های حمایتی از سوی بخش‌های انتخابی حاکمیت روبرو شد بلکه بدتر از آن، با سیاست‌های انهدامی و قلع و قمع از سوی دولت (دولت نهم) مواجه گردید. معنی این سخن آن است که دیگر مسئله کنش‌گران مدنی و مسالمت‌جوی کشور آن نبود که دولت با سیاست‌هایش به حمایت از رشد جامعه مدنی بپردازد یا از این حمایت، دست بردارد بلکه مسئله آن بود که دولت می‌بایست با مهار زدن به سیاست‌های خشن و انهدامی‌اش، حداقل از «تخریب وسیع و سریع جامعه مدنی» دست بکشد. به این اعتبار است که معتقدم اساس صورت مسئله برای کنش‌گران جامعه مدنی طی ۴ سال، به کل تغییر کرده بود.

در آن دوران لابد بسیاری کسان به مانند من در این فکر بودند که چه‌طور شد به این‌جا رسیدیم؟... این فکر مدت‌ها بود که در ذهن‌ام به عنوان یک عضو جنبش زنان جریان داشت و مدام به اشتباهات گذشته و چگونگی حرکت در آینده می‌اندیشیدم و این‌که: این بار می‌بایست در فضای نسبتاً باز انتخابات، با روش و شکلی دیگر ظاهر شد تا شاید بتوان چشم‌اندازی حداقلی از امید را برای حرکت‌های آتی زنان ایجاد کرد وگرنه در شرایط ناامیدی و بی‌فضایی، شاید دیگر حتا تنفس معمولی‌مان هم دشوار شود.

بی‌شک اکثر کنش‌گران جنبش زنان، در فکر راهی برای برون‌رفت از این شرایط متصلب بودند. از این رو ما نیز در «مدرسه فمینیستی»، با توجه به فضای درونی و بیرونی جنبش زنان (ناشی از اوضاع سیاسی جامعه) که باعث ابهام و تیرگی در چشم انداز حرکت‌های دسته‌جمعی و اعتراضی شده بود، به دنبال شکار فرصت‌هایی برای بازسازی و فعالیت گسترده‌تر می‌گشتیم.

به واسطه همین فضای ابهام و ناامیدی بود که در بهمن ماه ۱۳۸۷، هنگامی که با منصوره شجاعی به دیدن شهلا لاهیجی رفته بودیم، دغدغه‌های خودم را با احتیاط و تردید بیان کردم و این‌که می‌توانیم از فضا و فرصت انتخابات بهره ببریم و بار دیگر حرکتی جدید را شکل بدهیم. شهلا لاهیجی و منصوره شجاعی که حرف‌های مرا شنیدند گویی آنان نیز همین دغدغه‌ها و حساسیت‌ها را در ذهن داشتند. در نتیجه به شدت از آن استقبال کردند و همان جا بلافاصله سه نفری نشستیم و شروع کردیم به برنامه‌ریزی برای این‌که دغدغه‌های مشترک‌مان را با دیگر فعالان جنبش زنان هم مطرح نماییم.

همان روز لیست بالابلندی از اسامی فعالان جنبش زنان را نوشتیم و بین خودمان تقسیم کردیم که هر کدام‌مان با تعدادی از دوستان، تماس بگیریم و آن‌ها را برای شرکت در یک جلسه در دفتر نشر روشنگران دعوت کنیم. البته هنوز به امکان شکل‌گیری چنین حرکتی کاملاً مطمئن نبودیم و برای همین قرار شد که با افراد مختلف پیش از برگزاری جلسه، بحث و گفتگو کنیم. جلسات برنامه‌ریزی اولیه با شهلا لاهیجی (در منزل ایشان)، یکی دو جلسه دیگر ادامه یافت و در پی آن در اسفندماه، این بحث را با محبوبه عباسقلی زاده و شادی صدر هم مطرح کردیم که آنان نیز از این حرکت استقبال کردند و به این ترتیب لیست افرادی را که باید دعوت می‌شدند با همفکری آن‌ها، تکمیل کردیم. بدین ترتیب در اسفند ۱۳۸۷ به بهانه روز جهانی زن (۸ مارس/ ۱۸ اسفند) و برای بحث و گفتگو، افراد اولیه، به دفتر خانم لاهیجی (نشر روشنگران و مطالعات زنان) دعوت شدند. شرکت‌کنندگان در این جلسه‌ی تصمیم‌گیری، شانزده نفر از کنش‌گران حقوق برابر شرکت داشتند: «شهلا اعزازی، فریده ماشینی، فخرالسادات محتشمی‌پور، بهاره هدایت، الهه کولایی، ژیلا بنی‌یعقوب، پروین اردلان، آزیتا شرف‌جهان، فیروزه صابر، مینو مرتاضی، شهلا فرجاد، شهلا لاهیجی، منصوره شجاعی، محبوبه عباسقلی زاده، شادی صدر و نوشین احمدی خراسانی». جلسه در فضایی صمیمی همراه با

پیشنهادهای خلاق، برگزار شد و پیشنهاد تشکیل ائتلافی زنانه برای مطرح کردن خواسته‌های زنان در فضای انتخابات از سوی تک تک شرکت‌کنندگان (به غیر از پروین اردلان) مورد استقبال قرار گرفت. همه به توافق رسیدیم که فرصت و فضای نسبتاً باز ناشی از انتخابات را از دست ندهیم و به منظور طرح مطالبات‌مان، به حرکتی منسجم شکل دهیم. به این ترتیب جمع اولیه‌ی ائتلاف همگرایی طرح مطالبات، شکل گرفت. ولی بحث در مورد کم و کیف آن در جلسات بعدی و با حضور نمایندگان گروه‌ها ادامه یافت.[1] از این رو برای وسعت بخشیدن به تأثیر این حرکت، می‌بایست تا آن‌جا که ممکن بود، طیف-های مختلف زنان را به همکاری، دعوت می‌کردیم: بخش زنان جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم وحدت، زنان اقلیت‌های مذهبی، زنان خانه‌دار، زنان هنرمند ، روزنامه‌نگار، کارمند، آموزگار، و...

به تدریج گروه‌های گوناگونی از زنان گرد هم آمدند که تا پیش از آن،

۱- در جلسه دوم و شروع به‌کار ائتلاف همگرایی، این افراد حضور داشتند: شهلا لاهیجی (ناشر نشر روشنگران)، رخشان بنی اعتماد (فیلمساز)، فاطمه راکعی (کمیسیون زنان حزب مشارکت)، فیروزه صابر (زنان کارآفرین)، مینو مرتاضی (ملی‌مذهبی‌ها)، شهیندخت مولاوردی (مجمع زنان اصلاح‌طلب)، اعظم طالقانی (کاندید ریاست جمهوری)، فرشته اسانلو (سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی)، فرزانه طاهری (مترجم، و عضو هیئت مدیره بنیاد گلشیری)، ژاله شادی‌طلب (استاد دانشگاه)، نیره توکلی (انجمن جامعه‌شناسی)، شهلا فرجاد و صادقه شیردل (مادران صلح)، شهربانو بیژن‌زاده و خانم صدقیان (زنان ناشر)، آمنه شیرافکن (کمیته زنان ادوار تحکیم وحدت)، فرنگیس مزداپور (انجمن زنان زرتشتی)، گیتی پورفاضل (کانون وکلا)، ناهید توسلی (ملی‌مذهبی‌ها)، ژیلا شریعت‌پناهی (قرآن‌پژوه)، پروین بختیارنژاد (روزنامه‌نگار)، فریده ماشینی (کمیسیون زنان جبهه مشارکت)، نسیم سرابندی (کمیسیون زنان تحکیم وحدت)، محبوبه عباسقلی زاده و شادی صدر (میدان زنان)، ژیلا بنی یعقوب (کانون زنان ایرانی)، منصوره شجاعی و نوشین احمدی خراسانی (مدرسه فمینیستی)، افسر صفاییان، سرور منشی‌زاده، زهره معینی (موسسه رهیاب)، آناهید آباد (زنان ارامنه)، آزیتا شرف‌جهان (انجمن زنان نقاش). البته برخی از این افراد به نمایندگی از گروه خود و برخی به‌صورت فردی شرکت کرده بودند. در جلسات بعدی افراد دیگری همچون گلی امامی، شیوا نظرآهاری، نسرین ستوده، نرگس محمدی، شهلا شرکت، سوسن شریعتی، هاله سحابی، باران کوثری و.. نیز به این جلسات پیوستند.

چنین تکثری از طیف‌های گوناگون در حرکت جنبش زنان کم‌سابقه بود: برخی از فعالان زن را پس از فعالیت و همکاری در نخستین نهاد زنانه، یعنی «جمع زنان ناشر» در سال ۱۳۷۶ و یا از زمان همکاری در «انجمن حمایت از حقوق کودکان» ندیده بودم؛ برخی دیگر را نیز از زمان فعالیت‌های مشترک در «جمع هم‌اندیشی زنان».. و حالا پس از گذشت سال‌ها از همکاری مشترک‌مان، دیدار مجدد این عزیزان، باردیگر شور و شعفی در قلبم آفریده بود. همکاری زنان هنرمندی که قبل از آن، معمولاً در حرکت‌های جنبش زنان، شرکت نمی-کردند نیز نشان از نیاز مشترکی بود که این ائتلاف، آن را نمایندگی می‌کرد. حضور طیف‌های مختلف در همگرایی، برخلاف دیگر حرکت‌های جنبش زنان (حتا ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده)، صرفاً به گذاشتن «اسم» و «حضور نمادین» ختم نمی‌شد بلکه بسیاری از آن‌ها در جلسات عمومی همگرایی به‌طور فعال مشارکت داشتند و اغلب در کمیته‌های همگرایی، تقبل مسئولیت می‌کردند. به این ترتیب طیف رنگین‌کمانی از لایه‌های گوناگون اجتماعی، فعالیتی منسجم و متحد را آغاز کرده بودند.

در همان جلسات اولیه‌ی همگرایی، دو کمیته، «کمیته تدوین» و «کمیته اجرایی» تشکیل شد. وظیفه «کمیته‌ی تدوین» آن بود که با توجه به مباحث مطرح شده در جلسه، اسناد لازم را تهیه کند؛ «کمیته اجرایی» نیز با توجه به پیشنهادات ارائه شده از جمله برگزاری یک نشست مطبوعاتی (به منظور اعلام آغاز به‌کار این حرکت جمعی) و نیز تهیه جزوات و بروشورها، نحوه‌ی عملی پیشبرد کار جلسه، و... اقدام کند، و تا قبل از ۳۰ فروردین ماه ۱۳۸۸ هر دو کمیته، نتیجه کارشان را به جمع بزرگ‌تر، ارائه دهند.

«کمیته تدوین همگرایی» مسئول تهیه اسناد اولیه همگرایی شد که حاوی نکات کلیدی این ائتلاف بود و اولین بیانیه مطبوعاتی محسوب می‌شد و قرار بود پس از امضای گروه‌ها و فعالان، در روز جلسه مطبوعاتی به عنوان اعلام موجودیت این ائتلاف به افکار عمومی ارائه شود. سپس «بروشور راهنمای عمل

همگرایی» تهیه شد و نیز «جزوه تشریحی خواسته‌های همگرایی»[۱]. هم‌چنین قرار شد که پس از تهیه و نهایی‌کردن متن اولیه بیانیه، کمیته اجرایی نیز برای جلسه مطبوعاتی، تدارکات لازم را ببیند و نیز جزوه‌ای که قرار است در میان مردم در سطح تهران و شهرستان‌ها توزیع شود با توجه به «اولین بیانیه این ائتلاف» تهیه کند تا نماینده‌ای از هر طیف فکری حاضر در ائتلاف همگرایی، در نشست مطبوعاتی حضور داشته باشد. پس از پایان یافتن وظایف این دو کمیته، طبق قرار، کمیته تدوین و کمیته اجرایی منحل شدند و به جای آن‌ها، کمیته‌های گوناگونی برای پیشبرد فعالیت‌های عملی همگرایی، تأسیس شد... آری، واقعیت داشت که بر خلاف حرکت‌های گذشته، سازماندهی کارها و وظایف، در این ائتلاف، آن‌قدر منظم و طبق برنامه و بی‌دردسر پیش می‌رفت که همه ما اعضای همگرایی را حسابی به وجد آورده بود. این نظم و ترتیب به وجود نمی‌آمد اگر که ما زنان، مسیر پُر تضاریس ائتلاف‌های گذشته را روی پوست‌مان تجربه نکرده بودیم .

جلسات ابتدا به شکل عمومی و گاه به شکل جلسات نمایندگی از گروه‌های مختلف، برای بحث‌های جدی‌تر بر سر تنظیم بیانیه و فراخوان و مفاد آن، پیش می‌رفت. آن‌قدر روحیه شرکت‌کنندگان بالا بود که انگار همگان تشنه چنین فرصتی بودند و گویی دغدغه قلبی مشترک، همه را بدون کوچکترین اشاره‌ای به اختلاف‌ها و دلخوری‌های گذشته، با همدلی و نشاط ، کنار یکدیگر نشانده است.

مخالفت با «منشور زنان» ارثیه‌ای که به «همگرایی» رسید: اولین چالشی که در همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات با آن مواجه شدیم «گزینش محورهای اصلی خواسته‌های زنان» بود. این که چه خواسته‌هایی را باید مطرح

---

۱ – http://www.feministschool.com/spip.php?article2492

می‌کردیم، جلسات متعدد و رایزنی‌های بسیاری را طلب می‌کرد. به‌ویژه آن که جلب رضایت شیرین عبادی برای حضور در این همگرایی دشوار شده بود. زیرا پس از همان جلسه‌ی اول همگرایی، گویا برخی از مخالفان همگرایی برای آن که شیرین عبادی را از پیوستن به همگرایی منصرف سازند، به ایشان این طور منتقل کرده بودند که هدف ما از تشکیل ائتلاف همگرایی، پیشبرد «منشور زنان» است و می‌خواهیم از «منشور زنان» برای خواسته‌های همگرایی استفاده کنیم!! واقعیت آن بود که محبوبه عباسقلی‌زاده در اولین جلسه همگرایی در زمستان ۱۳۸۷، در میان بحث‌هایش به این مسئله هم اشاره‌ی مختصری کرده بود که برای انتخاب و تعیین مطالبات زنان در همگرایی، می‌توان از «منشور زنان» استفاده کرد. ولی متأسفانه همین اشاره گذرا، به‌مثابه «پیراهن عثمان» شده بود در دست برخی از مخالفان «همگرایی».! چرا که از سال‌ها قبل در جنبش زنان، «منشور زنان» و «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» به‌صورت «دو گزینه متضاد با یکدیگر!!» تلقی می‌شد و به مثابه دو خواسته‌ی ظاهراً متضاد با یکدیگر، سبب‌ساز قطب‌بندی در جنبش زنان شده بود! برخی از فعالان جنبش زنان، نگارش «منشور زنان» را به عنوان بدیلی در برابر «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» قلمداد می‌کردند و به همین دلیل، با آن مخالفت می‌ورزیدند.[۱] شیرین عبادی هم یکی از افرادی بود که با «منشور زنان» مخالفت داشت. در واقع این تضاد و قطب‌بندی بر سر نگارش منشور زنان و پذیرش کنوانسیون، موضوع جدیدی نبود و به سال ۱۳۸۲ باز می‌گشت، یعنی از همان زمانی که تصویب «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» در مجلس ششم، مورد مخالفت شدید نهادهای مذهبی و نیروهای محافظه‌کار درون حاکمیت واقع شد و نهایتاً هم، با مخالفت شورای نگهبان، مسکوت گذاشته شد، و نیروهای محافظه‌کار در مقابل کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، اعلام کردند که قصد دارند

---

۱ http://meydaan.org/ShowArticle.aspx?arid=129

«منشوری برای زنان» را به عنوان بدیل کنوانسیون، تهیه کنند به‌طوری که در آن زمان مجله زنان نوشت: «نهادهای وابسته به حوزه علمیه قم علاقه‌مندی خود را به تدوین منشور حقوق زن در اسلام ابراز کرده‌اند و امیدوارند که با تدوین مواد و بندهایی با محوریت زنان، منشوری برای صدور جهان‌بینی خود در خصوص مسایل زنان به مجموع ۵۶ کشور مسلمانی که ۴۴ کشور از آن‌ها به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان پیوسته‌اند، تهیه کنند». (مجله زنان، اسفند ۱۳۸۲)

پس از آن بود که جناح‌های اصلاح‌طلب نیز با به بن‌بست رسیدن تصویب کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و نیز برای ارائه منشوری مترقی‌تر از آن‌چه محافظه‌کاران می‌خواستند بنویسند، در سال ۱۳۸۳ شروع به نگارش «منشور زنان» توسط کمیسیون زنان جبهه مشارکت کردند و در اواخر سال ۱۳۸۳ بود که «فاطمه راکعی»، رییس وقت کمیسیون زنان جبهه مشارکت در دیداری که با «دکتر معین» (نامزد جبهه مشارکت برای انتخابات سال ۱۳۸۴) داشت، تدوین «منشور زنان» جبهه مشارکت را حاصل گردآوری مطالبات زنان در نتیجه‌ی نشست‌های بسیار با حضور زنان از اقشار و اصناف مختلف اعلام کرد.[۱] پس از پایان انتخابات و شکست اصلاح‌طلبان و روی کار آمدن آقای احمدی نژاد، کمیسیون زنان جبهه مشارکت، همچنان بحث منشور زنان این حزب را در نشست‌ها و جلسات‌شان مطرح می‌کردند، از جمله در بهمن ماه ۱۳۸۵ فاطمه راکعی مراسم «روز جهانی زن» (۸ مارس) در کمیسیون زنان جبهه مشارکت، را تحت عنوان «چرا منشوری برای زنان؟» اعلام کرد. در این نشست «فریده ماشینی، تحلیلی از منشور زنان جبهه مشارکت را به عنوان اولین منشور زنان در ایران، که با نگاه بومی نوشته شده است»، ارایه کرد.[۲]

پس از نگارش «منشور زنان» توسط کمیسیون زنان جبهه مشارکت در سال ۱۳۸۳، در زمستان سال ۱۳۸۵، بخشی دیگر از جنبش زنان نیز (با سازماندهی

---

۱ http://theone-akhbar.mihanblog.com/post/25

۲ http://www.zanestan.es/news/07,02,18,10,43,29/

کنش‌گران «میدان زنان») اقدام به نگارش «منشور زنان» کردند.[۱]

در این میان در **۱۳۸۴**، «منشور زنان» نیروهای محافظه‌کار توسط «شورای فرهنگی و اجتماعی زنان» به تصویب رسید و به مجلس ارسال شد و در همین سال «منشور زنان» جبهه مشارکت نیز به عنوان سندی با عنوان مطالبات زنان به «کاندیدای این حزب» داده شد که در صورت پیروزی‌شان در انتخابات، این مطالبات پیگیری شود، که در نهایت با شکست اصلاح‌طلبان به مرحله اجرا نرسید. پس از آن در اواخر سال **۱۳۸۵**، بخشی از جنبش زنان که شامل زنانی هم می‌شد که «منشور زنان جبهه مشارکت» را به نگارش درآورده بودند، به نگارش «منشور زنان» دیگری، اقدام کردند.

به این ترتیب سه گروه از زنان: زنان محافظه‌کار، زنان اصلاح‌طلب و سپس بخشی از فعالان جنبش زنان (البته با همکاری زنان اصلاح‌طلب)، هر کدام اقدام به نگارش «منشور زنان» خود کردند. اما مسئله آن بود که از همان ابتدا، بخشی از فعالان جنبش زنان (همچون شیرین عبادی) مخالفت‌شان را از همان سال **۱۳۸۲** علیه «منشور زنان» (به عنوان بدیل «بومی» کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان)، مطرح می‌ساختند. مخالفت آنان با رویکرد «بومی‌گرایانه» در نگارش چنین منشورهایی بود چرا که به باور آن‌ها اقدام به «منشور نویسی» به عنوان بدیلی در برابر کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، برعکس آن‌چه به ظاهر در قالب حمایت از زنان ارائه می‌شود ولی احتمالاً به بهانه بحث «نسبیت فرهنگی»، سرانجام کارش بالاخره به ضدیت با حقوق زنان می‌کشد، همان‌طور که همیشه نیروهای محافظه‌کار در رابطه با زنان، همین رویکرد را اتخاذ می‌کردند و به بهانه دفاع از حقوق زنان، عملا حقوق زنان را نقض یا لاپوشانی می‌کردند. اما مسئله آن بود که به جز نیروی محافظه‌کار، دیگر نیروها مانند زنان اصلاح‌طلب (در سال **۱۳۸۳**) و بخشی دیگر از فعالان جنبش زنان (در سال **۱۳۸۵**) نیز

---

۱ http://meydaan.org/wwShow.aspx?wwid=172

اتفاقاً برای ایجاد تغییراتی به نفع زنان، (البته پس از به بن‌بست رسیدن تصویب کنوانسیون توسط شورای نگهبان) به دنبال چاره‌جویی بودند. آنان تلاش کردند با نوشتن «منشور زنان» توسط خودشان حداقل از این طریق بتوانند برای ایجاد تغییر و اصلاحاتی به نفع زنان اقدام کنند تا آن حساسیت‌هایی که در مورد کنوانسیون جهانی در میان روحانیان و مراجع تقلید به‌وجود آمده بود را تخفیف و دور بزنند. بنابراین رویکردهای مختلف و انگیزه‌های گوناگون در نوشتن «منشور زنان» در میان گروه‌های مختلف زنان وجود داشت و در نتیجه طبیعی بود که می‌توانست به نتایج متفاوت و «منشورهای گوناگونی برای زنان» بیانجامد که این تنوع و گوناگونی از زیر ذره‌بین برخی از مخالفان «منشور زنان» به دور مانده بود.

البته مخالفان نگارش «منشور زنان» در بین فعالان زن ، علاوه بر شخصیت-های حقوق بشری همچون شیرین عبادی، برخی از زنان مدافع رویکردهای تندروانه (اولترا چپ‌ها) را نیز شامل می‌شد که زاویه دیدشان متفاوت از رویکردهای حقوق بشری نسبت به «منشور زنان» بود. در واقع برای مدافعان این گرایش از چپ ارتدوکس، نوع تلقی‌شان از مذهب (مذهب‌ستیزی‌شان) بود که رویکرد «ضدمحلی‌گرایی» نهفته در پسِ ذهن‌شان را بازتولید و تقویت می-کرد؛ در نتیجه آن‌ها را علیه هرگونه حرکتِ محلی به واکنش وامی‌داشت. البته نکته‌ای را که نمی‌توان نادیده گرفت این است که در آن دوره، «رقابت‌های بیناگروهی» ـ و شخصی ـ در جنبش زنان نیز عمل می‌کرد و به این مخالفت‌ها علیه نگارش منشور زنان، دامن می‌زد.

از یادآوری این مسایل، می‌خواهم به این نکته توجه بدهم که چالش میان «منشور زنان» و «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان»، باعث نوعی قطب‌بندی در جنبش زنان شده بود. همان‌طور که پیشتر هم اشاره کردم ، هنگامی که بحث «منشورنویسی بخشی از فعالان جنبش زنان» (به مدیریت گروه میدان) پیش آمد، در جلسه‌ی مرکز فرهنگی زنان پیشنهاد حمایت از این اقدام را از سوی

مرکز فرهنگی[۱] ارائه کردم، انگیزه‌ام نیز تخفیف تنش‌های موجود بین گروه‌های زنان بود. ولی انتشار این اطلاعیه حمایتی ما در مرکزفرهنگی سبب شد که به نوعی در بین اعضای مرکز فرهنگی زنان نیز قطب‌بندی به وجود آید.

به هر روی، در «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» به منظور گذار از این چالش قدیمی (میان منشور زنان و کنوانسیون رفع تبعیض)، ما ناگزیر شدیم به تلاش‌های بسیاری دست بزنیم تا بتوانیم آن شایعه‌ی کذب «ارتباط توطئه‌آمیزهمگرایی با منشور زنان!» را که توسط برخی از مخالفان همگرایی مطرح شده بود و شیرین عبادی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود، رفع و رجوع کنیم. در نهایت همه پذیرفتند که «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را به عنوان یکی از خواسته‌های محوری همگرایی در نظر بگیریم. چرا که همه‌ی ما به نوعی در آن مقطع حساس به دست‌یابی به اجماع و توافق می‌اندیشیدیم. بنابراین با تلاش بسیار و بحث‌های اقناعی، بالاخره اکثریت قانع شدند که «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» را به عنوان خواسته‌ی اصلی مطرح کنیم و بدینوسیله، قضیه به خیر و خوشی به پایان رسید.[۲] اما تنش‌ها در مورد گزینش «خواسته‌های همگرایی»، ادامه داشت. زیرا محبوبه عباسقلی زاده و شادی صدر نیز پس از آن، اصرار داشتند که خواسته «اصلاح در قانون اساسی به نفع زنان» را در میان خواسته‌های همگرایی بگنجانیم. به نظرم تأکید و پافشاری بیش از حد آنان بر این خواسته، مانند تأکید بیش از حد برخی دیگر بر «کنوانسیون رفع تبعیض»، برخاسته از چالش‌های قبلی در جنبش زنان بود. زیرا به نظرم می‌رسید این تأکید آنان برای گنجاندن این خواسته، شاید برای آن بود که بتوانند «همگرایی» را به تجمع **۲۲** خرداد **۱۳۸۴**، پیوند زنند و خواسته‌های آن تجمع را پررنگ سازند، چرا که در طول این سال‌ها به دلیل آن

---

۱ http://meydaan.org/wwShow.aspx?wwid=185

۲ – در انتخابات **۱۳۸۴**، مصطفی معین، نامزد جبهه مشارکت، یکی از برنامه‌هایش را «پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» عنوان کرد. (روزنامه اقبال، **۱۹** خرداد **۱۳۸۴**).

که تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در میدان هفتم تیر و پس از آن نیز شکل‌گیری کمپین یک میلیون امضاء باعث شده بود که تحمع ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۴ در تاریخ جنبش زنان کمرنگ شود و از آن جایی که آنان در تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ و کمپین یک میلیون امضاء مشارکت نداشتند، طبعاً تمایل و اصرارشان به زنده کردن تجمع سال ۸۴ و پیوند آن با همگرایی می‌توانست منطقی و قابل درک باشد. در هر صورت زنان اصلاح‌طلب و برخی دیگر، گنجاندن خواسته «بازنگری و اصلاح در قانون اساسی» را با توجه به شرایط سیاسی موجود، منطقی نمی‌دانستند، ولی ما ناچار بودیم هرطور شده به اجماع و توافق برسیم. در نهایت به‌رغم تنش‌هایی که در این میان ایجاد شد، زنان اصلاح‌طلب از خود انعطاف نشان دادند و به‌رغم مخالفت‌شان اما در نهایت این خواسته‌ها را پذیرفتند. از این رو پس از تنش‌ها و بحث‌های فراوان و جلسات متعدد، سرانجام، «کمیته تدوین» همگرایی (که از طیف‌های گوناگون در آن حضور داشتند) بر سر سند اولیه به توافق دست یافت و همه‌مان از این مرحله دشوار و پُرتنش، به سلامت عبور کردیم.

در این میان جنبش دانشجویی هم به‌مانند کنش‌گران ائتلاف همگرایی، برخلاف انتخابات سال ۱۳۸۴، وارد گود شده بود. بحث «مطالبه‌محوری» داغ بود و رویکرد ما در همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات، به طرز شگفت‌آوری در جنبش‌ها و گروه‌های دیگر ، تعمیم می‌یافت. گویی همه امیدوار شده بودند که می‌توانند تغییری را در فضای بسته کشور ایجاد کنند حتا اگر شده در حد یک روزنه برای تنفس،... این نیاز را می‌شد در شور و شوقی که ایجاد شده بود به روشنی حس کرد. برای اولین بار در جنبش زنان توانستیم در سه سطح، سازماندهی هم‌زمان را پیش ببریم: الف) سازماندهی از طریق ایجاد ایمیلینگ‌لیست در فضای مجازی با حضور زنان داخل و خارج از کشور. ب) سازماندهی در فضای واقعی از طریق جلسات هفتگی و ماهیانه‌ی کمیته‌های مختلف؛ البته به شکل کاملاً باز و علنی در

میلینگ لیست، وگزارش این جلسات به‌طور کامل بـه اطـلاع عمـوم مـی‌رسـید.
ج) و سوم، برگزاری مـنظم جلسـاتی جمـع و جـور از نماینـده‌گـان گـروه‌هـا و طیف‌های گوناگون درون همگرایی.

اعلام عمومی آغاز به‌کار همگرایی، به وسیله برگزاری کنفرانس مطبوعـاتی که در آن: «سیمین بهبهانی، شیرین عبادی، شهلا لاهیجی، اعظم طالقـانی، شـهلا اعزازی، فرزانه طاهری و الهه کولایی» حضور داشتند، برگزار شد. البتـه شـیرین عبادی ایران نبود ولی هماهنگ کرده بودیم تـا از طریـق موبایـل، در کنفـرانس مطبوعاتی سخن بگوید و پیام خود را در کنفـرانس مطبوعـاتی بـه گـوش مـردم برسـاند. همچنـین چـاپ و تکثیـر بیانیـه، بروشـور و جـزوه‌ی تشـریحی اهـداف ائتلاف (که پیشتر تهیه کرده بودیم). این جـزوه در واقـع منبـع و مسـتندی بـرای کار تبلیغی «چهره به چهره» و توزیع گسترده در سطح عمومی بود بدون آن کـه نگران دستگیری و بازداشت باشیم.

نقدها به همگرایـی: ائـتلاف «همگرایـی جنـبش زنـان بـرای طـرح مطالبـات در فضای انتخابات» از دو سو مورد نقد قرار گرفته بود: نیروهای تنـدرو و رادیکـال (چـه راسـت و چـه چـپ) حرکـت همگرایـی را کـه در ادامـه‌ی منطقـی همـان گفتمان و شیوه عمل «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» بود، مورد نقد قرار می‌دادند و همگرایی را متهم به «نگاه به بالا و لابی با ساختار سیاسی» می‌کردنـد و این حرکت مدنی را (که بنا داشت از این فرصت کوتاه تاریخی استفاده ببـرد) تخطئه می‌کردند. جالب است که برخی از این افراد کسانی بودنـد کـه خـود در کنش «دیدار نمایندگان جنبش زنان با نمایندگان مجلس» در ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده حضور داشتند. این درحالی بود که بین «لابـی و مـذاکره» بـا نمایندگان مجلس (در ائتلاف علیه لایحـه)، بـا لابـی و مـذاکره بـا کاندیـداهای ریاست جمهوری، فرق معنـاداری وجـود نداشـت و هـر دوی آن‌هـا، بخشـی از ساختار سیاسـی حاکمیـت بـه حسـاب مـی‌آمدنـد، در نتیجـه هـر دوی آن‌هـا در چارچوب عمل «مذاکره و چانه‌زنی علنی و شفاف» به منظـور پیشـبرد خواسـته-

های زنان جای می‌گرفتند. در این میان بخشی از فعالان جنبش زنان که مخالف کنش «دیدار فعالان جنبش زنان با نمایندگان مجلس» در زمان ائتلاف ضد لایحه خانواده بودند اما به دلیل دستاورد عینی آن حرکت و پس از استقبال گسترده جامعه و رسانه‌ها ترجیح داده بودند که آشکارا این کنش فعالان ائتلاف لایحه (یعنی دیدار با نمایندگان مجلس) را تخطئه نکنند، اما با شکل‌گیری «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» توانستند مخالفت صریح خود را با چنین روشی، آشکارا سازند. چرا که مخالفت و تخطئه همگرایی ـ برخلاف حرکت ائتلاف لایحه ـ در بستر فضای دوقطبی ایجاد شده در هر انتخاباتی (بین تحریم‌کنندگان و مشارکت‌کنندگان در انتخابات)، می‌توانست همراهی بیشتری در بین متحدان سیاسی این فعالان تندرو جنبش زنان، برانگیزد.

البته نقدهایی هم وجود داشت که برخی فعالان زن که در همگرایی هم فعال بودند یا از آن حمایت می‌کردند، بر عملکرد و جهت‌گیری همگرایی وارد می‌کردند. این گروه از منتقدان می‌گفتند بهتر است همگرایی به جای آن که فعالیت خود را صرفاً به «طرح مطالبات زنان در فضای انتخابات» محدود کند، از «کاندیدای خاصی» حمایت و پشتیبانی کند. آنان معتقد بودند که اگر همگرایی این حمایت را اعلام نماید حرکت بلوغ‌یافته و پخته‌تری در جنبش زنان از خود به یادگار می‌گذارد. استدلال ما در مخالفت با این نظریه ، ساده و روشن بود. معتقد بودیم که این برای اولین بار است که بخش بزرگی از گروه‌های جنبش زنان و از طیف‌های گوناگون «به این شکل منسجم و همدلانه» در فضای به نسبت باز انتخابات حضوری فعال پیدا کرده‌اند بنابراین با توجه به ماهیت مستقل جنبش زنان و ضربه‌پذیر بودن این جنبش، بهتر است که ما اعضای همگرایی، همین موضع ظریف مدنی را در مواجهه با انتخابات، حفظ کنیم و آن را به دامچاله‌ی موضع‌گیری‌های جانبدارانه سیاسی و حمایت از یک کاندیدای خاص، سوق ندهیم. چرا که ورود جنبش زنان به شکل حمایت

مستقیم از یک کاندیدای خاص می‌تواند این جنبش را، از سوی جناح‌های حکومتی (رقیب آن کاندیدا) و حتا از سوی بخش‌هایی از اپوزیسیون، ضربه-پذیر سازد و اگر چنین شود به‌طور قطع می‌تواند انسجام و توافق حداکثری را که جنبش زنان به واسطه‌ی این رویکرد باز و متکثر مدنی، به دست آورده، از هم بپاشد. در واقع بحث بر سر آن نیست که در عالم نظر و به‌طور «کلی و انتزاعی» کدام رویکرد درست است یا نیست بلکه بحث بر سر آن است که در دوره‌های تاریخی مختلف (و در کشورهای گوناگون)، با توجه شرایط بغرنج سیاسی، جنبش زنان وقتی می‌تواند موفق عمل کند و حرکت‌اش تاثیرگذار شود که بتواند به توافق و اجماع حداکثری در مورد آن حرکت دست یابد تا از رهگذر این توافق حداکثری، قادر به بسیج حداکثری نیروها و مخاطبان خود (جامعه زنان) باشد. برخی از فعالان زن ، عملکردها و رویکردهای جنبش زنان در ایران را با جنبش‌های دیگر در جهان مقایسه می‌کردند (که البته این مقایسه، در عالم نظر و پژوهش وتحلیل‌های تطبیقی، می‌تواند درست باشد)، اما رویکردهای عملی ما در جنبش زنان با توجه به عناصر و مؤلفه‌های مختلف در کشور خودمان باید طراحی و به اجرا در آید تا بتواند مثمرثمر واقع شود.

بی شک بحث و تحلیل‌های نظری کسانی که معتقد بودند ائتلاف همگرایی در ادامه فعالیت‌اش باید به سمت «حمایت از یک کاندیدای خاص» برود، به نوعی درست و منطقی بود و حتا پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، اتفاقاً در ایالات متحده آمریکا ما شاهد بودیم که گروه‌های گوناگون زنان در آن کشور با برپایی تظاهرات میلیونی به نفع کاندید حزب دموکرات (باراک اوباما) به میدان کارزار انتخاباتی آمده بودند. این رویکرد حمایت مستقیم از یک کاندیدا، در بسیاری از کشورها (به ویژه کشورهای آزاد و دموکراتیک) در شیوه‌ی مواجهه‌ی جنبش‌های فمینیستی نسبت به انتخابات وجود داشته و در آینده نیز ادامه خواهد داشت اما در ایران ساختارهای سیاسی، پیچیده، غیرشفاف و چنان غیرقابل پیش‌بینی هستند که ما نمی‌توانیم با پیروی از

الگوهای جوامع دموکراتیک که نیروهای اجتماعی و سیاسی سر جای خودشان قرار دارند و نهادهای دموکراتیک، هم برای مردم و هم برای حاکمان، جایگاهی مشخص و شفاف دارند، عمل کنیم. گروه‌های درون جنبش زنان تازه داشتند یاد می‌گرفتند که چه‌گونه از موقعیت‌ها و فضاهای گوناگون (و صدالبته موقتی و گذرا) برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی استفاده کنند. بنابراین، سوق دادن جنبش زنان به سمت گفتمان‌ها و فضاهای به شدت قطبی و چالش‌برانگیز، حقیقتاً می‌توانست هم این جنبش را ضربه‌پذیرتر سازد و هم به شکاف بیشتر در بین گروه‌های فعال جنبش زنان رهنمون شود و تاثیرگذاری این جنبش را تنزل دهد.

« **به مطالبات زنان رأی می‌دهیم**»: به‌رغم دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضاد اما بیانیه‌ی اولیه، با امضای بیش از چهل گروه و سازمان، به همراه هفتصد امضای فردی، منتشر شد. هرچقدر زمان می‌گذشت ده‌ها ایده مطرح و به مورد اجرا در می‌آمد. «کارگاه‌های آموزشی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» در تهران و برخی از شهرستان‌ها در مکان‌های عمومی (و نیز در محل ستادهای انتخاباتی) برگزار می‌شد. ایده‌های مختلف با توجه به بار سنگین سازماندهی ـ اما با وجود تعداد قابل توجه افراد سازمانده با تجربه و حرفه‌ای ـ خوشبختانه در زمان بسیار اندک، و با موفقیت به مورد اجرا گذاشته می‌شد. هر چند در این حیص و بیص، علاوه بر حجم عظیم کارهایی که باید پیش می‌بردیم می‌بایست به پاره‌ای از حملات و انتقادهای تند و تیز به همگرایی هم پاسخ می‌دادیم. اما سرانجام، به این نتیجه رسیدیم که مثل همیشه، هیچ ائتلافی در جنبش زنان به «اجماعی تمام و کمال و توافقی همه‌شمول» نایل نشده و نخواهد شد، و اساساً لازم هم نیست که دنبال توافقی صد در صدی و کاملاً یکپارچه – به هر قیمت– باشیم. مهم آن است که کاروان جنبش، یک بار دیگر به ره افتاده بود و امیدهای سرکوب شده بار دیگر زنده شده بود و جوشان و پُر امید – همچون رودی خروشان ـ همه‌ی ما را به تکاپو واداشته بود. بنابراین، حملات و تهمت‌ها

و جوسازی‌ها و بحث‌های حاشیه‌ای نمی‌توانست چنین حرکتی را متوقف نماید.

و اما، هرچه به روز رأی‌گیری نزدیک‌تر می‌شدیم فضای خیابان‌ها هم به‌طور محسوسی تغییر می‌کرد. شب‌ها تا دیر وقت، در خیابان‌های شهر، غوغا و شور و نشاطی بی‌بدیل برپا بود. دختران و پسران جوان، چه به‌صورت گروهی یا به‌صورت فردی، نامزدهای مورد علاقه‌شان را تبلیغ می‌کردند. شهلا لاهیجی همه امکانات دفتر انتشارات‌اش را دراختیار همگرایی گذاشته بود تا هر روز در فضای کوچک و صمیمی محل کارش، انواع و اقسام جلسات همگرایی برگزار شود. تلاش برای ملاقات با نامزدهای مختلف و طرح مطالبات زنان با آنان، انتشار بولتن‌های خبری برای رصد کردن سخنان و موضع‌گیری نامزدها در مورد زنان، تکثیر و توزیع جزوه‌های همگرایی در کوچه و خیابان و شرکت فعال در برنامه‌ها و همایش‌های انتخاباتی (برنامه‌هایی که خود نامزدها در ستادهای انتخاباتی‌شان می‌گذاشتند) برای صحبت با مردم شرکت‌کننده و خود کاندیداها، که برای‌شان توضیح بدهیم: چرا معتقدیم و شعار می‌دهیم که «**ما به مطالبات زنان، رأی می‌دهیم.**»

فعالیت همگرایی در شش سطح، سازماندهی می‌شد، آن هم از طریق سازمان‌دهندگانی که هر کدام در این سطوح شش‌گانه ، تجربه‌های کافی داشتند: در سطح نخبگان، در سطح مردمی و کف خیابان، در میان فعالان ستادهای انتخاباتی، در میان خود کاندیداها، در سطح رسانه‌ها، و بالاخره در سطح خارج از کشور.

فضای واقعی می‌جوشید و ایمیلینگ‌لیست وسیع همگرایی هم مملو از ایده و پیشنهادهای خلاق برای پیشبرد حرکت بود. ارتباط از طریق اینترنت و در «دنیای مجازی» اما در هماهنگی کامل با «دنیای واقعی»، به‌طور هموزن ـ که این دو دنیا را مکمل یکدیگر کرده بود ـ به خوبی پیش می‌رفت. در ائتلاف پیشین (علیه لایحه حمایت از خانواده)، ارتباط و هماهنگی از طریق دنیای مجازی به ارتباط و هماهنگی در فضای واقعی می‌چربید ولی در ائتلاف همگرایی، این دو

فضا به شکلی تنگاتنگ و یاری‌دهنده به یکدیگر ، حرکت می‌کرد.

واقعیت این است که «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» از کم‌چالش‌ترین ائتلاف‌های زنان ایران طی یک دهه گذشته به‌شمار می‌آید؛ یکم: به دلیل این که به خوبی توانست از کانال‌های غیررسمی در جامعه مدنی و در دنیای مجازی، در کنار کانال‌های رسمی سود جوید. و دوم: توانست با درس‌آموزی از تجربه ائتلاف‌های پیشین همچون: «جمع هم‌اندیشی زنان»، «کمپین یک میلیون امضاء» و «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» مشکلات ساختاری را که در هر کدام از آن ائتلاف‌ها وجود داشت با هنرمندی و سعه‌صدر مرتفع سازد. باید گفت به‌طور کلی فعالان جنبش زنان طی سالیان سال فعالیت‌های علنی، حقیقتاً ورزیده شده بودند، به این اعتبار توانستند با هماهنگی و مدارای بیشتر عمل کنند. ولی در نهایت، این ائتلاف بزرگ نیز با چالش‌های کوچک و معدودی مواجه شد که خواه‌ناخواه در طبیعت هر حرکت دسته‌جمعی و گسترده، وجود دارد. اما مسئله آن بود که این چالش‌های کوچک هم با توجه به ساختار شبکه‌ای، که به خوبی تنظیم شده بودند، عملاً چالش‌های جدی و بازدارنده محسوب نمی‌شدند.

یکی از برنامه‌های همگرایی، مناظره صریح و پُرتحرک اعضا و کنش‌گران این ائتلاف با نمایندگان دو نامزد اصلاح‌طلب بود که پس از دوماه تلاش شبانه‌روزی فعالان گروه‌های مختلف جنبش زنان بالاخره در ۱۶ خرداد ماه ۱۳۸۸، با حضور جمعیتی نزدیک به دویست نفر از کنش‌گران اجتماعی و سیاسی و نمایندگان رسانه‌های داخلی و خارجی در «دفتر جامعه‌ی زنان انقلاب اسلامی» (اعظم طالقانی) برگزار شد.[1] پس از «کنفرانس مطبوعاتی اولیه‌ی شروع به‌کار همگرایی»[2] و برگزاری کارگاه‌های آموزشی کنوانسیون در تهران و شهرستان‌ها و حضور خیابانی برای گفتگوی چهره به چهره با شهروندان در

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?article2635
2 - http://www.feministschool.com/spip.php?article2446

مورد مطالبات زنان، و پخش بروشورهای همگرایی[1] در فضاهای گوناگون در کوچه و خیابان[2] و پارک ها[3]، و پس از واکنش همگرایی در قالب انتشار بیانیه‌ای علیه حذف زنان از کاندیداهای ریاست جمهوری و انواع و اقسام فعالیت‌های گوناگون دیگر... سرانجام برپایی نشستی با حضور نمایندگان زن کاندیداهای گوناگون، حقیقتاً توانست ائتلاف همگرایی برای طرح مطالبات در فضای انتخابات را به مجموعه‌ای گسترده از انواع روش‌های خلاق کنش اجتماعی، مزیّن کند و به آن، اعتبار ببخشد.

در پانل اول آن نشست، پروین بختیار نژاد، روزنامه‌نگار و فعال جنبش زنان شمه‌ای از اهداف همگرایی و دستاوردهای آن را بیان کرد و مدیریت مناظره را هم به عهده گرفت. زهرا شجاعی، به عنوان نماینده‌ی میرحسین موسوی، جمیله کدیور، به عنوان نماینده‌ی مهدی کروبی، و محبوبه عباسقلی زاده، به عنوان نماینده‌ی همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات، شرکت‌کنندگان این مناظره بودند. پس از آن نیز رخشان بنی‌اعتماد مستند «ما نیمی از جمعیت ایرانیم» که فیلم‌برداری این مستند سینمایی را در همان اولین کنفرانس مطبوعاتی همگرایی کلید زده بود، رونمایی کرد.

در آن نشست علاوه بر پانل اول که به گفتگو و چالش با نمایندگان کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری، اختصاص داشت قرار بود در پانل دوم، میزگردی (در مورد رویکرد «مطالبه‌محوری») با حضور نمایندگان جنبش‌های اجتماعی مختلف از جمله جنبش سندیکایی، جنبش دانشجویی، شورای ملی مذهبی‌ها و فعالان جنبش زنان، برگزار شود. افرادی که قرار بود در این میزگرد شرکت کنند از جمله: عبدالله مؤمنی از ادوار تحکیم وحدت، نوشین احمدی خراسانی از مدرسه فمینیستی و عضو کمپین یک میلیون امضا، داود رضوی از سندیکای کارکنان شرکت واحد اتوبوس‌رانی، و رضا علیجانی،

---

1 - http://www.feministschool.com/spip.php?article2568
2- http://www.feministschool.com/spip.php?article2623
3 - http://www.feministschool.com/spip.php?article2627

فعال ملی- مذهبی، بودند. که به دلیل آن‌که پانل اول (چالش با نماینده‌ی کاندیداها) خیلی به درازا کشید، امکان برگزاری میزگرد، فراهم نیامد ولی قرار شد که پس از انتخابات ریاست جمهوری، این میزگرد برپا شود (هر چند اتفاقات پس از انتخابات و برآمدن جنبش سبز، دیگر مجالی برای برپایی آن باقی نگذاشت).

و اما، در لحظات پایانی آن نشست، شهلا لاهیجی میزبان همیشگی جلسات همگرایی (در دفتر کارش)، در نطق کوتاهی ، پایان موفقیت‌آمیز فعالیت این ائتلاف را به امید تداوم این تجربه‌ی کم‌نظیر، به همگان اعلام کرد. چرا که پیش از آن، میان اعضای همگرایی در مورد این که باید این همگرایی را پایان داد و یا پس از انتخابات نیز برای پیگیری خواسته‌های این همگرایی، فعالیت‌های‌مان را ادامه بدهیم بحث‌های مبسوطی در جریان بود. برخی اعتقاد داشتند که این همگرایی را باید ادامه دهیم تا بتوانیم خواسته‌های آن را پیگیری کنیم، و برخی به دلیل آن که شاید انتخابات به دور دوم کشیده شود، تداوم آن را خواستار بودند. ولی اکثریت ما اعضای همگرایی فکر می‌کردیم که لازم است همه‌ی ما جنبش‌زنانی‌ها یاد بگیریم که پس از راه‌اندازی ائتلاف‌های موردی و مقطعی، (برای آن که اختلالی در کار و فعالیت گروه‌ها و نهادهای متکثر زنان ایجاد نکند)، آگاهانه به کار خود پایان بدهد. زیرا همه ما می‌بایست یاد می‌گرفتیم که از وسوسه‌ی بهره‌برداری از «هویت پُرقدرتی» که توسط ائتلاف همگرایی کسب کرده بودیم، دل برکنیم و آن را واگذاریم، و اجازه بدهیم کنش‌گران جنبش زنان به جای تثبیت یک هویت ایستا و کاذب، به دنبال تقویت نهادها و کارهای گروهی متکثر خود بروند و در پی آن ـ و به ضرورت ـ به ائتلاف‌های تازه و متناسب با شرایط روز هم بپردازند. چه بسا همین جذابیت و وسوسه‌ی نگه داشتن «کسب هویت پُرقدرت» در کمپین یک میلیون امضاء بود که گاه و بی‌گاه، عامل بازدارنده‌ای در راه شکل‌دهی حرکت‌های جدید می‌شد. اگر این نوع هویت‌یابی کاذب بار دیگر تکرار

می‌شد طبعاً باز هم می‌توانست به ضد خود بدل شود و به جای کمک به جنبش زنان، به مانعی در برابر ائتلاف‌های آینده تبدیل گردد. به این اعتبار، توافق کردیم که چند روز پیش از آغاز رأی‌گیری انتخابات ریاست جمهوری، پایان همگرایی را اعلام کنیم. چنین بود که شهلا لاهیجی، در آخرین نشست عمومی همگرایی، این تصمیم جمعی را به همگان اعلام کرد. آری، ائتلاف همگرایی پایان یافت اما به‌یقین، تجربه جمعی‌اش مانند دیگر ائتلاف‌ها و کمپین‌های زنان، دست‌مایه‌ای گرانقدر برای حرکت‌های آینده‌ی جنبش زنان خواهد بود.

پایان سخن

طی سال‌های دهه **۱۳۷۰**، از یک‌سو زنان نزدیک به حاکمیت در چارچوب گفتمان «نواندیشی دینی» به فعالیت در حوزه زنان پرداختند. نیروی دیگری که در شکل غالب‌اش جریانی سکولار محسوب می‌شد نیز به‌طور موازی و هم‌زمان در جامعه مدنی و عمدتاً با «گفتمان فمینیستی»، آغاز به‌کار کرد که مجموعه فعالیت این دو نیرو ـ در جامعه مدنی و در ساختار حاکمیت ـ به تغییراتی به نفع زنان، منجر شد. در واقع دو نیروی قدرتمند زنانه ـ جاری در بالا و پایین جامعه ـ با روش‌ها و گفتمان‌های بعضاً متفاوت نسبت به یکدیگر، اما توانستند با هم‌افزایی، حرکت شورانگیز و گسترش‌یابنده‌ای در پهنه جامعه ایجاد کنند ولی این دو نیروی موازی، کمتر با یکدیگر همکاری داشتند و در فضاهایی جداگانه و گاه تقابلی حرکت می‌کردند. اما از سال **۱۳۸۲** و **۱۳۸۳** به بعد، با شکل‌گیری «جمع هم‌اندیشی زنان» نزدیکی‌ها و هماهنگی‌های بیشتری بین این دو حرکت موازی (به منظور تأثیرگذاری وسیع‌تر) صورت گرفت. هرچند که وقتی این حرکتِ متحد، تازه داشت نضج و ریشه می‌گرفت ناگهان جنبش زنان همچون دیگر جنبش‌های اجتماعی، با دگرگونی در ساختار سیاسی (انتخابات ریاست جمهوری **۱۳۸۴** و روی‌کار آمدن آقای احمدی نژاد) مواجه شد.

با روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد و بسته‌تر شدن فضا، این دو جریان عمده زنانه که داشتند در «جمع هم‌اندیشی زنان» به یکدیگر نزدیک می‌شدند و احترام به کنش‌ها و گفتمان‌های یکدیگر را فرا می‌گرفتند و به تدریج فعالیت‌های مشترکی را سازمان می‌دادند، مجدداً برای مدتی از یکدیگر فاصله گرفتند و چندین جریان و مرکز موازی با یکدیگر را به منظور تثبیت و وفق‌دادن خود با شرایط جدید سیاسی، شکل دادند. زیر تأثیر این واگرایی (که به نظر اجتناب‌ناپذیر می‌آمد)، شاهد بودیم که در خلال سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶، به‌تدریج مراکز و نهادهای جدا از یکدیگر در جنبش زنان به‌وجود آمد؛ مراکز و نهادهایی همچون: «کمپین یک میلیون امضاء»، «مجمع زنان اصلاح‌طلب»، «میدان زنان»، «مادران صلح» و «منشور جهانی زنان»،... اما این واگرایی اجتناب‌ناپذیر، بیشتر از آن‌که مانند دوره قبل، واگرایی در گفتمان‌های متفاوت و متضاد باشد، واگرایی در «سازمان‌دهی» برای کار مشترک بود. یعنی در این دوره برخلاف گذشته، گفتمان‌های موجود در جنبش زنان (جامعه مدنی) و در میان زنان فعال در ساختار حاکمیت، به هم نزدیک شده بودند ولی به خاطر جو سیاسی حاکم که به صورت فزاینده امنیتی می‌شد، تکثر مراکز سازماندهی (به جای تجمع همه نیروها در یک ساختار تشکیلاتی) بهتر می‌توانست به فعالان کمک کند تا بدین‌وسیله بتوانند با شرایط پُرفشار جدید، نیروهای خود را بازشناسی، و رفتار و روش‌های‌شان را تنظیم و منسجم سازند تا شاید از رهگذر این تمهید خردمندانه، ضربه‌پذیری کم‌تری را تجربه کنند. از همین رو در این دوران جریان‌هایی در جنبش زنان (با گفتمان‌های کم و بیش مشترک، اما در نهادهای مختلف)، در میان فعالان زن، شکل گرفت که اغلب-شان بر «رفع تبعیض‌های قانونی علیه زنان» متمرکز بودند و توانستند «گفتمان حقوق برابر» را به‌طور وسیعی در افکار عمومی جامعه مطرح و نهادینه سازند.

اما پس از این دوره‌ی کوتاه واگرایی، که لازمه انسجام‌دهی به نیروهای نزدیک‌تر در ائتلاف‌های کوچک‌تر به منظور هماهنگی با شرایط جدید بود،

دوباره ما شاهد عبور از دوران واگرایی و رسیدن به همگرایی‌های بزرگ‌تر در سال ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ هستیم. چرا که به نظر می‌رسید برخی از این نهادها (مانند مجمع زنان اصلاح‌طلب) که صرفاً به تحولات درون ساختار قدرت به نفع زنان دل بسته بودند به‌تدریج به ضعف خود در نبود پشتوانه‌های جامعه مدنی زنان، پی برده بودند. از سوی دیگر، گفتمان نواندیشی دینی در میان برخی از آنان با سمت‌گیری به سوی فمینیسم اسلامی، به گفتمان فمینیستی جاری در جنبش زنان، نزدیک‌تر شده بود. آن بخش‌هایی از جنبش زنان هم که حامل گفتمان فمینیستی بودند نیز با سمت‌گیری محلی‌تر به سوی «فمینیسم موقعیتی»، گفتمان و رویکردشان از تضاد و رقابت‌های فرساینده و بی‌سرانجام با «نوگرایی دینی» فاصله گرفت. از سوی دیگر این گروه‌های فمینیستی (همچون ما در کمپین یک میلیون امضاء) به ضعف خود در نبود فضای حرکتی به دلیل فقدان گروه‌هایی در حاکمیت (که حداقلِ وفاداری به جامعه مدنی داشته باشند)، نسبت به امکان‌پذیر بودن ایجاد تغییرات صرفاً از پایین، تردید کرده بودند، به‌ویژه آن که حتا «کمپین یک میلیون امضا» به‌رغم تلاش صادقانه و هوشمندانه‌اش برای پیش‌برد مسالمت‌آمیز فعالیت‌هایش (و تلاش مجدانه به منظور رفع تضادها و سوءتعبیرهای احتمالی با «اسلام» و «حاکمیت») اما باز هم با برخوردهای ناعادلانه و خشن از سوی حاکمیت، عملاً زمین‌گیر شده بود. مجموعه این تجربه‌ها و چشیدن تلخی‌ها، تحمل ناروایی‌ها و فشارهای امنیتی، (که به آگاهی‌مان از نقاط ضعف و بی‌تجربه‌گی در حرکت‌های جمعی کمک کرد) سرانجام باعث شد که برخلاف دوران «جمع هم‌اندیشی زنان» که طیف‌های گوناگون درون جنبش زنان، عمدتاً برای «یارگیری» و نیز شکستن مرزهای ایدئولوژیک با هدف درک بیشتر از یکدیگر، به هم نزدیک شده بودند در «ائتلاف علیه لایحه حمایت از خانواده» سال ۱۳۸۷، عمدتاً با هدف کار مشترک و هم‌افزایی نیروهای‌شان و کمک و یاری به یکدیگر، کنار هم نشستند.

از این رو، نیروهای مدافع حقوق برابر که در حوزه‌ی دو گفتمان نواندیشی دینی و گفتمان فمینیستی ، به شکلی کم و بیش موازی نسبت به یکدیگر حرکت می‌کردند و با تأثیرپذیری از تجربه‌های مشترک‌شان، هر دو، متواضع‌تر، گشوده‌تر و پذیرای همکاری با یکدیگر شده بودند. در نتیجه، موفق شدند که همکاری عمیق‌تری را شکل دهند و با این اتحاد آگاهانه، تأثیر گسترده‌تری بر افکار عمومی داشته باشند. از جمله در همان ائتلاف علیه لایحه خانواده در سال ۱۳۸۷، بسیاری از این مراکز و نهادها در جنبش زنان فعال شدند و کم و بیش به یکدیگر پیوستند. این اولین تجربه‌آزمایی این نهادها و مراکز مختلف ـ پس از چندسال حرکت موازی ـ بود. همین آزمون تاریخی، سبب شد که در سال ۱۳۸۸، ائتلاف گسترده‌ی «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» بتواند نقطه اوج همبستگی و هم‌افزایی نیروهای گوناگون جنبش زنان باشد. ائتلافی که با پیوستن گروه‌های زنان از حوزه‌های گوناگون: اجتماعی، هنری، سینمایی، ورزشی و از برخی زنان اصول‌گرا تا زنان اصلاح‌طلب و زنان سکولار و... توانست هماهنگی میان جنبش زنان در داخل و خارج را نیز به نمایش بگذارد.

هر چند این دوره نیز کوتاه بود و وقایع خشونت‌بار پس از انتخابات ۱۳۸۸، شبکه‌های گوناگون جنبش زنان را همچون دیگر جنبش‌های اجتماعی موجود در جامعه مدنی، به نوعی از هم گسست و سپس در ادامه، با توجه به افزایش تنش‌های بین‌المللی و فشارهای اقتصادی ناشی از حذف یارانه‌ها، بالا گرفتن تحریم‌های بین‌المللی، سقوط بی‌سابقه ارزش پول ملی، تعطیلی کارخانه‌ها، و مسدود شدن تدریجی کانال‌های فروش نفت ایران، به‌تدریج جامعه‌ی ما به فاز جدیدی وارد شد. به این ترتیب «دوران بهاری جنبش زنان» که از سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰ خورشیدی آغاز شده بود در سال‌های پایانی دهه ۱۳۸۰ خاتمه یافت و جنبش زنان وارد «دوران پاییزی» خود شد.